



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# امتداد رسالت



ثبات خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام از منظر خبری است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امتداد رسالت: اثبات امامت و خلافت امیرالمومنین علیه السلام از قرآن و سنت طبق منابع معتبر اهل سنت

نویسنده:

## حسین قربانی دامناپی

ناشر چاپی:

پژوهشگر برتر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۲	امتداد رسالت: اثبات امامت و خلافت امیرالمومنین علیه السلام از قرآن و سنت طبق منابع معتبر اهل سنت
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	تقدیم به
۱۷	فهرست
۳۲	مقدمه
۳۴	پیشگفتار
۳۶	فصل اول: امامت حضرت علی علیه السلام در قرآن
۳۶	اشاره
۳۷	یکم: آیه ی هدایت
۳۷	اشاره
۳۷	بررسی آیه بدون توجه به روایات شأن نزول
۴۰	طبق روایات معتبر، هادی مردی از بنی هاشم است
۴۳	روایات نزول آیه در حق امیرالمومنین علیه السلام
۴۹	دوم: مفرد بودن کلمه ی ولی
۴۹	بررسی آیه بدون توجه به روایات شأن نزول
۵۲	روایات نزول آیه در حق امیر المومنین علیه السلام
۵۲	راویان از طبقه ی صحابه
۶۵	راویان از طبقه ی تابعین
۷۱	تأیید اعتبار روایات توسط علمای عامه
۷۷	اجماع علمای عامه بر نزول آیه ی ولایت در حق علی علیه السلام
۷۸	اعتراف ابن عثیمین به دلالت آیه ی ولایت بر امامت
۷۹	بحثی در معنای ولایت
۸۲	پاسخ به مهمترین شبهات در مورد آیه ی ولایت

- ۸۲ ..... اشاره
- ۸۲ ..... شبهه ی اول: به سیاق آیه ی ۵۱ مائده که از دوستی با یهود و نصاری نهی می کند ، آیه ی ۵۵ نیز در مورد دوستی است -
- ۸۳ ..... شبهه ی دوم: رکوع در آیه ی ولایت به معنای خضوع است .
- ۸۴ ..... شبهه ی سوم: با فقیر بودن حضرت علی علیه السلام ، زکات ممکن نبوده است .
- ۸۵ ..... شبهه ی چهارم: حصر ولایت به امیرالمومنین علیه السلام ، ولایت دیگر ائمه علیهم السلام را نفی می کند .
- ۸۷ ..... سوم: آیه ی مباحله -
- ۸۷ ..... اشاره
- ۹۳ ..... اعتراف ابن تیمیه و قنوجی به دلالت آیه بر فضیلت اهل بیت علیهم السلام .
- ۹۴ ..... به گواهی آیه ، حضرت علی علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است -
- ۱۰۱ ..... به گواهی روایات، حضرت علی علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است .
- ۱۰۵ ..... دلالت آیه بر افضلیت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام -
- ۱۰۷ ..... اعتراف علمای اهل سنت به دلالت آیه بر افضلیت امیر مومنان علیه السلام -
- ۱۱۱ ..... پاسخ به شبهات علمای اهل سنت .
- ۱۱۳ ..... فصل دوم: امامت حضرت علی علیه السلام در حدیث -
- ۱۱۳ ..... اشاره
- ۱۱۴ ..... یکم: حدیث منزلت .
- ۱۱۴ ..... اشاره
- ۱۱۶ ..... پاسخ به مهمترین شبهات در مورد حدیث منزلت .
- ۱۳۹ ..... دوم: حدیث ولایت -
- ۱۳۹ ..... اشاره
- ۱۴۱ ..... «ولی» به معنای «ولی امر» در کلام ابوبکر و عمر -
- ۱۴۳ ..... دلالت حدیث ولایت بر خلافت و ولایت امر -
- ۱۴۴ ..... سوم: حدیث اولویت -
- ۱۴۶ ..... چهارم: حدیث امامت .
- ۱۵۳ ..... پنجم: حدیث اطاعت -
- ۱۵۳ ..... اشاره

- ۱۵۵ ..... دلالت حدیث بر ولی امر بودن امیرالمومنین علیه السلام
- ۱۵۶ ..... ششم: حدیث جدایی
- ۱۵۶ ..... اشاره
- ۱۵۹ ..... دلالت حدیث بر خلافت امیرالمومنین علیه السلام
- ۱۶۰ ..... هفتم: احادیث خلافت
- ۱۶۰ ..... اشاره
- ۱۶۰ ..... روایت یکم:
- ۱۶۲ ..... روایت دوم:
- ۱۶۲ ..... روایت سوم:
- ۱۶۲ ..... اشاره
- ۱۶۳ ..... یکم: خلیفتی فی اهلی
- ۱۶۷ ..... دوم: أخی و وصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له وأطیعوا
- ۱۷۹ ..... سوم: أخی وصاحبی و وارثی و وزیری
- ۱۸۲ ..... هشتم: احادیث وصایت
- ۱۸۲ ..... اشاره
- ۱۸۲ ..... وصی و وصیت در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
- ۲۰۴ ..... وصایت امیرالمومنین علیه السلام در حدیث صحیحین
- ۲۱۳ ..... وصی از زبان اهل بیت علیهم السلام
- ۲۱۵ ..... وصی در کتاب های لغت اهل سنت
- ۲۱۶ ..... وصی در اشعار صحابه
- ۲۲۱ ..... نهم: حدیث اختیار
- ۲۲۱ ..... اشاره
- ۲۲۱ ..... نخست: از ابن عباس با پنج طریق
- ۲۲۳ ..... دوم: ابو هریره
- ۲۲۳ ..... سوم: از ابو ایوب انصاری با دو سند
- ۲۲۵ ..... چهارم: علی الهلالی

- ۲۲۶ ..... پنجم: ابو سعید خدری
- ۲۲۷ ..... دهم: حدیث غدیر
- ۲۲۷ ..... اشاره
- ۲۲۸ ..... اسناد حدیث غدیر
- ۲۲۹ ..... اقرار علمای عامه به تواتر حدیث غدیر
- ۲۲۹ ..... اشاره
- ۲۲۹ ..... یکم: شمس الدین ذهبی
- ۲۳۰ ..... دوم: ابن حجر عسقلانی
- ۲۳۰ ..... سوم: جلال الدین سیوطی
- ۲۳۱ ..... چهارم: ابن حجر هیثمی مکی
- ۲۳۱ ..... پنجم: محمد بن جعفر الکتانی
- ۲۳۱ ..... ششم: محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی
- ۲۳۲ ..... هفتم: محمد ناصر الدین البانی
- ۲۳۳ ..... هشتم: شعیب الأرنؤوط
- ۲۳۴ ..... مولى به معنی اولی به نفس و ولی امر
- ۲۳۴ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... الف) مولى به معنای «ولى» از دیدگاه علمای لغت
- ۲۳۷ ..... ب) مولى به معنای «ولى» از دیدگاه مفسرین
- ۲۳۸ ..... ج) مولى به معنای «ولى» در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
- ۲۴۰ ..... د) نگاهی منطقی به معنای مولى در غدیر
- ۲۴۲ ..... شواهدی محکم بر اراده ی ولایت از حدیث غدیر
- ۲۴۲ ..... شاهد اول: اهتمام حضرت رسول (ص) به حدیث غدیر
- ۲۴۹ ..... شاهد دوم: نزول آیه ی ابلاغ قبل از قضیه غدیر
- ۲۶۶ ..... شاهد سوم: خبر از نزدیکی رحلت
- ۲۶۷ ..... شاهد چهارم: مقارنه ولایت رسول خدا (ص) و امیر مؤمنان علیه السلام
- ۲۷۰ ..... شاهد پنجم: حدیث تقلین در سیاق حدیث غدیر



- شاهد ششم: دعای پس از حدیث غدیر ..... ۲۷۱
- شاهد هفتم: تبریک و تهنیت مردم به امیر مؤمنان علیه السلام ..... ۲۷۵
- شاهد هشتم: نزول آیه اکمال بعد از قضیه غدیر ..... ۲۸۵
- اشاره ..... ۲۸۵
- اعتراف ناخواسته ی علمای عامه بر نزول آیه ی اکمال در غدیر خم ..... ۲۸۷
- وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۸۱ یا ۸۲ روز بعد از نزول آیه ی اکمال ..... ۲۸۹
- وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز ۱۲ ربیع الاول ..... ۲۹۲
- پاسخ به شبهات پیرامون آیه ی اکمال ..... ۲۹۳
- شاهد نهم: استدلال امیر مؤمنان علیه السلام به حدیث غدیر ..... ۳۰۳
- اشاره ..... ۳۰۳
- یکم: استدلال در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ..... ۳۰۳
- دوم: استدلال در زمانی که در خلافتشان نزاع شد ..... ۳۰۵
- شاهد دهم: فهم صحابه از حدیث غدیر ..... ۳۱۲
- اشاره ..... ۳۱۲
- یکم: گروهی از انصار که ابو ایوب انصاری صحابی در میانشان بود ..... ۳۱۲
- دوم: عبد الله بن عباس ..... ۳۱۳
- سوم: طلحه بن عبید الله ..... ۳۱۶
- چهارم: حسان بن ثابت (شاعر) ..... ۳۱۸
- پنجم: ابو طفیل عامر بن وائله ..... ۳۲۰
- ششم و هفتم: عمر و ابوبکر ..... ۳۲۰
- اعتراف علمای اهل سنت به دلالت حدیث غدیر بر ولایت ..... ۳۲۱
- اشاره ..... ۳۲۱
- یکم: ابو حامد غزالی متوفای حدود ۵۰۵ هـ ..... ۳۲۱
- دوم: محمد بن طلحه شافعی متوفای ۶۵۲ هـ ..... ۳۲۲
- سوم: سبط بن جوزی حنفی متوفای ۶۵۴ هـ ..... ۳۲۳
- چهارم: محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ هـ ..... ۳۲۶

- ۳۲۸ ..... پاسخ به شبهه ی شکایت لشکر یمن
- ۳۲۸ ..... اشاره
- ۳۲۸ ..... مرتبه اول : برای دعوت اهل یمن به اسلام
- ۳۳۴ ..... مرتبه دوم : برای انجام قضاوت
- ۳۳۵ ..... مرتبه سوم: برای جمع آوری اموال و زکات
- ۳۴۳ ..... نتیجه گیری و جواب
- ۳۴۶ ..... اعتراف علامه شبلی نعمانی
- ۳۴۸ ..... پاسخ به شبهه چرایی عدم طرح حدیث غدیر در مکه
- ۳۵۳ ..... فصل سوم: امامت امیرالمومنین علیه السلام در پرتو عصمت
- ۳۵۳ ..... اشاره
- ۳۵۴ ..... مقدمه اول: ضرورت وجود معصوم بعد از پیامبر (ص) در قرآن
- ۳۵۶ ..... مقدمه دوم (۱): امکان وقوع عصمت در غیر انبیا از نظر عامه
- ۳۵۷ ..... مقدمه دوم (۲): اعتقاد علمای عامه به عصمت صحابه
- ۳۶۰ ..... نصوص دالّ بر عصمت امیر مؤمنان علیه السلام
- ۳۶۰ ..... اشاره
- ۳۶۱ ..... حدیث یکم: علی مع الحق والحق مع علی
- ۳۶۵ ..... حدیث دوم: من اطاع علیا فقد اطاعنی
- ۳۶۶ ..... حدیث سوم: من فارق علیا فقد فارقتی
- ۳۶۷ ..... حدیث چهارم: اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ
- ۳۶۸ ..... حدیث پنجم: إِيَّي تَارِكُ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا
- ۳۷۲ ..... آیه ی تطهیر: إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
- ۳۷۲ ..... اشاره
- ۳۷۲ ..... تشریح نکات آیه
- ۳۷۸ ..... طرح یک شبهه و پاسخ آن
- ۳۷۹ ..... برداشت عصمت از آیه در حدیث نبوی
- ۳۸۲ ..... نزول آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا علیهم السلام

- ۳۹۰ ..... اعتراف علمای عامه به نزول خاصه آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا -
- ۳۹۵ ..... چند نکته پیرامون دخالت سیاق در آیه ی تطهیر -
- ۴۰۲ ..... اهل البیت در آیه ی (وَأُمُّرُ أَهْلِکَ بِالصَّلَاةِ) ..
- ۴۰۶ ..... البیت در حدیث سد الابواب ..
- ۴۱۰ ..... فصل چهارم: غضب خلافت ..
- ۴۱۰ ..... اشاره ..
- ۴۱۱ ..... پیشگویی پیامبر (ص) از خیانت به امیرالمومنین علیه السلام ..
- ۴۱۷ ..... یاد آوری حق امیرالمومنین علیه السلام در سقیفه و بعد از آن ..
- ۴۲۲ ..... اشاره ی امیر المومنین علیه السلام به غضب خلافت در شورای شش نفره ..
- ۴۲۴ ..... شبهه: چرا امام علی علیه السلام قیام نکردند تا حقیقتشان را پس بگیرند؟ ..
- ۴۲۴ ..... اشاره ..
- ۴۲۴ ..... دلیل قرآنی ..
- ۴۲۴ ..... اشاره ..
- ۴۲۵ ..... یکم: اقتدا به سیره ی حضرت موسی علیه السلام ..
- ۴۲۵ ..... دوم: اقتدا به سیره ی حضرت هارون علیه السلام ..
- ۴۲۷ ..... سوم: اقتدا به داستان قضاوت حضرت سلیمان علیه السلام ..
- ۴۲۹ ..... دلیل نبوی ..
- ۴۲۹ ..... اشاره ..
- ۴۲۹ ..... دستور صبر به امیر المومنین علیه السلام ..
- ۴۳۱ ..... دستور صبر به جناب حذیفه بن یمان ..
- ۴۳۲ ..... دستور صبر به جناب ابودر ..
- ۴۳۸ ..... علت عدم قیام در کلام علوی ..
- ۴۴۱ ..... فهرست منابع و مأخذ ..
- ۴۷۲ ..... درباره مرکز ..

## امتداد رسالت: اثبات امامت و خلافت امیرالمومنین علیه السلام از قرآن و سنت طبق منابع معتبر اهل سنت

### مشخصات کتاب

سرشناسه: قربانی دامناپی، حسین، ۱۳۷۳ -

عنوان و نام پدیدآور: امتداد رسالت: اثبات امامت و خلافت امیرالمومنین علیه السلام از قرآن و سنت طبق منابع معتبر اهل سنت / نویسنده حسین قربانی دامناپی.

مشخصات نشر: تهران: پژوهشگر برتر، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۳۹۲ ص.

شابک: ۸۰۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۷۸-۶۲۲-۶۲۹۷-۷۰-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۶۷.

عنوان دیگر: اثبات امامت و خلافت امیرالمومنین علیه السلام از قرآن و سنت طبق منابع معتبر اهل سنت.

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت

موضوع: \*Proof of caliphate -- Ali ibn Abi-talib, Imam I, ۶۰۰-۶۶۱

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت -- جنبه های قرآنی

موضوع: \*Proof of caliphate -- Qur'anic teaching -- Ali ibn Abi-Talib, Imam I, ۶۰۰-۶۶۱

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت -- احادیث اهل سنت

موضوع: \*Proof of caliphate -- Hadiths (Sunnite) -- Ali ibn Abi-talib, Imam I, ۶۰۰-۶۶۱

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۷۴۳۴۶



حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها که تا پای جان، پای ولایت ایستادند و با دستگاه طاغوت مبارزه کردند و تا روز قیامت، حق را از باطل تمییز دادند و حجت را بر همگان تمام نمودند.

ص: ۲







مقدمه. ۱۳

پیشگفتار ۱۵

فصل اول: امامت حضرت علی علیه السلام در قرآن. ۱۷

یکم: آیه ی هدایت. ۱۸

بررسی آیه بدون توجه به روایات شأن نزول. ۱۸

طبق روایات معتبر، هادی مردی از بنی هاشم است. ۲۰

روایات نزول آیه در حق امیرالمومنین علیه السلام ..... ۲۲

دوم: آیه ی ولایت. ۲۷

بررسی آیه بدون توجه به روایات شأن نزول. ۲۷

روایات نزول آیه در حق امیر المومنین علیه السلام ..... ۳۰

راویان از طبقه ی صحابه. ۳۰

راویان از طبقه ی تابعین. ۴۲

تأیید اعتبار روایات توسط علمای عامه. ۴۷

اجماع علمای عامه بر نزول آیه ی ولایت در حق علی علیه السلام ..... ۵۳

اعتراف ابن عثیمین به دلالت آیه ی ولایت بر امامت. ۵۴

بحثی در معنای ولایت. ۵۵

پاسخ به مهمترین شبهات در مورد آیه ی ولایت. ۵۸

شبهه ی اول: به سیاق آیه ی ۵۱ مائده که از دوستی با یهود و نصاری نهی می کند ، آیه ی ۵۵ نیز در مورد دوستی است ۵۸

شبهه ی دوم: رکوع در آیه ی ولایت به معنای خضوع است. ۵۹



شبهه ی سوم: با فقیر بودن حضرت علی علیه السلام ، زکات ممکن نبوده است. ۶۰

شبهه ی چهارم: حصر ولایت به امیرالمومنین علیه السلام ، ولایت دیگر ائمه علیهم السلام را نفی می کند. ۶۱

سوم: آیه ی مباحله. ۶۳

اعتراف ابن تیمیه و قنوجی به دلالت آیه بر فضیلت اهل بیت علیهم السلام ..... ۶۷

به گواهی آیه ، حضرت علی علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. ۶۸

به گواهی روایات، حضرت علی علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. ۷۳

دلالت آیه بر افضلیت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۷۶

اعتراف علمای اهل سنت به دلالت آیه بر افضلیت امیر مومنان علیه السلام ..... ۷۸

پاسخ به شبهات علمای اهل سنت. ۸۱

فصل دوم: امامت حضرت علی علیه السلام در حدیث. ۸۳

یکم: حدیث منزلت. ۸۴

پاسخ به مهمترین شبهات در مورد حدیث منزلت. ۸۶

دوم: حدیث ولایت. ۱۰۵

«ولی» به معنای «ولی امر» در کلام ابوبکر و عمر ۱۰۷

دلالت حدیث ولایت بر خلافت و ولایت امر ۱۰۸

سوم: حدیث اولویت. ۱۰۹

چهارم: حدیث امامت. ۱۱۱

پنجم: حدیث اطاعت. ۱۱۷

دلالت حدیث بر ولی امر بودن امیرالمومنین علیه السلام ..... ۱۱۹

ششم: حدیث جدایی. ۱۲۰

دلالت حديث بر خلافت اميرالمومنين عليه السلام ..... ۱۲۲

ص: ۶

هفتم: احادیث خلافت. ۱۲۳

روایت یکم: ۱۲۳

روایت دوم: ۱۲۴

روایت سوم: ۱۲۴

یکم: خلیفتی فی اهلی. ۱۲۵

دوم: أخي و وصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا ۱۲۸

سوم: أخي و صاحبی و وارثی و وزیری. ۱۳۶

هشتم: احادیث وصایت. ۱۳۹

وصی و وصیت در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ..... ۱۳۹

وصایت امیرالمومنین علیه السلام در حدیث صحیحین. ۱۵۷

وصی از زبان اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۶۳

وصی در کتاب های لغت اهل سنت. ۱۶۵

وصی در اشعار صحابه. ۱۶۶

نهم: حدیث اختیار ۱۷۱

نخست: از ابن عباس با پنج طریق. ۱۷۱

دوم: ابو هریره. ۱۷۳

سوم: از ابو ایوب انصاری با دو سند. ۱۷۳

چهارم: علی الهلالی. ۱۷۴

پنجم: ابو سعید خدری. ۱۷۵

دهم: حدیث غدیر ۱۷۶



اسناد حدیث غدیر ۱۷۷

اقرار علمای عامه به تواتر حدیث غدیر ۱۷۸

یکم: شمس الدین ذهبی. ۱۷۸

دوم: ابن حجر عسقلانی. ۱۷۹

سوم: جلال الدین سیوطی. ۱۷۹

چهارم: ابن حجر هیثمی مکی. ۱۸۰

پنجم: محمد بن جعفر الکتانی. ۱۸۰

ششم: محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی. ۱۸۰

هفتم: محمد ناصر الدین ألبانی. ۱۸۱

هشتم: شعیب الأرئووط... ۱۸۲

مولی به معنی اولی به نفس و ولی امر ۱۸۳

الف) مولی به معنای «اولی» از دیدگاه علمای لغت. ۱۸۳

ب) مولی به معنای «اولی» از دیدگاه مفسرین. ۱۸۶

ج) مولی به معنای «اولی» در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ..... ۱۸۷

د) نگاهی منطقی به معنای مولی در غدیر ۱۸۹

شواهدی محکم بر اراده ی ولایت از حدیث غدیر ۱۹۱

شاهد اول: اهتمام حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به حدیث غدیر ۱۹۱

شاهد دوم: نزول آیه ی ابلاغ قبل از قضیه غدیر ۱۹۷

شاهد سوم: خیر از نزدیکی رحلت. ۲۰۸

شاهد چهارم: مقارنه ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیر مؤمنان علیه السلام ..... ۲۰۹

شاهد پنجم: حدیث ثقلین در سیاق حدیث غدیر ۲۱۱

ص: ۸



شاهد ششم: دعای پس از حدیث غدیر ۲۱۲

شاهد هفتم: تبریک و تهنیت مردم به امیر مؤمنان علیه السلام ..... ۲۱۵

شاهد هشتم: نزول آیه اکمال بعد از قضیه غدیر ۲۲۵

اعتراف ناخواسته ی علمای عامه بر نزول آیه ی اکمال در غدیر خم. ۲۲۷

وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۸۱ یا ۸۲ روز بعد از نزول آیه ی اکمال. ۲۲۹

وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز ۱۲ ربیع الاول. ۲۳۲

پاسخ به شبهات پیرامون آیه ی اکمال. ۲۳۳

شاهد نهم: استدلال امیر مؤمنان علیه السلام به حدیث غدیر ۲۴۲

یکم: استدلال در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ..... ۲۴۲

دوم: استدلال در زمانی که در خلافتشان نزاع شد. ۲۴۴

شاهد دهم: فهم صحابه از حدیث غدیر ۲۴۸

یکم: گروهی از انصار که ابو ایوب انصاری صحابی در میانشان بود. ۲۴۸

دوم: عبد الله بن عباس .. ۲۴۹

سوم: طلحه بن عبید الله .. ۲۵۱

چهارم: حسان بن ثابت (شاعر) ۲۵۳

پنجم: ابو طفیل عامر بن واثله. ۲۵۴

ششم و هفتم: عمر و ابوبکر ۲۵۴

اعتراف علمای اهل سنت به دلالت حدیث غدیر بر ولایت. ۲۵۵

یکم: ابو حامد غزالی متوفای حدود ۵۰۵ هـ \_ ۲۵۵

دوم: محمد بن طلحه شافعی متوفای ۶۵۲ هـ \_ ۲۵۶

سوم: سبط بن جوزی حنفی متوفای ۶۵۴ هـ \_ ۲۵۷

ص: ۹

چهارم: محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ هـ \_ ۲۵۹

پاسخ به شبهه ی شکایت لشکر یمن ۲۶۱

مرتبه اول: برای دعوت اهل یمن به اسلام. ۲۶۱

مرتبه دوم: برای انجام قضاوت. ۲۶۷

مرتبه سوم: برای جمع آوری اموال و زکات. ۲۶۸

نتیجه گیری و جواب. ۲۷۵

اعتراف علامه شبلی نعمانی. ۲۷۸

پاسخ به شبهه چرایی عدم طرح حدیث غدیر در مکه. ۲۸۰

فصل سوم: امامت امیرالمومنین علیه السلام در پرتو عصمت. ۲۸۵

مقدمه اول: ضرورت وجود معصوم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در قرآن ۲۸۶

مقدمه دوم (۱): امکان وقوع عصمت در غیر انبیا از نظر عامه ۲۸۸

مقدمه دوم (۲): اعتقاد علمای عامه به عصمت صحابه ۲۸۹

نصوص دالّ بر عصمت امیر مؤمنان علیه السلام ..... ۲۹۲

حدیث یکم: علی مع الحق والحق مع علی. ۲۹۳

حدیث دوم: من اطاع علیا فقد اطاعنی. ۲۹۷

حدیث سوم: من فارق علیا فقد فارقتی. ۲۹۸

حدیث چهارم: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ ۲۹۹

حدیث پنجم: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا ۳۰۰

آیه ی تطهیر: إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ۳۰۴

تشریح نکات آیه. ۳۰۴



طرح یک شبهه و پاسخ آن. ۳۱۰

برداشت عصمت از آیه در حدیث نبوی. ۳۱۱

نزول آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا علیهم السلام ..... ۳۱۳

اعتراف علمای عامه به نزول خاصه آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا ۳۱۹

چند نکته پیرامون دخالت سیاق در آیه ی تطهیر ۳۲۴

اهل البیت در آیه ی (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ). ۳۳۱

البیت در حدیث سد الابواب. ۳۳۵

فصل چهارم: غضب خلافت. ۳۳۹

پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از خیانت به امیرالمومنین علیه السلام ..... ۳۴۰

یاد آوری حق امیرالمومنین علیه السلام در سقیفه و بعد از آن. ۳۴۶

اشاره ی امیر المومنین علیه السلام به غضب خلافت در شورای شش نفره. ۳۵۰

شبهه: چرا امام علی علیه السلام قیام نکردند تا حقشان را پس بگیرند؟ ۳۵۲

دلیل قرآنی. ۳۵۲

یکم: اقتدا به سیره ی حضرت موسی علیه السلام ..... ۳۵۳

دوم: اقتدا به سیره ی حضرت هارون علیه السلام ..... ۳۵۳

سوم: اقتدا به داستان قضاوت حضرت سلیمان علیه السلام ..... ۳۵۵

دلیل نبوی. ۳۵۷

دستور صبر به امیر المومنین علیه السلام ..... ۳۵۷

دستور صبر به جناب حذیفه بن یمان. ۳۵۸

دستور صبر به جناب ابوذر ۳۵۹

علت عدم قیام در کلام علوی. ۳۶۴

ص: ۱۱



«خداوندا بر محمد و آلش درود فرست، که تو ستوده و بلند پایه ای، مانند درودها و برکت ها و تحیت هایی که بر برگزیدگان ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده ای، و در گشایش و آسایش و یاری و تمکین و تأیید ایشان تعجیل کن. بارالها، و مرا از اهل توحید و ایمان به خود، و تصدیق به پیامبرت، و امامانی که طاعتشان را واجب کرده ای قرار ده، از جمله کسانی که توحید و ایمان به سبب آنان و بر دست آنان اجرا می شود، آمین رب العالمین.»<sup>(۱)</sup>

شکی نیست که منشأ اختلافات در اسلام و میان مسلمانان، جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است و این موضوع به قدری اهمیت دارد که محمد بن عبد الکریم شهرستانی، از علمای اهل سنت در قرن ششم، می گوید:

«بزرگترین اختلاف امت بر سر مسئله ی امامت بوده است، تا جایی که در طول تاریخ اسلام به اندازه ای که برای امامت و خلافت شمشیر کشیده شده، درباره ی هیچ مسأله ای در هیچ زمانی شمشیر کشیده نشده است.»<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۳

۱- صحیفه ی سجادیه، امام زین العابدین علیه السلام نیایش ۴۸

۲- الملل والنحل ج ۱ ص ۲۴ و أعظم خلاف بین الأمة خلاف الإمامه إذ ما سل سيف فی الإسلام علی قاعده دینیه مثل ما سل علی الإمامه فی کل زمان



ما در کتابی دیگر (۱) درباره ی کلیات امامت و اثبات آن از طریق عقل، قرآن و سنت مفصل سخن گفته ایم (۲)، اما در این کتاب صرفاً به بیان و ارائه ی مدارکی می پردازیم که مختص امیرالمومنین علیه السلام هستند.

از ذکر ادله ی عقلی (چون مشترک بین همه ی ائمه علیهم السلام است) جهت پرهیز از دوباره گویی خودداری کرده ایم؛ به سه آیه از قرآن و ده روایت معتبر استناد کرده ایم و در فصل سوم امامت الهی امیرالمومنین علیه السلام را از طریق کشف عصمت اثبات کرده ایم و در نهایت در فصل چهارم درباره ی غضب خلافت و چرایی عدم قیام امیرالمومنین علیه السلام برای بازپس گیری حکومت از غاصبین سخن گفته ایم.

نا گفته نماند که در این کتاب از باب قاعده ی الزام (۳)،

تنها به منابع معتبر عامه استناد کرده ایم.

ص: ۱۴

۱- ان شاء الله در آینده به چاپ خواهیم رساند.  
۲- از جمله روایات معتبر مورد استنادمان احادیث ذیل بوده است: حدیث ثقلین (وصیت به پیروی از قرآن و اهل بیت علیهم السلام): برای این حدیث، ۱۰ سند معتبر به نقل از ۵ صحابی از کتب اهل سنت ذکر کرده ایم. حدیث سفینه (تمسک به اهل بیت علیهم السلام تنها راه نجات از گمراهی): این حدیث در کتب اهل سنت از ۸ نفر از صحابه و مجموعاً ۱۵ طریق نقل شده که پنج طریق آن از نظر سندی معتبر بوده و بدون در نظر گرفتن تعدد طرق، قابل احتجاج هستند. حدیث امان (مایه ی امنیت بودن اهل بیت علیهم السلام برای اهل زمین): این حدیث در کتب اهل سنت از ۶ نفر از صحابه نقل شده که علمایشان، ۴ طریق آن را معتبر دانسته اند و علاوه بر آن، تعدادی از علمای اهل سنت نیز به صورت تلویحی صحت این حدیث را پذیرفته اند. حدیث دوازده خلیفه: این حدیث در صحیح مسلم آمده و در صحیح بخاری نیز با لفظ دوازده امیر نقل شده است که به طور مفصل درباره ی آن سخن گفته ایم و اثبات کرده ایم که این دوازده نفر، همان ائمه ی دوازده گانه شیعه هستند. حدیث معرفت امام (به مرگ جاهلی مردن کسی که امامش را نشناسد): قریب به مضمون این حدیث در صحیح مسلم آمده و با این عبارت نیز با اسناد صحیح نقل شده است و از نظر سندی مورد اشکال نیست، بلکه به دلالت آن اشکال وارد میکنند که بررسی و پاسخ داده ایم.

۳- از علمای بزرگ اهل سنت، ابن حزم آندلسی (متوفای ۵۴۸ هـ) می گوید: «معنا ندارد که [در برابر شیعیان] به روایات خودمان احتجاج کنیم؛ زیرا آن ها ما را تصدیق نمی کنند. [هم چنین] معنا ندارد که آنان به روایاتشان [که] ما تصدیق نمی کنیم، احتجاج کنند؛ بلکه واجب است طرفین نزاع، آنچه را که طرف مقابل تصدیق می کند به عنوان حجت، برای او اقامه کنند.» الفصل فی الملل ج ۴ ص ۷۸-لا- معنی لاحتجاجنا علیهم بروایاتنا فهم لا یصدقونا ولا معنی لاحتجاجهم علینا بروایاتهم فنحن لا نصدقها وإنما یجب أن یحتج الخصوم بعضهم علی بعض بما یصدقه الذی تقام علیه الحججه به

دی ماه ۱۳۹۱ هـ ش بود که کتابی با عنوان «النصوص»، بیش از پانصد دلیل روشن بر ولایت حضرت علی علیه السلام از منابع اهل سنت» در فضای مجازی تبلیغ میشد. با مطالعه ی آن کتاب و سپس مطالعه ی ده ها کتاب مشابه به زبان فارسی، به خلأ مهمی پی بردم و آن این بود که به بحث اعتبار سند روایات چندان بها داده نمی شود، در حالی که با ظهور محققانی چون محمد ناصرالدین آلبنانی در چند دهه ی اخیر که حتی بسیاری از روایات صحاح سته نیز از تیغ تضعیفشان در امان نماند، عملاً دوره ی کتاب هایی مانند المراجعات و شب های پیشاور به سر رسیده و می بایست کتاب ها بروزرسانی شوند. خلأ دیگر این بود که دستیابی به مصادر کتب فارسی برای عموم بسیار سخت بود؛ چرا که این کتاب ها فاقد متون عربی مدارک بودند و پیدا کردن مدارک از روی منابع و مآخذ برای ایشان عملاً ناشدنی بود؛ لذا تصمیم به تألیف کتابی گرفتم که این دو خلأ مهم را پر نماید.

در رابطه با بررسی اسناد روایات و اثبات اعتبار آن ها، چند کار مهم انجام دادیم:

۱. جمع آوری نظر محققین علمای عامه در مورد سند روایات مورد استدلال.

۲. استناد به بررسی های سندی و احکام برنامه ی معتبر جوامع الکلم (۱).

ص: ۱۵

---

۱- این برنامه که حاصل کار گروهی ۳۵۰ محقق حدیث شناس عامه به مدت ۳۰ سال است، از امکاناتی نظیر ارائه ی درجه ی راویان، احوال، شیوخ و تلامیذ آن ها، بررسی اسناد روایات و ارائه ی حکم آنها برخوردار است و آن را وزارت اوقاف کشور قطر و سایت اسلام وب که از سایت های مرجع و مرکزی وهابیت است، تولید کرده اند.  
/http://gk.islamweb.net:۸۰۸۰

۳. ارائه ی همه ی طرق یک روایت با توجه به این قاعده که تعدد طرق موجب تقویت سند می شود. (۱)

۴. بررسی جامع، کامل و دقیق رجالی در موارد بحث برانگیز و اختلافی.

جهت سهولت دستیابی به مصادر نیز کارهای ذیل را انجام دادیم:

۱. منطبق کردن مدارک با برنامه ی معتبر الجامع الکبیر، ساخت اهل سنت.

۲. در مواردی که کتاب مورد استدلال ما در برنامه ی الجامع الکبیر نبود، مدرک را با سایت رسمی کتابخانه ی مکتبه شامله منطبق کردیم.

۳. در مواردی هم که کتاب مورد استدلال ما نه در برنامه ی الجامع الکبیر بود و نه در سایت مکتبه شامله، مدرکمان را با نسخه ی الکترونیکی pdf منطبق کردیم تا همچنان خواننده ی کتاب با داشتن یک رایانه و اینترنت، بتواند صحت مدارک را بررسی کند.

ناگفته نماند که کتاب پیش رو در حقیقت تنها یک فصل از کتاب جامع و قطوری است که تألیف کرده ایم.

در پایان از تمام کسانی که به نحوی در به چاپ رسیدن کتاب کمک کردند؛ به خصوص مجموعه ی مذهبی ندای شیعه که هزینه ی چاپ کتاب را متقبل شدند و مؤسسه ی تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و به خصوص آیت الله سید محمد حسینی قزوینی و اساتید محترم حجج الاسلام دکتر محمد جواد ابوالقاسمی و استاد سید محمد یزدانی حفظهم الله که سال ها توفیق شاگردی ایشان را در پای درس شبکه ی جهانی ولایت داشتیم، تشکر و قدر دانی می کنم.

ص: ۱۶

---

۱- ابن تیمیه، شیخ الاسلام وهابیان می گوید: «زیادی و تعدد طرق نقل حدیث، برخی، برخی دیگر را تقویت می کند تا اینکه علم به صدور آن حدیث حاصل می شود؛ اگرچه راویان آن، فاسق و فاجر باشند.» کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه ج ۱۸، ص ۲۶ تعدد الطرق و کثرتها یقوی بعضها بعضا حتی قد یحصل العلم بها ولو کان الناقلون فجارا فساقا بدر الدین عینی نیز می نویسد: «نووی در شرح مذهب گفته است: اگر روایتی با سند های گوناگون نقل شود، ولی برخی از راویان آن ضعیف باشند، باز هم به آن احتجاج می شود. افزون بر این که ما می گوئیم: تعدادی حدیث از صحابه و از راه های گوناگونی نقل شده است که برخی از آن برخی دیگر را تقویت می کنند؛ اگرچه هریک از آن احادیث، ضعیف باشند.» عمده القاری ج ۳، ص ۳۰۷ وقال النووی فی (شرح المذهب): إن الحدیث إذا روی من طرق ومفرداتها ضعاف یحتج به، علی أنا نقول: قد شهد لمذهبا عدة أحادیث من الصحابه بطرق مختلفه کثیره یقوی بعضها بعضا، وإن کان کل واحد ضعیفا

## فصل اول: امامت حضرت علی علیه السلام در قرآن

### اشاره

آیات بسیاری درباره ی امامت و امامت اهل بیت علیهم السلام نازل شده است که از میان آن ها تعدادی از آیات نیز بالخصوص اشاره به خلافت امیرالمومنین علیه السلام دارند.

از میان آیات خاص نیز به ذکر سه آیه ی هدایت، ولایت و مباحله بسنده می کنیم.

ص: ۱۷

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (۱)

«ای پیامبر! تو فقط انذار دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده ای است.»

### بررسی آیه بدون توجه به روایات شأن نزول

فخر رازی در تفسیر این آیه، سه قول نقل می کند:

«نخست: اینکه منذر و هادی هر دو به یک معنی هستند؛ بنابراین مفهوم آیه چنین است: «تو فقط انذار دهنده و هدایت کننده ای هر قوم هستی.»

دوم: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم انذار کند و خدا هدایت نماید.

سوم: انذار کننده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و هدایت کننده حضرت علی علیه السلام باشد؛ زیرا ابن عباس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارکش را بر سینه خود گذارد و فرمود: «أَنَا الْمُنذِرُ»، سپس اشاره به شانه علی علیه السلام کرد و فرمود: «أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِي! بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي!»: «تو هدایت کننده ای یا علی! و به وسیله تو بعد از من هدایت شوندگان هدایت می شوند.» (۲)

این تفسیرهای سه گانه را بعضی دیگر از مفسران نیز نقل کرده اند و آنها اصرار دارند که تفسیر آیه، یکی از دو تفسیر اول است؛ زیرا تفسیر سوم مناسب با طرز فکر آمیخته با تعصب آنها نیست.

این در حالی است که تفسیر اول به یقین با ظاهر آیه سازگار نیست؛ زیرا اگر بنا بود هر دو وصف برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم باشد بفرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ هَادٍ لِكُلِّ قَوْمٍ»، و به تعبیر دیگر نباید «لِكُلِّ قَوْمٍ» که جار و مجرور

ص: ۱۸

۱- رعد: ۷

۲- التفسیر الکبیر ج ۱۹ ص ۱۲ واعلم أن أهل الظاهر من المفسرين ذكروا ههنا أقوالاً: الأولى: المنذر والهادي شيء واحد والتقدير: إنما أنت منذر ولكل قوم منذر على حده ومعجزه كل واحد منهم غير معجزه الآخر. الثاني: المنذر محمد صلی الله علیه و آله وسلم والهادي هو الله تعالی روی ذلك عن ابن عباس رضی الله عنهما وسعيد بن جبیر، ومجاهد، والضحاك. والثالث: المنذر النبي. والهادي على. قال ابن عباس رضی الله عنهما: وضع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يده على صدره فقال: (أنا المنذر) ثم أوماً إلى منكب على رضی الله عنه وقال: (أنت الهادي يا علي بك يهتدي المهتدون من بعدی)



است مقدم بر «هاد» شود، و اگر مقدم شود، باید هر دو وصف مقدم گردد و گفته شود «إِنَّمَا أَنْتَ لِكُلِّ قَوْمٍ مُنذِرٌ وَ هَادٍ».

کوتاه سخن اینکه هیچ وجهی برای مقدم شدن «لکل قوم» بر یکی از دو وصف و تأخیر از دیگری به نظر نمی رسد؛ یا باید بر هر دو مقدم شود و یا از هر دو به تأخیر بیفتد. (دقت کنید).

تفسیر دوم نیز بسیار نامأنوس و نامناسب است؛ زیرا ظاهر این جمله آن است که در هر عصر و زمانی هدایتگر خاصی است، در حالی که خداوند، یگانه و یکتا است. بنابراین حقیقت یگانگی خدا با تعددی که از جمله «لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» استفاده می شود، سازگار نیست.

بنابراین تنها تفسیری که برای آیه صحیح به نظر می رسد، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم انذار کننده است و برای هر قوم، در هر عصر و زمانی هدایتگری است.

آیا این هدایتگر اشاره به علماء و دانشمندان هر قوم و هر زمانی است؟

پاسخ این سؤال نیز منفی است؛ زیرا در هر عصر و زمان علماء و دانشمندان متعددی وجود دارند نه یک هدایتگر. همان گونه که پیامبر اسلام یک نفر بود، هدایتگر مسلمین نیز در هر عصر و زمان یکی است.

به تعبیر دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بنیان گذار دین است از طریق انذار، و امام ادامه دهنده راه او است از طریق هدایت.

اینها نکاتی است که از خود آیه استفاده می شود و اگر به سراغ روایاتی که در این زمینه نقل شده برویم، مسئله روشن تر می شود. (۱)

ص: ۱۹

اهل سنت با سند معتبر نقل کرده اند که وقتی آیه ی (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۱)؛

ای پیامبر! تو فقط انذار دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده ای است) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «من منذر هستم و هادی مردی از بنی هاشم است.» (۲)

این روایت را احمد بن حنبل در مسندش نقل کرده و محققش احمد شاکر سندش را تصحیح کرده است (۳).

نور الدین هیشمی نیز رجال روایت احمد را ثقه دانسته است (۴). همچنین ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محققش دکتر عبد الملک دهیش سندش را حسن دانسته است (۵).

محمد ناصرالدین ألبانی نیز سند این روایت را صحیح دانسته است (۶).

بنابراین قول کسانی که می گویند: هادی، الله یا قرآن است، باطل می باشد. این از یک سو .

از طرف دیگر، بعضی از راویانی که حدیث «رجل من بنی هاشم» را نقل کرده اند، اضافه کرده اند که منظور، حضرت علی علیه السلام است.

جلال الدین سیوطی می نویسد:

«عبد الله بن احمد بن حنبل در زوائد مسند احمد ، ابن ابی حاتم در تفسیرش ، طبرانی در المعجم الأوسط ، حاکم در مستدرکش با تصحیح ، ابن مردویه و ابن عساکر همگی از علی بن ابی طالب علیه السلام در تفسیر آیه ی ۷ رعد نقل کرده اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منذر و من هادی هستم. و در لفظ هادی: مردی از بنی هاشم نیز نقل شده است که مراد از آن ، خودش است.» (۷)

ص: ۲۰

۱- رعد: ۷

۲- عن علی فی قوله ( إنما أنت منذر ولكل قوم هاد ) قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المنذر والهاد رجل من بنی هاشم

۳- مسند احمد بتحقیق شاکر ، ج ۲ ص ۴۸-۴۹ ح ۱۰۴۱ پی دی اف ؛ قال احمد شاکر: إسناده صحیح

۴- مجمع الزوائد ج ۷ ص ۴۱ قال الهیثمی: ورجال المسند ثقات

۵- الأحادیث المختاره ج ۲ ص ۲۸۶ ح ۶۶۸ قال عبد الملک دهیش: إسناده حسن

۶- سلسله الاحادیث الضعيفه ، ج ۱۰ ص ۵۳۷ قال الألبانی: وهذا إسناده صحیح، رجاله ثقات

۷- الدر المنثور ج ۴ ص ۶۰۸ وأخرج عبد الله بن أحمد فی زوائد المسند وابن ابی حاتم والطبرانی فی الأوسط والحاكم

وصححه وابن مردویه وابن عساکر عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه فی قوله ( إنما أنت منذر ولكل قوم هاد ) قال رسول الله



صلى الله عليه وآله وسلم المنذر وأنا الهادى . وفى لفظ الهادى : رجل من بنى هاشم يعنى نفسه

ابن ابی حاتم نیز در تفسیرش آورده است:

«عبد خیر از علی علیه السلام در تفسیر آیه ی هدایت نقل کرده است که فرمود: هادی مردی از بنی هاشم است . ابن الجنید گفته است: هادی همان علی بن ابی طالب علیه السلام است.»<sup>(۱)</sup>

ابن حجر عسقلانی نیز می نویسد:

«مطلب عجیب آن چیزی است که طبری با اسناد حسن از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که گفت: هنگامی که این آیه نازل شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستش را بر سینه اش گذاشت و فرمود: من منذر هستم و به سوی علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: تو هادی هستی ؛ به وسیله ی تو هدایت شدگان بعد از من هدایت می شوند. پس اگر این مطلب ثابت شود ، مراد از قوم در این آیه خاص تر از آن چیزی است که قبلاً گفته شد ؛ یعنی بنی هاشم مثلاً . و ابن ابی حاتم ، عبد الله بن احمد در زیادات مسند و ابن مردویه از طریق سدی از عبد خیر از علی علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: هادی مردی از بنی هاشم است. بعضی از راویان این روایت گفته اند: مراد از آن ، خود علی علیه السلام است.»<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۱

---

۱- تفسیر ابن ابی حاتم ج ۷ ص ۲۲۲۵ ح ۱۲۱۵۲ حدثنا علی بن الحسین ، ثنا عثمان بن أبی شیبہ ، ثنا المطلب بن زیاد عن السدی عن عبد خیر عن علی لكل قوم هاد قال : الهاد رجل من بنی هاشم. قال ابن الجنید : هو علی بن أبی طالب رضی الله عنه . وروی عن عبد الله بن عباس فی احدی الروایات وعن أبی جعفر محمد بن علی نحو ذلك

۲- فتح الباری ج ۸ ص ۳۷۶ والمستغرب ما أخرجه الطبری یاسناد حسن من طریق سعید بن جبیر عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآیه وضع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یده علی صدره وقال أنا المنذر وأوماً إلى علی وقال أنت الهادی بک یهتدی المهتدون بعدی فإن ثبت هذا فالمراد بالقوم أخص من الذی قبله أى بنی هاشم مثلاً وأخرج ابن ابی حاتم وعبد الله بن أحمد فی زیادات المسند وبن مردویه من طریق السدی عن عبد خیر عن علی قال الهادی رجل من بنی هاشم قال بعض رواته هو علی

به صراحت در روایات معتبر اهل سنت با چندین سند و به نقل از چندین صحابه، مصداق هادی در این آیه، حضرت علی علیه السلام معرفی شده است:

اول: امام علی علیه السلام

سند اول: روایت ابن عساکر با سند حسن طبق حکم برنامه ی جوامع الکلم (۱).

«عن عبد خیر عن علی فی قول الله عز وجل ( إنما أنت منذر ولكل قوم هاد ) قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المنذر والهادی علی»

سند دوم: روایت حاکم با تصحیح سند (۲).

«عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبد الله الأسدی عن علی إنما أنت منذر ولكل قوم هاد قال علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المنذر وأنا الهادی»

ذهبی که چنین روایتی در فضیلت و امامت امیرالمومنین علیه السلام را برنتابیده، آن را جعلی دانسته و حسین الاشقر را به وضع آن متهم کرده است!

در حالی که او به اعتراف ابن حجر عسقلانی (که تمام اقوال علمای جرح و تعدیل در مورد اشقر را دیده) راستگو است. (۳)

دوم: ابن عباس

سند اول: روایت طبری با سند حسن طبق حکم ابن حجر عسقلانی (۴).

«از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت شده است که گفت: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

ص: ۲۲

---

۱- تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۳۵۹ (ح ۴۴۵۶۲) حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناد حسن

۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۶ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

۳- تقریب التهذیب ج ۱ ص ۱۶۶ رقم ۱۳۱۸ الحسین بن الحسن الأشقر الفزاری الکوفی صدوق یهم ویغلو فی التشیع من العاشره

۴- فتح الباری ج ۸ ص ۳۷۶ قال ابن حجر العسقلانی: أخرجه الطبری بإسناد حسن

دستش را بر سینه اش گذاشت و فرمود: من منذر هستم و برای هر قومی هدایت گری هست و با دستش به سوی شانه ی علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: تو هادی هستی ای علی؛ به وسیله ی تو هدایت شدگان بعد از من هدایت می شوند.»(۱)

سند دوم: روایت ضیاء مقدسی در صحیحش (۲)

سند سوم:

«... عن أبي صالح عن ابن عباس [فی قوله تعالى]: (ولكل قوم هاد) [قال: هو] علی علیه السلام.»

این روایت را حاکم حسکانی نقل کرده است. (۳)

سوم: ابو برزه

سند اول:

«... عن أبي داود، عن أبي برزه قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: (إنما أنت منذر) ثم يرد يده إلى صدره ثم يقول: (ولكل قوم هاد) ويشير إلى علی بیده.»(۴)

سند دوم:

«... عن نفع بن الحارث قال حدثني أبو برزه الأسلمي قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: (إنما أنت منذر) ووضع يده على صدر نفسه ثم وضعها على يد علی وقال [ظ]: (ولكل قوم هاد)»(۵)

ص: ۲۳

---

۱- تفسیر الطبری ج ۱۳ ص ۱۰۸ ... عن سعید بن جبیر عن بن عباس قال لما نزلت إنما أنت منذر ولكل قوم هاد وضع صلی الله علیه و آله وسلم ید علی صدره فقال أنا المنذر ولكل قوم هاد وأوماً بیده إلى منكب علی فقال أنت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون بعدی

۲- الأحادیث المختاره ج ۱۰ ص ۱۵۹ (تمام روایات این کتاب، معتبر هستند) ... عن سعید بن جبیر عن ابن عباس فی قوله (إنما أنت منذر ولكل قوم هاد) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المنذر والهاد علی بن أبی طالب

۳- شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی، ج ۱ ص ۲۹۷ ح ۴۰۴ پی دی اف

۴- شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۲۹۷ ح ۴۰۵

۵- شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۲۹۸ ح ۴۰۷

«حکیم بن جبیر از ابو برزه اسلمی روایت کرده است که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که نزدش علی بن ابی طالب علیهما السلام بود درخواست ظرف آب کرد و بعد از این که وضو گرفت، دست علی علیه السلام را گرفت و آن را به سینه اش چسباند و فرمود: (تو بیم دهنده هستی) سپس به سینه علی علیه السلام برگرداند و فرمود: (و برای هر قومی هدایت کننده ای است) سپس فرمود: تو روشنایی بشر و انتهای هدایت و امیر مفسرین (این چنین آمده) هستی و شهادت می دهم که تو این چنین هستی» (۱)

چهارم: ابو هریره

«... عن قتاده، عن سعید بن المسيب عن أبي هريره [فی قوله تعالى]: (إنما أنت منذر) یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم [وفی قوله]: (ولکل قوم هاد) قال: سألت عنها رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال: إن هادی هذه الأمة علی بن ابی طالب» (۲)

پنجم: یعلی بن مره

«... عن عمر بن عبد الله بن يعلى بن مره عن أبيه عن جده قال: قرأ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: (إنما أنت منذر، ولکل قوم هاد) فقال: أنا المنذر، وعلى الهاد [ی]. لفظاً واحداً» (۳)

ص: ۲۴

۱- شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۳۰۱-۳۰۲ ح ۴۱۴ ... عن حکیم بن جبیر عن ابی برزه الأسلمی قال: دعا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالطهور وعنده علی بن ابی طالب، فأخذ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بيد علی - بعد ما تطهر - فألزقها بصدرة، فقال: (\* إنما أنت منذر \*) ثم ردها إلى صدر علی ثم قال: (\* ولکل قوم هاد \*) ثم قال: إنک مناره الأنام وغایه الهدی وأمیر القراء [کذا]، أشهد علی ذلك أنك كذلك

۲- شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۲۹۷ ح ۴۰۶

۳- شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۲۹۸-۲۹۹ ح ۴۰۹

خطیب خوارزمی که ذهبی از او به عنوان علامه یاد کرده (۱)، چنین روایت کرده است (۲):

«عن سلیمان ابن مهران، عن محمد بن کثیر، حدّثنی أبو خثیمه، عن عبد الله قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: بی اندرتم، ثم بعلی بن أبی طالب اهتدیتم، وقرأ: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) الرعد/۷»

هفتم: جابر بن عبدالله

شیخ عبید الله امرتسری، از علمای بزرگ اهل سنت (۳)،

می نویسد:

«عن جابر قال: لما نزلت: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) ووضِع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يده على صدره فقال: أنا المنذر، وأومى بيده إلى منكب على فقال: أنت الهادي وبك يهتدى المهتدون - أخرج ابن جرير وابن مردويه وأبو نعيم في (المعرفة) والديلمي وابن عساكر وابن النجار والسيوطي في (الدر المنثور).» (۴)

ص: ۲۵

۱- تاریخ الإسلام ج ۳۹ ص ۳۲۷ أبو المؤید المکی، العلامه، خطیب خوارزم کان أدیبا، فصیحا، مفوها، خطب بخوارزم دهر، وأنشأ الخطب، وأقرأ الناس، وتخرج به جماعه وهو الذی یقال له: خطیب خوارزم / ترجمه: ابو المؤید مکی، علامه و خطیب خوارزم، ادیب، خوش بیان و سخنور بود. روزگار درازی در خوارزم سخنرانی کرد و خطبه ها انشا نمود. بر مردم می خواند و گروهی از او علم آموخته اند. او همان کسی است که به وی خطیب خوارزم گفته می شود.

۲- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱ ص ۲۱۲ سایت مکتبه اهل البيت

۳- الأعلام للزركلي، ج ۲ ص ۱۰۱ سایت شامله؛ خير الدين زركلي در شرح حال او می نویسد: الأمر تُسْرَى (۱۲۸۰؟ - ۱۳۶۷ هـ = ۱۸۶۳ - ۱۹۴۸ م) ثناء الله الامر تسرى: مفسر مناظر، من العلماء. من أهل (أمر تسر) في الهند. كان تاجر كتب، وأسس مطبعه، وأنشأ جريده (أهل الحديث) أسبوعيه. واشتهر بمناظره الطوائف والفرق. وترأس مؤتمرا عقده أهل الحديث. ثم كان رئيس وفد هم في المؤتمر الاسلامي الاول بمكة (۱۳۴۴ هـ) وصنف عدة كتب بالهنديه، وكتابين بالعربيه، هما (تفسير القرآن بكلام الرحمن - ط) وكتاب في (البلاغه واعجاز القرآن) طبعت قطعه صغيره منه، ولم يتمه / ترجمه: ثناء الله امر تسرى: مفسر و مناظره کننده از علمای اهل امر تسر در هند است. تاجر کتاب بود و چاپخانه ای تأسیس کرد و هفته نامه ی اهل الحديث را به وجود آورد. به وسیله ی مناظره با طائفه ها و فرقه ها شهرت یافت. و رئیس کنفرانسی بود که اهل حدیث برگزار می کردند. سپس رئیس هیئت اهل حدیث در اولین کنفرانس اسلامی در مکه در سال ۱۳۴۴ هـ شد و تعدادی کتاب به زبان هندی نگاشت و دو کتاب نیز به زبان عربی نوشت که آن دو: تفسیر القرآن بكلام الرحمن و کتابی در البلاغه واعجاز القرآن هستند که بخش کوچکی از آن چاپ شد ولی به اتمام نرسید.

۴- أرجح المطالب في عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۶۸ پی دی اف

حال جا دارد از کسانی که امیرالمومنین علیه السلام را رها کردند و به دیگران روی آوردند، پرسید:

( أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ . )

«آیا کسی که به حق هدایت می کند، به پیروی کردن از او سزاوارتر است یا کسی که خود از هدایت بی بهره است مگر آن که (توسط دیگری) هدایت شود؛ پس چگونه داوری می کنید؟» (۱)

ص: ۲۶

---

۱- یونس: ۳۵



(إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ). (۱)

«ولیی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند.»

یکی از مهمترین ادله ی اثبات کننده ی امامت امیر مومنان علیه السلام از قرآن، آیه ی مشهور به ولایت است که در اینجا به تفصیل چگونگی دلالت آن را بیان خواهیم کرد و سپس مهم ترین شبهات پیرامون آن را پاسخ خواهیم داد.

بررسی آیه بدون توجه به روایات شأن نزول

در این آیه، مفاهیمی وجود دارد که ما را به منظور اصلی آن رهنمون می سازد (۲):

یکم: کلمه ی «انما» برای حصر (۳)

یعنی فقط و فقط خدا و رسولش و «الذین آمنوا» ولی شما (مومنان) هستند.

اما باید توجه داشت که حصر بر دو نوع است: حصر حقیقی و حصر اضافی. اصل اولی در حصر، معنای حقیقی آن است، چه این که حصر اضافی جنبه ثانوی داشته و نیاز به قرائن دارد، و در آیه مورد بحث نه تنها قرینه ای بر حصر اضافی وجود ندارد، بلکه قرائن و شواهد - چنان که بعداً می آید - حصر حقیقی را تأیید می کند.

## دوم: مفرد بودن کلمه ی ولی

### بررسی آیه بدون توجه به روایات شأن نزول

در آیه از لفظ ولی (نه اولیاء) برای خدا، رسول و مومنان استفاده شده است و برای هر سه، فقط یک نوع ولایت آمده است و از آنجایی که خداوند همه ی انواع ولایت را دارد، لذا نمی توان ولایت مؤمنان در این آیه را منحصر به یاری، مودت، محبت و هم پیمانی دانست؛ زیرا ولی در آیه، مطلق به کار رفته و تمام معانی آن را

ص: ۲۷

۱- مائده: ۵۵

۲- با استفاده از کتاب نقد اصول مذهب شیعه، آیت الله سید محمد حسینی قزوینی

۳- فتح الباری ج ۹ ص ۴۰۶ کلمه انما تفید الحصر

دربردارد و کسی که معنای مطلق ولی را به دوستی و نصرت تقیید می کند، باید دلیل اقامه کند.

سوم: همدیفی الله، رسول و الذین آمنوا

جمله «الذین آمنوا» بر کلمه «رسوله» و آن هم بر کلمه «الله» عطف شده است و مفاد آیه این است که خدا و رسولش و مؤمنانی که توصیف شده اند ولی اند، و جامعه مؤمنان، «مَوْلَى عَلَیْهِ» هستند. نسبت این دو، از قبیل نسبت میان ولایت مدار و ولایت پذیر است، نه از باب تفاعل که ولایت دو جانبه باشد، در حالی که ولایت، به معنای محبت و نصرت دو جانبه بوده و عمومیت دارد؛ مانند آیه ۷۱ سوره توبه که می فرماید: (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ: مردان و زنان با ایمان، ولی (و یاور) یکدیگرند).

چهارم: آیه در صدد بیان ولایت خاص است، نه عام

بنا بر نکته ی فوق الذکر، تنها، مجموعه ای خاص از مومنین هستند که ولایت بر سایر مسلمین و مومنین دارند؛ زیرا منطقی نیست که خدا همه مسلمانان را مورد خطاب قرار دهد (ضمیر «کم» در «انما ولیکم») و بگوید: مولای شما خدا و رسول و مومنین هستند و مومنین («الذین آمنوا» مذکور در آیه) هم شامل خود مخاطبین باشند !!

پنجم: وصف مشیر زکات دادن در حال رکوع

وصف موجود در این آیه، وصف مشیر است. از یک حیث ما دو نوع وصف داریم:

۱. وصف مقوم: وصفی است که در ثبوت (و محقق شدن) حکم دخالت دارد؛ مانند آن که معلمی بگوید: «بهترین شاگرد من کسی است که بیشتر درس بخواند.» در این مثال، «درس خواندن» در «بهترین شاگرد بودن» مؤثر است.

۲. وصف مُشیر: وصفی است که با اشاره همراه است و در تحقق حکم دخالت ندارد؛ مانند آن که معلمی در ضمن اشاره به شخصی بگوید: «بهترین شاگرد من، آن کسی است که پیراهن سفید پوشیده.» در این مثال، اگر شاگرد مورد اشاره، رنگ لباسش را تغییر دهد، باز هم بهترین خواهد بود و اگر شاگرد دیگری، پیراهن سفید بپوشد، بهترین شاگرد نخواهد شد، بلکه وصف یاد شده صرفاً برای معرفی شخص مورد نظر به کار رفته است.

لذا با توجه به مشیر بودن وصف ذکر شده در آخر آیه، اهمیت شأن نزول آن-که مشارالیه را مشخص

می کند- روشن تر می گردد. این مطلب، هم چنین نشان می دهد چنین نیست که هر کس در رکوع نماز، زکات داده باشد، به صرف این کار، « ولی مؤمنین» شود، همان طور که در مثال، هر کس پیراهن سفید می پوشید، بهترین شاگرد نمی شد. اینها نکاتی است که از خود آیه استفاده می شود و اگر به سراغ روایاتی که در این زمینه نقل شده برویم مسئله روشن تر می شود.

ص: ۲۹

در کتب اهل سنت از ۱۰ صحابی و جمعا با ۱۷ سند و نیز از تعدادی از تابعین بزرگ نزد اهل سنت نقل شده که این آیه در حق حضرت علی علیه السلام نازل شده است، در آن هنگام که بین ظهر و عصر در مسجد مشغول خواندن نماز مستحبی و در حال رکوع بودند که سائلی کمک خواست و امیرالمومنین علیه السلام در آن حال انگشترشان را به او دادند.

### راویان از طبقه ی صحابه

اول: امام علی علیه السلام

«از علی بن ابی طالب علیهما السلام روایت شده است که فرمود: آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و آن حضرت به مسجد رفت در حالی که مردم مشغول نماز بودند، آن حضرت نیز نماز گذارد تا آن که سائلی آمد و حضرت به او فرمود: ای سائل آیا کسی چیزی به تو بخشش نمود؟ سائل گفت: خیر به جز این شخص که در حال رکوع است - یعنی علی بن ابی طالب - و به من انگشتری عطا فرمود.» (۱)

این روایت را حاکم نیشابوری با سند معتبر نقل کرده است. (۲)

ص: ۳۰

۱- النضر بن إسماعیل البجلی حدثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله الصفار قال ثنا أبو يحيى عبد الرحمن بن محمد بن سلام الرازی بأصبهان قال ثنا يحيى بن الضريس قال ثنا عيسى بن عبد الله بن عبيد الله بن عمر بن علي بن أبي طالب قال ثنا أبي عن أبيه عن جده عن علي قال نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكوة وهم راکعون فخرج رسول الله عليه السلام ودخل المسجد والناس يصلون بين راکع وقائم فصلی فإذا سائل قال يا سائل أعطاك أحد شيئا فقال لا إلا هذا الراکع لعلي أعطاني خاتما

۲- معرفه علوم الحديث ج ۱ ص ۱۰۲ بررسی سند روایت: محمد بن عبد الله الصفار: ثقہ / عبد الرحمن بن سلم الرازی: ثقہ / يحيى بن الضريس البجلی: ثقہ ؛ طبق برنامه جوامع الكلم عيسى بن عبد الله الهاشمي: ثقہ این راوی را ابن حبان توثیق کرده و جرح مفسیری ندارد؛ تنها تعدادی از علمای متعصب اهل سنت به خاطر نقل چنین روایاتی از او بدگویی کرده اند. «عيسى بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب الهاشمي كنيته أبو بكر يروي عن أبيه عن جده روى عنه يوسف بن راشد في حديثه بعض المناكير.» الثقات ج ۸ ص ۴۹۲ رقم ۱۴۶۱۴ عبد الله بن محمد القرشي: مقبول / محمد بن عمر القرشي: مقبول / عمر بن علي القرشي: ثقہ ؛ طبق برنامه جوامع الكلم / علي بن أبي طالب الهاشمي: صحابی

ضمن اینکه ابن حجر عسقلانی پنج روایت درباره ی شأن نزول این آیه در حق حضرت علی علیه السلام نقل می کند و به سند دوتای آنها اشکال می گیرد، ولی به روایت حاکم نیشابوری اشکالی نمی گیرد. (۱)

دوم: عبد الله بن عباس

نزول آیه ی ولایت در حق امیرالمومنین علیه السلام با ۸ سند از ابن عباس نقل شده است:

سند اول:

حاکم حسکانی چنین روایت کرده است (۲):

«ابن عباس گفت: (انما ولیکم الله ورسوله)؛ ولی شما خدا و پیامبر او محمد صلی الله علیه و آله وسلم است.) سپس گفت: (و کسانی که ایمان آوردند)؛ پس از میان مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام را برگزید. و گفت: (کسانی که نماز را به پا میدارند)؛ یعنی وضوء، قرائت، رکوع، سجود و خشوع آن را در اوقات آن کامل می کنند. (و در حالی که در رکوع هستند زکات یا صدقه میدهند) و این مربوط به این جریان است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با اصحاب خود نماز ظهر را خواند و او و اصحابش رفتند و در مسجد کسی جز علی علیه السلام نماند که میان ظهر

ص: ۳۱

۱- الکافی الشاف فی تخریج احادیث الکشاف، ص ۵۶-۵۷ مخطوط

۲- شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۱ ص ۱۶۴ ح ۲۲۱ وَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْفَسَوِي بِالْبَصِيرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ سُفْيَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سُفْيَانُ: وَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ عَنْ مُسْلِمِ الْبَطِينِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ يَعْنِي نَاصِرَكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ يَعْنِي مُحَمَّدًا صَ ثُمَّ قَالَ: وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَخَصَّ مِنْ بَيْنِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ يَعْنِي يَتِمُّونَ وَضُوءَهَا وَ قِرَاءَتَهَا وَ رُكُوعَهَا وَ سُجُودَهَا وَ خُشُوعَهَا فِي مَوَاقِيتِهَا [وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ] وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ لَمَّا يَوْمًا بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الظُّهْرِ - وَ انصَرَفَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ - فَلَمْ يَبْقَ فِي الْمَسْجِدِ غَيْرُ عَلِيٍّ قَائِمًا يَصَلِّي بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ - إِذْ دَخَلَ [الْمَسْجِدَ] فَقَبَّرَ مِنْ قُرَاءَةِ الْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يَرَ فِي الْمَسْجِدِ أَحَدًا خَلَا عَلِيًّا فَأَقْبَلَ نَحْوَهُ - فَقَالَ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ - بِالَّذِي يَصَلِّي لَهُ أَنْ تَتَّصِدَّقَ عَلَيَّ بِمَا أَمْكَنَكَ. وَ لَهُ خَاتَمٌ عَقِيقٌ يَمَانِي أَحْمَرٌ [كَانَ] يَلْبَسُهُ فِي الصَّلَاةِ فِي يَمِينِهِ - فَمَدَّ يَدَهُ فَوَضَعَهَا عَلَيَّ ظَهْرَهُ وَ أَشَارَ إِلَى السَّائِلِ بِنَزْعِهِ، فَزَعَهُ وَ دَعَا لَهُ، وَ مَضَى وَ هَبَطَ جَبْرَيْلُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَ لِعَلِيٍّ: لَقَدْ بَاهَى اللَّهُ بِكَ مَلَائِكَتَهُ الْيَوْمَ، اقْرَأْ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

وعصر نماز می خواند. در این هنگام فقیری از فقرای مسلمانان به مسجد وارد شد و در مسجد جز علی علیه السلام کسی را ندید؛ پس به طرف او آمد و گفت: ای ولی خدا تو را سوگند به کسی که به او نماز خوانده می شود، آن مقدار که در توان داری مرا صدقه بده. علی علیه السلام که یک انگشتر عقیق یمنی سرخ داشت و آن را در وقت نماز به دست راست خود می کرد، دستش را دراز کرد و آن را بر پشت خود نهاد و به سائل اشاره کرد که آن را در آورد و او انگشتر را در آورد و به علی علیه السلام دعا کرد و رفت و جبرئیل علیه السلام نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: همانا امروز خداوند به وسیله تو بر فرشتگانش مباحث کرد؛ بخوان: «انما ولیکم الله ورسوله.»»

سند دوم:

حاکم حسکانی می نویسد:

«أخبرنا عقيل بن الحسين قال: أخبرنا علي بن الحسين قال: حدثنا محمد بن عبيد الله قال: حدثنا أبو عمرو عثمان بن أحمد بن عبد الله الدقاق ببغداد ابن السماك قال: حدثنا عبد الله بن ثابت المقرئ قال: حدثني أبي عن الهذيل، عن مقاتل، عن الضحاک [عن] ابن عباس [به] - وحدثني الحسن بن محمد بن عثمان الفسوی عن ابن عباس.»<sup>(۱)</sup>

ابن کثیر دمشقی اما این طریق را از ابن مردویه نقل کرده است.<sup>(۲)</sup>

ابن کثیر بعد از نقل این روایت، چنین اشکال می کند که ضحاک، ابن عباس را ندیده است.

در جوابش باید گفت که ضحاک روایات تفسیری ابن عباس را از سعید بن جبیر اخذ کرده است.

«عبد الملک بن میسره گوید: ضحاک، ابن عباس را ملاقات نکرده است؛ وی تنها سعید بن جبیر را در ری ملاقات کرده و روایات تفسیری را از او گرفته است.»<sup>(۳)</sup>

ص: ۳۲

---

۱- شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۶۳ ح ۲۲۰ پی دی اف

۲- تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۷۲ وروی ابن مردویه من طریق سفیان الثوری عن أبي سنان عن الضحاک عن ابن عباس قال کان علی بن ابي طالب قائما یصلی فمر سائل وهو راکع فأعطاه خاتمه فنزلت (إنما ولیکم الله ورسوله) الآیه الضحاک لم یلق ابن عباس

۳- تهذیب الکمال ج ۱۳ ص ۲۹۳ رقم ۲۹۲۸ وقال أبو داود الطیالسی، عن شعبه: حدثني عبد الملک بن میسره، قال: الضحاک لم یلق ابن عباس، إنما لقی سعید بن جبیر بالری، فأخذ عنه التفسیر

اما سرّ این که ضحاک طریق خود را به ابن عباس ذکر نمی کرده، آن است که سعید بن جبیر از سوی حجّاج تحت تعقیب بوده است که البته در نهایت، حجّاج ایشان را دستگیر کرد و به شهادت رساند. (۱)

شاید به همین جهت است که ابن حجر، روایت ضحاک از ابن عباس را نقل می کند و هرگز به این مسأله اشاره نکرده و در سند خدشه ای نمی کند. (۲)

بنابراین سند روایت ابن مردویه - که در تفسیر ابن کثیر آمده - ظاهراً صحیح و بدون اشکال است.

سند سوم:

ابن کثیر از ابن مردویه چنین نقل می کند:

«وروی ابن مردویه أيضاً من طریق محمد بن السائب الكلبي وهو متروك عن أبي صالح عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى المسجد والناس يصلون بين راعع وساجد وقائم وقاعد وإذا مسكين يسأل فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال أعطاك أحد شيئاً قال نعم قال من قال ذلك الرجل القائم قال وعلى أي حال أعطاك قال وهو راعع قال وذلك علي بن أبي طالب قال فكبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عند ذلك وهو يقول (ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون) وهذا إسناد لا يقدر به. (۳)

ابن کثیر بعد از نقل این حدیث می گوید: این سندی است که به آن خدشه ای وارد نیست.

سرّ اینکه ابن کثیر ابتدا کلبی را متروک دانسته و در آخر، سند روایتش را بدون ایراد دانسته، این است که علمای اهل سنت احادیث تفسیری کلبی را بر خلاف دیگر احادیث معتبر می دانند. (۴)

جمال الدین مزّی می نویسد:

«ابو احمد بن عدی گفته است: کلبی غیر از این احادیثی که ذکر کردم، احادیث معتبری به خصوص از ابی صالح دارد که در تفسیر معروف است و طولانی ترین تفسیر متعلق به او است و بعد از آن، تفسیر مقاتل بن سلیمان است، مگر اینکه کلبی بر مقاتل برتری می یابد به دلیل آنچه که در مورد انحرافی بودن مذهب مقاتل

ص: ۳۳

۱- سیر أعلام النبلاء ج ۴ ص ۳۴۰

۲- الکافی الشاف فی تخریج احادیث الکشاف، ص ۵۶

۳- تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۷۲

۴- جواهر الکلام فی معرفه الامامه والامام، جلد دوم، آیت الله سید علی حسینی میلانی

گفته شده است . سفیان بن عیینه ، حماد بن سلمه ، هشیم و غیر آن ها از افراد مورد اعتماد از کلبی حدیث نقل کرده و در تفسیر به روایات او راضی شده اند.»(۱)

ابو الحسن واحدی نیز روایتی نزدیک به این از حیث سند و متن، در تفسیرش\_ که ملتزم به صحت تمام روایات آن است\_ نقل کرده است.(۲)

سند چهارم:

ابن کثیر از ابن مردویه روایت دیگری نقل کرده از طریق میمون بن مهران از ابن عباس که در تفسیر آیه ی ولایت گفت: «در حق مؤمنین نازل شده است و اولین آن ها علی بن ابی طالب علیهما السلام است.»(۳)

ابن کثیر به سند این روایت نیز اشکالی نمی گیرد.(۴)

سند پنجم:

«حدثنا حصین بن مخارق عن عبد الصمد عن أبيه عن ابن عباس : ( إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا ) نزلت في علي بن أبي طالب عليهم السلام.»(۵)

این روایت را شجری جرجانی نقل کرده است.

ص: ۳۴

۱- تهذیب الکیمال ج ۲۵ ص ۲۵۱-۲۵۲ رقم ۵۲۳۴ وقال أبو أحمد بن عدی : وللكلبی غیر ما ذکرنا من الحدیث ، أحادیث صالحه و خاصه عن أبي صالح ، وهو معروف بالتفسیر ، وليس لاحد تفسیر أطول منه ، ولا أشبع منه ، وبعده مقاتل ابن سلیمان ، إلا- أن الكلبی یفضل علی مقاتل لما قیل فی مقاتل من المذاهب الردیئه . وحدث عنه ابن عیینه ، وحماد بن سلمه ، وهشیم ، وغیرهم من ثقات الناس ورضوه فی التفسیر.

۲- أسباب النزول ت الحمیدان ، ج ۱ ص ۲۰۰ سایت شامله

۳- تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۷۲ ثم روی (یعنی ابن مردویه) یاسناده عن میمون بن مهران عن ابن عباس فی قوله ( إنما ولیکم الله ورسوله ) نزلت فی المؤمنین وعلی بن ابی طالب أولهم

۴- کتاب ابن مردویه مفقود شده، ولی ابن کثیر آن را در دست داشته و سلسله سند روایاتش را دیده است و آن کتابی که در زمان ما با عنوان «مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام و ما نزل من القرآن فی علی» به نام ابن مردویه چاپ می شود، در واقع جمع آوری شده از منقولات کتاب هایی مثل همین تفسیر ابن کثیر است.

۵- الأمالی للشجری الجرجانی ج ۱ ص ۱۸۰



«أخبرنا أبو أحمد محمد بن علي بن محمد المكفوف المؤدب بقراءتي عليه بأصفهان ، قال أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان ، قال حدثنا الحسن بن محمد بن أبي هريره ، قال حدثنا أحمد بن يحيى بن زهير التستري وعبد الرحمن بن أحمد الزهري ، قال حدثنا أحمد بن منصور ، قال حدثنا عبد الرزاق عن عبد الوهاب بن مجاهد عن أبيه عن ابن عباس : (إنما وليكم الله ورسوله) قال نزلت في علي ابن أبي طالب عليه السلام .» (١)

«أخبرنا السيد عقيل بن الحسين العلوي قال: أخبرنا أبو محمد عبيد الرحمن بن إبراهيم بن أحمد بن الفضل الطبري من لفظه بسجستان قال: أخبرنا أبو الحسين محمد بن عبد الله المرزبي قال: أخبرنا أبو بكر أحمد بن محمد بن عبد الله قال: حدثنا الفهم بن سعيد بن الفهم بن سعيد بن سليمان بن عبد الله الغطفاني صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: حدثنا عبد الرزاق بن همام عن معمر بن ابن طاووس عن أبيه قال كنت جالساً مع ابن عباس إذ دخل عليه رجل - فقال: أخبرني عن هذه الآية: (إنما وليكم الله ورسوله) فقال: ابن عباس: أنزلت في علي بن أبي طالب .» (٢)

«أخبرنا الحسين بن محمد الثقفى قال: حدثنا عبد الله بن محمد بن شيبه قال: حدثنا عبيد الله بن أحمد بن منصور الكسائي قال: حدثنا أبو عقيل محمد بن حاتم قال: حدثنا عبد الرزاق قال: حدثنا ابن مجاهد، عن أبيه عن ابن عباس في قوله: (إنما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا) قال: علي عليه السلام .» (٣)

و أخبرنا الحسين [بن محمد الثقفى] قال: حدثنا أبو الفتح محمد بن الحسين الأزدي الموصلي قال: حدثنا عصام بن غياث السمان البغدادي [قال: حدثنا أحمد بن سيار المروزي قال: حدثنا عبد الرزاق به،] قال: نزلت في علي بن أبي طالب .» (٤)

١- الأمالى للشجرى الجرجانى ج ١ ص ١٨١

٢- شواهد التنزيل ، ج ١ ص ١٦١-١٦٢ ح ٢١٧

٣- شواهد التنزيل ، ج ١ ص ١٦٢-١٦٣ ح ٢١٨

٤- شواهد التنزيل ، ج ١ ص ١٦٣ ح ٢١٩

ابوالقاسم طبرانی چنین روایت می کند:

«محمد بن صائغ، از خالد بن یزید عمری، از اسحاق بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسین، از حسن بن زید، از پدرش زید بن حسن، از جدش (امام حسن علیه السلام)، از عمار بن یاسر نقل کرد که می گفت: سائلی نزد علی بن ابی طالب علیهما السلام ایستاد در حالی که ایشان در رکوع نماز نافله بود. امیر مؤمنان علیه السلام انگشتر خود را بیرون آورد و به او عطا فرمود. سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفت و آن حضرت را از این امر مطلع ساخت. در این هنگام این آیه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد: (همانا سرپرست و صاحب اختیار شما خدا و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آیه را قرائت کرد و فرمود: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست. خداوندا! دوست بدار کسی را که با او دوستی کند و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی کند.» (۱)

چهارم: ابو رافع

«طبرانی، ابن مردویه و ابو نعیم از ابو رافع نقل می کنند که گوید: وارد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شدم در حالی که خوابیده بود و وحی به ایشان می شد و ماری در گوشه خانه بود و نخواستم که به مار حمله کنم و ترسیدم که به ایشان وحی شود و بین مار و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خوابیدم که اگر بدی از مار برسد به ایشان نرسد و مقداری مانندم پس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بیدار شد در حالی که می فرمود: (إنما وليكم الله...) ستایش خدایی را که نعمت هایش را برای علی علیه السلام تمام کرد و برای علی علیه السلام مهیا کرد با برتری دادن خداوند به او.» (۲)

ص: ۳۶

۱- المعجم الأوسط ج ۶ ص ۲۱۸ ح ۶۲۳۲ حدثنا محمد بن علی الصائغ قال نا خالد بن یزید العمری قال نا إسحاق بن عبد الله بن محمد بن علی بن حسین عن الحسن بن زید عن أبيه زید بن الحسن عن جده قال سمعت عمار بن یاسر يقول وقف علی بن ابی طالب سائل وهو راکع فی تطوع فنزع خاتمه فأعطاه السائل فأتی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فأعلمه ذلك فنزلت علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم هذه الآیه (إنما وليكم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه ویؤتون الزکاه وهم راکعون) فقرأها رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثم قال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

۲- الدر المنثور للسيوطی ج ۳ ص ۱۰۶ و المعجم الكبير ج ۱ ص ۳۲۰ ح ۹۵۵ وأخرج الطبرانی وابن مردویه وأبو نعیم عن أبي رافع قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وهو نائم یوحى اليه فاذا حیه فی جانب البيت فکرت أن أبيت علیها فأوقظ النبی صلی الله علیه و آله وسلم وخفت أن یكون یوحى اليه فاضطجعت بین الحیه و بین النبی صلی الله علیه و آله وسلم لئن كان منها سوء كان فی دونه فمکثت ساعه فاستيقظ النبی صلی الله علیه و آله وسلم وهو يقول (إنما وليكم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه ویؤتون الزکاه وهم راکعون) الحمد لله الذی أتم لعلی نعمه وهیأ لعلی بفضل الله اياه

ابو اسحاق ثعلبی از اعمش از عبایه بن ربیع نقل می کند که می گوید :

«در حالی که عبد الله بن عباس کنار زمزم نشسته بود، مردی معمم آمد و ابن عباس نمی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تا این که آن مرد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و ابن عباس گفت: تو را به خدا قسم، تو کیستی؟ راوی گوید: عمامه اش را از صورتش برداشت و گفت: ای مردم، هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد من جندب بن جناده بدری، ابوذر غفاری هستم. با همین دو گوش از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که اگر جز این باشد کور شوند و با این دو چشمم دیدم که اگر جز این باشد کور شوند که فرمود: علی علیه السلام رهبر انسان ها و قاتل کفار است. هر کس او را یاری کند یاری می شود و هر کسی او را یاری نکند یاری نمی شود.

بدانید من روزی از روزها نماز ظهر را با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می خواندم که فقیری وارد مسجد شد و کسی به او چیزی نداد و فقیر دستش را به سمت آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درخواست کردم و کسی به من چیزی نداد و علی علیه السلام در حال رکوع بود و به او به انگشت راستش اشاره کرد که انگشت داشت و فقیر آمد و انگشت را از انگشتش درآورد و این جلوی چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اتفاق افتاد و هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از نماز فارغ شد، سرش را به سمت آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا برادرم موسی علیه السلام از تو درخواست کرد و گفت: (پروردگارا سینه ام را فراخ کن و کارم را برایم آسان ساز و برای من دستیاری از خانواده ام قرار بده هارون برادرم را، پشت من را با او محکم کن تا آخر آیه.) پس سخن گویایی به او نازل کردی که: (به زودی بازویت را به وسیله برادرت محکم خواهیم کرد و برای شما دو نفر تسلطی قرار خواهیم داد.) خدایا من پیغمبر و برگزیده تو هستم، پس سینه ام را فراخ کن و کارم را برایم آسان ساز و برای من علی علیه السلام را از خانواده ام به عنوان وزیر قرار بده؛ پشت من را با او محکم کن. ابوذر می گوید: به خدا قسم، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سخن را تمام نکرد تا این که جبرئیل علیه السلام از نزد خدا نازل شد و گفت: ای محمد بخوان. فرمود: چه بخوانم؟ گفت: بخوان (انما ولیکم الله و رسوله) تا (راکعون) (۱)

ص: ۳۷

۱- تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۸۰-۸۱ أبو الحسن محمد بن القاسم بن أحمد، أبو محمد عبد الله بن أحمد الشعرانی، أبو علی أحمد بن علی بن زرین، المظفر بن الحسن الأنصاری، السدی بن علی العزاق، یحیی بن عبد الحمید الحمسانی عن قیس بن الربیع عن الأعمش عن عباده بن الربیع، قال: بینا عبد الله بن عباس جالس علی شفیر زمزم إذ أقبل رجل متعمم بالعمامة فجعل ابن عباس لا- یقول، قال رسول الله: إلا- قال الرجل: قال رسول الله؟ فقال ابن عباس: سألتک بالله من أنت؟ قال: فکشف العمامه عن وجهه، وقال: یا أيها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فأنا جندب بن جناده البدری، أبو ذر الغفاری: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بهاتین وإلا صمتا ورأیته بهاتین وإلا فعمیتا یقول: علی قائد البرره، وقاتل الکفره، منصور من نصره، مخذول من خذله أما إنی صلیت مع رسول الله یوما من الأيام صلاه الظهر فدخل سائل فی المسجد فلم یعطه

أحد فرفع السائل يده إلى السماء وقال : اللهم اشهد إنى سألت فى مسجد رسول الله فلم يعطنى أحد شيئاً وكان على راکعاً فأومى إليه بخنصره اليمنى وكان يتختم فيها فأقبل السائل حتى أخذ الخاتم من خنصره وذلك بعين النبى صلى الله عليه وآله وسلم فلما فرغ النبى صلى الله عليه وآله وسلم من الصلاة فرفع رأسه إلى السماء وقال : اللهم إن أخى موسى سألك ، فقال : ( رب إشرح لى صدرى ويسر لى أمرى واجعل لى وزيراً من أهلى هارون أخى أشدد به أزرى ) الآيه ، فأنزلت عليه قرآناً ناطقاً ( سنشد عضدك بأخيك ونجعل لكما سلطاناً ) اللهم وأنا محمد نبيك و صفيك اللهم فإشرح لى صدرى ويسر لى أمرى واجعل لى وزيراً من أهلى علياً أشدد به ظهري. قال أبو ذر : فوالله ما استتم رسول الله الكلمه حتى أنزل عليه جبرئيل من عند الله ، فقال : يا محمد إقرأ ، فقال : وما أقرأ ؟ قال : إقرأ ( إنما وليكم الله ورسوله ) ، إلى ( راکعون )

«حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ غَيْرَ مَرَّةٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ يَزِيدَ الْأَدَمِيُّ الْقَارِيُّ بَعْدَادَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ يَزِيدَ الشَّطَوِيُّ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ هُوَ أَبُو إِسْحَاقَ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَسَنِ التَّغْلِبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَعْلَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَأُنَاسٌ مَعَهُ يَشْكُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ مُجَابَبَةِ النَّاسِ إِيَّاهُمْ مِنْذُ اسْتَلَمُوا- فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ابْتَغُوا إِلَيَّ سَائِلًا. فَدَخَلْنَا الْمَسْجِدَ فَوَجَدْنَا فِيهِ مَسْكِينًا- فَأَتَيْنَا [بِهِ] النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَهُ هَلْ أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئًا قَالَ: نَعَمْ مَرَزْتُ بَرَجُلًا يَصَلِّي فَأَعْطَانِي خَاتَمَهُ- قَالَ أَذْهَبَ فَأَرِيهِمْ إِيَّاهُ [قَالَ جَابِرٌ] فَأَنْطَلَقْنَا وَ عَلَيَّ قَائِمٌ يَصَلِّي قَالَ: هُوَ هَذَا فَوَجَعْنَا وَقَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) (الآيَةُ)» (١)

هفتم: أنس بن مالك

«أَخْبَرَنِي الْحَاكِمُ الْوَالِدِيُّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ أَنَّ عُمَرَ بْنَ أَحْمَدَ بْنَ عُثْمَانَ الْوَاعِظَ أَخْبَرَهُمْ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ بْنَ أَيُّوبَ بْنَ الصَّلْتِ الْمُقْرِيَّ حَدَّثَهُمْ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَ كَانَ ثِقَةً- قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ زَكْرِيَا بْنُ دُوَيْدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدُ الطَّوِيلُ عَنْ أَنَسِ قَالَ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى صَلَاةِ الظُّهْرِ- فَإِذَا هُوَ بِعَلَى يَزْكُعُ وَيَسْجُدُ، وَإِذَا بِسَائِلٍ يَسْأَلُ فَمَا وَجَعَ قَلْبَ عَلِيٍّ كَلَامَ السَّائِلِ- فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ الْيَمْنَى إِلَى خَلْفِ ظَهْرِهِ فَدَنَا السَّائِلُ مِنْهُ فَسَلَّ خَاتَمَهُ عَنْ إصْبَعِهِ- فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ وَ انصَرَفَ عَلِيٌّ إِلَى الْمَنْزِلِ-

ص: ٣٨

فَبَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِ فَأَخْضَرَهُ - فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ عَمِلْتَ يَوْمَكَ هَذَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ لَهُ: هُنِيئًا لَكَ يَا [أ] بَا الْحَسَنِ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) (الآيَةُ) (١)

هشتم: عبد الله بن سلام

ابن اثیر جزری در کتاب جامع الاصول که تمام روایات آن را از صحاح شش گانه اهل سنت ؛ یعنی صحیح بخاری ، مسلم ، موطأ مالک ، سنن ترمذی ، ابو داود و نسائی انتخاب کرده است، (٢)

روایتی را از عبدالله بن سلام درباره ی نزول آیه ی ولایت در حق امیرالمومنین علیه السلام چنین نقل می کند:

« ( ) عبدالله بن سلام می گوید: با گروهی از قبیله ام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدم و گفتیم: هنگامی که ما خدا و رسولش را تصدیق کردیم، قبیله ما با ما مخالفت کردند و قسم خوردند که با ما سخن نگویند. پس خداوند متعال نازل کرد که: (ولی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند.) سپس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم به نماز ایستادند و عده ای در حال سجده و رکوع و عده ای در حال دعا بودند که فقیری درخواست کمک می کرد و علی علیه السلام انگشترش را در حالی که در رکوع بود به او داد و فقیر به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خبر داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آیات مذکور را برای ما تلاوت کرد. این روایت را ... نقل کرده است.» (٣)

فخر رازی نیز این روایت از عبد الله بن سلام را نقل کرده است. (٤)

اما اینکه این روایت در کدام یک از صحاح سته نقل شده بوده، مولوی عبید الله امر تسری حنفی تصریح

ص: ٣٩

١- شواهد التنزیل ، ج ١ ص ١٦٦-١٦٧ ح ٢٢٣

٢- جامع الاصول ج ١ ص ٤٨-٤٩

٣- جامع الاصول ج ٨ ص ٦٦٤-٦٦٥ ح ٦٥١٥ ( ) عبد الله بن سلام - رضی الله عنه - : قال : أتیت رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - ، ورهط من قومی ، فقلنا : إن قومنا حادونا لما صدقنا الله ورسوله ، وأقسموا لا یكلمونا ، فأنزل الله تعالی : ( إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا ) [ المائدة : ٥٥ ] ثم أذن بلال لصلاة الظهر ، فقام الناس یصلون ، فمن بین ساجد وراکع وسائل ، إذا سائل یسأل ، فأعطاه علی خاتمه ، وهو راکع ، فأخبر السائل رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - ، فقرأ علينا رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - : ( إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا ، الذین یقیمون الصلاة ، ویؤتون الزکاه ، وهم راکعون . ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا ، فإن حزب الله هم الغالبون ) [ المائدة : ٥٥ ، ٥٦ ] . أخرجه . . . [ شرح الغریب ] ( المحاده ) : المخالفه والمنازعه

٤- التفسیر الکبیر ج ١٢ ص ٢٣ روی أن عبد الله بن سلام قال: لما نزلت هذه الآیه قلت یا رسول أنا رأیت علیا تصدق بخاتمه علی محتاج وهو راکع ، فنحن نتولاه

می کند که این روایت را ابن اثیر از صحیح نسائی نقل کرده است. (۱)

اما اکنون نه در سنن نسائی و نه در هیچ یک از صحاح سته، اثری از این روایت وجود ندارد.

نهم: مقداد بن اسود

«مقداد بن أسود کندی می گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودیم که بادیه نشینی در حالی که کمانش به دوشش بود آمد و حدیث را با طولش بیان کرد تا اینکه گفت: و علی بن ابی طالب علیهما السلام ایستاده بود و بین نماز ظهر و عصر نماز می خواند و انگشترش را به او داد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: احسنت ، غرفه های بهشتی بر تو واجب شد. و بادیه نشین شروع به سرودن کرد :

ای سرپرست تمام مؤمنان و آقای اوصیاء از حضرت آدم \*\*\* ای ابوالحسن ، با این بخشش رستگار شدی هنگامی که دستت انگشتر را بخشش کرد

بخشش شاخه است و تو آن را کاشته ای و شما سرور عالمیان هستید \*\*\* و در این هنگام جبرئیل با این آیه نازل شد: " إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ ... " (۲)

دهم: حسان بن ثابت

بعد از اینکه این آیه در حق امیر المومنین علیه السلام نازل شد ، حسان بن ثابت (شاعر صحابی) شعری در این باره سرود :

ص: ۴۰

۱- أَرَجِحُ الْمَطَالِبَ فِي عَدِّ مَنَاقِبِ اسْمِ اللَّهِ الْغَالِبِ، ص ۹۶ پی دی اف ؛ اخرجہ الواحدی فی کتابہ المسمی باسباب نزول القرآن

-والحافظ ابن الاثير في كتابه جامع الأصول عن صحيح النسائي وابن الجوزي

۲- شواهد التنزيل ، ج ۱ ص ۱۷۷ ح ۲۳۴ أَخْبَرَنَا أَبُو عَثْمَانَ سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَبَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَدِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْفَهْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ هِلَالٍ عَنِ الْمُقَمَّادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ إِذْ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ بَدَوِيٌّ مُتَنَكِّبٌ عَلَى قَوْسِهِ . وَ سَاقَ الْحَدِيثَ بِطَوْلِهِ حَتَّى قَالَ: وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَائِمٌ - يَصِلُ فِي وَسْطِ الْمَسْجِدِ رَكَعَاتِ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ - فَنَاقَلَهُ خَاتَمَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص: بَخْ بَخْ وَجَبَّتِ الْعُرْفَاتُ. فَأَنْشَأَ الْأَعْرَابِيُّ يَقُولُ: يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ كُلِّهِمْ \* \* \* وَ سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ آدَمَ ؛ قَدْ فُزْتَ بِالنَّفْلِ يَا أَبَا حَسَنِ \* \* \* إِذْ حَيَّاتِ الْكُفِّ مِنْكَ بِالْخَاتَمِ ؛ فَالْجُودُ فَرْعٌ وَ أَنْتَ مُغْرَسُهُ \* \* \* وَ أَنْتُمْ سَيَادَةٌ لِمَدَا الْعَالَمِ ؛ فَعِنْدَهَا هَبْطَ جَبْرَائِيلُ بِالْآيَةِ: إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ الْآيَةِ

« یا علی! تو آن کسی هستی که در حال رکوع صدقه و زکات عطا فرمودی. جان به فدای تو باد

ای بهترین رکوع کنندگان! انگشتر مبارکت را عطا نمودی؛ ای بهترین سرور و آقا و ای بهترین خریدار و ای بهترین فروشنده در راه خدا

به پاسخ همین عطا در حال رکوعت بود که خداوند دستور بهترین ولایت را برای تو نازل کرد و آن را در قرآن در محکومات شرایع دین خود بیان فرمود.»<sup>(۱)</sup>

ص: ۴۱

---

۱- الأمالی للشجری الجرجانی ج ۱ ص ۱۸۲ و روح المعانی للآلوسی ج ۶ ص ۱۶۷ أبا حسن تفدیک نفسی ومهجتی . . . وکل بطیء فی الهوی ومسارع؛ أیذهب مدحی والمحیر ضائعاً . . . وما المدح فی جنب الإله بضائع؛ فأنت الذی أعطیت إذ كنت راکعاً . . . وزکاه فدتک النفس یا خیر راکع؛ فأنزل فیک الله خیر ولایه . . . وبینها فی محکومات الشرائع



جا دارد به تعدادی دیگر از روایات اشاره کنیم که مرسل هستند، اما از آنجایی که از تابعین بزرگ نقل شده اند، به عقیده ی تعدادی از علمای اهل سنت، این روایات نیز حجت هستند؛ به خصوص که علمای اهل سنت تصریح کرده اند که روایات تفسیری که از تابعین نقل می شود، حکم مرفوع (روایت نبوی) دارند.

جلال الدین سیوطی می نویسد:

«روایات سبب نزول آیات اگر از تابعی نقل شود، حکم مرفوع را دارد و پذیرفته می شود؛ البته اگر سند تا تابعی صحیح باشد و شخص تابعی از ائمه ی تفسیری باشد که تفسیر را از صحابه اخذ کردند؛ مانند مجاهد، عکرمه و سعید بن جبیر یا اینکه روایت مرسلش به کمک روایت دیگری کمک داده شود و از این قبیل.» (۱)

دکتر احمد عمر هاشم، از اساتید علوم حدیث الازهر می گوید:

«از جمله احادیث مقطوعی که حکم مرفوع دارند، سخن تابعی در سبب نزول [آیات قرآن] است.» (۲)

یکم: سلمه بن کهیل

«از سلمه بن کهیل روایت شده است که گفت: علی علیه السلام انگشترش را در حالی که در رکوع بود، صدقه داد؛ پس آیه ی ولایت نازل شد.» (۳)

این روایت را ابن ابی حاتم با سند معتبر نقل کرده است. (۴)

ص: ۴۲

۱- الإیتقان فی علوم القرآن ج ۱ ص ۹۴ و لباب النقول ج ۱ ص ۱۵ ما تقدم أنه من قبيل المسند من الصحابي إذا وقع من تابعي فهو مرفوع أيضا لكنه مرسل فقد يقبل إذا صح السند إليه وكان من أئمة التفسير الآخذين عن الصحابه كمجاهد وعكرمه وسعيد بن جبیر أو اعتضد بمرسل آخر ونحو ذلك

۲- قواعد اصول الحديث ، ص ۱۴۰ پی دی اف / ومن المقطوع الذي به حكم المرفوع قول التابعي في سبب النزول

۳- [[۳]] حدثنا أبو سعيد الأشج ثنا الفضل بن دكين أبو نعيم الاحوال ، ثنا موسى بن قيس الحضرمي عن سلمه بن كهيل قال : تصدق علي بخاتمه وهو راعع فنزلت انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاه وهم راععون

۴- تفسیر ابن ابی حاتم ج ۴ ص ۱۱۶۲ ح ۶۵۵۱ بررسی سند روایت طبق برنامه ی جوامع الكلم: عبد الله بن سعيد الكندي : ثقة / الفضل بن دكين الملائي : ثقة موسى بن قيس الحضرمي : ثقة (در برنامه جوامع الكلم بی انصافی شده و به او رتبه ی مقبول داده اند) شمس الدین ذهبی از او به عنوان «ثقه» یاد کرده است: الکاشف ج ۲ ص ۳۰۷ «موسی بن قیس الحضرمی عصفور الجنه عن سلمه بن كهيل وعطيه العوفی وعنه أبو نعيم وخلاد بن يحيى ثقة شيعي د.» ابن حجر عسقلانی هم او را «صدوق»

دانسته است: تقریب التهذیب ج ۱ ص ۵۵۳ رقم ۷۰۰۳ «موسی بن قیس الحضرمی أبو محمد الفراء الكوفي یلقب عصفور الجنه صدوق رمی بالتشیع من السادسة د س.» سلمه بن كهیل الحضرمی : ثقہ شمس الدین ذهبی از او به عنوان «الإمام الثبت الحافظ» یاد کرده است. سلمه بن كهیل ابن حصین الإمام الثبت الحافظ أبو یحیی الحضرمی سیر أعلام النبلاء ج ۵ ص ۲۹۸

«سدی گفت: منظور از الذین آمنوا ... در آیه ی ولایت ، همه ی مؤمنان هستند، اما سائلی از کنار علی بن طالب علیهما السلام می گذشت، در حالی که در مسجد و در رکوع بود، پس انگشترش را به او عطا کرد.»<sup>(۱)</sup>

این روایت را طبری با سند معتبر در تفسیرش نقل کرده است.<sup>(۲)</sup>

ص: ۴۳

---

۱- [ [۱] ] حدثنا محمد بن الحسين قال ثنا أحمد بن المفضل قال ثنا أسباط عن السدي قال ثم أخبرهم بمن يتولا هم فقال إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون هؤلاء جميع المؤمنين ولكن علي بن أبي طالب مر به سائل وهو راكع في المسجد فأعطاه خاتمه

۲- تفسیر الطبری ج ۶ ص ۲۸۸ با سند معتبر بررسی سند روایت طبق برنامه ی جوامع الكلم: محمد بن الحسین الحنینی : ثقه / أحمد بن المفضل القرشي : صدوق / أسباط بن نصر : صدوق / السدي الكبير : صدوق حسن الحديث شمس الدين ذهبی از او به عنوان «الإمام المفسر» یاد کرده است. السدي إسماعيل بن عبد الرحمن بن أبي كريمه الإمام المفسر أبو محمد الحجازي ثم الكوفي الأعور السدي أحد موالی قریش سیر أعلام النبلاء ج ۵ ص ۲۶۴

سوم: عتبه بن ابي حكيم

«عتبه بن ابي حكيم در تفسير آيه ي (همانا ولي شما تنها خدا است و رسولش و كسانى كه ايمان آوردند) گفت: مراد على بن ابي طالب عليهما السلام است.»

اين روايت را نيز ابن ابي حاتم (۱)

و طبرى (۲)

با سند معتبر (۳)

در تفسيرشان نقل کرده اند.

چهارم: مجاهد

طبرى در تفسيرش چنين روايت کرده است:

«حدثنى الحارث قال ثنا عبد العزيز قال ثنا غالب بن عبيد الله قال سمعت مجاهدا يقول فى قوله ( إنما وليكم الله ورسوله ) الآية قال نزلت فى على بن ابي طالب تصدق وهو راع» (۴)

پنجم: محمد بن حنفیه

حاکم حسکانی با دو سند نزول این آیه در حق امیرالمومنین علیه السلام را از فرزندشان محمد بن حنفیه روايت کرده است.

ص: ۴۴

۱- تفسير ابن ابي حاتم ج ۴ ص ۱۱۶۲ ح ۶۵۴۹ حدثنا الربيع بن سليمان المرادى ، ثنا ايوب بن سويد عن عقبه بن ابي حكيم فى قوله : انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا قال : على بن ابي طالب .

۲- تفسير الطبرى ج ۶ ص ۲۸۸ حدثنا إسماعيل بن إسرائيل الرملی قال ثنا أيوب بن سويد قال ثنا عتبه بن ابي حكيم فى هذه الآية إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا قال على بن ابي طالب

۳- بررسی سند روايت: الربيع بن سليمان المرادى : ثقہ ؛ طبق برنامه جوامع الكلم أيوب بن سويد الرملی : صدوق أيوب بن سويد الرملی أبو مسعود الحميرى السيبانى بمهمله مفتوحه ثم تحتانيه ساكنه ثم موحدہ صدوق يخطىء من التاسعه مات سنه ثلاث وتسعين وقيل سنه اثنتين ومائتين دت ق تقريب التهذيب ج ۱ ص ۱۱۸ رقم ۶۱۵ عتبه بن ابي حكيم الشعبانى : صدوق / طبق برنامه جوامع الكلم البته تابعى بودن عتبه بن ابي حكيم جاي بحث دارد.

۴- تفسير الطبرى ج ۶ ص ۲۸۸

«أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيُّ الشُّفَيْانِيُّ قِرَاءَةً قَالَ: حَدَّثَنَا ظَفَرَانُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عُثْمَانَ، بْنُ تَارِخِ الْمَعْمَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ كَثْرَةَ الْقُرَظِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ حَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ قَطَنِ الْكُوفِيِّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيهِ أَنَّ سَائِلًا سَأَلَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يُعْطِهِ [غَيْرُ عَلِيٍّ] أَحَدٌ شَيْئًا، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: هَيْلٌ أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئًا قَالَ: لَا إِلَّا رَجُلٌ مَرَرْتُ بِهِ وَهُوَ رَاكِعٌ فَنَاوَلَنِي خَاتَمَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ص: وَتَعْرِفُهُ قَالَ: لَا. فَتَرَلْتُ هَذِهِ آيَةَ: (إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ - وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ فَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ). (١)

سند دوم:

« وَ أَخْبَرَنَا [أَيْضًا] قِرَاءَةً قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ حَمْدَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ التُّنُوحِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ حُمَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى مَوْلَى آلِ طَلْحَةَ عَنِ الْحَكَمِ عَنِ الْمُنْهَالِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيهِ قَالَ جَاءَ سَائِلٌ فَلَمْ يُعْطِهِ أَحَدٌ، فَمَرَّ بِعَلِيٍّ وَهُوَ رَاكِعٌ فِي الصَّلَاةِ فَنَاوَلَهُ خَاتَمَهُ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ: (إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ آيَةَ)

و [رواه أيضا] الحماني عن موسى بن مطير عن المنهال [كما رواه] في [التفسير] العتيق. (٢)

ششم: عطاء بن سائب

«حَدَّثَنِي الْحَاكِمُ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْفَارِسِيُّ [حَدَّثَنَا] أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَفِيْفٍ بِشِيرَازَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيْبِ التُّعْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَعْمَرَ الْوَأَسَطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمَرَ الْقُرَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ [فِي قَوْلِهِ تَعَالَى]: (إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) آيَةَ - قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ مَرَّةً بِهِ سَائِلٌ وَهُوَ رَاكِعٌ فَنَاوَلَهُ خَاتَمَهُ. (٣)

ص: ٤٥

١- شواهد التنزيل ، ج ١ ص ١٦٧ ح ٢٢٤

٢- شواهد التنزيل ، ج ١ ص ١٦٧-١٦٨ ح ٢٢٥

٣- شواهد التنزيل ، ج ١ ص ١٦٨ ح ٢٢٦

هفتم: عبد الملك بن جریج

«أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ الْجَبَلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ لَوْلُو، قَالَ: أَخْبَرَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ خَلْفِ الدُّورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدُّورَقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) الْآيَةَ، خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَإِذَا سَائِلٌ يَسْأَلُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَلْ أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئًا وَهُوَ رَاكِعٌ قَالَ: نَعَمْ رَجُلٌ لَأُذْرِي مَنْ هُوَ. قَالَ: مَاذَا [أَعْطَاكَ] قَالَ: هَذَا الْخَاتَمَ. فَإِذَا الرَّجُلُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَالْخَاتَمُ خَاتَمُهُ عَرَفَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.»

این روایت را نیز حاکم حسکانی نقل کرده و همه ی رجال سندش ثقه هستند بجز حسین بن محمد جبلی که ترجمه ای برایش نیافتیم. (۱)

هشتم: امام باقر علیه السلام

ابوبکر جصاص حنفی (متوفای ۳۷۰ هـ) می نویسد:

«در تفسیر آیه ی ولایت از مجاهد، سدی، ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) و عتبه بن ابی حکیم روایت شده است که آن در حق حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام نازل شد هنگامی که انگشترش را صدقه داد.» (۲)

ص: ۴۶

۱- شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۶۸ ح ۲۲۷

۲- أحكام القرآن للجصاص ج ۴ ص ۱۰۲ قال الله تعالى ( إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ) روى عن مجاهد والسدى وأبى جعفر وعتبه بن أبى حكيم أنها نزلت فى على بن أبى طالب حين تصدق بخاتمه

تعدادی از علمای اهل سنت، بعضی ها به طور ضمنی، بعضی ها به طور صریح و بعضی ها هم به طور ناخواسته، نزول آیه ی ولایت در حق امیرالمومنین علیه السلام را تأیید کرده اند.

یکم: ابوبکر جصاص

«این فرمایش خداوند که: (و زکات می دهند در حالی که در رکوع هستند) دلالت می کند بر اینکه صدقه ی غیر واجب، زکات نامیده می شود؛ زیرا علی علیه السلام انگشترش را به عنوان صدقه ی غیر واجب بخشید.»<sup>(۱)</sup>

دوم: عبد المنعم بن الفرس

ابن فرس که ذهبی از او با عناوینی چون «الشیخ الإمام شیخ المالکیه» یاد می کند<sup>(۲)</sup>، می نویسد:

«و این فرمایش خداوند که: (و زکات می دهند در حالی که در رکوع هستند) ابن الفرس گفته است: این آیه دلالت می کند بر اینکه عمل کم در نماز، آن را باطل نمی کند؛ زیرا سبب نزول این آیه این است که علی علیه السلام انگشترش را صدقه داد در حالی که در رکوع بود. این روایت را طبرانی در المعجم الأوسط نقل کرده و گفته است: و در آن دلیل است بر اینکه صدقه ی مستحبی، زکات نامیده می شود.»<sup>(۳)</sup>

سوم: مکی بن ابی طالب القیسی

«سخن خداوند (و هم راکعون) مبتدا و خبر است در محل حال از ضمیر در یؤتون؛ یعنی عطا می کند آنچه آن ها را نزد خداوند پاک می گرداند در حال رکوعشان؛ یعنی در حالی که در نماز هستند و واو، واو حالیه

ص: ۴۷

---

۱- أحكام القرآن للجصاص ج ۴ ص ۱۰۲ و قوله تعالى (وَيؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) يدل على أن صدقه التطوع تسمى زكاه لأن علياً تصدق بخاتمه تطوعاً

۲- سير أعلام النبلاء ج ۲۱ ص ۳۶۴ ابن الفرس: الشيخ الإمام المالكيه بغرناطه في زمانه أبو محمد بن الفرس واسمه عبد المنعم

۳- الإكليل في استنباط التنزيل للسيوطي، ج ۱ ص ۱۱۳ سایت شامله؛ قوله تعالى: {وَيؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ}. قال ابن الفرس: هذه الآيه تدل على أن العمل القليل في الصلاة لا يبطلها لأن سبب نزولها أن علياً تصدق بخاتمه وهو راعٍ أخرجه الطبراني في الأوسط، قال وفيها دليل على أن صدقه النفل تسمى زكاه

است و آیه طبق این معنی در مورد علی علیه السلام نازل شده است و جایز است که جمله محلی نداشته باشد و جمله عطف بر موصول باشد و واو حالیه نباشد و آیه عام باشد نه خاص. «(۱)

چهارم: ابو القاسم زمخشری

«اگر گویی که چگونه این آیه برای علی علیه السلام است، در حالی که لفظ جماعت آمده است، می گویم: اگر چه شأن نزول یک نفر است، به لفظ جمع آورده شد تا مردم را به مانند فعلش تشویق کند و به مانند ثوابش برسند و اشاره کند به این که اخلاق مؤمنین باید اینگونه در این حد بالای مواظبت بر نیکی و احسان و جویای حال فقراء بودن باشد تا این حد که اگر امری که تأخیر پذیر نیست و آن ها در نماز هستند برای آن ها پیش آمد، آن را به بعد از نماز نیندازند.» (۲)

پنجم: ابو الفرج بن جوزی حنبلی

شهاب الدین آلوسی می نویسد:

«به من خبر رسیده که از ابن جوزی سؤال شد: چگونه علی علیه السلام در حال نماز انگشتر خود را تصدق فرمود؟ و گمان درباره ایشان - و بلکه علم قطعی - آن است که او به امری اشتغال داشته که او را از توجه به امور غیر متعلق به آن باز می داشته است و مواردی که این امر را تأیید می کنند، فراوان است.

ابن جوزی بالبداهه سرود:

می نوشد و می نوشاند ولی سُکر آن او را غافل نمی کند \*\*\* از محبوب و ندیم خود و نیز از مردم او را غافل نمی کند

سُکر وی از او اطاعت می کند تا این که برای او ممکن بود \*\*\* فعل هوشیاران، پس او در میان مردم یگانه

ص: ۴۸

۱- مشکل إعراب القرآن ج ۱ ص ۲۳۰ قوله ( وهم راکعون ) ابتداء وخبر فی موضع الحال من المضمّر فی یؤتون ای یعطون ما یزکیهم عند الله فی حال رکوعهم ای وهم فی صلاتهم فالواو واو الحال والآیه فی علی هذا المعنی نزلت فی علی رضی الله عنه ویجوز أن یكون لاموضع للجمله وإنما هی جمله معطوفه علی الموصول ولیست بواو الحال والآیه عامه

۲- الکشاف ج ۱ ص ۶۸۲-۶۸۳ فإن قلت کیف صح ان یكون لعلی رضی الله عنه واللفظ لفظ جماعه قلت جیء به علی لفظ الجمع وإن کان السبب فیہ رجلا واحدا لیرغب الناس فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه ولینبه علی ان سجدیه المؤمنین یجب ان تكون علی هذه الغایه من الحرص علی البر والإحسان وتفقد الفقراء حتی إن لزهم امر لا یقبل التأخیر وهم فی الصلاه لم یؤخروه إلی الفراغ منه



ششم: بیضاوی

«(وهم راکعون) یعنی در نماز و زکاتش خاشع هستند و گفته شده: این جمله حال از یؤتون است؛ یعنی زکات می دهند در رکوعشان در نماز به خاطر مواظبت بر احسان و با سرعت انجام دادن آن و این آیه در حق علی علیه السلام هنگامی که فقیری از او درخواست کرد و او در نمازش در حال رکوع بود نازل شده است و علی علیه السلام انگشترش را به او داد و شیعه به این آیه به امامت ایشان استدلال کرده است با این اعتقاد که مراد از ولی یعنی سرپرست امور و سزاوار تصرف در کارها. ولی ظاهر آیه همانی است که ما گفتیم با این که حمل جمع بر واحد نیز خلاف ظاهر است و اگر در مورد علی علیه السلام نازل شده باشد، شاید با لفظ جمع آمده تا مردم را به مانند این کار تشویق کند تا داخل در آن شوند؛ بنابراین دلیل بر این است که کار کم در نماز، آن را باطل نمی کند و صدقه مستحبی زکات نامیده می شود.» (۲)

هفتم: ابو البرکات نسفی

«(وهم راکعون) برای حال است؛ یعنی در حال رکوعشان در نماز و گفته شده است که آن در حق علی علیه السلام نازل شد در آن هنگام که سائلی تقاضایی کرد و انگشترش را به او داد گویا که در انگشترش آزاد بوده و برای درآوردنش کاری نکرده که نمازش را باطل کند و به لفظ جمع وارد شده، اگرچه شأن نزولش یکی است تا مردم را به مانند فعلش تشویق کند تا به مثل ثوابش برسند و روایت بر جواز صدقه در نماز دلالت می کند و بر

ص: ۴۹

۱- روح المعانی ج ۶ ص ۱۶۹ وبلغنی أنه قیل لابن الجوزی رحمه الله تعالى: کیف تصدق علی کرم الله تعالى وجهه بالخاتم وهو فی الصلاه والظن فيه بل العلم الجازم أن له کرم الله تعالى وجهه شغلا شاغلا فيها عن الالتفات إلى ما لایتعلق بها وقد حکى مما یؤید ذلك کثیر فأنشأ یقول: یسقی ویشرب لآلهیه سکرته \*\*\* عن النذیم ولایلهو عن الناس أطاعه سکره حتی تمکن من \*\*\* فعل الصحاح فهذا واحد الناس

۲- تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۳۳۹-۳۴۰ (وهم راکعون) متخشعون فی صلاتهم وزکاتهم وقیل هو حال مخصوصه بیؤتون أو یؤتون الزکاه فی حال رکوعهم فی الصلاه حرصا علی الإحسان ومسارعه إلیه وإنها نزلت فی علی رضی الله عنه حین سأل سائل وهو راکع فی صلاته فطرح له خاتمه واستدل بها الشیعه علی إمامته زاعمین أن المراد بالولی المتولی للأموار والمستحق للتصرف فیها والظاهر ما ذکرناه مع أن حمل الجمع علی الواحد أيضا خلاف الظاهر وإن صح أنه نزل فی فعله جیء بلفظ الجمع لترغیب الناس فی مثل فعله فیندرجوا فیهِ وعلی هذا یكون دلیل علی أن الفعل القلیل فی الصلاه لا یبطلها وأن صدقه التطوع تسمى زکاه

این که کار کم نماز را باطل نمی کند.»(۱)

هشتم: ابن تیمیه حرّانی

ابن تیمیه در مقام جواب استدلال مرحوم حلامه حلی به آیه ی ولایت ، می گوید :

«اما بزرگان اهل علم از اهل تفسیر مثل ابن جریر طبری ، ... ، ابن ابی حاتم و ... که جعلیات را نقل نمی کنند، این روایت را نقل نکرده اند.»(۲)

و حال آنکه طبری و ابن ابی حاتم چندین روایت در این رابطه نقل کرده اند که گذشت!

نهم: ابن کثیر دمشقی

ابن کثیر دمشقی ضمن نقل روایات دال بر نزول آیه ی ولایت در حق حضرت علی علیه السلام و نقد سند آنها ، به چند روایت اشکالی نمی گیرد که از جمله ی آنها روایات طبری و ابن ابی حاتم است و البته درباره ی سند یکی از روایات اظهار داشته بود که «وهذا إسناد لا یقدح به.»(۳)

دهم: ابن حجر عسقلانی

ابن حجر عسقلانی نیز ضمن نقل پنج روایت در این مورد ، روایت ابن ابی حاتم از سلمه بن کهیل ، حاکم از امیرالمومنین علیه السلام و ضحاک از ابن عباس را بدون هیچ خدشه ای در سند آنها نقل می کند، در حالی که به سند دوتای دیگر اشکال می گیرد.(۴)

یازدهم: جلال الدین سیوطی

او بعد از نقل پنج حدیث درباره ی نزول آیه ی ولایت در حق حضرت علی علیه السلام ، می نویسد:

ص: ۵۰

۱- تفسیر النسفی ج ۱ ص ۲۸۹ ( وهم راکعون ) للحال أی یؤتونها فی حال رکوعهم فی الصلاه قبل أنها نزلت فی علی رضی الله عنه حین سألہ سائل وهو راکع فی صلاته فطرح له خاتمه كأنه کان مرجا فی خنصره فلم یتکلف لخلعه کثیر عمل یفسد صلاته وورد بلفظ الجمع و إن کلان السبب فیه واحدا ترغیا للناس فی مثل فعله لینالوا مثل ثوباه والآیه تدل علی جواز الصدقه فی الصلاه وعلی أن الفعل القلیل لا یفسد الصلاه

۲- منهاج السنه النبویه ج ۷ ص ۱۳

۳- تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۷۲

۴- الکافی الشاف فی تخریج احادیث الکشاف ، ص ۵۶- ۵۷ مخطوط

«پس این پنج طریق در رابطه با نزول این آیه ی کریمه درباره ی صدقه دادن علی علیه السلام به سائل در مساجد است که یکدیگر را تشدید و تقویت می کنند.»(۱)

و در کتاب دیگرش می گوید:

«این شواهد، یکدیگر را تقویت می کنند.»(۲)

و در کتاب دیگرش صریحا نزول این آیه در حق حضرت علی علیه السلام را بیان می کند:

«آیه ی (انما ولیکم الله ...) در حق علی علیه السلام نازل شد هنگامی که انگشترش را صدقه داد ، در حالی که در رکوع نمازش بود آن هنگام که سائلی درخواست نمود، پس انگشترش را به سوی او انداخت. این روایت را حاکم ، ثعلبی و زمخشری در الکشاف نقل کرده اند.»(۳)

دوازدهم و سیزدهم: محمد بن علی الحسکفی و ابن عابدین حنفی

«علی علیه السلام انگشترش را در نمازش صدقه داد ، پس خداوند با آیه ی (انما ولیکم الله ...) مدحش کرد.»(۴)

«سخنش «گفته شده اگر پا روی مردم بگذارد» آنی است که شارح در حرام به آن اکتفا کرده آنجا که می گوید:

مسأله : طبق نظر مختار ، صدقه دادن به فقیر در مسجد مکروه است مگر این که پا روی مردم نگذارد ؛ زیرا علی علیه السلام انگشترش را در نماز صدقه داد و خداوند متعال او را مدح کرد.»(۵)

ص: ۵۱

---

۱- الحاوی للفتاوی ج ۱ ص ۸۸ فهذا خمس طرق لنزول هذه الآية الكريمة في التصديق على السائل في المساجد يشد بعضها بعضا

۲- لباب النقول ج ۱ ص ۹۳ فهذه شواهد يقوى بعضها بعضا

۳- أسماء المدلسين ج ۱ ص ۶۰۶ قوله تعالى : (إنما وليکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه ویؤتون الزکاه وهم راکعون) نزلت فی علی (علیه السلام) حین تصدق بخاتمه وهو راکع فی صلاته حین سأله سائل فطرح إليه بخاتمه ذکره فی الحاکم والثعلبی والکشاف

۴- الدر المختار ج ۶ ص ۴۱۷ فی المختار کما فی الاختیار و متن مواهب الرحمن لأن علیا تصدق بخاتمه فی الصلاه فمدحه الله بقوله (ویؤتون الزکاه وهم راکعون) المائدة ۵۵

۵- حاشیه ابن عابدین ج ۱ ص ۶۵۹ قوله (وقیل إن تخطی) هو الذی اقتصر علیه الشارح فی الحظر حیث قال فرع یکره إعطاء سائل المسجد إلا إذا لم یتخط رقاب الناس فی المختار لأن علیا تصدق بخاتمه فی الصلاه فمدحه الله تعالى ...

«این شواهد، یکدیگر را تقویت می کنند و این قصه دلالت می کند بر اینکه عمل کم در نماز، آن را باطل نمی کند و بر این مطلب اجماع وجود دارد و نیز دلالت می کند بر اینکه صدقه ی مستحبی، زکات نامیده می شود و نزول این آیه در حق علی علیه السلام، این حکم را به ایشان مخصوص نمی کند؛ به دلیل عام بودن لفظ، همانطور که صیغه ی جمع بر آن دلالت می کند و شاید ذکر رکوع در اینجا از باب مثال آوردن و به دلیل اتفاقی که در این مورد افتاد، باشد. و مراد از آن، این است که زکات را فوراً و بدون مهلت دادن به سائل می دهند.»<sup>(۱)</sup>

پانزدهم: دکتر وهبه بن مصطفی الزحیلی (رئیس گروه فقه مذاهب اسلامی در دانشگاه دمشق)

«سبب نزول آیه ی (انما ولیکم الله): روایاتی ذکر شده است که یکدیگر را تقویت می کنند در اینکه این آیه در حق علی بن ابی طالب علیهما السلام نازل شده است، همان کسی که سائلی از ایشان درخواستی نمود، در حالی که آن حضرت در رکوع نماز مستحبی بود، انگشترش را به سائل صدقه داد.»<sup>(۲)</sup>

ص: ۵۲

- 
- ۱- التفسیر المظہری، ج ۳ ص ۱۳۲-۱۳۳ سایت شامله؛ فہذہ شواہد یقوی بعضها بعضا و ہذہ القصہ تدل علی ان العمل القلیل فی الصلاہ لا یبطلہا و علیہ انعقد الإجماع و علی ان صدقہ التطوع تسمی زکوہ و نزول ہذہ الایہ فی علی رض لا یقتضی تخصیص الحکم بہ لاین العبرہ لعموم اللفظ دون خصوص المورد کما یدل علیہ صیغہ الجمع و لعل ذکر الركوع ہاہنا علی سبیل التمثیل و علی مقتضی الحادثہ الواردہ فیہ والمراد منہ یؤتون الزکوہ فوراً علی السؤل بلا مہلہ
  - ۲- التفسیر المنیر للزحیلی، ج ۶ ص ۲۳۲ سایت شامله / سبب نزول: إِنْما وَلِیکُمُ اللّٰهُ: ذکرت روایات یقوی بعضها بعضا أنها نزلت فی علی بن أبی طالب الذی سأله سائل وهو راکع فی تطوع، فتصدق علیہ بخاتمہ

ایجی و تفتازانی بعد از نقل سخن شیعه مبنی بر اجماع مفسران بر نزول آیه ی ولایت در حق امیر المومنین علیه السلام ، از مناقشه در آن خودداری کرده اند و در واقع به طور تلویحی آن را پذیرفته اند، اما آلوسی به طور صریح آن را به اکثر اخباریون و بزرگان اهل حدیث نسبت داده است.

۱. قاضی عضد الدین ایجی

«پیشوایان تفسیر اجماع دارند که مراد از آیه ، علی علیه السلام است.»<sup>(۱)</sup>

ایجی این عبارت را از یک شیعه نقل میکند، ولی رد نمیکند و در واقع می پذیرد.

۲. سعد الدین تفتازانی

«این آیه ، به اتفاق مفسران در حق علی بن ابی طالب علیهما السلام نازل شد ، هنگامی که انگشترش را به سائل داد در حالی که در رکوع نمازش بود.»<sup>(۲)</sup>

او نیز بعد از نقل این سخن ، از مناقشه در این اجماع خودداری ورزیده در حالی که در صدد نفی اصل دلیل امامت است.

۳. شهاب الدین آلوسی

«و غالب اخباریون (اهل حدیث) بر این اعتقاد هستند که این آیه در حق علی علیه السلام نازل شده است ... و شیعه به آن بر امامت ایشان استدلال کرده است و وجه استدلالشان به آن این است که این آیه به اجماع در حق علی علیه السلام نازل شده است.»<sup>(۳)</sup>

آلوسی ضمن تصریح بر اعتقاد غالب اخباریون (اهل حدیث) بر نزول آیه در حق حضرت امیرالمومنین علیه السلام ، ادعای شیعه مبنی بر وجود اجماع در این شأن نزول را نیز رد نمی کند، و در جای دیگر می گوید:

«آیه در نزد بیشتر محدثین در حق علی علیه السلام نازل شده است.»<sup>(۴)</sup>

ص: ۵۳

۱-المواقف للإیجی ج ۳ ص ۶۰۱ وأجمع أئمة التفسیر أنّ المراد علی

۲-شرح المقاصد فی علم الکلام ج ۲ ص ۲۸۸

۳-روح المعانی ج ۶ ص ۱۶۷ وغلب الأخباریین علی أنها نزلت فی علی کرم الله تعالی وجهه ... و استبدل الشیعه بها علی إمامته کرم الله تعالی وجهه ووجه الاستدلال بها أنها بالاجماع أنها نزلت فیہ کرم الله تعالی وجهه

۴-روح المعانی ج ۶ ص ۱۸۶ والآیه عند معظم المحدثین نزلت فی علی کرم الله تعالی وجهه

ابن عثیمین که از علمای بزرگ و مشهور وهابیت معاصر است، بعد از ذکر آیه ی ولایت، در بیان پیام آیه، صریحا اعتراف می کند که منظور از ولایت در این آیه، ولایت امر است!

وی می نویسد:

«و خداوند متعال می فرماید: (إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) پس خداوند اولیائی دارد که کارش را سرپرستی می کنند و دینش را به پا می دارند و او آن ها را با کمک، محکم کردن، حفظ و توفیق دادن به آنان سرپرستی می کند.»(۱)

ص: ۵۴

---

۱- مجموع فتاوی و رسائل للعثیمین، ج ۱۰ ص ۶۳۹ سایت شامله؛ وقال تعالی: {إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا} [المائدة: ۵۵]، فله أُولیاء یتولون أمره ویقیمون دینه، وهو یتولاهم بالمعونه والتسدید والحفظ والتوفیق

لفظ ولایت از مشتقات «وَلِيٌّ» به سکون لام است که به معنای قرب و نزدیکی خاص می باشد که از لوازم آن، تصرف و تسلط می باشد و از همین ریشه الفاظی چون: والی، مولی، ولاء، ولایت به فتح و ولایت به کسر مشتق گردیده و این اشتقاقیات اگرچه بر حسب مصادیق و افراد، دارای کاربرد های مختلف می باشد، اما با این وجود، معنای تمام الفاظی که به آنها اشاره شد به معنای عام ولایت بوده و این معنا بر محب، یاور، حاکم و غیره نیز دلالت می کند که از جمله کاربرد های لفظ «ولی» می باشد؛ چرا که هر یک از این الفاظ به معنای کسی است که نسبت به دیگران در تصرف و تاثیر در امور دوست و همنشین خود سزاوارتر است. به این شکل که محب و ناصر در دفاع از کسی که محبوب و منصور آنها است از دیگران سزاوارترند. حاکم و رهبر ولی می باشند؛ چون نسبت به دیگران در تصرف و تسلط بر امور سزاوارتر هستند و خداوند متعال نیز به همین سبب ولی، والی و متولی امور خلق خویش می باشد. (۱)

ابو القاسم راغب اصفهانی می نویسد :

«ولاء و توالی به این معناست که برای دو چیز و یا بیشتر، چنان چیزی حاصل گردد که برای غیر از آن دو، وجود نداشته باشد و این لفظ برای نزدیکی از حیث مکان، نسبت، دین، دوستی، یاری و نیز اعتقاد استعاره گرفته می شود، و معنای ولایت یاری است، و معنای دیگر ولایت سرپرستی امور است، و گفته شده است: «ولایت» و «ولایت» مانند: «دَلالَت» و «دِلالَت» است که حقیقت آن سرپرستی امور است. هر یک از ولی و مولی به جای یکدیگر به کار برده می شود؛ چنان که در هر یک از فاعل و مفعول «موالی» آمده است، چنان که به مؤمن ولی خدا گفته می شود و نه مولای خداوند.» (۲)

محمد مرتضی الحسینی الزبیدی می نویسد :

«ولی، در اسم های خداوند متعال به معنای ناصر است، و گفته شده است: به معنای متولی امور عالم و

ص: ۵۵

۱- نقد کتاب اصول مذهب الشیعه، آیت الله سید محمد حسینی قزوینی

۲- المفردات فی غریب القرآن ج ۱ ص ۵۳۳ ولی: الولاء والتوالی أن يحصل شیئان فصاعدا حصولا لیس بینهما ما لیس منهما، ویستعار ذلك للقرب من حیث المكان ومن حیث النسبه ومن حیث الدین ومن حیث الصداقه والنصره والاعتقاد، والولایه النصره، والولایه تولى الأمر، وقيل الولایه والولایه نحو الدلاله والدلاله، وحقیقه تولى الأمر. والولی والمولی یستعملان فی ذلك کل واحد منهما یقال فی معنی الفاعل أى الموالی، وفی معنی المفعول أى الموالی، یقال للمؤمن هو ولی الله عز وجل ولم یرد مولاه

قیام کننده نسبت به آن می باشد . و همچنین است ولی که به معنای مالک تمام چیزهاست و در آن تصرف می کند. ابن اثیر گفته است: ولایت اشاره و دلالت بر تدبیر و اعمال قدرت و انجام کاری دارد و اگر این موارد در چیزی جمع نشوند ، به آن اسم ولی اطلاق نمی شود . و ولی یتیم کسی است که کارش را سرپرستی می کند و کفالتش را بر عهده می گیرد . و ولی زن کسی است که عقد نکاح به دست او است ... و ولی بر وزن فعیل معنای فاعلی (کنندگی کار) دارد ... و مولی کسی است که کار تو را سرپرستی می کند» (۱)

و کعب بن جراح گفته است :

«هر کس که کاری را سرپرستی می کند یا نسبت به آن اقدام می ورزد ، پس او ولی و مولای آن می باشد» (۲)

احمد بن فارس می گوید :

«همه ی اینها از ولی مشتق می گیرد و معنایش نزدیکی است و هر کس که ولی امر دیگری باشد ، پس او ولی اش است و نسبت به او در امورش شایسته تر است» (۳)

حُمیدی ، محدث و مفسر سنی ، صاحب کتاب الجمع بین الصحیحین درباره معنای کلمه مولی می گوید :

(این بدان سبب است که خدا یاور کسانی است که ایمان آورده اند (محمد: ۱۱)) یعنی ولی آن ها و قائم به امور آنهاست و مولی به تو سزاوارتر است و دلیلش این فرمایش خداوند است که : (جایگاهتان آتش است و آن برای شما مولی است (حدید: ۱۵)) ؛ یعنی برای شما سزاوارتر است ... و مولی به معنای صاحب و موالی (یاران) نیز می باشد و هر کس که ولی امر کسی باشد ، پس او ولی اش و مولای او است» (۴)

ص: ۵۶

۱- تاج العروس ج ۴۰ ص ۲۵۳ الولی فی أسماء الله تعالی : هو الناصر ، وقیل : المتولی لأمر العالم القائم بها . وأیضا الوالی : وهو مالک الأشياء جميعها المتصرف فيها . قال ابن الأثیر : وكأن الولایه تشع بالتدبیر والقدره والفعل ، وما لم یجتمع ذلك فيه لم یطلق علیه اسم الوالی . وولی الیتیم : الذی یلی أمره ویقوم بكفالته . وولی المرأه : الذی یلی عقد النکاح ... والولی : فعیل بمعنی فاعل ... والمولی : الذی یلی علیک أمرک

۲- الزهد لوكيع ج ۱ ص ۳۶۴ وکل من ولی أمرأ أو قام به فهو ولیه ومولاه

۳- مقایس اللغه ج ۶ ص ۱۴۱ کل هؤلاء من الولی وهو القرب وکل من ولی أمر آخر فهو ولیه وفلان أولى بكذا

۴- تفسیر غریب ما فی الصحیحین البخاری و مسلم ج ۱ ص ۳۲۲ ( ذلك بأن الله مولى الذين آمنوا ) أى وليهم والقائم بأمرهم والمولى الأولى بك ودليله قوله ( ماواكم النار هي مولاكم ) أى هي أولى بكم ... والمولى الصاحب والمولى الموالى وکل من ولی أمر أحد فهو ولیه ومولاه



«دوم آنکه لفظ ولی مشترک است در معانی بسیار المحب والناصر والصدیق والمتصرف فی الامر و از لفظ مشترک یک معنی متعین مراد نمی تواند شد مگر بقرینه و خارجیه»<sup>(۱)</sup>

در روایتی، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز از کلمه ی ولی برای سرپرست دارای تصرف و سلطنت استفاده کرده است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود: هر زنی که بدون اجازه ولی خود ازدواج کند، ازدواجش باطل است، پس اگر اذن ولی خود را کسب نمود برای او مهریه خواهد بود و اگر مشاجره و اختلاف کردند، پس سلطان، ولی کسی است که ولی ندارد.»<sup>(۲)</sup>

این جمله صراحت دارد که معنای سلطنت و تصرف در معنای ولی اخذ شده و در استعمالات عربی وجود دارد.

و بدینسان پی می بریم کلمه «والی»، «ولی» و «مولی» یک معنا و هدف را که همان سزاوارتر بودن در تصرف و تسلط باشد را دنبال می کنند و این معنا در موارد مختلف، امکان تغییر نیز دارد.

در بحث حدیث غدیر نیز در این باره سخن گفته ایم.

ص: ۵۷

---

۱- تحفه اثنا عشریه، ذیل مبحث آیه ی ولایت، ص ۳۶۱ پی دی اف سایت عقیده

۲- سنن الترمذی ج ۳ ص ۴۰۸ قال أبو عیسی هذا حدیث حسن؛ صحیح ابن حبان ج ۹ ص ۳۸۴ ح ۴۰۷۴ و المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۱۸۲ ح ۲۷۰۶ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ایما امرأ نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل فنکاحها باطل فنکاحها باطل فان أصابها فلها مهرها بما أصابها وإن تشاجروا فالسلطان ولی من لا ولی له

## اشاره

مخالفین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام برای دور کردن مردم از آن ها و مکتب حقه شان ، شبهات متعددی در معنا و مفهوم آیه ی ولایت مطرح کرده اند که ما در اینجا مهم ترین آن ها را به اختصار نقل می کنیم و سپس پاسخ می دهیم تا عذری بر کسی باقی نماند. (۱)

### شبهه ی اول: به سیاق آیه ی ۵۱ مائده که از دوستی با یهود و نصاری نهی می کند ، آیه ی ۵۵ نیز در مورد دوستی است

اولاً: معنی عام ولایت همان قرب و نزدیکی خاص است که ملازم با معنای سلطنت، قدرت و تصرف برای ولی است. بر این اساس و بر فرض اینکه میان آیات ۵۱ و ۵۵ وحدت سیاق باشد ، آنچه چند آیه قبل از آیه ولایت مورد نهی قرار گرفته همین نوع از ولایت است؛ یعنی این که انسان مؤمن برای یهود و نصارا ولایت همراه با حق تصرف و سلطنت قائل باشد، به شکلی که آنها مسلمان را رهبری کرده و او نیز در امور زندگی خود در برابر آنها خضوع کند . بعد از این نحوه از ولایت که چند آیه قبل از آیه ولایت مورد نهی واقع گردید، در ادامه، خداوند عزّ وجلّ همین ولایت به همراه حق تصرف و سلطنت بر مؤمنان را منحصر به خدا، رسول و مؤمنانی دانسته است که دارای اوصاف خاصی هستند.

ثانیاً: ما وحدت سیاق میان آیه ولایت و آیات پیشین آن را قبول نداریم؛ چرا که سیاق در صورتی در معنای آیه نقش دارد که آیات در مورد یک حادثه مشخص و در وقتی واحد نازل شده باشند ، ولی در اینجا چنین نیست ؛ زیرا درباره ی شأن نزول آیات ۵۱ ، ۵۴ و ۵۵ مطالب مختلفی بیان شده است.

ثالثاً: بر فرض که بپذیریم وحدت سیاقی در تمام آیات وجود داشته و همه آیات یک مرتبه و در زمان واحد نازل شده اند، اما با این وجود باعث نمی شود ولایت در آیه (إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ) را به معنای نصرت و یاری بدانیم؛ زیرا چنین چیزی امکان پذیر نمی باشد و سیاق و قرینه مقابله ، زمانی باعث تعریف معنا می شوند که کلمه ای این قابلیت را داشته باشد و امکان حمل آن دو بر چنین چیزی وجود داشته باشد، در حالی که در مورد بحث ما به چند دلیل چنین چیزی امکان پذیر نمی باشد:

ص: ۵۸

---

۱- با استفاده از کتاب نقد اصول مذهب شیعه، اثر آیت الله سید محمد حسینی قزوینی

دلیل اول: در آیه از لفظ ولی (نه اولیاء) برای خدا، رسول و مومنان استفاده شده است و برای هر سه فقط یک نوع ولایت آمده است، و از آنجایی که خداوند همه ی انواع ولایت را دارد، لذا نمی توان ولایت مؤمنان در این آیه را منحصر به یاری، موَدّت، محبّت و هم پیمانی دانست؛ زیرا ولی در آیه، مطلق به کار رفته و تمام معانی آن را دربردارد و کسی که معنای مطلق ولی را به دوستی و نصرت تقیید می کند، باید دلیل اقامه کند.

دلیل دوم: اگر ولایت را به نصرت، موَدّت و هم پیمانی تفسیر کنیم، چنان که اشاره شد همه مؤمنان در یک مرتبه قرار خواهند گرفت و در آن صورت لزومی برای مقید نمودن ولایت به زکات در حال رکوع وجود نخواهد داشت و در این صورت اگر فرض کنیم که شخص مؤمنی نماز به پا داشته اما زکات مال خویش را در غیر حال رکوع و یا نماز پرداخت نموده، این سؤال پیش می آید که آیا چنین کسی از زمره اولیا خارج می گردد؟!

### شبهه ی دوم: رکوع در آیه ی ولایت به معنای خضوع است

اولاً: چنین معنایی خلاف ظاهر بوده و امکان تمایل به چنین معنایی وجود ندارد، چرا که قرینه ای که ما را به چنین معنایی دلالت و راهنمایی کند وجود ندارد، بلکه بالعکس، روایات متواتر اثبات می کنند که منظور از رکوع در آیه، همان معنای اصلی اش است.

ثانیا: حمل رکوع به معنای خضوع، کلام را زشت و رکیک ساخته و با مقتضیات بلاغت تناسب ندارد؛ زیرا به پا داشتن نماز و پرداخت زکات به خودی خود عملی متواضعانه و از روی خشوع و یکی از بارزترین مصادیق آن می باشد. اضافه این که عبارت «وهم خاضعون» نکته مفید فایده ای را به آیه شریفه: (يَقِيْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكَاةَ)، اضافه نمی کند.

ثالثا: اگر انحصار دوستی و یابوری به برپا داشتن نماز و انفاق با قلب خاشع باشد، چگونه می توانیم چنین کسانی را بیابیم؟ آیا خشوع را که امری قلبی است، می توان تشخیص داد؟! اگر از این موضوع هم بگذریم، یافتن انفاق کنندگان نیز کار دشواری است؛ چون این افراد معمولاً در خفا انفاق می کنند و کسی از عمل آن ها مطلع نمی شود!

رابعا: بر همه مومنین امکان انفاق وجود ندارد، بلکه بالعکس، برخی از مومنین خود مشمول دریافت زکات هستند. آیا مومن فقیر و مستحق، فاقد ولایت عام است؟!

## شبهه ی سوم: با فقیر بودن حضرت علی علیه السلام ، زکات ممکن نبوده است

اولاً: لفظ زکات، معنای عامی دارد که همانا: زکات واجب معروف و زکات مستحب که همان صدقه مستحب و انفاق در راه خدا می باشد. و هنگامی که از این کلمه استفاده می شود و یا این کلمه همراه با کلمه «صلاه» در قرآن کریم استعمال می گردد، غالباً مراد و منظور از آن همان صدقه و انفاق در راه خداست؛ چنان که درباره حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام (۱) حضرت اسماعیل علیه السلام (۲) و حضرت عیسی علیه السلام (۳) چنین آمده است.

همچنین زمانی که به آیات نازل شده در مکه مکرمه و قبل از تشریح زکات به معنای مخصوص و مصطلح آن می نگریم (۴)،

ملاحظه می کنیم که در این آیات ، زکات به معنای صدقه و انفاق می باشد و نه به معنای زکات واجب.

ثانیاً: تنها شرط وجوب زکات ، دارا بودن به همان حدّ نصابی است که اگر آن مقدر را دارا گشت ، زکات نیز بر او واجب خواهد گردید و دارا بودن دویست درهم از مال و دارایی برای امیرالمؤمنین علیه السلام ، کار چندان سختی نبود و حضرت علی علیه السلام زاهد بودند نه فقیر .

و اما در مورد این اشکال که: چگونه ممکن است انگشتر نقره را عوض زکات واجب پرداخت نمود، فقهای شیعه و سنی گفته اند: هر چیز ارزشمندی که ممکن است برای شخص فقیر قابل استفاده و بهره برداری باشد، می تواند به عنوان زکات پرداخته شود ؛

«ثوری و ابوحنیفه گفته اند: این کار جایز است. همین مطلب از عمر بن عبد العزیز و حسن روایت شده است و از احمد نیز مانند همین موضوع نقل شده است.» (۵)

در مورد نحوه ی پرداخت قیمت نیز می توان گفت که احتمال دارد امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز، انگشتر خود

ص: ۶۰

۱- انبیاء: ۷۳

۲- مریم: ۵۵

۳- مریم: ۳۱

۴- اعلی: ۱۵ ؛ لیل: ۱۸ ؛ فصلت: ۷ و مؤمنون: ۴

۵- المغنی لابن قدامه المقدسی ج ۲ ص ۳۵۷ وقال الثوری و أبو حنیفه یجوز وقد روی ذلک عن عمر بن عبد العزیز والحسن وقد روی عن أحمد مثل قولهم

را به عنوان مافی الذمه پرداخت کرده باشد تا پس از اتمام نماز، مقداری را که بخشش نموده است ارزشگذاری نماید و در صورت وجود کسری، باقیمانده آن را پرداخت نماید.

### شبهه ی چهارم: حصر ولایت به امیرالمومنین علیه السلام، ولایت دیگر ائمه علیهم السلام را نفی می کند

جواب اول: اساساً آیه ولایت نشان می دهد که اولیاء (سرپرستان) مؤمنین عبارتند از خدای متعال، رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و گروهی از مومنان که با وصف مُشیر به آنان اشاره شده است و یکی از ایشان، به استناد شأن نزول، امیرالمؤمنین علیه السلام اند، اما این گروه به دلیل جمع بودن «الذین آمنوا» افراد دیگری هم دارد؛ لذا با استفاده از وصف مشیر، این آیه، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان سرسلسله این گروه به اثبات می رساند و با توجه به این که مشخص شد افراد دیگری هم شامل این سرپرستی می شوند، این افراد را باید از طرق دیگری غیر از این آیه شناخت که لاجرم به معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و هر امامی به امام بعدی اش می توان به این امر دست یافت.

جواب دوم: آیه درباره ی همه ی ائمه است و مرادش این است که ولی سوم باید بتواند در حال رکوع زکات دهد، بدون اینکه حواسش پرت شود؛ یعنی باید بتواند به طور همزمان بین خالق و مخلوق ارتباط برقرار کند و یاد یکی، او را از یاد دیگری غافل نکند و اگر چنین شود، صدقه اش در حین نماز، قبول حق می شود و چنین کسی را جز خدا نمی شناسد و لذا خودش با وصف مشیر او را به مردم می شناساند.

شبهه همین قضیه را در آیه ی ۱۸ توبه داریم:

(إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ ۖ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ .)

«مساجد خدا را تنها کسی آباد می کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده، و نماز را برپا دارد، و زکات را بپردازد، و جز از خدا نترسد؛ امید است چنین گروهی از هدایت یافتگان باشند.»

اگر به آیه ی قبلش دقت کنیم، متوجه مفهوم این آیه خواهیم شد:

(مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ... (۱))

«مشركان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند.»

آیه ی فوق در واقع می گوید که فقط مومنانی با ویژگی های مذکور حق آباد کردن مساجد را دارند، یا فقط آنها هستند که می توانند مساجد خدا را واقعا آباد کنند و فقط آباد کردن آنها مقبول است.

جواب سوم: اگر حصر را حقیقی بگیریم ، لفظ و ظاهر آیه (منطوق) با جمله اسمیه و کلمه «ولی» که صفت مشبهه می باشد، بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام در هر آن و لحظه ای به شکل دائم و مستمر (بجز زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) دلالت دارد و مفهوم آن ، ولایت دیگران را باطل می سازد، اما نکته اینجاست که در زمان حیات امیرالمؤمنین علیه السلام ، منطوق آیه جریان دارد؛ لذا خلافت سایر خلفا ، مخالف نص آیه شده و باطل می شود، اما بعد از وفات آن حضرت ، مفهوم آیه ، ولایت دیگران را نفی می کند و مفهوم، توانایی معارضه و مقابله با منطوق را ندارد؛ منطوقی که دلالت بر امامت دیگر ائمه علیهم السلام دارد.

فخر رازی می نویسد:

«اگر قائل به حجیت مفهوم باشیم، منطوق بر مفهوم مقدم خواهد بود؛ زیرا که منطوق از نظر دلالت بر حکم، از مفهوم قوی تر می باشد.» (۲)

جواب چهارم: امامت امام در طول امامت الهی ر سول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و فرع بر آن است، چنان که رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ولایت آن حضرت نیز در طول ولایت خداوند متعال و فرعی از آن است. حال، آیه شریفه مورد بحث، برای اشاره به همین حقیقت نازل گردیده، تا بفهماند که ولایت منحصر به خداوند سبحان می باشد که از آن، فروعی منشعب می گردد که از جمله آنها ولایت رسول اکرم و امامان از خاندان اوست که مصداق آن - در آن زمان - امیر المؤمنین علیه السلام بوده است که بدون هرگونه فاصله ای پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرار گرفته و امامت ائمه نیز فرعی از آن بوده است. حال با این تعریف چگونه می توان امامت سایر ائمه را که امامتشان در طول امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرعی از آن بوده را با استفاده از آیه ی شریفه ، نفی کرد؟!

ص: ۶۲

۱- توبه: ۱۸

۲- المحصول للرازی ج ۵ ص ۵۷۹ المنطوق مقدم علی المفهوم إذا جعلنا المفهوم حجه لأن المنطوق أقوى دلالة علی الحكم من المفهوم

(فَمَنْ حَيَّجَكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مِمَّا حَيَّاءُكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ). (۱)

«پس هر کس با تو درباره عیسی در مقام مجادله برآید بعد از آنکه به احوال او آگاهی یافتی، بگو: بیاید ما و شما فرزندان و زنان و کسانی را که به منزله خودمان هستند بخوانیم، سپس به مباحله برخیزیم (در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان (و کافران) را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»

طبق این آیه و روایاتی که درباره ی این ماجرا نقل شده، حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم امیرالمومنین علیه السلام را به عنوان مصداق «انفسنا» با خود به مباحله بردند.

شارح سنن ترمذی، عبد الرحمن مبارکفوری (متوفای ۱۳۵۳ هـ)، داستان مباحله را چنین آورده است :

«(فقل تعالوا) یعنی بیاید (ندع أبناءنا و أبناءکم) یعنی هر یک از ما و از شما فرزندان و زنانمان و زنانتان و جانهایمان و جانهایتان را فراخواند، سپس در دعاء تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم به این که بگویی خدایا دروغ گو در مورد عیسی علیه السلام را لعنت کن و رسول خدا علیه السلام، علی علیه السلام را فراخواند و آن را در جایگاه خودش قرارداد به خاطر آن چه بین آن دو از خویشاوندی و برادری است و فاطمه سلام الله علیها را زیرا که ایشان خاص ترین زنان خویشان است و حسن و حسین علیهما السلام را در جایگاه فرزندان قرار داد و فرمود: خدایا اینان خانواده من هستند.»

مفسرین می گویند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دلائلی بر مسیحیان نجران اقامه کرد و آن ها به نادانی خودشان اصرار می ورزیدند، فرمود: خداوند به من دستور داده که اگر استدلال را نپذیرفتید با شما مباحله کنم؛ پس گفتند: ای ابوالقاسم! بر می گردیم و مشورت می کنیم سپس نزد تو می آییم و هنگامی که برگشتند، به جانشین بزرگشان که صاحب نظرشان بود گفتند: ای بنده مسیح! نظرت چیست؟ گفت: به خدا قسم ای گروه مسیحیان! دانستید که محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیامبر و فرستاده است و از جانب خدایتان سخن قاطع را آورد و به خدا قسم هیچ قومی با پیامبری مباحله نکرده تا این که بزرگشان زندگی نکرده و کوچکشان هم رشد نکرده است و

اگر مباحله کنید، ریشه کن می شوید و اگر اصرار نسبت به دینتان دارید و بر آنچه هستید ایستاده اید؛ پس با او خدا حافظی کنید و به شهرهایتان برگردید.

پس آن ها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و آن حضرت بیرون آمد در حالی که عبایی از موی سیاه به تن داشت و حسین علیه السلام را در بغل و دست حسن علیه السلام را گرفته بود و فاطمه سلام الله علیها پشتش راه می رفت و علی علیه السلام پشت فاطمه سلام الله علیها بود در حالی که می فرمود: اگر دعا کردم، شما آمین بگویید.

پس اسقف نجران گفت: ای گروه مسیحیان! من چهره هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جایش بیرون آورد، هر آینه خداوند آن کوه را بیرون می آورد. و مباحله نکردند؛ چرا که اگر می کردند از بین می رفتند و در روی زمین مسیحی ای تا روز قیامت باقی نمی ماند.

سپس گفتند: ای ابوالقاسم! تصمیم گرفتیم که با تو مباحله نکنیم و بر دینت اعتراف می کنیم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر مباحله نمی کنید، پس مسلمان شوید و اگر شدید هر چه به نفع مسلمین است به نفع شما و هر چه به ضرر مسلمین است به ضرر شماست، ولی نپذیرفتند. پس فرمود: من با شما می جنگم. و آنها گفتند: ما طاقت جنگ با اعراب مسلمان را نداریم، ولی با تو مصالحه می کنیم که با تو نجنگیم و ما را از دین ما برنگردانی به این شرط که سالانه دو هزار طاقه پارچه نفیس \_ هزار تا در ماه صفر و هزار تا در ماه رجب \_ و ۳۰ عدد زره آهنین به تو بدهیم و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با این شرط با آنان مصالحه کرد. فرمود: قسم به آن که جانم در دست اوست، نابودی به اهالی نجران آویخته شده بود. و اگر لعن می کردند، هر آینه به صورت میمون و خوک مسخ می شدند و این دره بر آن ها آتش را شعله ور می کرد و خداوند ریشه نجران و اهالی اش حتی پرنده روی درختان را از بین می برد و یک سال تمام به مسیحیان نمی گذشت تا این که همگی از بین بروند. (۱)

ص: ۶۴

۱- تحفه الأحمودی للمبارکفوری ج ۸ ص ۲۷۸-۲۷۹ (فقل تعالوا) ای هلموا (ندع أبناءنا وأبناءكم) ای یدع کل منا ومنکم أبناءه ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل أي نتضرع فی الدعاء فنجعل لعنه الله علی الكاذبین بأن تقول اللهم العن الكاذب فی شأن عیسی دعا رسول الله علیا فتزله منزله نفسه لما بینهما من القرابه والأخوه وفاطمه ای لأنها أخص النساء من أقاربه وحسنا وحسینا فتزلهما بمنزله ابنیه فقال اللهم هؤلاء أهلی قال المفسرون لما آورد رسول الله الدلائل علی نصاری نجران ثم أنهم أصروا علی جهلهم قال إن الله أمرنی إن لم تقبلوا الحججه أن أباهلكم فقالوا یا أبا القاسم بل نرجع فننظر فی أمرنا ثم تأتیک فلما رجعوا قالوا للعاقب وكان ذا رأيهم یا عبد المسيح ما ترى قال والله لقد عرفتم یا معشر النصاری أن محمدا نبی مرسل ولقد جاءكم بالكلام الفصل من أمر صاحبكم والله ما باهل قوم نبیا قط فعاش کبیرهم ولا نبت صغیرهم ولئن فعلتم لكان الاستئصال فإن أیتیم إلا الاصرار علی دینکم والإقامه علی ما أنتم علیه فوادعوا الرجل وانصرفوا إلى بلادکم فأتوا رسول الله وقد خرج وعلیه مرط من شعر أسود وكان قد احتضن الحسین وأخذ بید الحسن وفاطمه تمشی خلفه وعلی رضی الله عنه خلفها وهو یقول إذا دعوت فأمنوا فقال أسقف نجران یا معشر النصاری إنی لأری وجوها لو دعت الله أن یزیل جبلا من مکانه لأزاله بها فلا تباهلوا



فتهلكوا ولا تبقى على وجه الأرض نصراني إلى يوم القيامة ثم قالوا يا أبا القاسم رأينا أن لا نباهلك وأن نتركك على دينك فقال  
فإذا أبيتم المباهلة فأسلموا يكن لكم ما للمسلمين وعليكم ما على المسلمين فأبوا فقال فإني أنا جزكم فقالوا ما لنا بحرب العرب  
المسلمين طاقه ولكن نصالحك أن لا تغزونا ولا تردنا عن ديننا على أن نؤدى إليك كل عام ألفى حله ألفا فى صفر وألفا فى  
رجب وثلاثين درعا عاديه من حديد فصالحهم على ذلك قال والذى نفسى بيده إن الهلاك قد تدلى على أهل نجران ولو  
لا عنوا لمسخوا قرده وخنازير ولأضطرم عليهم الوادى نارا ولاستأصل الله نجران وأهله حتى الطير على رؤوس الشجر ولما حال  
الحول على النصارى كلهم حتى يهلكوا

این قضیه و به خصوص محل شاهد ما؛ یعنی بردن حضرت امیرالمومنین علیه السلام به مباحله به عنوان نفس حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم، در روایات معتبر اهل سنت آمده است.

محمد بن علی شوکانی می نویسد:

«و حاکم با سند آورده و تصحیحش کرده و ابن مردویه و ابو نعیم از جابر نقل می کنند که می گوید: بزرگ و جانشین نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و آن ها را به اسلام فرا خواند و گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم، اسلام آوردیم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: دروغ می گوئید. اگر بخواهید به شما خبر می دهم که چه چیزی مانع اسلام آوردن شما شده است. گفتند: بگو. فرمود: دوست داشتن صلیب، شراب خواری و خوردن گوشت خوک.

جابر گوید: آن دو را به ملاعنه فراخواند و با او در روز بعد قرار گذاشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صبح کرد در حالی که دست علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را گرفته بود و نزد آن دو فرستاد ولی اجابت نکردند و به او اقرار کردند. پس فرمود: قسم به کسی که مرا به حق برانگیخت، اگر این کار را می کردند این دره بر آن ها آتش می بارید.

جابر گوید: و در این قضیه نازل شده است (تعالوا ندع أبناءنا) تا آخر آیه.

جابر می گوید: (و انفسنا و انفسکم) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام است. (أبناؤنا): حسن و حسین علیهما السلام است و (نساءنا) فاطمه سلام الله علیها است.

حاکم همچنین با سند دیگری از جابر این قضیه را روایت کرده و در آن این گونه است که آن ها به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفتند: آیا همدیگر را لعن کنیم؟ و مسلم، ترمذی، ابن منذر، حاکم و بیهقی از سعد بن ابی وقاص با سند روایت کرده اند که گفت: هنگامی که این آیه (قل تعالوا....) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و فرمود: خدایا این ها اهل من هستند»<sup>(۱)</sup>.

ص: ۶۵

۱- فتح القدير للشوکانی ج ۱ ص ۳۴۷-۳۴۸ وأخرج الحاكم وصححه وابن مردويه وأبو نعیم فی الدلائل عن جابر قال قدم علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم العاقب والسید فدعاهما إلى الإسلام فقالا أسلمنا یا محمد فقال کذبتما إن شئتما أخبرتکما ما یمنعکما من الإسلام قالاً فهات قال حب الصلیب و شرب الخمر وأکل لحم الخنزیر قال جابر فدعاهما إلى الملاعنه فواعداه علی الغد فغدا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وأخذ بید علی و فاطمه والحسن والحسین ثم أرسل إليهما فأبیا أن یجیبا وأقرا له فقال والذی بعثنی بالحق لو فعلا- لأمطر الوادی علیهما نارا قال جابر فیهم نزلت (تعالوا ندع أبناءنا) الآیه قال جابر (وأنفسنا و أنفسکم) رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و علی و أبناءنا الحسن والحسین و نساءنا فاطمه و رواه أيضا الحاكم من وجه آخر عن جابر و صححه و فیہ أنهم قالوا للنبی صلی الله علیه و آله وسلم هل لك أن نلاعنک وأخرج مسلم و الترمذی و ابن المنذر و الحاكم و البیهقی عن سعد بن أبی وقاص قال لما نزلت هذه الآیه (قل تعالوا) دعا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علیا

وفاطمه وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء أهلى

همانطور که اشاره شد، این قضیه را مسلم در صحیحش و ترمذی در سننش آورده و تصحیح کرده است.

مسلم چنین نقل می کند:

«هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرد و فرمود: خداوندا اینها اهل من هستند.»<sup>(۱)</sup>

و حاکم نیشابوری نیز تصریح دارد که اخبار این واقعه، متواتر است:

«حاکم گفته است: اخبار در تفاسیر از عبد الله بن عباس و غیر او متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز مباحله دست علی، حسن و حسین علیهم السلام را گرفتند و فاطمه سلام الله علیها را در پشت سرشان قرار دادند، سپس فرمودند: این ها فرزندان ما، جان های ما و زنان ما هستند. پس شما نیز جان هایتان، فرزندانان و زنانان را بیاورید، سپس به مباحله برخیزیم (در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»<sup>(۲)</sup>

ص: ۶۶

---

۱- صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۷۱ ح ۲۴۰۴ ولما نزلت هذه الآية (فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبنائكم) دعا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علیا و فاطمه و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء أهلی

۲- معرفه علوم الحدیث ج ۱ ص ۵۰ قال الحاکم وقد تواترت الأخبار فی التفاسیر عن عبد الله بن عباس و غیره أن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم أخذ یوم المباحله بید علی و حسن و حسین و جعلوا فاطمه و راءهم ثم قال هؤلاء أبناءنا و أنفسنا و نساؤنا فهلّموا أنفسکم و أبناءکم و نساءکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین

## اعتراف ابن تیمیه و قنوجی به دلالت آیه بر فضیلت اهل بیت علیهم السلام

ابن تیمیه اعتراف می کند که در آیه ی مباحله نوعی فضیلت برای حضرت علی علیه السلام وجود دارد. (۱)

صدیق حسن خان قنوجی نیز می نویسد :

«و آیه دلیل بر فضل آل عبا و کسانی است که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می آیند و آن ها: علی ، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام هستند. و از آن مستفاد می شود که پسران دختران، پسران نامیده می شوند و آیه، مباحله را تنها به پسران و زنان اختصاص داده است؛ زیرا آن ها عزیزترین اهل انسان هستند.» (۲)

بنابراین می بینیم که سران سلفیون بر خلاف پیروانشان، به وجود فضیلت در این آیه برای اهل بیت علیهم السلام معترفند.

ص: ۶۷

---

۱- منهاج السنه النبویه ج ۷ ص ۱۲۶ بل له بالمباحله نوع فضیله

۲- حسن الأسوه بما ثبت من الله ورسوله فی النسوه ج ۱ ص ۶۱ والآیه دلیل علی فضل أصحاب الکساء وفضل من أتى منهم من أهل بیته وهم علی والحسن والحسین وفاطمه رضی الله عنهم و فیها أن أبناء البنات یسمون أبناء وإنما خص الأبناء والنساء لأنهم أعز الأهل

## به گواهی آیه ، حضرت علی علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است

روایاتی که آوردیم، بیان می کردند که حضرت علی علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، اما بد نیست که اشاره ای به گفتار بزرگان اهل سنت در این رابطه نیز داشته باشیم:

### ۱. حضرت علی علیه السلام

«دارقطنی روایت کرده است که علی علیه السلام در روز شورای شش نفره بر اهل آن احتجاج کرد و فرمود: شما را به خدا قسم می دهم ، آیا در میان شما احدی نزدیک تر به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جهت فامیلی وجود دارد ؟ و آیا غیر از من کسی وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را به منزله ی خودش ، پسرانش را به منزله ی پسران خودش و زنانش را به منزله ی زنان خودش قرار داده باشد ؟ گفتند: به خدا قسم ، نه.» (۱)

ابن عساکر نیز این روایت را با ذکر سندی که دارقطنی نیز در آن وجود دارد، نقل کرده است. (۲)

### ۲. جابر بن عبد الله انصاری یا عامر شعبی

ابن کثیر دمشقی با ارسال مسلم به جابر بن عبد الله چنین نسبت می دهد :

«جابر گفته است: در حق آن ها آیه ی مباحله نازل شد و منظور از (خودمان و خودتان) : رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و علی بن ابی طالب علیهما السلام ، (و فرزندانمان): حسن و حسین علیهما السلام ، (و زنانمان) فاطمه سلام الله علیها هستند.» (۳)

کمی قبل تر ، از شوکانی نقل کردیم که گفت: این روایت را حاکم نیشابوری با دو سند از جابر آورده و تصحیح

ص: ۶۸

۱- الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقه ج ۲ ص ۴۵۴ وأخرج الدارقطنی أن علیا یوم الشوری احتج علی أهلها فقال لهم أنشدکم بالله هل فیکم أحد أقرب إلی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی الرحم منی ومن جعله صلی الله علیه و آله وسلم نفسه وأبناءه وأبناءه نساءه غیری قالوا اللهم لا الحدیث

۲- تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۴۳۱-۴۳۲ أخبرنا أبو عبد الله محمد بن إبراهيم أنا أبو الفضل أحمد بن عبد المنعم بن أحمد بن بندار أنا أبو الحسن العتقی أنا أبو الحسن الدارقطنی نا أحمد بن محمد بن سعید نا یحیی بن زکریا بن شیبان نا یعقوب بن معبد حدثنی مثنی أبو عبد الله عن سفیان الثوری عن أبي إسحاق السیعی عن عاصم بن ضميره وهبیره وعن العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبد الله الأسدی وعن عمرو بن واثله قالوا قال علی بن ابی طالب یوم الشوری ... قال نشدتکم بالله هل فیکم أحد أقرب إلی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی الرحم منی ومن جعله رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نفسه وأبناءه وأبناءه نساءه غیری قالوا اللهم لا

٣- تفسير ابن كثير ج ١ ص ٣٧٢ قال جابر وفيهم نزلت ( تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ) قال جابر ( أنفسنا وأنفسكم ) رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلى بن أبي طالب ( وأبناءنا ) الحسن والحسين ( ونساءنا ) فاطمه

کرده است (۱).

سیوطی نیز این روایت را از حاکم نقل کرده است. (۲)

اما ما آن را در کتاب مستدرک حاکم نیافتیم.

در مستدرک حاکم از جابر در مورد این قضیه تنها این روایت آمده که عامر شعبی آن را از جابر نقل کرده است:

«شعبی از جابر نقل کرده است که گفت: نمایندگان نجران محضر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسیده و گفتند: در باره عیسی علیه السلام چه می گویی؟ فرمود: او روح خدا و کلمه او بنده خدا و فرستاده او است. گفتند: ما حاضریم با تو مباحله کنیم که او این چنین نیست، فرمود: هر گونه که می خواهید من حاضرم، سپس دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام را آماده کرد تا مباحله نماید. پس رئیس آن ها گفت: با این مرد مباحله نکنید؛ چرا که به خدا قسم اگر مباحله کنید، یکی از دو گروه نابود می شود. پس به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و گفتند: ای ابا القاسم، همانا تنها کم خردان ما خواستند با شما مباحله کنند و ما دوست داریم که از ما در گذری. فرمود: از شما در گذشتم. سپس فرمود: عذاب بر نجران سایه افکنده است. این حدیث بر شرط مسلم صحیح است ولی آن دو نقل نکرده اند.» (۳)

اما ابوبکر آجری این سخن که مراد از (انفسنا)، حضرت علی علیه السلام است را از عامر شعبی نقل کرده (۴)

و

ص: ۶۹

۱- فتح القدير للشوكاني ج ۱ ص ۳۴۷-۳۴۸ وأخرج الحاكم وصححه وابن مردويه وأبو نعيم في الدلائل عن جابر ... قال جابر ( وأنفسنا وأنفسكم ) رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلى وأبناءنا الحسن والحسين ونساءنا فاطمه ورواه أيضا الحاكم من وجه آخر عن جابر وصححه ...

۲- الدر المنثور ج ۲ ص ۲۳۰ وأخرج الحاكم وصححه وابن مردويه وأبو نعيم في الدلائل عن جابر قال قدم على النبي صلى الله عليه وآله وسلم العاقب والسيد ... قال جابر : أنفسنا وأنفسكم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلى وأبناءنا الحسن والحسين ونساءنا فاطمه

۳- المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۶۴۹ ح ۴۱۵۷ قال الذهبي: علی شرط مسلم / عن داود بن أبي هند عن الشعبي عن جابر أن وفد نجران أتوا النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقالوا ما تقول في عيسى بن مريم فقال هو روح الله وكلمته وعبد الله ورسوله قالوا له هل لك أن نلاعنك أنه ليس كذلك قال وذاك أحب إليكم قالوا نعم قال فإذا شئتم فجاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم وجمع ولده والحسن والحسين فقال رئيسهم لا تلاعنوا هذا الرجل فوالله لئن لاعنتموه ليخسفن أحد الفريقين فجاؤوا فقالوا يا أبا القاسم إنما أراد أن يلاعنك سفهاؤنا وإنما نحب أن تعفينا قال قد أعفيتكم ثم قال إن العذاب قد أظل نجران هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه



٤- الشريعة ج ٥ ص ٢٢٠٢ ح ١٦٩٠ حدثنا أبو بكر ابن أبي داود السجستاني ، قال : حدثنا يحيى ابن حاتم العسكري ، قال : حدثنا بشر بن مهران ، قال : حدثنا محمد بن دينار ، عن داود بن أبي هند ، عن الشعبي ، عن جابر بن عبد الله ، قال : ' قدم وفد نجران على النبي العاقب والطيب... قال جابر : فيهم نزلت هذه الآية : ( ... فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ) . قال الشعبي : ( أبناءنا وأبناءكم ) : الحسن والحسين . ( ونساءنا ونساءكم ) : فاطمه : ( وأنفسنا وأنفسكم ) : على بن أبي طالب رضى الله عنهم .

ابن کثیر نیز این را صحیح تر دانسته است. (۱) ابو الحسن واحدی نیز همین را در تفسیرش آورده و محقق کتاب در پاورقی گفته است که این روایت را حاکم نقل کرده و سندش صحیح است. (۲)

۳. ابن قتیبہ دینوری

او نیز صریحاً مصداق «انفسنا» در آیه را حضرت علی علیه السلام معرفی می کند:

«وبین رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عند المباهله حين قال تعالى: (قل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم) فدعا حسناً وحسيناً (ونسائنا ونساءكم) فدعا فاطمه (سلام الله عليها وأنفسنا وأنفسكم) فدعا علياً عليه السلام ومن أراد تبصيره بصره ومن أراد غير ذلك حيره» (۳)

۴. ابو حیان آندلسی

«ظاهر آیه این است که دعوت و مباحله بین مخاطب و محاجه کننده است و آیه به این صورت تفسیر شده است: فرزندان به حسن و حسین علیهما السلام، زنانش به فاطمه سلام الله علیها و أنفس به علی علیه السلام.» (۴)

۵. نظام الدین نیشابوری

وی ضمن اعتراف به مباحله برده شدن امیرالمومنین علیه السلام، می نویسد:

«(ندع أبناءنا و أبناءكم) هر يك از ما و شما فرزندان و زنانشان را فراخواند و خودش و کسی که مانند خودش است را برای مباحله بیاورد و اتیان (آوردن) در نفسه (خودش) عمل می کند، به این قرینه که انسان خودش را فرا نمی خواند.» (۵)

ص: ۷۰

- 
- ۱- تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۳۷۲ وقد رواه أبو داود الطيالسی عن شعبه عن المغیره عن الشعبي مرسلًا وهذا أصح
  - ۲- اسباب النزول ت الحمیدان، ص ۱۰۵-۱۰۶ سایت شامله / أخرجه الحاكم (المستدرک: ۲/۵۹۳، ۵۹۴) وابن مردويه وأبو نعیم (فتح القدير: ۱/۳۴۷) من طریق داود به وإسناده صحیح
  - ۳- الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیه لابن قتیبہ، ص ۵۶ سایت شامله
  - ۴- تفسیر البحر المحیط ج ۲ ص ۵۰۲ وظاهر هذا أن الدعاء والمباهله بین المخاطب: بقل: وبين من حاجه، وفسر علی هذا الوجه: الأبناء بالحسن والحسين، و: بنسائه: فاطمه، و: الأنفس بعلي
  - ۵- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان ج ۲ ص ۴۶ (ندع أبناءنا و أبناءكم) أي يدع كل منا ومنكم أبناءه ونساءه ويأتي هو بنفسه وبمن هو بنفسه إلى المباحله وإنما يعمل إتيانه بنفسه من قرينه أن الإنسان لا يدعو نفسه

«و همچنین قرب علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و محبتش به ایشان و فرمایشش که: «تواز من هستی و من از تو هستم» و نامگذاری خداوند متعال، علی علیه السلام را «نفس رسول» در آیه ی «وأنفسنا وأنفسکم» ...» (۱)

۷ و ۸. جلال الدین محلی و سیوطی

«(فنجعل لعنه الله علی الکاذبین) به این که می گویی: خدایا! دروغ گو در مورد عیسی علیه السلام را لعنت کن و هیئت نجران هنگامی که با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مجادله کردند، ایشان را به مباحله فراخواند؛ پس گفتند: مشورت می کنیم سپس نزد تو می آییم و صاحب نظرشان گفت: نبوتش را دانستید و هیچ گروهی با پیامبری مباحله نکرده اند الا اینکه نابود شده اند؛ پس با آن مرد خدا حافظی کردند و برگشتند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و ایشان بیرون آمد در حالی که حسن، حسین، فاطمه و علی علیهم السلام با او بودند؛ پس به ایشان فرمود: هنگامی که دعا کردم، آمین بگویید. ولی آن ها از ملاعنه امتناع کردند و با دادن جزیه به ایشان مصالحه کردند. و ابو نعیم این را روایت کرده و ابن عباس می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر کسانی که مباحله کردند خارج می شدند، هر آینه بر می گشتند و مال و خانواده ای نمی یافتند و روایت شده است که اگر [برای مباحله] خارج می شدند، آتش می گرفتند.» (۲)

۹. ملا علی قاری حنفی

«از سعد بن ابی وقاص روایت شده است که گفت: هنگامی که آیه ی مباحله نازل شد ...، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را دعوت کرد و ایشان را به منزله ی نفس خودش قرار داد، به دلیل نزدیکی و برادری که بینشان بود.» (۳)

ص: ۷۱

۱- فضل المنعم فی شرح صحیح مسلم، ج ۳ ص ۸۲-۸۳ پی دی اف؛ و کذا قرب علی رضی الله عنه إلی النبی (ص) و محبته له، و قوله: «أنت منی وأنا منک» و تسمیه الله تعالی علیا نفس الرسول فی قوله: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» (آل عمران: ۶۱) الآیه.

۲- تفسیر الجلالین ج ۱ ص ۵۰۲ (فنجعل لعنه الله علی الکاذبین) بأن نقول اللهم العن الکاذب فی شأن عیسی وقد دعا صلی الله علیه و آله وسلم وفد نجران لذلك لما حاجوه به فقالوا حتی نظر فی أمرنا ثم نأتیك فقال ذوو رأیهم لقد عرفتم نبوته وأنه ما باهل قوم نبیا إلا هلكوا فوادعوا الرجل وانصرفوا فأتوا الرسول صلی الله علیه و آله وسلم وقد خرج ومعه الحسن والحسین و فاطمه و علی وقال لهم إذا دعوت فأمنوا فأبوا أن یلاعنوا وصالحوه علی الجزیه رواه أبو نعیم وعن ابن عباس قال لو خرج الذین یباهلون لرجعوا لا یجدون مالا ولا أهلا وروی لو خرجوا لا حترقوا

۳- مرقاه المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۸۶ عن سعد بن أبی وقاص قال: لما نزلت هذه الآیه ای المسماه بآیه المباحله ... دعا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علیا فتزله منزله نفسه لما بینهما من القرابه والأخوه

«مراد از انفس در آیه ی مباحله ، علی علیه السلام است ؛ زیرا در روایات صحیح آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، علی علیه السلام را به عنوان این مقام دعوت کرد.»<sup>(۱)</sup>

ص: ۷۲

---

۱- بریقه محمودیه لابی سعید الخادمی ج ۲ ص ۲۸۶ ( ندع أبناءنا وأبناءکم ونساءنا ونساءکم وأنفسنا وأنفسکم ) لأن المراد بالأنفس علی لأن الأخبار الصحیحه أنه صلی الله تعالى علیه وسلم دعا علیا إلى هذا المقام

این مطلب که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، علاوه بر اینکه ظاهر آیه ی مباحثه به وضوح بر آن دلالت دارد، خود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز در روایاتی به آن تصریح فرموده اند؛ لذا وجهی برای استبعاد وجود ندارد.

روایت یکم:

«زید بن یثیع از ابو ذر نقل می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: باید بنو ولیع (حاکمان سرزمین حضرموت) از این شیوه دست بردارند، در غیر این صورت مردی را به سوی آنان روانه می کنم که مانند خودم است. وی در میان آنان امر من را به اجرا درآورد، جنگ جویانشان را می کشد و فرزندانشان را به اسارت می گیرد. ابو ذر می گوید: شگفت زده از سخن حضرت بودم که عمر از پشت، پهلوی من را گرفت و گفت: مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کیست؟ گفتم: مقصودشان تو و رفیقت (ابا بکر) نیست. گفت: پس چه کسی است؟ گفتم: کسی که کفش را وصله می زند و علی علیه السلام مشغول وصله زدن کفش بود.»

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است. (۱)

روایت دوم:

«جابر بن عبد الله گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، ولید بن عقبه را نزد بنی ولیع فرستاد. میان ولید و آن ها در جاهلیت خونی ریخته شده بوده، چون خبر آمدن ولید را شنیدند به استقبال وی بیرون آمدند. ولید خیال کرد که قصد کشتن او را دارند، به همین خاطر پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت: بنی ولیع قصد کشتن من را کردند و از دادن زکات خودداری کردند. وقتی خبر به بنی ولیع رسید، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و گفتند: ولید دروغ می گوید، بلی در میان ما خونی بود ، ترسیدیم که مبادا به خاطر آن ما را مجازات کند (ولی قصد کشتن او را نداشتیم).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: یا بنی ولیع، از کارشان دست برمی دارند، یا مردی را به سوی آن ها می فرستم که

ص: ۷۳

---

۱- سنن النسائی الکبری ج ۵ ص ۱۲۷ ح ۸۴۵۷ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقین عدا یزید بن یثیع الهمدانی وهو مقبول

در نزد من، همانند من است، جنگجویان شما را می کشد و زنان شما را اسیر می کند و او این مرد است ، سپس دست به بازوی علی بن ابی طالب علیه السلام زد. جابر گفت: در باره ولید این آیه نازل شد: ای کسانی که ایمان آورده اید، هر گاه فاسقی برای شما خبری آورد، تحقیق کنید.»

این روایت را طبرانی(۱)

با سند معتبر(۲)

نقل کرده است.

روایت سوم:

«عبد الرحمن بن عوف گوید: پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مکه را فتح کرد، از آن جا به طائف رفت و هشت یا نه شبانه روز آن جا را محاصره کرد. پس از آنکه محاصره به پایان رسید و طائف را فتح کرد، خطاب به مردم فرمود: من شما را دوست دارم، و شما را به نیکی نسبت به اهل بیتم سفارش می کنم. وعده گاه ما فردای قیامت در کنار حوض کوثر است. به خدائی که جان من در دست اوست، نماز به پای دارید و زکات بپردازید و گرنه مردی را بر شما بر می انگیزانم که از من است و یا همانند من است تا گردن جنگجویان شما را بزند و زن و فرزند شما را اسیر کند. مردم گمان می کردند آن مرد ابو بکر یا عمر است، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست علی ( علیه السلام ) را گرفت و فرمود: این است آن مرد.»(۳)

ص: ۷۴

۱- المعجم الأوسط ج ۴ ص ۱۳۳-۱۳۴ ح ۳۷۹۷ حدثنا علی بن سعید الرازی قال نا الحسين بن عیسی بن میسره الرازی قال ناعبد الله بن عبد القدوس قال نا الاعمش عن موسى بن المسیب عن سالم بن أبی الجعد عن جابر بن عبد الله قال بعث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الولید بن عقبه إلی بنی ولیعه وکانت بینهم شحناء فی الجاهلیه فلما بلغ بنی ولیعه استقبلوه لینظروا ما فی نفسه فخشى القوم فرجع إلی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال ان بنی ولیعه ارادوا قتلی ومنعونی الصدقه فلما بلغ بنی ولیعه الذی قال الولید عند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم أتوا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقالوا یا رسول الله لقد کذب الولید ولكن کانت بیننا وینه شحناء فخشینا ان یعاقبنا بالذی کان بیننا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لینتهین بنو ولیعه أو لأبعثن الیهم رجلا عندی کنفسی یقتل مقاتلتهم ویسبی ذراریهم وهو هذا ثم ضرب بیده علی کتف علی بن أبی طالب قال وأنزل الله فی الولید ( یا أيها الذین آمنوا إن جاءکم فاسق ) الآیه

۲- تمام رجال سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الكلم ، ثقه یا حسن الحدیث هستند بجز عبد الله بن عبد القدوس که علمایی مثل ابن حبان ، ترمذی و بخاری توثیقش کرده اند. تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۶۵ لذا ابن حجر عسقلانی در جمع بندی احوال این راوی ، او را صدوق دانسته است ؛ «عبد الله بن عبد القدوس التمیمی السعدی الکوفی صدوق رمی بالرفض وکان أيضا یخطيء من التاسعه خت ت» تقریب التهذیب ج ۱ ص ۳۱۲ رقم ۳۴۴۶

٣- أخبرنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله الزاهد الأصبهاني حدثنا أحمد بن مهران بن خالد الأصبهاني حدثنا عبيد الله بن موسى حدثنا طلحة بن خير الأنصاري عن عبد المطلب بن عبد الله عن مصعب بن عبد الرحمن عن عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه قال افتتح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مكة ثم انصرف إلى الطائف فحاصره ثمانية أو سبعة ثم أوغل غدوه أو روجه ثم نزل ثم هجر ثم قال أيها الناس أنى لكم فرط وإنى أوصيكم بعترتى خيرا موعداكم الحوض والذى نفسى بيده لتقيم الصلاة ولتؤتون الزكاة أو لأبعثن عليكم رجلا- منى أو كنفسى فليضربن أعناق مقاتليهم وليسيبن ذراريهم قال فرأى الناس أنه يعنى أبا بكر أو عمر فأخذ بيد على فقال هذا

این روایت را حاکم نقل کرده و سندش را تصحیح کرده است (۱) و نیز طبری نقل کرده و محققش محمود محمد شاکر سندش را صحیح دانسته است. (۲)

روایت چهارم:

«عبد الله بن شداد گوید: گروهی از طایفه آل سرح پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند، پس آن حضرت فرمود: یا نماز را می خوانید، زکات می پردازید، دستورات را گوش می دهید و اطاعت می کنید، یا کسی را به سوی شما می فرستم که همانند من است؛ با جنگاوران می جنگد، خانواده تان را اسیر می کند. خدایا! یا خودم می روم یا کسی که مثل من است. سپس دست علی (علیه السلام) را بلند کرد.» (۳)

این روایت را ابن ابی شیبہ با سند معتبر مرسل نقل کرده است. (۴)

البته اینکه امیرالمومنین علیه السلام مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند، مفهومش در روایت صحیح اجماعی که حتی بخاری نیز در صحیحش نقل کرده، آمده است، آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به حضرت علی علیه السلام فرمودند: «تواز من هستی و من هم از تو هستم.» (۵)

ص: ۷۵

- 
- ۱- المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۱۳۱ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه
  - ۲- تهذیب الآثار (الجزء المفقود) ج ۱ ص ۱۶۰ قال محمود محمد شاکر: وهذا خبر - عندنا - صحیح سنده
  - ۳- حدثنا شریک عن عیاش العامری عن عبد الله بن شداد قال قدم علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وفد أبی سرح من الیمن فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لتقیمن الصلاه ولتؤتن الزکاه ولتسمعن ولتطیعن أو لأبعثن إلیکم رجلا لنفسی یقاتل مقاتلتکم ویسب ذراریکم اللهم أنا أو کنفسی ثم أخذ بید علی
  - ۴- مصنف ابن ابی شیبہ ج ۶ ص ۳۶۹ ح ۳۲۰۹۳ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد ضعیف لأن به موضع إرسال ، وباقی رجاله ثقات عدا شریک بن عبد الله القاضی وهو صدوق سیء الحفظ یخطئ كثيرا
  - ۵- صحیح البخاری ج ۲ ص ۹۶۰ ح ۲۵۵۲ و ج ۴ ص ۱۵۵۱ ح ۴۰۰۵ وقال لعلی أنت منی وأنا منک



آیه ی مباحله از وجوهی بر افضلیت و امامت امیرمومنان علیه السلام دلالت دارد:

یکم: این آیه نصّ در امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ زیرا به روشنی بر مساوات میان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اولی به تصرف است، پس مساوی او؛ یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز اولی به تصرف خواهد بود.

مساوی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از آنجا استفاده می شود که خداوند امیرالمؤمنین را نفس پیامبر معرفی کرده است. نفس شیء به معنای خود شیء است، اما از آنجا که خداوند به پیامبر دستور می دهد که نفس خود را برای مباحله دعوت کن، روشن می شود که مراد از نفس پیامبر شخصی غیر از خود آن حضرت است؛ زیرا دعوت کننده کسی است که باید دیگری را دعوت کند، اما دعوت شخص از خویشتن بی معناست و با چنین چیزی شخص را دعوت کننده نمی نامند؛ از همین رو نفس در این آیه در معنای حقیقی به کار نرفته است و معنای مجازی آن مراد است. در معنای مجازی نیز أقرب المجازات در نظر گرفته می شود و أقرب المجازات به حقیقت، مساوات است.

پس باید گفت به نص آیه مباحله، امیرالمؤمنین علیه السلام در جمیع کمالات - البته بجز نبوت - با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مساوی است و از آنجا که رسول خدا اولی به تصرف هستند، این مقام برای امیرالمؤمنین نیز ثابت خواهد شد. هم چنین است کمالات دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ مانند عصمت، افضلیت و... که این کمالات نیز برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت خواهد شد.

دوم: داستان مباحله و گفتار و رفتار رسول خدا در جریان آن، از چند جهت بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد:

جهت نخست: اقدام رسول خدا بر دعوت امیرالمؤمنین، حضرت صدیقه طاهره، امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام □ است که بیان گر این حقیقت است که آن بزرگواران محبوب ترین افراد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند و روشن است که محبوب ترین فرد نزد پیامبر، بافضیلت ترین افراد امت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خواهد بود.

جهت دوم: عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در دعوت از اهل بیت علیهم السلام برای مباحله با دشمنان دین است که نشانگر عظمت و جلالت ایشان نزد خداوند است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از میان همسران و خویشاوندان خود تنها

امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه، امام مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام را برگزیده و احدی از بنو هاشم و خویشاوندان خود را در این امر با آنان شریک نساخته است، تا چه رسد به اصحاب خود و سایر مسلمانان! و چنان چه در میان مسلمانان احدی از نظر جایگاه و منزلت نظیر اهل بیت علیهم السلام بود، اختصاص این امر به ایشان وجهی نداشت.

جهت سوم: یاری دین خدا توسط ایشان است. زمانی که رسول خدا با اهل بیت علیهم السلام برای مباحله خارج شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به ایشان فرمود:

«اذا أنا دعوت فأمنوا؛ هر گاه من نفرین کردم، شما آمین بگویید.»

و هنگامی که نصرانیان رسول خدا و اهل بیت ایشان علیهم السلام را مشاهده کردند، اسقف آنان گفت: «من چهره هایی را می بینم که اگر از خداوند درخواست کنند کوهی از کوه هایش را از جا برکنند، قطعاً آن را از جا بر خواهند کند. پس مباحله نکنید که هلاک می شوید و در روی زمین تا روز قیامت یک نصرانی هم باقی نمی ماند.»

این جریان به خوبی نقش اهل بیت را در ثبوت نبوت و راستی گفتار رسول خدا روشن می کند. همچنین بیان گر آن است که اگر دشمنان دین خدا با ایشان وارد مباحله می شدند، خداوند به واسطه اهل بیت علیهم السلام دشمنان دین خود را خوار و نابود می کرد. پس ایشان سهم بزرگ و تأثیر فراوانی در یاری دین خدا و رسول گرامی اسلام داشته اند. بدیهی است کسی که چنین جایگاهی در مباحله داشته باشد، به یقین برتر و بافضیلت تر از کسانی است که از این جایگاه برخوردار نیستند.

بنابراین مباحله بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دلالت دارد و به اتفاق همه مسلمانان شخصی که بافضیلت تر باشد، برای امامت متعین است. (1)

ص: ۷۷

فخر رازی نحوه ی استدلال شیعه به آیه ی مباحله برای اثبات افضلیت امیرالمومنین علیه السلام را اینگونه نقل کرده است:

«در ری مردی بود به نام محمود بن حسن حمصی که معلم شیعیان دوازده امامی بود. وی می پنداشت که علی علیه السلام از همه پیامبران غیر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم افضل است و دلیل او آیه (انفسنا) بود. می گفت: مراد از انفسنا نمی تواند خود محمد صلی الله علیه و آله وسلم باشد، زیرا انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی کند، پس مراد از آن کس دیگری است، و همه اجماع دارند بر آن که مراد علی بن ابی طالب علیهما السلام است؛ بنابر این آیه دلالت دارد بر آن که نفس علی همان نفس محمد صلی الله علیه و آله وسلم است. و نیز نمی تواند نفس او عین نفس آن حضرت باشد، پس مراد آن است که نفس او مانند نفس آن حضرت است، و این مقتضی مساوات از همه جهت است، ولی مسأله نبوت و فضیلت به دلایلی از این عموم بیرون است؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیامبر بود و علی نبوت و فضیلت به محمد صلی الله علیه و آله وسلم از علی علیهما السلام افضل است، می ماند بقیه فضایل که در آنها با یکدیگر برابرند، و چون اجماع قائم است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم از سایر پیامبران علیهم السلام افضل است، پس علی علیه السلام نیز از همه پیامبران برتر است... و آن دلالت میکند بر اینکه علی علیه السلام از جمیع پیامبران بجز حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم افضل است.

و اما سایر شیعیان قدیم و جدید همواره به این آیه استدلال می کنند بر اینکه علی علیه السلام مانند خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است بجز در آنچه که دلیل تخصیص کرده است، و چون نفس حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم افضل از صحابه است، پس واجب است که نفس علی علیه السلام نیز از سایر صحابه افضل باشد. این کلام شیعه است.»<sup>(۱)</sup>

ص: ۷۸

۱- التفسیر الکبیر ج ۸ ص ۷۲ المسأله الخامسه : کان فی الری رجل یقال له : محمود بن الحسن الحمصی ، وکان معلم الاثنی عشریه ، وکان یزعم أن علیا رضی الله عنه أفضل من جمیع الأنبیاء سوی محمد علیه السلام ، قال : والذی یدل علیه قوله تعالی : ( وأنفسنا وأنفسکم ) ولیس المراد بقوله ( وأنفسنا ) نفس محمد صلی الله علیه و آله وسلم لأن الإنسان لا یدعو نفسه بل المراد به غیره ، وأجمعوا علی أن ذلك الغیر کان علی بن أبی طالب رضی الله عنه ، فدلت الآیه علی أن نفس علی هی نفس محمد ، ولا یمکن أن یمکن المراد منه ، أن هذه النفس هی عین تلك النفس ، فالمراد أن هذه النفس مثل تلك النفس ، وذلك یقتضی الاستواء فی جمیع الوجوه ، ترك العمل بهذا العموم فی حق النبوه ، وفي حق الفضل لقیام الدلائل علی أن محمدا علیه السلام کان نبیا وما کان علی كذلك ، ولانعقاد الإجماع علی أن محمدا علیه السلام کان أفضل من علی رضی الله عنه / فیبقی فیما وراء معمولاً- به ، ثم الإجماع دل علی أن محمدا علیه السلام کان أفضل من سائر الأنبیاء علیهم السلام فیلزم أن یمکن علی أفضل من سائر الأنبیاء ، فهذا وجه الاستدلال بظاهر هذه الآیه ... وذلك یدل علی أن علیا رضی الله عنه أفضل من جمیع الأنبیاء سوی محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، وأما سائر الشیعه فقد کانوا قدیما وحديثا یستدلون بهذه الآیه علی أن علیا رضی الله عنه مثل نفس محمد علیه السلام إلا فیما خصه الدلیل ، وکان نفس محمد أفضل من الصحابه رضوان الله علیهم ، فوجب أن یمکن

نفس على أفضل أيضا من سائر الصحابه ، هذا تقدير كلام الشيعة

فخر رازی در جواب به این استدلال، تنها مطلب اول (برتری علی علیه السلام بر سایر انبیا علیهم السلام) را رد می کند و درباره مطلب دوم (برتری امیرمومنان علیه السلام بر صحابه) چیزی نمی گوید که نشان از صحت استدلال و پذیرش آن دارد.

«جواب این استدلال آن است که: همان گونه که اجماع میان مسلمانان منعقد است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم افضل از علی است، همچنین پیش از ظهور این شخص (حمصی) اجماع منعقد است که هر پیامبری از کسی که پیامبر نیست افضل است، و همه اجماع دارند که علی رضی الله عنه پیامبر نبوده است، پس قطعاً ظاهر آیه می رساند که همان گونه که محمد صلی الله علیه و آله وسلم افضل از علی است سایر انبیا نیز از علی افضل می باشند.»<sup>(۱)</sup>

اما اینکه فخر رازی مدعی شده اجماع بر برتری انبیا بر غیر انبیا وجود دارد، چنین نیست و شیعیان قائل به برتری امامان معصوم علیهم السلام بر همه ی انبیا بجز حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم هستند.

ضمن اینکه این اجماعی که فخر رازی مدعی آن است، درباره ی برتری پیامبر هر قومی بر قوم خودش است، نه برتری هر پیامبری بر هر غیر پیامبر از اقوام دیگر.

محمد بن طلحه ی شافعی که ذهبی از او به عنوان علامه ی یگانه، شافعی مذهب و صاحب جلال و بزرگی یاد می کند<sup>(۲)</sup>، در دلالت آیه ی مباحله می نویسد:

ص: ۷۹

۱- التفسیر الکبیر ج ۸ ص ۷۲ والجواب: أنه كما انعقد الإجماع بين المسلمين على أن محمداً عليه السلام أفضل من علي، فكذلك انعقد الإجماع بينهم قبل ظهور هذا الإنسان، على أن النبي أفضل ممن ليس بنبي، وأجمعوا على أن علياً رضي الله عنه ما كان نبياً، فلزم القطع بأن ظاهر الآية كما أنه مخصوص في حق محمد صلي الله عليه و آله وسلم، فكذلك مخصوص في حق سائر الأنبياء عليهم السلام.

۲- سير أعلام النبلاء ج ۲۳ ص ۲۹۳ «العلامة الأوحى كمال الدين أبو سالم محمد بن طلحه بن محمد بن حسن القرشي العدوي النصيبي الشافعي. ولد سنة اثنتين وثمانين وخمس مئة وبرع في المذهب وأصوله وشارك في فنون ولكنه دخل في هذيان علم الحروف وتزهد وقد ترسل عن الملوك وولى وزارة دمشق يومين وتركها وكان ذا جلاله وحشمه» ترجمه: «محمد بن طلحه علامه ی یگانه و شافعی مذهب بود، در سال ۵۸۲ هـ متولد شد، در مذهب و اصول آن استاد و کامل شد و در فنون مختلف مشارکت نمود ولی در هذیان علم حروف وارد شد. زهد پیشه ساخت و از پادشاهان دوری گزید. وزارت دمشق را دو روز بر عهده گرفت و سپس آن را ترک کرد. او دارای جلال و حشمت بود.»

«و در این مورد، آیه مباهله نازل شده و آن سخن خداوند متعال است که: (بگو: بیاید ما و شما فرزندان و زنان و کسانی را که به منزله خودمان هستند بخوانیم) در این آیه و علت نزولش و در تصریحش به فضیلت فاطمه سلام الله علیها و پنج تن آل عبا علیهم السلام سخن بسیار گفتیم و در این فصل دوباره آن را ذکر کردم بدین علت که فضیلت علی علیه السلام بالخصوص از نتایج آن می باشد و گذشت که روایت شده که مراد از سخن خداوند متعال از (انفسنا) علی علیه السلام است و محال است که علی علیه السلام همان نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد. پس مراد از آیه، تساوی بین آن دو است و این اقتضا می کند که هر یک از آن دو متصف به مثل صفات دیگری باشد و گرنه بین آن دو، تساوی محقق نمی شد.

پس نفس علی علیه السلام متصف به مثل صفات نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که متصف به صفات کمال است می باشد و تنها در صفت نبوت فرق دارند؛ زیرا نبوت مختص پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است و وجود نبوت در غیر از ایشان محال است. پس صفت فضیلت و علم برای علی علیه السلام حاصل است؛ زیرا نفسی که مساوی با نفس متصف به فضیلت و علم است، حتما متصف به آن ها خواهد بود و در این آیه ی شریفه به این فضیلت اشاره شده است که اگر در حق ایشان به همین فضیلت اکتفا شود هر آینه نور برتری اش می درخشد و بزرگواری فراوانش از این فضیلت می تابد و به سبب آن جایگاهش بالا می رود و ابر پر بار به خاطر وجوب احترامش جاری می شود و او را تر می کند و بهره اش را فراوان می کند و این عجیب نیست، در حالی که این فضیلت یک گوهر از گردنبند های مرتب شده و یک فضیلت از فضائل متعدد می باشد.»<sup>(۱)</sup>

ص: ۸۰

---

۱- مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول (ع)، ص ۹۵-۹۶ پی دی اف؛ وفي ذلك آیه المباهله وهي قوله تعالى: \* (قل تعالوا ندع أبناءنا وأبنائكم ونساءنا ونسائكم وأنفسنا وأنفسكم) \* هذه الآیه قد تقدم بسط القول فيها وفي بيان سبب نزولها وفي تصريحها بفضيله فاطمه (سلام الله عليها) والخمسه أهل العبا (عليهم السلام) بمدلولها غير أنى أعدت في هذا الفصل ذكرها لكون فضيله على (عليه السلام) بخصوصه من مقاصد محصولها، وقد تقدم من ذلك إنه قد نقل أن المراد بقوله تعالى: \* (وأنفسنا) \* هو على (عليه السلام) ويمتنع أن تكون نفس على هي نفس النبي بعينها فيكون المراد من الآيه المساواه بين نفسيهما وهذا يقتضى أن تكون كل واحده من النفسين متصفه (بمثل جنس صفات الأخرى وإلا لما حصل التساوى بينهما فتكون نفس على (عليه السلام) متصفه) بمثل صفات النفس النبويه الموصوفه بصفات الكمال جنسا لكن ترك العمل بذلك في صفة النبوه لاختصاصها بالنبي (ص) لاستحاله وجودها في غيره فتبقى صفة الفضيله والعلم (حاصله لعلی) (عليه السلام) لأن النفس المساويه للنفس المتصفه بالفضيله والعلم) متصفه بذلك لا محاله وفي هذه الآيه الشريفه من الإشاره إلى هذه الفضيله ما لو اقتصر عليها في حقه لأشرق بها نور فضله، وبرق منها موفور نبله، وسمق بسببها مقر محله، واندفق من وجوب تعظيمه هامر وبله وغامر سجله، كيف وهي جوهره فرده من عقود منضده، ومنقبه واحده من مناقب متعدده

علمای اهل سنت که متوجه دلالت روشن آیه بر افضلیت و امامت امیر مومنان علیه السلام بوده اند، هر یک به گونه ای کوشیده اند تا در استدلال به آن خدشه ایجاد کنند و این شبهه تراشی شان تا جایی پیش رفته که منجر به عدم قبول حدیث صحیح مسلم در به مباحله برده شدن امیر مومنان علیه السلام شده است و بعضی نیز چون از یک طرف نتوانسته اند روایات به مباحله برده شدن حضرت علی علیه السلام را انکار کنند و از سوی دیگر نتوانسته اند آن حضرت را مصداق (انفسنا) بدانند\_ به خاطر دلالت روشنش بر افضلیت امیرالمومنین علیه السلام\_ از این رو حضرت علی علیه السلام را از مصادیق (ابنائنا؛ پسرانمان) دانسته اند!! و شبهاتی از این قبیل که حتی ارزش نقل کردن نیز ندارند، چه برسد به پاسخگویی.

مهمترین شبهه ای که به نظر این حقیر رسید، شبهه ای بود که ابن تیمیه و دهلوی مطرح کرده اند و آن اینکه چون در آیات قرآن «نفس» به معنای قریب، هم نسب، هم دین و هم ملت آمده است؛ لذا در آیه ی مباحله نیز منظور همان است.

کوتاه جواب اینکه:

اولاً: در بعضی آیات قرآن، نفس در مقابل اقرباء به کار رفته است؛

(قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا). (۱)

«خود و خویشانان را از آتش نگاه دارید.»

(إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). (۲)

«زیانکاران کسانی هستند که خودشان و اهلسان زیان بینند.»

لذا بدون داشتن دلیل و قرینه نمی توان ادعا نمود که منظور از نفس در آیه ی مباحله، خویشاوند است.

ص: ۸۱

۱- تحریم: ۶

۲- سوره زمر: آیه ۱۵؛ سوره شوری: آیه ۴۵

ثانیا: استعمال کلمه ی «نفس» در این آیه ی مباحله در معنای «قرابت» امری است بعید؛ چرا که در این آیه، کلمه ی (أنفسنا) در مقابل نزدیکان و اقرباء همچون (نساءنا) و (أبناءنا) قرار گرفته است و طبیعتا بایستی معنای حقیقی خود را داشته باشد و وقتی نمی توان آن را به «عین» ترجمه کرد، فقط معنای «مساوات» برای ما باقی خواهد ماند.

اما اگر نفس را به معنای هم کیش یا هم نسب بدانیم، در این صورت این سؤال پیش می آید که آیا (ابنائنا) و (نسائنا) هم کیش یا هم نسب نیستند؟!

ص: ۸۲



همانند آیات، دو دسته روایت در اثبات خلافت، امامت و وصایت امیر المومنین علیه السلام در کتب عامه نقل شده است: یک دسته عام که شامل همه ی اهل بیت می شود؛ مانند احادیث ثقلین، سفینه، امان و دوازده خلیفه و یک دسته نیز مخصوص امیرالمومنین علیه السلام که در اینجا به ده مورد از آن ها که از نظر سندی معتبر هستند اشاره می کنیم.

مسلم در صحیحش روایت کرده است که:

«سعید بن مسیب از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: منزلت تو در نزد من، برابر با منزلت هارون علیه السلام در نزد حضرت موسی علیه السلام است، جز این که پیغمبری پس از من مبعوث نمی شود.

سعید بن مسیب گفته است: آرزویم این بود که این حدیث را خودم از سعد بشنوم، در ملاقاتی که با سعد دست داد، حدیث مزبور را که از عامر شنیده بودم به اطلاع او رسانیدم. سعد گفت: آری، «حدیث منزلت» را خودم شنیده ام؛ سپس دو انگشت را یکی در گوش راست و دیگری در گوش چپ گذاشت و گفت: آری! با این دو گوش، حدیث منزلت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده ام و اگر برخلاف آنچه شنیدی، شنیده باشم، شنوایی هر دو گوش را از دست بدهم.» (۱)

مسلم همچنین روایت کرده است که:

«معاویه بن ابی سفیان به سعد بن ابی وقاص دستور داد [تا به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ناسزا بگوید، اما سعد از دستور او سرپیچی کرد]؛ پس معاویه از وی پرسید: چرا علی را آماج ناسزا و دشنام نمی سازی؟ سعد گفت: به دلیل آن که سه خصلت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شأن علی علیه السلام شنیدم که با توجه به آن ها، هیچگاه به سب و دشنام او اقدام نمی کنم. اگر یکی از آن ها برای من بود، بهتر و ارزنده تر از شتران سرخ مو که در اختیار من باشد، به شمار می آوردم:

نخست: در بعضی از جنگ ها (تبوک) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خود، در مدینه باقی گذاشت و حضرت علی علیه السلام به عرض رسانید: یا رسول الله! مرا به خلافت بر زنان و کودکان موظف می داری؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در پاسخ او فرمود: آیا خرسند نیستی از این که منزلت تو نسبت به من، همانند نسبت و منزلت هارون علیه السلام، به حضرت موسی علیه السلام باشد؛ با این تفاوت که پس از من پیغمبری مبعوث

ص: ۸۴

۱- صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۷۰ ح ۲۴۰۴ عن سعید بن المسیب عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن أبیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لعلی أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی قال سعید فأحببت ان أشافه بها سعدا فلقیت سعدا فحدثته بما حدثنی عامر فقال انا سمعته فقلت أنت سمعته فوضع أصبعیه علی أذنیه فقال نعم وإلا فاستکتنا

محمد بن جعفر الکتانی در کتابش که مختص احادیث متواتر است ، حدیث منزلت را آورده و نام ۱۳ نفر از صحابه ی راوی این حدیث را ذکر کرده و اضافه کرده است که ابن عساکر طرق این حدیث را در یک کتاب جمع آوری کرده است که راویانش از طبقه ی صحابه به بیش از ۲۰ نفر می رسند. (۲)

چون بر صحت این حدیث ، عامه اجماع دارند، از پرداختن به اسناد آن خود داری می کنم.

ص: ۸۵

---

۱- صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۳۵۹ ح ۳۵۰۳ و ج ۴ ص ۱۶۰۲ ح ۴۱۵۴

۲- نظم المتناثر من الحدیث المتواتر للکتانی ج ۱ ص ۱۹۵ ح ۲۳۳ (أما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی) آورده فیها أيضا من حدیث (۱) أبی سعید الخدری (۲) وأسماء بنت عمیس (۳) وأم سلمه (۴) وابن عباس (۵) وحبشی بن جناده (۶) وابن عمر (۷) وعلی (۸) وجابر بن سمره (۹) والبراء بن عازب (۱۰) وزید بن أرقم عشره أنفس . قلت ورد أيضا من حدیث (۱۱) مالک بن الحویرث (۱۲) وسعد بن أبی وقاص (۱۳) وعمر ابن الخطاب وقد تتبع ابن عساکر طرقه فی جزء فبلغ عدد الصحابه فیہ نیفا وعشرین وفي شرح الرساله للشیخ جسوس رحمه الله ما نصه وحدیث أنت منی بمنزله هارون من موسی متواتر جاء عن نیف وعشرین صحابیا واستوعبها ابن عساکر فی نحو عشرین ورقه اه

مخالفین مکتب اهل بیت علیهم السلام طبق معمول برای دور کردن مردم از مکتب اهل بیت علیهم السلام شبهاتی درباره ی دلالت آن مطرح کرده اند که ما در اینجا مهم ترین آن ها را پاسخ می دهیم.

شبهه ی یکم: اگر کسی بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حضرت علی علیه السلام را در همه چیز بجز نبوت به منزله هارون علیه السلام قرار داد، ادعای باطلی است؛ زیرا این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که می فرماید: «آیا راضی نمی شوی که تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسی باشی؟» دلیل است بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می خواهد رضایت او را جلب کند و او را دلداری دهد؛ زیرا علی علیه السلام از این جانشینی احساس ضعف و کسر شأن کرده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فقط به خاطر تسلی دادن و خشنود کردن علی علیه السلام این سخن را فرمود و اگر چنانچه دیگر جانشینان حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در شأن آنها هم این حدیث را بفرمایند. بگذریم که تشبیه فقط از جهت جانشینی در زمان حیات است و در مورد حضرت علی علیه السلام، فقط در ماجرای تبوک گفته شده است.

جواب:

این شبهه در واقع چند شبهه است که به تفکیک پاسخ می دهیم.

یکم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، حضرت علی علیه السلام را فقط در یک منزلت به حضرت هارون علیه السلام تشبیه کرده است و آن هم جانشینی در ماجرای تبوک است!

جواب:

اگر به حدیث دقت کنیم، می فهمیم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فقط یک چیز را استثنا فرموده اند و این کاملاً بر خلاف سخن طراح شبهه است:

«انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.»

اما اینکه استثنا دلالت بر عمومیت دارد، محققان بزرگ و پیشوایان اصول اهل سنت به آن تصریح کرده اند؛ برای نمونه ابو یحیی زکریا انصاری (متوفای ۹۲۶ هـ) می نویسد:

«استثنا: پس هر آنچه که استثنا کردنش از آن صحیح باشد از چیزهایی که در آن محصور نمی شود، پس آن عام است... مانند: «جاء الرجال إلا زيدا» یعنی "همه ی مردان آمدند بجز زید [که نیامد]"» (۱)

مرحوم میر حامد حسین در کتاب عباقات الانوار به طور مفصل به این موضوع پرداخته است که به دلیل پیچیده بودن این مطلب و قابل درک نبودنش برای عموم از نقل آن ها خود داری می کنم.

دوم: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فقط به خاطر تسلی دادن و خشنود کردن علی این سخن را فرمود و حتی فضیلت هم محسوب نمی شود؛ چون اگر دیگر جانشینان هم گریه میکردند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در شأن آنها هم چنین حدیثی را میفرمودند!

جواب:

اگر فضیلت تشبیه شدن به حضرت هارون علیه السلام دست یافتنی بود، پس چرا سعد بن ابی وقاص آن را دست نیافتنی و از دار و ندار دنیا بهتر می داند؟

یا چرا سعید بن مسیب باورش نمی شود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چنین چیزی در شأن امام علی علیه السلام فرموده باشند؟!

و چرا بخاری و مسلم این حدیث را فضیلتی برای حضرت علی علیه السلام دانسته اند و آن را در باب فضائل آن حضرت ذکر کرده اند؟!

و حتی ابن عساکر با سند معتبر (۲)

روایت کرده است که یکی از دشمنان امیرالمومنین علیه السلام به سعد بن ابی وقاص به خاطر نقل حدیث منزلت اعتراض می کند و سعد هم جواب می دهد که این حدیث را انکار نکن و حتی فضائلی برتر از این را هم نسبت به حضرت علی علیه السلام انکار نکن:

«عمر بن سعد (بن ابی وقاص) گفت: من همراه پدرم بودم که مردی که بغض علی علیه السلام را داشت دنبالمان کرد؛ پس گفت: ای ابا اسحاق، چه حدیثی است که مردم درباره ی علی علیه السلام ذکر می کنند؟ [سعد] گفت: آن چیست؟ گفت: حدیث تو به من به منزله ی هارون برای موسی (علیهم السلام) هستی. [سعد] گفت: آری؛ خودم

ص: ۸۷

---

۱- غایه الوصول ج ۱ ص ۱۲۶ الاستثناء: فكل ما صح الاستثناء منه مما لا حصر فيه فهو عام... نحو: جاء الرجال إلا زيدا  
۲- تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۱۵۷ (ح ۴۴۰۳۰) حکم برنامه ی جوامع الكلم: إسنادہ ضعیف ویحسن إذا توبع، رجاله ثقات عدا معمر بن بکار السعدی وهو مقبول، وإبراهیم بن إسحاق الأطروش وهو انفراد بتوثيقه ابن حبان

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود: تو به من همانند هارون علیه السلام برای موسی علیه السلام هستی. آیا انکار می کنی که برای علی علیه السلام این و برتر از این را فرموده است؟!» (۱)

و چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آن قضیه در هنگام رفتن به جنگ تبوک به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«مدینه جز با وجود من یا تو (ای علی) اصلاح نمی شود.» (۲)

و چرا در مان قضیه فرمودند:

«چاره ای نیست جز اینکه یا من در مدینه بمانم و یا تو. سپس علی علیه السلام را جانشینش کرد.» (۳)

همی بعد از نقل این روایت گفته است که آن را طبرانی با دو سند نقل کرده است که در یکی از آن ها میمون بصری وجود دارد که ابن حبان او را توثیق کرده است و گروهی دیگر تضعیفش کرده اند و بقیه ی رجالش ، رجال صحیح بخاری هستند. (۴)

ابن حجر عسقلانی نیز این روایت را از محمد بن سعد زهری از براء بن ارقم نقل کرده و سندش را قوی دانسته است. (۵)

و چرا عبد الله بن عباس ، این حدیث را جزء ده فضیلت مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته و اضافه کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «سزاوار نیست من بروم جز اینکه تو جانشین من باشی»؟:

ص: ۸۸

۱- فأخبرناه أبو الحسن الفقيه نا عبد العزيز بن أحمد نا تمام بن محمد والحسن بن حباره قالا نا خيثمه نا أبو إسحاق إبراهيم بن إسحاق الصواف نا معمر بن بكار حدثني إبراهيم بن سعد عن الزهري عن عامر بن سعد قال إني لمع أبي إذ تبعنا رجل في نفسه على علي بعض الشيء فقال يا أبا إسحاق ما حديث يذكر الناس عن علي قال وما هو قال أنت مني بمنزلة هارون من موسى قال نعم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول لعلي أنت مني كهارون من موسى ما تنكر أن يقول لعلي هذا وأفضل من هذا

۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۳۶۷ ح ۳۲۹۴ قال الحاكم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه ؛ فإن المدینه لا تصلح إلا بی أو بک

۳- أن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لعلي حين أراد ان یغزو إنه لا بد من أن أقيم أو تقيم فخلفه

۴- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۱ قال الهیثمی: رواه الطبرانی بإسنادین فی أحدهما میمون أبو عبدالله البصری وثقه ابن حبان وضعفه جماعه وبقیه رجاله رجال الصحیح

۵- فتح الباری ج ۷ ص ۷۴ در شرح ح ۳۵۰۳ قال ابن حجر العسقلانی : ولا بن سعد من حدیث البراء بن ارقم فی نحو هذه القصه ... وإسناده قوی

«اف بر ایشان! اینها حرفهای ناروا و نکوهش در مورد مردی میگویند که بیش از ده فضیلت و منقبتی برای وی می باشد که برای هیچکس غیر از او وجود ندارد... اینها بدگوئی از مردی می کنند که که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در مورد او فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت بمن بمنزله هارون برای موسی باشی جز آنکه پس از من پیغمبری نخواهد بود. همانا روا نیست که من بروم جز آنکه تو بجای من باشی.»(۱)

و چرا راویان ، از بیان حدیث منزلت در زمان بنی امیه می ترسیدند ؟

به عنوان نمونه : سعید بن مسیب می گوید که به ابو سعید خدری صحابی گفتم: می خواهم از تو راجع به حدیثی سؤال کنم ، اما می ترسم... سپس حدیث منزلت را مطرح می کند:

«حماد بن سلمه از علی بن زید از سعید بن مسیب نقل کرده است که گفت: به سعد بن مالک گفتم که من می خواهم درباره ی حدیثی از تو سوال بکنم اما می ترسم. پس گفت: این کار را نکن ای پسر برادرم ؛ هنگامی که دانستی نزد من علمی است ، درباره ی آن از من سوال کن و از من نترس. سعید گوید: پس گفتم: [سوالم درباره ی] فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام هنگام جانشین کردنش در مدینه در جنگ تبوک است. پس سعد گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را در مدینه در جنگ تبوک جانشینش کرد ؛ پس [علی علیه السلام] فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، آیا مرا در میان زنان و کودکان می گذاری؟ پس فرمود: آیا راضی نمی شوی که به من به منزله ی هارون برای موسی علیه السلام باشی؟ فرمود: آری ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم .

راوی گوید: علی علیه السلام چنان با سرعت بازگشت که گویی غباری را که از قدم های او بر می خاست ، می دیدم و حماد گفت: پس علی علیه السلام به سرعت بازگشت.»(۲)

ص: ۸۹

۱- المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲ با تصحیح حاکم و ذهبی / أُفُّ وَتُفٌّ وَقَعُوا فِي رَجُلٍ لَهُ بَضْعُ عَشْرَةَ فَضَائِلَ لَيْسَتْ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ ، وَقَعُوا فِي رَجُلٍ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : ... أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ ، إِنَّهُ لَا يَتَّبِعُنِي إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي

۲- مسند أحمد بن حنبل ج ۲ ص ۲۳۱-۲۳۲ ح ۱۴۹۰ قال احمد محمد شاكر : إسناده صحيح ؛ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عفان ثنا حماد يعني بن سلمه أنبأنا علي بن زيد عن سعيد بن المسيب قال قلت لسعد بن مالك اني أريد ان أسألك عن حدیث وأنا أهابك ان أسألك عنه فقال لا تفعل يا بن أخي إذا علمت أن عندي علما فسلني عنه ولا تهني قال فقلت قول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لعلي رضي الله عنه حين خلفه بالمدينة في غزوه تبوك فقال سعد رضي الله عنه خلف النبي صلی الله علیه و آله وسلم عليا رضي الله عنه بالمدينة في غزوه تبوك فقال يا رسول الله أتخلفني في الخالفة في النساء والصبيان فقال أما ترضى ان تكون مني بمنزله هارون من موسى قال بلى يا رسول الله قال فأدبر علي مسرعا كأنني أنظر إلى غبار قدميه يسطع وقد قال حماد فرجع علي مسرعا

و چرا احمد بن حنبل از بیان تفسیر این حدیث خود داری کرده و راویان را نیز به سکوت در مورد دلالت آن امر می کند؟!:

«ابوبکر مروزی می گوید: از احمد بن حنبل در مورد تفسیر حدیث منزلت پرسیدم، گفت: در این مورد سکوت کن! هیچ چیز در این باره مپرس، و حدیث را به همان صورت که نقل شده است، واگذار!!» (۱)

سخن آخر در جواب این شبهه اینکه، طبق روایت معتبر اهل سنت، امام زین العابدین علیه السلام به این حدیث بر افضلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر ابی بکر و عمر استدلال کرده اند:

«حکیم بن جبیر گفت: به علی بن حسین (علیهما السلام) عرض کردم: گروهی از مردم در نزد ما در عراق می گویند: ابوبکر و عمر از علی علیه السلام بهتر بودند. علی بن حسین (علیهما السلام) جواب دادند: پس حدیثی را که سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص نقل کرده است چه کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمودند: تو نسبت به من به منزله ی هارون علیه السلام برای موسی علیه السلام هستی، غیر از اینکه بعد از من پیامبری نیست.» (۲)

این روایت را ابن عساکر با سند معتبر (۳)

نقل کرده است.

ص: ۹۰

---

۱- السنه لأبی بکر بن الخلال ج ۲ ص ۳۴۷ ح ۴۶۰ قال د. عطیه الزهرانی : إسناده صحیح / أخبرنا أبو بکر المروزی قال سألت أبا عبدالله عن قول النبي لعلی أنت منی بمنزله هارون من موسی أیش تفسیره قال أسکت عن هذا لا تسأل عن ذا الخبر كما جاء

۲- تاریخ مدینه دمشق لابن عساکر ج ۴۲ ص ۱۵۳-۱۵۴ (ح ۴۴۰۲۲) قال وأنا محمد بن یوسف الهروی نا أبو قلابه عبد الملك بن محمد الرقاشی نا أمیه بن بسطام نا یزید بن زریع عن إسرائيل بن یونس عن حکیم بن جبیر قال قلت لعلی بن الحسین إن ناسا عندنا بالعراق یقولون إن أبا بکر وعمر خیر من علی قال فقال علی بن الحسین فکیف أصنع بحدیث حدثنیه سعید بن المسیب عن سعد بن أبی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لعلی انت منی بمنزله هارون من موسی غیر أنه لا نبی بعدی

۳- طبق برنامه ی جوامع الکلم، تمام رجال سند این روایت، ثقه یا صدوق حسن الحدیث هستند بجز حکیم بن جبیر که البته او نیز توثیق دارد؛ ابو زرعه او را راستگو دانسته است، حاکم نیشابوری و ذهبی روایاتش را تصحیح کرده اند، ضیاء مقدسی از او در کتاب الأحادیث المختاره روایت نقل کرده است و محقق آن کتاب (دکتر عبد الملك دهیش) سند روایتی که در آن حکیم بن جبیر قرار دارد را حسن دانسته است، ترمذی نیز روایاتش را حسن دانسته و ابن ابی حاتم نیز در تفسیرش چند روایت از او نقل کرده است: «وفیه حکیم بن جبیر قال أبو زرعه محله الصدق إن شاء الله وفیه کلام کثیر» ترجمه: «و در آن حکیم بن جبیر است که ابو زرعه گفته است: ان شاء الله راستگو است و در مورد او سخن بسیار است.» مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۸۷

المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۲ ص ۲۸۵ ح ۳۰۲۷ و ج ۲ ص ۵۷۸ ح ۳۹۵۹ و ج ۲ ص ۵۹۰ ح ۳۹۹۱

الأحادیث المختاره ج ۱ ص ۴۲۱ ح ۲۹۹ سنن الترمذی ج ۱ ص ۲۹۲ ح ۱۵۵ و ج ۳ ص ۴۰ ح ۶۵۰ و ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۲۰

تفسیر ابن ابی حاتم ج ۳ ص ۸۲۷ ح ۴۵۸۲ و ج ۶ ص ۱۹۰۸ ح ۱۰۱۱۱ و ج ۸ ص ۲۶۸۹ ح ۱۵۱۲۷ و ج ۸ ص ۲۶۹۱ ح



۱۵۱۴۰ حاکم نیشابوری بعد از تصحیح سند روایتی که حکیم بن جبیر در آن قرار دارد، تصریح میکند که علت تضعیف او، غلوش در تشیع است - که ضرری به وثاقت راوی نمی زند - : «حدثنا أبو بكر بن إسحاق أنبا بشر بن موسى ثنا الحمیدی ثنا سفیان عن حکیم بن جبیر الأسدی عن أبي صالح عن أبي هريره رضی الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال سورة البقره فيها آیه سید ای القرآن لا یقرأ فی بیت وفیه شیطان إلا خرج منه آیه الكرسي هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه والشیخان لم یخرجا عن حکیم بن جبیر لوهن فی روایاته إنما ترکاه لغلوه فی التشیع» ترجمه: «از حکیم بن جبیر اسدی از ابی صالح از ابو هریره روایت شده است که رسول خدا (ص) فرمودند ... این حدیث سندش صحیح است ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند و آن دو از حکیم بن جبیر به خاطر وهن در روایاتش روایتی نقل نکرده اند و تنها به خاطر غلوش در تشیع او را ترک کردند.» المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۷۴۸ ح ۲۰۵۹

سوم: این حدیث فقط در قضیه ی تبوک گفته شده است و دلالت آن فقط مربوط به آن زمان بود.

جواب:

اولاً: هیچ دلیلی دالّ بر دلالت حدیث منزلت فقط در ماجرای تبوک و تنها بر خلافت در آن زمان وجود ندارد؛ بلکه خود حدیث به وضوح میگوید که منزلت، همیشگی است تا جایی که ملا علی قاری هروی حنفی در ذیل این حدیث شریف میگوید:

«در آن اشاره است به اینکه اگر پیامبری پس از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم می بود، او علی علیه السلام می بود.»<sup>(۱)</sup>

ثانیاً: صحابه ای مثل سعد بن ابی وقاص و تابعین بزرگی مثل سعید بن مسیب و امام زین العابدین علیه السلام دلالت حدیث را همیشگی می دانستند، همانطور که گذشت.

ثالثاً: احادیث زیادی نقل شده است که به مکان و زمان صدور این حدیث اشاره نکرده اند؛ یعنی دلالت آن را مطلق دانسته اند.

ترمذی از جابر بن عبدالله روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمودند:

«تو به من به منزله ی هارون برای موسی علیه السلام هستی بجز اینکه بعد از من پیامبری نیست. ابو عیسی ترمذی گوید: این حدیث حسن و غریب است از این وجه و این روایت از سعد، زید بن ارقم، ابو هریره و ام

ص: ۹۱

---

۱- مرقاه المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۴۱ در شرح حدیث ۶۰۸۷ وفیه ایماء إلى أنه لو كان بعده نبی لكان علیا

برای نمونه نسائی از اسماء بنت عمیس حدیث منزلت را به صورت مطلق بدون قید هیچ مکان و زمانی نقل کرده و محقق کتاب، ابو اسحاق حوینی، سندش را تصحیح کرده است. (۲)

رابعا: این حدیث در مکان ها و زمان های زیادی گفته شده است که به بعضی از آنها اشاره میکنیم:

حدیث منزلت در منزل جناب ام سلمه

سند اول :

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به ام سلمه فرمودند: این علی بن ابی طالب است ؛ گوشتش گوشت من و خورش خون من است، او از من است و نسبت به من به منزله ی هارون علیه السلام به موسی علیه السلام است بجز اینکه بعد از من پیامبری نیست.» (۳)

هیثمی بعد از نقل این روایت گفته است: «این روایت را طبرانی نقل کرده و در سند آن ، حسن بن حسین عرنی وجود دارد که ضعیف است.» (۴)

اما حسن بن حسین عرنی نیز مورد وثوق است (۵) و لذا سند این روایت، معتبر است.

ص: ۹۲

۱- سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۴۰ ح ۳۷۳۰ عن جابر بن عبد الله أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لعلي أنت مني بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه وفي الباب عن سعد وزيد بن أرقم وأبي هريره وأم سلمه

۲- خصائص علي ، ص ۶۳-۶۴ ح ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ و ۶۱ قال الحوینی : إسنادهم صحيح ؛ موسى الجهني قال دخلت على فاطمه ابنة علي فقال لها رفيقي هل عندك شيء عن والدك مثبت قالت حدثتني أسماء بنت عميس أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لعلي أنت مني بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي

۳- المعجم الكبير ج ۱۲ ص ۱۸ ح ۱۲۳۴۱ حدثنا علي بن العباس البجلي الكوفي ثنا محمد بن تسنيم ثنا حسن بن حسين العربي ثنا يحيى بن عيسى الرملي عن الأعمش عن حبيب بن أبي ثابت عن سعيد بن جبیر عن بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لأم سلمه هذا علي بن أبي طالب لحمه لحمي ودمه دمي هو مني بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي

۴- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۱ قال الهيثمي: رواه الطبراني وفيه الحسن بن الحسين العرنی وهو ضعيف

۵- تضعيف حسن بن حسين عرنی بدون دليل موجب (جرح غير مفسر) و صرفا به خاطر نقل چند حدیث در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است. و حاکم نیشابوری سند روایت او را صحیح دانسته است: «أخبرنا علي بن عبد الرحمن بن عيسى ثنا الحسين بن الحكم الجيزي ثنا الحسن بن الحسين العرنی ثنا أبو مری الأنصاري عن المنهال بن عمرو عن زر بن حبيش عن حذيفة رضي

الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال نزل من السماء ملك فاستأذن الله أن يسلم على لم ينزل قبلها فبشرني أن فاطمه سيدة نساء أهل الجنة هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.» المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۶۴ ح ۴۷۲۲ از طرفی ذهبی اقل مرتبه ی کسی که حاکم نیشابوری حدیثش را تصحیح کند، حسن می داند؛ «وإن صَحَّحَ له كالدارقطني والحاكم، فأقلُّ أحواله: حُسْنُ حدیثه» ترجمه: «و اگر امثال دارقطنی و حاکم نیشابوری احادیثش را تصحیح کرده باشند، حداقل احوالش این است که حدیثش حسن می شود.» الموقظه فی علم مصطلح الحدیث للذهبی ، ص ۷۸ سایت شامله فلذا سند این روایت، حسن است.

سند دوم:

«أخبرنا أبو البركات عبد الوهاب بن المبارك الأنماطي أنا أبو بكر محمد بن المظفر بن بكران الشامي نا أبو الحسن أحمد بن محمد العتيقي أنا أبو يعقوب محمد بن يوسف بن أحمد بن الدجيل نا أبو جعفر محمد بن عمرو العقيلي حدثني علي بن سعيد نا عبد الله بن داهر بن يحيى الرازي حدثني أبي عن الأعمش عن عباة الأسدي عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لأم سلمه يا أم سلمه إن عليا لحمه من لحمي ودمه من دمي وهو مني بمنزله هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي» (١)

سند این روایت نیز معتبر است. (٢)

حدیث منزلت در قضیه ایجاد برادری

در مکه مکرمه، آن روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بین مسلمانان عقد اخوت بستند، در همانجا حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان برادر خویش قرار داده و حدیث منزلت را فرمودند.

سند اول:

احمد بن حنبل از محدوج بن زید روایت کرده است که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بین مسلمانان برادری ایجاد کردند ، سپس فرمودند: یا علی ، تو برادر من هستی و به

ص: ٩٣

١- تاریخ مدینه دمشق ج ٤٢ ص ٤٢

٢- اشکال سند این روایت متوجه عبد الله بن داهر است که : اولاً: بدون دلیل موجه (جرح غیر مفسر) و صرفاً به خاطر نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام تضعیفش کرده اند و خطیب بغدادی نقل می کند که او راستگو است: «أخبرنا صالح بن محمد الأسدي قال عبد الله بن داهر بن يحيى الاحمري الرازي شيخ صدوق» تاریخ بغداد ج ٩ ص ٤٥٣ ح ٥٠٨٥ ثانياً: به کمک سند اول که در آن عبد الله بن داهر وجود ندارد و سندش معتبر است، تقویت می شود.

نسبت به من به منزله ی هارون به موسی علیه السلام هستی غیر از اینکه بعد از من پیامبری نیست.» (۱)

سند دوم:

«زید بن ابی اوفی گفت: در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به نزد ایشان رفتم. پس فرمودند: فلانی کجاست؟ فلانی کجاست؟ و به چهره های اصحابش نگاه می کرد و آن ها را بررسی می کرد و به سوی آن ها فرستاد تا اینکه نزدش آمدند. حمد و ثنای خدا گفت و سپس بین آن ها برادری ایجاد کرد. پس علی علیه السلام فرمود: روح از بدنم رفت و پشتم شکست هنگامی که دیدم با اصحاب خود چنان کردی و با من نه. پس اگر این رفتار شما از سرِ خشم بر من است، بخشش و بزرگواری از شماست! پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: قسم به آن که مرا به حق برانگیخت، تو را وا نگذاشتم مگر برای خودم و تو نسبت به من به منزله ی هارون برای موسی علیه السلام هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.»

این روایت را احمد بن حنبل (۲)

با سند معتبر (۳)

نقل کرده است.

ص: ۹۴

۱- فضائل الصحابه لابن حنبل ج ۲ ص ۶۶۳ ح ۱۱۳۱ حدثنا الحسن قثنا أبو عبد الله الحسين بن راشد الطفاوی والصبح بن عبد الله أبو بشر جار بدل بن المحبر يتقاربان في اللفظ ويزيد أحدهما على صاحبه قالانا قيس بن الربيع قثنا سعد الخفاف عن عطيه عن محدودج بن زید ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آخی بین المسلمین ثم قال يا علی أنت أخی وأنت منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی

۲- فضائل الصحابه لابن حنبل ج ۲ ص ۶۶۶ ح ۱۱۳۷ حدثنا أحمد بن عبد الجبار الصوفی قثنا أبو عبد الله الحسين بن محمد السعدی البصری فی جمادی الأولى سنه إحدى وثلاثین ومائتین قال نا عبد المؤمن بن عباد العبدی قال نا یزید بن معن عن عبد الله بن شرحبیل عن زید بن أبی أوفی قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مسجده فقال أين فلان أين فلان فجعل ينظر فی وجوه اصحابه ويتفقدهم ويبعث إليهم حتى توافوا عنده فحمد الله واثنى علیه فأخی بینهم وذكر الحديث حديث المؤاخاه بینهم فقال علی لقد ذهب روحی وانقطع ظهري حين رأيتك فعلت باصحابك ما فعلت غیری فإن كان هذا من سخط علی فلك العتبی والكرامه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم والذي بعثنی بالحق ما اخترتك الا لنفسی وأنت منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی

۳- محقق کتاب تنها اشکالی که به سند این روایت گرفته است، ضعیف بودن عبد المؤمن بن عباد العبدی است، اما ابن حبان او را توثیق کرده است: الثقات ج ۸ ص ۴۱۷ رقم ۱۴۱۷۱ «عبد المؤمن بن عباد العبدی من أهل البصره یروی عن سعید بن أنس عن عكرمه روى عنه البصريون.» و ابوبکر بزار در مورد او گفته است که اشکالی بر وی نیست: «وهذا الحديث لا نعلم رواه عن أيوب إلا- عبد المؤمن بن عباد - وهو رجل من أهل البصره لا بأس به.» مسند البزار ج ۱۳ ص ۲۳۰ ح ۶۷۲۰ بنابراین سند

این روایت نیز معتبر است.

«حذیفه گفت: هنگامی که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه آمدند، خانه ای نداشتند که در آن مسکن گزینند؛ لذا در مسجد ساکن شدند ... پس هنگامی که آن خبر (ناراحتی صحابه از دستور به بستن درها به غیر از در حضرت علی علیه السلام) به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید، خطبه ای خواند و فرمود: بعضی از صحابه برایشان گران آمده است که من علی علیه السلام را در مسجد سکونت دادم. به خدا سوگند من صحابه را از مسجد بیرون نکردم و علی علیه السلام را در مسجد سکونت ندادم. خدای عالم به حضرت موسی علیه السلام و برادرش وحی کرد، شما در مصر برای قوم تان خانه هایی قرار دهید و خانه هایتان قبله مؤمنین باشد و نماز به طرف آن ها بگذارید و خدا به حضرت موسی علیه السلام امر کرد که کسی در مسجدش سکونت نکند و در آنجا ازدواج نکند و با همسرش نزدیکی نکند مگر حضرت هارون و ذریه او، و جایگاه علی علیه السلام به من همانند جایگاه هارون به موسی علیهما السلام است، و او برادر من است در کنار اهل بیت من، و جایز نیست که در مسجد من کسی با همسرش نزدیکی کند مگر علی و ذریه او. پس هر کس از این حرف من بدش می آید از مدینه بیرون شود و به شام برود.» (۱)

۱- مناقب علی لابن المغازلی، ج ۱ ص ۳۲۲ ح ۳۰۳ أخبرنا محمد بن أحمد عثمان، حدثنا أبو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ، حدثنا محمد بن الحسين بن حميد بن الربيع، حدثنا جعفر بن عبد الله بن محمد أبو عبد الله، حدثنا إسماعيل بن أبان، حدثنا سلام بن أبي عمير عن معروف بن خربوذ عن أبي الطفيل عن حذيفة بن أسيد الغفاري قال: لما قدم أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم المدينة لم يكن لهم بيوت يبيتون فيها فكانوا يبيتون في المسجد... فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقام خطيباً فقال: ((إن رجلاً يجدون في أنفسهم في أنى أسكنت علياً في المسجد، والله ما أخرجتهم ولا أسكنته! إن الله عز وجل أوحى إلى موسى وأخيه {أن تبوءا لقومكما بمصر بيوتاً واجعلوا بيوتكم قبلاً وأقيموا الصلاة}، وأمر موسى أن لا يسكن مسجده، ولا ينكح فيه، ولا يدخله إلا هارون وذريته، وإن علياً مني بمنزلة هارون من موسى، وهو أخي دون أهلي، ولا يحل مسجدى لأحد ينكح فيه النساء إلا علي وذريته، فمن ساءه فهاهنا)) وأوماً بيده نحو الشام



«زید بن ارقم از سعد نقل کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود: تو به من به منزله ی هارون برای موسی علیه السلام هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همه ی درها بجز در علی علیه السلام را بست.» (۱)

«این روایت را ابن عساکر نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش کرده است.» (۲)

ص: ۹۶

---

۱- أخبرناه أبو الحسن الفقيه الشافعي ناعبد العزيز الصوفي أنا أبو محمد بن أبي نصر أنا خيثمه بن سليمان نا يحيى بن أبي طالب ببغداد نايزيد بن هارون أنا فطر بن خليفة عن عبد الله بن شريك عن زيد بن أرقم قال قدمت المدينة فجلسنا إلى سعد فقال سمعت النبي صلى الله عليه و آله وسلم يقول لعلي أنت مني بمنزله هارون من موسى وسد رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم الأبواب إلا باب علي

۲- تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۱۶۵ (ح ۴۴۰۵۰) حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن في المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقيين عدا عبد الله بن شريك العامري وهو مقبول

شبهه ی دوم: چون حضرت هارون علیه السلام زودتر از حضرت موسی علیه السلام از دنیا رفت، لذا باطل بودن استدلال شیعه به حدیث منزلت برای اثبات خلافت پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روشن می شود!

این استدلال به این می ماند که من به زید بگویم: تو مثل پسر من هستی جز این که از من ارث نمی بری. بعد از مرگ مردم به این جمله استناد کنند که تمام ارث مال زید است. آیا نباید به او خندید؟!

پاسخ:

در واقع مهم ترین و بلکه تنها شبهه در دلالت حدیث منزلت، همین شبهه است؛ چرا که بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت دلالت حدیث بر خلافت را میپذیرند، اما آن را مقید به زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میکنند به این خاطر که حضرت هارون علیه السلام قبل از حضرت موسی علیه السلام از دنیا رفت و جانشینش نشد.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«به این حدیث استدلال شده بر استحقاق علی \_ نه دیگر صحابه \_ برای خلافت، بدان روی که هارون علیه السلام خلیفه موسی علیه السلام بود.

در پاسخ گفته شده است: هارون جانشین موسی در حیاتش بود نه پس از مرگش؛ چون بنا بر اتفاق، او پیش از موسی در گذشت. خطابی به این جواب اشاره کرده است.

طیبی گوید: معنی حدیث این است که او به من پیوسته و در جایگاه هارون نسبت به موسی قرار گرفته است. در این جمله، تشبیه مبهمی وجود دارد که با این کلام آن را بیان کرده که فرمود: «جز این که پس از من پیامبری نیست.» پس دانسته شد که پیوستگی مزبور بین آن دو، از جهت نبوت نیست، بلکه از جهت درجه ی مادون آن است؛ یعنی خلافت. از آن جا که هارون مورد تشبیه، فقط در حیات موسی جانشین او بود، پس خلافت علی فقط در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم معنی دارد نه پس از آن.» (۱)

ص: ۹۷

---

۱- فتح الباری ج ۷ ص ۷۴ در شرح ح ۳۵۰۳ واستدل بحدیث الباب علی استحقاق علی للخلافه دون غیره من الصحابه فان هارون کان خلیفه موسی وأجیب بان هارون لم یکن خلیفه موسی الا فی حیاته لا بعد موته لأنه مات قبل موسی باتفاق أشار إلى ذلك الخطابی وقال الطیبی معنی الحدیث انه متصل بی نازل منی منزله هارون من موسی وفیه تشبیه مبهم بقوله الا انه لا نبی بعدی فعرف ان الاتصال المذكور بینهما لیس من جهة النبوه بل من جهة مادونها وهو الخلافه ولما کان هارون المشبه به انما کان خلیفه فی حیاه موسی دل ذلك علی تخصیص خلافه علی للنبی صلی الله علیه و آله وسلم بحیاته والله اعلم

اینگونه حرف ها از تفسیر و معناکردن اشتباه کلمه ی منزلت منشأ میگیرد.

ابن منظور (لغت شناس معروف اهل سنت) می نویسد:

«منزلت: یعنی رتبه و جمع نمی شود و استنزل فلان یعنی از مرتبه اش نزول کرد و المنزل: یعنی درجه . سیبویه می گوید: او نسبت به من به منزله ی پرده درونی قلب است؛ یعنی او در آن رتبه است.»<sup>(۱)</sup>

زین الدین رازی حنفی نیز منزلت را به معنای مرتبه دانسته است:

«منزلت همچنین به معنای مرتبه است.»<sup>(۲)</sup>

پس معنی حدیث این می شود که: یا علی! مرتبه ی قرب، درجه، جایگاه و... تو به من، همان مرتبه ی قرب، درجه، جایگاه حضرت هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام است بجز نبوت.

نکته در خور توجه بیشتر این است که در حدیث منزلت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم امیر مؤمنان علی علیه السلام را در مقام ها و منزلت های او به سان هارون قرار دادند، نه در آن چه که در خارج اتفاق افتاده است؛ به این بیان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نفرموده چون هارون صلی الله علیه و آله وسلم چهل روز خلافت کرده، تو نیز همانند او چهل روز بر این منصب خواهی بود، بلکه سخن از منزلت ها و مقام هاست، نه آنچه در خارج روی داده است. هارون علیه السلام دارای مقام خلافت، وزارت و ... بود و این مقام حقیقی در زمان حضور حضرت موسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل برای او محفوظ بود.

مقام های حضرت هارون علیه السلام در قرآن، به قرار ذیل است:

۱. وزارت. (واجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی)<sup>(۳)</sup>؛ از خانواده ام برادرم هارون را وزیرم قرار بده.

۲. تکیه گاه محکم. (اشدُّدْ بِهِ أزری)<sup>(۴)</sup>؛ پشتم را به وسیله ی او استوار گردان.

ص: ۹۸

۱- لسان العرب ج ۱۱ ص ۶۵۸ و المنزله: الرتبه، لا تجمع. و استنزل فلان أى حظ عن مرتبه. و المنزل: الدرجه. قال سیبویه

: وقالوا هو منى منزله الشغاف أى هو بتلك المنزله

۲- مختار الصحاح ج ۱ ص ۲۷۳ والمنزله أيضا المرتبه

۳- طه: ۲۹ و ۳۰

۴- طه: ۳۱

۱. شریک رسالت. (وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي) (۱)؛ و او را در کارم شریک کن.

۲. خلافت. وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي (۲)؛ و موسی به برادرش هارون گفت: جانشینم در میان قومم باش.

۳. اخوت. (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ) (۳)؛ سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و دلیلی روشن فرستادیم.

۴. نبوت. (وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا) (۴)؛ و از رحمت خویش، برادرش هارون پیامبر را به او بخشیدیم.

ضمن اینکه طبق حدیث معتبر اهل سنت، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این اشکال را رفع کرده اند؛ زیرا تصریح کرده اند که امیر مؤمنان علیه السلام بعد از خودشان، خلیفه هستند:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمودند: تو به من به منزله ی هارون برای موسی علیهما السلام هستی، بجز اینکه پیامبر نیستی و سزاوار نیست که من بروم بجز اینکه تو خلیفه ی من در میان تمام مؤمنین بعد از من باشی.» (۵)

این روایت را ابن ابی عاصم نقل کرده و برنامه ی جوامع الكلم (۶)، ألبانی (۷)

و باسم بن فیصل الجوابره (۸) سندش را حسن دانسته اند.

«بعدی» در این حدیث، یعنی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم؛ زیرا آن حضرت صحابه را با خود به جنگ بردند و در واقع امام علی علیه السلام خلیفه بر آنها نبود، در حالی که حدیث، خلافت بر همه ی مومنان را مطرح می کند؛ یعنی

ص: ۹۹

۱- طه: ۳۲

۲- اعراف: ۱۴۲

۳- مومنون: ۴۵

۴- مریم: ۵۳

۵- قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لعلی أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنك لست نبیا إنه لا ینبغی أن أذهب إلا وأنت خلیفتی فی کل مؤمن من بعدی

۶- السنه لابن ابی عاصم ج ۲ ص ۵۶۵ ح ۱۱۸۸ حکم برنامه جوامع الكلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا یحیی بن سلیم الفزاری وهو صدوق حسن الحدیث

۷- السنه لابن ابی عاصم ومعها ظلال الجنه للألبانی، ج ۲ ص ۵۶۵ ح ۱۱۸۸ سایت شامله / قال الألبانی: إسناده حسن

۸- السنه لابن ابی عاصم با تحقیق باسم بن فیصل الجوابره - ج ۱ ص ۷۹۹-۸۰۰ ح ۱۲۲۲ پی دی اف / قال المحقق: إسناده



یا هیچکدام از صحابه مومن نبوده اند و فقط زن و بچه ها مومن بودند و یا اینکه صحابه مومن بوده اند، ولی از رفتن به جنگ تخلف کردند!!

در ضمن ، معنی ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بفرمایند: تا وقتی من سفر هستم ، هیچ پیامبری نیست!! و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اشاره به بعد از رحلت خویش داشته اند ، پس تمامی خصوصیات حضرت هارون علیه السلام جز نبوت برای حضرت امیرالمومنین علیه السلام ، ثابت می گردد.

اما نقد مثال طراح شبهه:

خودش میگوید: تنها تفاوت زید با پسر من این است که او ارث نمی برد و در ادامه میگوید: اگر مردم بیایند بگویند ارث مال زید است همه به او میخندند! بله ما هم میخندیم!

ما ادعا نکردیم که حضرت علی علیه السلام مقام نبوت را هم دارا می باشند تا حرف ما خنده دار باشد!

اگر بعد از مرگ این شبهه افکن ، مردم بگویند: زید مثل پسر او بود ، آیا این خنده دار خواهد بود؟ مسلماً خیر.

نبی مکرم صلی الله علیه و آله وسلم هم به جای شمردن منزلت های حضرت علی علیه السلام ، ایشان را به حضرت هارون علیه السلام تشبیه کردند و به آن مقامی که دارا نبودند اشاره فرمودند.

در ضمن ، اگر حضرت هارون علیه السلام بعد از حضرت موسی علیه السلام زنده می ماند، بدون شک جانشین آن حضرت می شدند.

مرحوم شیخ صدوق رضوان الله علیه در جواب به این شبهه چنین فرموده است:

«اگر زمامداری به وزیر خود گفت: هر روزی که زید نزد تو آمد یک اشرفی به او بده، و آنچه درباره او به تو گفتم باید نسبت به عمرو نیز انجام دهی، با این دستور حق بخشش پادشاه برای عمرو هم بطور مطلق ثابت شد، حالا اگر زید تا سه روز نزد وزیر آمد، و سه دینار گرفت و سپس نیامد و عمرو نیز سه روز آمد و سه دینار گرفت، نمی توان گفت: چون زید دیگر نمی آید، در روز چهارم عمرو هم حقّی ندارد، بلکه عمرو حق دارد که روز چهارم و پنجم و تا زنده است نزد وزیر آید و بر وزیر نیز واجب است هر روز که او آمد یک دینار به وی پردازد، اگر چه زید از سه روز بیشتر نیامده و سه دینار بیشتر نگرفته باشد. و وزیر حقّ ندارد به عمرو بگوید من از آن سه

دینار که زید گرفته بیشتر به تو نمی‌دهم؛ زیرا قرار داد آن بود که هر چند روز زید نزد وزیر آمد باید یک دینار به وی بپردازد چنان که در مورد عمرو نیز همین فرمان را داشت و حال که او آمده است باید یک دینارش را بگیرد.

همین گونه است نسبت هارون به موسی علیهما السلام؛ چون او وزیر و وصی موسی بود، و قرار بر آن بود که باید هنگام غیبت در میان قومش خلیفه و قائم مقام او باشد، و همان وظیفه و مسئولیت را بر طبق مضمون حدیث منزلت، علی نسبت به پیغمبر علیهما السلام داشت و به حکم مثالی که در باره زید و عمرو آوردیم او باید جانشین و خلیفه پیغمبر در میان قومش باشد؛ روشن است که اگر نظری واقع بینانه بر مثال داشته باشیم، ناگزیر از پذیرفتن و استفاده از این معناییم.

حال اگر شخصی بگوید: به فرض اگر هارون پس از موسی علیهما السلام هم زنده می‌ماند، معلوم نبود جانشین او در میان قومش باشد، تا این مقام برای علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ثابت شود؟ به او پاسخ داده می‌شود؛ آیا به چه دلیل خلافت هارون را از منزلتهای دیگرش جدا می‌سازی و اگر کسی به تو بگوید: هارون علیه السلام هیچ امتیازی نداشت، و بعد از موسی علیه السلام نه برترین مردم زمان خود بود، و نه مورد اعتماد او بیشتر از دیگران، و نه جایگزین او در دانش، چگونه خود را خلاص می‌کنی و پاسخش را چه خواهی داد؟ آیا به او نمی‌گویی این مقامها برای هارون نسبت به موسی علیهما السلام مشهور است؟ ما نیز خواهیم گفت: مقام خلافت او همانند آنها مشهور است و اگر شخصی یکی از آنها را از روی کینه ورزی منکر شود، باید همه اش را انکار نماید. (۱)

دهلوی نیز در تحفه ی اثنا عشری چنین شبهه کرده است که حضرت هارون علیه السلام اگر زنده می‌ماند، برای خودش رسالت مستقل داشت و جانشین حضرت موسی علیه السلام نمی‌بود (یعنی حکومتش به خاطر نبوت خودش می‌بود، نه به خاطر جانشینی حضرت موسی علیهما السلام)!

در جوابش می‌گوییم:

حکومت منحصرأ متعلق به مقام نبوت نیست و نکته اینجاست که حضرت هارون علیه السلام به خاطر شایستگی و افضلیتش و اینکه بعد از فوت حضرت موسی علیه السلام افضل قومش است و کسی از او برای تصدی حکومت شایسته تر نیست، حکومت به او می‌رسد و دقیقاً به همین خاطر نیز به مقام نبوت رسید و به خاطر همین

ص: ۱۰۱

شایستگی و افضلیت بود که حضرت موسی علیه السلام وقتی که قرار شد به مدت ۳۰ روز از میان قومش برود او را جانشینش قرار داد و چون ده روز دیگر بر موعد او افزوده شد، همچنان حضرت هارون علیه السلام به خاطر داشتن شایستگی، افضلیت و مقام ها و منزلت هایی که داشت به خصوص مقام جانشینی حضرت موسی علیه السلام، همچنان خلیفه ی برحق بود و اگر حضرت موسی علیه السلام در همان غیبتش از دنیا می رفت، بدون هیچ شکی همچنان جانشینی حضرت هارون علیه السلام ادامه می یافت، حتی اگر پیامبر نمی بود و چون امیرالمومنین علیه السلام طبق نص نبوی برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم مثل حضرت هارون علیه السلام برای حضرت موسی علیه السلام هستند؛ بنابراین شایستگی، افضلیت و دیگر مقام های هارونی به خصوص جانشینی برای امیرالمومنین علیه السلام ثابت می شود (همانطور که طیبی و دیگر علمای اهل سنت به آن اعتراف کرده اند) و چون این مقام های هارونی منحصر به زمان خاصی نیستند، بنابراین ثبوت آنها برای بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز ثابت می شود.

اهل سنت منکر نیستند که حدیث منزلت حداقل در جانشینی در آن محدوده ی زمانی خاص، امیرالمومنین علیه السلام را به حضرت هارون علیه السلام تشبیه کرده است و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این تشبیهشان مقام نبوت را برای امیرالمومنین علیه السلام استثنا نموده اند، روشن می شود که جانشینی حضرت هارون علیه السلام در آن چهل روز به خاطر نبوتش نبود، بلکه به خاطر دارا بودن منزلت جانشینی و افضلیت بود و چون حضرت هارون علیه السلام تا لحظه ی آخر حیاتش منزلت افضلیت، وزارت و جانشینی برای حضرت موسی علیه السلام را دارا بود، امیرالمومنین علیه السلام نیز تا لحظه ی آخر حیاتشان این منزلت ها را خواهند داشت.

حتی اگر بپذیریم که جانشینی حضرت هارون علیه السلام منزلت موقتی بوده است، اما به تصریح قرآن آن حضرت مقام وزارت را دارا بودند(۱)

که نشانگر افضلیت است و با غایب شدن یا فوت کردن حضرت موسی علیه السلام حق جانشینی را برای آن حضرت به وجود می آورد (با فرض پیامبر نبودن هارون) و با وجود او کس دیگری حق حکومت ندارد مگر اینکه پیامبر باشد که گفتیم پیامبر افضل قومش است، ولی اگر هر دو پیامبر بودند، خدا افضلشان را برای حکومت برمیگزیند و آن یکی را وزیر و جانشین پیامبر حاکم قرار میدهد.

از این سخن نیز روشن شد که خداوند حکومت را به افضل می دهد نه صرفاً نبی .

بنابراین پوچی سخن دهلوی نیز روشن شد. الحمد لله

ص: ۱۰۲



شبهه ی سوم: حدیث منزلت حداکثر می گوید که حضرت علی علیه السلام میتواند به تمام مقامات حضرت هارون علیه السلام دست یابد، ولی امامت او را اثبات نمی کند؛ چون امامت بالاتر از نبوت است؛ لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اگر می دانست که علی علیه السلام امام و از هارون بالاتر است، باید می فرمود: تو به من مثل هارون هستی جز این که از هارون چند درجه بالاتری. او نبی بود و تو از نبی بالاتری و امامی.

در ضمن، امام بودن به معنای این است که طرف، نبی نیز می باشد؛ چون امامت از نبوت بالاتر است و پایینی ها را هم شامل می شود همچنانکه یک دکتر، قطعاً دیپلم دارد!

پاسخ:

این تفسیر اشتباه از آنجا ناشی می شود که طراح شبهه حدیث را درست نفهمیده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نفرمودند که ای علی، تو مثل هارون هستی؛ بلکه فرمودند: تو به من مثل هارون به موسی هستی؛ یعنی به همان نسبتی که درجه ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم از حضرت موسی علیه السلام بالاتر است، درجه ی حضرت علی علیه السلام هم از حضرت هارون علیه السلام بالاتر خواهد بود.

در ضمن، نفی مقام نبوت، نفی داشتن مقام های دیگر را نمی کند؛ برای مثال حضرت علی علیه السلام منزلت پسر عمویی و دامادی را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دارند، در حالی که حضرت هارون علیه السلام چنین منزلتی نداشتند!

اما اینکه می گوید: داشتن مقام امامت به معنای داشتن مقام نبوت هم هست؛ مثل دیپلم داشتن یک دکتر، باید بگویم که این قیاس درست نیست و به این می ماند که بگوییم چون بناً مقامش از کارگر ساختمان بالاتر است، پس او کارگر نیز می باشد!

شاه عبد العزیز دهلوی، از علمای متعصب اهل سنت که کتاب در رد شیعه نوشته است، در همان کتابش اعتراف می کند که حدیث منزلت بر امامت (خلافت) حضرت امیر دلالت می کند، اما خلافت بلافصل ایشان را ثابت نمی کند و لذا خلافت خلفای ثلاثه را نفی نمی کند (دقت کنید):

«اصل این حدیث هم دلیل اهل سنت است در اثبات فضیلت امیر در صحت امامت ایشان در وقت خود؛ زیرا که از این حدیث مستفاد می شود و استحقاق آن جناب برای امامت. آمدیم بر نفی امامت غیر او و آن که امام بلافصل حضرت امیر بود؛ پس، از این حدیث فهمیده نمی شود هر چند نواصب خذلهم الله در تمسک

اهل سنت هم قدح کرده اند و گفته اند که: ((این خلافت نه آن خلافت بود که محل نزاع است تا استحقاق آن خلافت بدادن این خلافت اثبات شود؛ زیرا که به اجماع اهل سیر محمد بن مسلمه را صوبه دار مدینه و سباع بن عرفطه را کوتوال مدینه و ابن ام مکتوم را پیش نماز مسجد خود کرده بودند و اگر خلافت مرتضی مطلق می بود این امور معنی نداشت؛ پس معلوم شد که این خلافت محض در امور خانگی و خبر داری اهل و عیال بود و چون این امور موقوف بر محرمیت و اطلاع بر امور مستورات است لابد فرزند و داماد و امثال ایشان برای این کار متعین می باشند هر چون که باشند؛ پس دلیل استحقاق خلافت کبری نمی تواند شد)) و به فضل الله تعالی اهل سنت از این قدح ایشان جوابهای دندان شکن در کتب خود داده اند که در مقام خود مذکور است» (۱)

پس بنابر سخن دهلوی روشن شد که این شبهاتی که مطرح شد و جواب دادیم، از سوی نواصب بوده است!

اما در رد این سخن دهلوی که ادعا نموده است حدیث منزلت خلافت خلفای ثلاثه را نفی نمی کند (چون خلافت آنها نیز به گمان دهلوی دلیل شرعی دارد) می گوییم: به کدامین دلیل؟ مگر نه اینکه حدیث منزلت افضلیت امیرالمومنین علیه السلام بر جمیع امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را ثابت می کند؟ آیا با وجود افضل نوبت به دیگری می رسد که بخواهد حکومتش مشروع باشد؟!

ص: ۱۰۴

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

«إن علیا منی وأنا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی؛ یعنی علی علیه السلام از من است و من از او هستم و او ولی همه ی مؤمنان بعد از من است.»

این حدیث با اسناد صحیح از عبد الله بن عباس، عمران بن حصین، بریده و براء بن عازب نقل شده است و بسیاری از عامه به صحت آن اقرار کرده اند.

محمد ناصرالدین آلبنانی این حدیث را در شمار احادیث صحیح آورده و نوشته است:

«و ترمذی گفته: این حدیث حسن و غریب است ... حاکم نیشابوری گفته است: طبق شروط مسلم صحیح است و ذهبی هم با او موافقت کرده است ... این روایت را احمد بن حنبل نیز نقل کرده است که می گویم: سند روایتش حسن است ... ابن حبان نیز این روایت را تصحیح کرده است ... احمد بن حنبل با سند دیگری این روایت را نقل کرده و حاکم نیشابوری نیز از او نقل کرده و گفته است: اسنادش صحیح است و ذهبی هم با او موافقت کرده است و حق همان است که آن دو گفته اند ... اما الحق عجیب است که شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت کرده و این حدیث را انکار و تکذیب کرده است ... بعد از آن، وجهی برای تکذیب این حدیث توسط ابن تیمیه نمی دانم بجز شتاب و زیاده روی او در رد بر شیعه . خدا ما و او را بیامزد.»<sup>(۱)</sup>

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتاب مسند، حمزه احمد الزین سندش را تصحیح کرده<sup>(۲)</sup>

و محقق کتاب فضائل الصحابه، وصی الله بن محمد عباس نیز سندش را حسن دانسته است.<sup>(۳)</sup>

ص: ۱۰۵

۱- سلسله الأحادیث الصحیحه للألبانی، ج ۵ ص ۲۶۱-۲۶۴ ح ۲۲۲۳ سایت شامله؛ وقال الترمذی: حدیث حسن غریب ... قال الحاکم: صحیح علی شرط مسلم وأقره الذهبی ... أخرجه أحمد. قلت: وإسناده حسن ... فقد صحح الحدیث ابن حبان ... وأخرجه أحمد ومن طریقہ الحاکم وقال: " صحیح الإسناد "، ووافقہ الذهبی، وهو كما قال ... فمن العجیب حقا أن يتجرأ شیخ الإسلام ابن تیمیه علی إنکار هذا الحدیث وتکذیبه ... فلا أدري بعد ذلك وجه تکذیبه للحدیث إلا التسرع والمبالغه فی الرد علی الشیعه، غفر الله لنا وله

۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۱۵ ص ۷۸-۷۹ ح ۱۹۸۱۳ پی دی اف؛ قال حمزه احمد الزین: إسناد صحیح

۳- فضائل الصحابه لاحمد بن حنبل، ص ۷۴۹-۷۵۰ ح ۱۰۳۵ و ص ۷۶۸ ح ۱۰۶۰ و ۸۰۵-۸۰۶ ح ۱۱۰۴ پی دی اف مجموع دو جلد، قال وصی الله بن محمد عباس: إسناد حسن

نسائی نیز آن را نقل کرده و محقق کتاب خصائص، ابو اسحق حوینی سندش را تصحیح کرده (۱) و ابن عدی نیز گفته است که نسائی این روایت را در زمره ی احادیث صحیح قرار داده است. (۲)

همچنین این روایت را ترمذی نقل کرده و آن را حسن دانسته (۳) و ابن حجر عسقلانی نیز سندش را قوی دانسته است. (۴)

ابو یعلی موصلی نیز این روایت را نقل کرده و محقق کتابش آقای سلیم حسین اسد رجال سندش را رجال صحیحین دانسته است. (۵)

ابن حبان نیز در صحیحش آورده و شعيب الارنؤوط سندش را قوی دانسته است. (۶)

سیوطی نیز این روایت را تصحیح کرده (۷) و تصریح کرده است که طبری نیز آن را تصحیح کرده است. (۸)

حافظ بوصیری آن را از طیالسی نقل کرده و سندش را صحیح دانسته است. (۹)

صالحی شامی نیز آن را از ابن ابی شیبہ نقل و تصحیح کرده است. (۱۰)

حاکم نیشابوری و ذهبی نیز آن را صحیح دانسته اند. (۱۱)

ذهبی در کتاب دیگرش سند این روایت را مطابق شرایط مُسلم دانسته و تصریح کرده است که مسلم فقط به خاطر ناپسند بودن متن روایت، آن را در صحیحش نیاورده است! (۱۲)

ص: ۱۰۶

---

۱- تهذیب خصائص الامام علی للنسائی ، ص ۶۶ ح ۶۴ و ص ۷۸ ح ۸۴ پی دی اف؛ قال ابو اسحاق الحوینی: إسناده صحیح

۲- میزان الاعتدال للذهبی ج ۲ ص ۱۳۸ قال ابن عدی أدخله النسائی فی صحاحه

۳- سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۳۲ ح ۳۷۱۲ قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب

۴- الإصابه فی تمییز الصحابه ج ۴ ص ۵۶۹ قال ابن حجر العسقلانی: وأخرج الترمذی بإسناد قوی

۵- مسند أبی یعلی الموصلی ، ج ۱ ص ۲۹۳ ح ۳۵۵ سایت شامله؛ قال حسین سلیم أسد : رجاله رجال الصحیح

۶- صحیح ابن حبان ، ج ۱۵ ص ۳۷۳-۳۷۴ ح ۶۹۲۹ سایت شامله؛ قال شعيب الارنؤوط : إسناده قوی

۷- جامع الأحادیث ج ۵ ص ۲۱۱ قال السیوطی: صحیح

۸- جامع الأحادیث ج ۱۶ ص ۲۵۶ قال السیوطی: وابن جریر و صححه

۹- اتحاف الخیره المهره ، ج ۷ ص ۱۸۴ ح ۶۶۳۰ سایت شامله؛ قال البوصیری: رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ الطَّيَالِسِيُّ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ

۱۰- سبل الهدی والرشاد ج ۱۱ ص ۲۹۶ قال الصالحی الشامی : وروی ابن ابی شیبہ وهو صحیح

۱۱- المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی ، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲ با تصحیح حاکم و ذهبی

۱۲- تاریخ الإسلام ج ۱۱ ص ۷۱ قال الذهبی: وإسناده علی شرط مسلم وإنما لم یخرجه فی صحیحه لئلا یکرهه

همانطور که در مبحث آیه ی ولایت گفتیم، کلمه ی ولی در لغت عرب، در اصل به معنای سرپرستی امور است و این استعمال حتی در کلام ابوبکر و عمر نیز وجود دارد و مجالی برای انکارش وجود ندارد.

مسلم (۱) و بخاری (۲)

در صحیحشان روایت کرده اند که:

«عمر به عباس و علی علیه السلام گفت: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وفات یافت، ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستم، پس شما دو نفر (علی و عباس عموی پیامبر) آمدید تا میراث پسر برادرت (رسول الله) و (توای علی) میراث زنت از پدرش را طلب کنید، پس ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرد که فرمود: ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمیگذاریم جز صدقه .

پس شما دو نفر (علی و عباس) نظرتان این بود که ابوبکر دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن بود. و خدا می داند که او راست گفت و تابع حق بود. پس چون ابوبکر فوت کرد، من ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ولی ابوبکر هستم، اما نظر شما این بود که من دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن هستم، ولی خدا می داند که من راست می گفتم و درستکار ، راشد و تابع حق هستم.» (۳)

عبد المحسن العباد، از علمای معاصر وهابی، در شرح این روایت می گوید:

«وقتی که ابوبکر قائم مقام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شد، گفت: من ولی امر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستم ... سپس هنگامی که ابوبکر وفات یافت، عمر بعد از او قائم مقامش شد و زمام امور را به دست گرفت ...» (۴)

ص: ۱۰۷

۱- صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۷۸ ح ۱۷۵۷

۲- صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۱۲۷ ح ۲۹۲۷ و ج ۴ ص ۱۴۸۰ ح ۳۸۰۹ و ج ۵ ص ۲۰۴۹ ح ۵۰۴۳ و ج ۶ ص ۲۴۷۴ ح ۶۳۴۷ و ج ۶ ص ۲۶۶۴ ح ۶۸۷۵ با سانسور

۳- ثم نشد عباسا وعلیا بمثل ما نشد به القوم أتعلمان ذلك قالوا نعم قال فلما توفي رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال أبو بكر أنا ولی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فجئتما تطلب میراثك من بن أخيك ويطلب هذا میراث امرأته من أبيها فقال أبو بكر قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما نورث ما تركنا صدقه فرأيتما كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفي أبو بكر وأنا ولی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وولی أبي بكر فرأيتما كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنى لصادق بار راشد تابع للحق فوليتها

۴- شرح سنن أبي داود للعباد، درس ۳۴۹ باب الأنبياء لا يورثون؛ سایت شامله / وإن أبا بكر رضي الله عنه لما قام مقامه قال: أنا

ولى الأمر من بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ... ثم إن عمر رضى الله عنه لما توفى أبو بكر قام بالأمر من بعده ...

در این حدیث، حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند: «حضرت علی علیه السلام بعد از من ولی همه ی مؤمنان است»؛ یعنی یا ابوبکر و عمر و عثمان مؤمن بودند که در این صورت، حضرت علی علیه السلام ولی آنان نیز بودند و یا اینکه مؤمن نبودند که دیگر تکلیف مشخص است!

مبارکفوری، شارح سنن ترمذی، می گوید:

«شیعیان به این روایت بر این که علی (علیه السلام) خلیفه بلافضل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، استدلال کرده اند. استدلال آن ها باطل است؛ زیرا محور درستی این استدلال دو چیز است:

الف: کلمه ی «بعدی» که در این حدیث باید وجود داشته باشد.

ب: این حدیث از نظر سندی، صحیح و قابل استدلال باشد.»<sup>(۱)</sup>

و ما صحت حدیث «علی ولی کل مؤمن بعدی» را ثابت کردیم؛ لذا استدلال شیعه تمام است.

و در مناظره ای خیالی بین شیعه و سنی در کتب اهل سنت چنین آمده است:

«شیعه به سنی گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی حضرت علی علیه السلام فرمودند: هر کس را که من مولای اویم، علی علیه السلام مولای اوست؟ سنی جواب داد: به خدا قسم اگر به معنای امارت و سلطان می بود، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باید به طور واضح می فرمودند، همانطور که نماز، زکات، روزه رمضان و حج را به طور واضح برای مردم فرمودند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باید به مردم می فرمودند: «أیها الناس هذا ولیکم من بعدی؛ ای مردم! این ولی شما بعد از من است»، تا مردم عذری نداشته باشند.»<sup>(۲)</sup>

آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به طور صریح امر ولایت امیرالمومنین علیه السلام را برای مردم بیان کرده اند و جای هیچ گونه عذری برایشان نگذاشته اند.

ص: ۱۰۸

---

۱- تحفه الأحمودی ج ۱۰ ص ۱۴۶ وقد استدل به الشیعه علی أن علیا رضی الله عنه کان خلیفه بعد رسول الله من غیر فصل واستدل لهم به عن هذا باطل فإن مداره عن صحه زیاده لفظ بعدی و کونها صحیحه محفوظه قابله للاحتجاج

۲- الطبقات الکبری لابن سعد (متوفای ۲۳۰) ج ۵ ص ۳۱۹ فقال له الرافضی ألم یقل رسول الله علیه السلام لعلی من کنت مولاه فعلی مولاه فقال أما والله أن لو یعنی بذلك الأمره والسلطان لأفصح لهم بذلك كما أفصح لهم بالصلاه والزکاه وصیام رمضان وحج البيت ولقال لهم أیها الناس هذا ولیکم من بعدی

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

«علی أولى الناس بکم بعدی؛ علی علیه السلام سزاوارترین مردم به شما بعد از من است.»

این روایت را طبرانی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است(۱):

«وہب بن حمزہ گفت: با علی (علیه السلام) از مدینہ تا مکہ ہمراہ شدم ، پس ، از ایشان چیزهای ناخوشایندی دیدم و با خود گفتم: اگر بہ نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برگردم ، بہ ایشان شکایت می کنم ، پس ہنگامی کہ بہ دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدم ، گفتم: از علی علیه السلام چنین و چنان دیدم . پس ایشان فرمودند: این چنین حرف نزن؛ چرا کہ او بعد از من، سزاوارترین مردم بہ شماست.»(۲)

نور الدین ہیثمی بعد از نقل این روایت گفته است کہ در سند ان دکین وجود دارد کہ ابن ابی حاتم از او یاد کرده و تضعیفش نکرده است و بقیہ ی رجالش توثیق شدہ اند.(۳)

ابو نعیم اصفہانی ہم این حدیث را با ہمین سند نقل کرده، اما بہ جای دکین، رکین نوشته، کہ البتہ او ہم ثقہ است.(۴)

ص: ۱۰۹

---

۱- المعجم الکبیر للطبرانی ج ۲۲ ص ۱۳۵ حکم نرم افزار جوامع الکلم: إسنادہ متصل ، رجالہ ثقات

۲- حدثنا أحمد بن عمرو البزار وأحمد بن زهير التستري قالوا ثنا محمد بن عثمان بن كرامه ثنا عبید الله بن موسی ثنا یوسف بن صہیب عن دکین عن وہب بن حمزہ قال صحبت علیا من المدینہ إلى مکة فرأيت منه بعض ما أكره فقلت لئن رجعت إلى رسول الله لأشكونك إليه فلما قدمت لقيت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقلت رأيت من علی كذا وكذا فقال لا تقل هذا فهو أولى الناس بکم بعدی

۳- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۹ قال الهیثمی: رواه الطبرانی وفيه دکین ذکره ابن ابی حاتم ولم يضعفه أحد وبقیه رجالہ وثقوا

۴- معرفه الصحابه ج ۵ ص ۲۷۲۳ ح ۶۵۰۱ حکم نرم افزار جوامع الکلم: إسنادہ متصل ، رجالہ ثقات ؛ حدثنا سليمان بن أحمد ثنا أحمد بن عمرو البزار وأحمد بن يحيى بن زهير قالوا: ثنا محمد بن عثمان بن كرامه ثنا عبید الله بن موسی ثنا یوسف بن صہیب عن رکین عن وہب بن حمزہ قال : صحبت علیا من المدینہ إلى مکة فرأيت منه بعض ما أكره فقلت : لئن رجعت إلى رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لأشكونك إليه فلما قدمت لقيت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقلت : رأيت من علی كذا وكذا فقال : لا تقل هذا فهو أولى الناس بکم بعدی



در خطبه ی ۱۱۸ نهج البلاغه نیز چنین آمده است:

«شما یاران حق و برادران دینی هستید. در روز نبرد چون سپر نگهبان یکدیگرید. شما رازداران منید نه مردم دیگر. به نیروی شما کسانی را که روی بر می تابند می زنم و از آنان که روی می آورند، امید طاعت دارم. پس مرا به نیکخواهی و اندرزهای خود یاری دهید. اندرزهایی عاری از هر نابکاری و در امان از هر ریب و ریا. به خدا سوگند، من اولای به مردم از خود مردم هستم.»<sup>(۱)</sup>

عبد الرحمن بن عبد الله الجمیعان وهابی این قسمت از نهج البلاغه را در کتاب «قراءه راشده لکتاب نهج البلاغه ، المبحث الثانی «العصمه» ، ص ۲۶» آورده است.

او در این کتاب قسمت های صحیح نهج البلاغه از نظر وهابیت را آورده و گفته است :

«یکبار دیگر نهج البلاغه را خواندم و مطالبی از آن را یادداشت نمودم و با برخی افراد پیرامون مسایل زیادی بحث و مناقشه کردم تا به قرائت درست از نهج البلاغه رسیدم و اینک امروز آن را تقدیم می کنم.»<sup>(۲)</sup>

در سایت نوار اسلام، متعلق به وهابیت، نیز در جواب استفتائی چنین آمده است:

«اهل سنت کتابی بنام "نهج البلاغه را دوباره بخوانیم" را که نوشته "عبد الرحمن بن عبد الله الجمیعان" را تألیف کرده اند که به فارسی ترجمه شده است و اقوال صحیح را از سقیم تشخیص داده اند.»<sup>(۳)</sup>

بنابراین، امیرالمومنین علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت به همه ی مردم و به خصوص ابوبکر، عمر و عثمان از خودشان سزاوارتر بودند؛ پس وقتی که چنین باشد، خلافت بلافصل امیرالمومنین علیه السلام و امامت آن حضرت ثابت می شود.

ص: ۱۱۰

۱- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۷ ص ۱۶۶ أَنْتُمْ الْأَنْصَارُ عَلَى الْحَقِّ وَالْبِخْوَانُ فِي الدِّينِ وَالْجُنُنُ يَوْمَ الْبَأْسِ وَالْبَطَانَةُ دُونَ النَّاسِ، بِكُمْ أَضْرِبُ الْمَيْدَانَ وَ أَرْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ، فَأَعِينُونِي بِمُنَاصِيحِهِ حَلِيهِ مِنَ الْغِشِّ سَلِيمِهِ مِنَ الرَّيْبِ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ

۲- قراءه راشده لکتاب نهج البلاغه ، ص ۱۲ ثم قرأت تاره أخرى ، وأدون ما أقرؤه حتى كتبت بعض مقالات في «النهج» ، وناقشت بعض الأشخاص في كثير من المسائل ، ولم تهدأ نفسي إلى شيء ، حتى كانت القراءه التي استبان لي وجه صحتها ، وهي هذه التي أنقلها اليوم أو بعضها

۳- شماره فتوی ۴۸ ، تاریخ اضافه ۲۰۰۹-۱۱-۰۴-۱۴۴ftwid=۶۵۶۵ http://www.islampp.com/index.php?id=

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «در شب معراج به من چنین وحی شد که علی علیه السلام امام متقین، سید مسلمین و رهبر روسفیدان به سوی بهشت های پر نعمت است.»

این روایت که متنش دارای شواهدی نیز هست، با سه سند نقل شده که دو تای آن ها معتبر هستند.

سند یکم:

«حدثنا محمد بن محمد بن أحمد ثنا محمد بن عبد الله الحضرمي ثنا أبو بكر ابن أبي شيبة ثنا أحمد بن مفضل حدثنا جعفر الأحمر عن هلال أبي أيوب الصيرفي عن أبي كثير الأنصاري عن عبد الله بن أسعد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انتهيت ليله أسرى بي إلى السدره المنتهى فأوحى إلي في علي بثلاث: أنه إمام المتقين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين إلى جنات النعيم.»

این روایت را ابو نعیم اصفهانی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است. (۱)

سند دوم:

«حدثنا أبو بكر بن إسحاق أنبا محمد بن أيوب أنا عمرو بن الحصين العقيلي أنبا يحيى بن العلاء الرازي ثنا هلال بن أبي حميد عن عبد الله بن أسعد بن زراره عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أوحى إلي في علي ثلاث أنه سيد المسلمين وإمام المتقين وقائد الغر المحجلين.»

این روایت را حاکم نیشابوری نقل کرده و حکم به صحت سندش داده است. (۲)

سند سوم:

«حدثنا محمد بن مسلم بن عبد العزيز الأشعري الأصبهاني حدثنا مجاشع بن عمرو بهمدان سنة ۲۳۵ خمس وثلاثين ومائتين حدثنا عيسى بن سواده الرازي حدثنا هلال بن أبي حميد الوزان عن عبد الله بن عكيم الجهني قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن الله عز وجل أوحى إلي في علي ثلاثة أشياء ليله أسرى أنه سيد المؤمنين وإمام

ص: ۱۱۱

۱- معرفه الصحابه ج ۳ ص ۱۵۸۷ ح ۴۰۰۲ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن

۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۸ ح ۴۶۶۸ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

این روایت را طبرانی نقل کرده است. (۱)

البته همانطور که گفتیم روایاتی نیز وجود دارد که عبارات «سید المسلمین»، «سید العرب»، «امام المتقين» و «قائد الغر المحجلين» در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نسبت به حضرت علی علیه السلام استفاده شده است که اگرچه سند بعضی از آنها ضعیف است، اما چون تعدد طرق داریم، یکدیگر را تقویت می کنند.

روایت یکم:

سند یکم:

«عبد الجبار بن أحمد بن عبيد الله السمسار حدث عن علي بن المثنى الطهوي روى عنه محمد بن المظفر الحافظ أخبرنا عبيد الله بن محمد بن عبيد الله النجار قال حدثنا محمد بن المظفر حدثنا عبد الجبار بن أحمد بن عبيد الله السمسار ببغداد حدثنا علي بن المثنى الطهوي حدثنا زيد بن الحباب حدثنا عبد الله بن لهيعة حدثنا جعفر بن ربيعة عن عكرمة عن بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ... هذا علي بن أبي طالب وصي رسول رب العالمين وإمام المتقين وقائد الغر المحجلين لم أكتبه إلا بهذا الإسناد وبن لهيعة ذاهب الحديث.»

این روایت را خطیب بغدادی نقل کرده و تنها اشکالی که به سند آن گرفته، متروک بودن عبد الله بن لهيعة است (۲).

در حالی که او ثقه است و تنها به خاطر اینکه بعد از آتش گرفتن کتاب هایش از حفظ روایت نقل می کرد، به او اشکال وارد می کنند، اما حتی سختگیرترین حدیث شناسان عامه نیز روایات او را به هنگام داشتن شواهد، معتبر می دانند. (۳)

سند دوم:

«المفضل بن سلم في عداد المجهولين روى عن سليمان الأعمش حديث منكر تفرد بروايته أهل بخارى

ص: ۱۱۲

۱- المعجم الصغير (الروض الداني) للطبراني ج ۲ ص ۱۹۲ ح ۱۰۱۲

۲- تاريخ بغداد ج ۱۱ ص ۱۱۲ ح ۵۸۰۵

۳- از جمله، محمد ناصر الدين ألباني می گوید: «قلت: ورجاله ثقات كلهم؛ لولا سوء حفظ ابن لهيعة، ولكن لا بأس به في

الشواهد.» صحيح ابى داود ج ۶ ص ۲۴۲ سایت شامله

أخبرنيه أبو الوليد الحسن بن محمد بن علي الدربندي أخبرنا محمد بن أحمد بن سليمان الحافظ ببخارى أخبرنا محمد بن نصر بن خلف وخلف بن محمد بن إسماعيل قال- حدثنا أبو عثمان سعد بن سليمان بن داود الشرقي حدثنا أبو الطيب حاتم بن منصور الحنظلي حدثنا المفضل بن سلم لقيته ببغداد عن الأعمش عن عبايه الأسدي عن الأصمغ بن نباته عن بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ... هذا علي بن أبي طالب أمير المؤمنين وامام المتقين وقائد الغر المحجلين إلى جنان رب العالمين ...» (١)

سند سوم:

«أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندي أناعاصم بن الحسن أنا أبو عمر بن مهدي أنا أبو العباس بن عقده نا محمد بن أحمد بن الحسن يعنى القطوانى نا خزيمة بن ماهان المروزى ناعيسى بن يونس عن الأعمش عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ... هذا علي بن أبي طالب وصى رسول المسلمين وأمير المؤمنين وقائد الغر المحجلين فى جنات النعيم.» (٢)

روایت دوم:

«ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند: پرچم علی امیر المؤمنان و امام روسفیدان، در حوض بر من وارد می شود و می ایستم و دست او را می گیرم و چهره ی او و یارانش سفید است، پس می گویم: با دو چیز گران بها بعد از من چگونه رفتار کردید؟ پس می گویند: بزرگتر آن ها را پیروی کردیم و تصدیقش کردیم و کوچکتر را کمک و یاری کردیم و همراه با ایشان جنگیدیم. پس می گوئیم: او را برگردانید و از حوض سیرابش کنید. پس از آن می نوشند نوشیدنی که بعد از آن هرگز تشنه نمی شوند و صورت امامشان مانند خورشید فروزان و چهره آنان مثل ماه شب چهارده یا مانند نور های ستاره در آسمان است. این روایت، موضوع است و در سندش راویان مجهول وجود دارد.» (٣)

ص: ۱۱۳

۱- تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۱۲۲ ح ۷۱۰۶

۲- تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۳۲۶

۳- اللآلیء المصنوعه ج ۱ ص ۳۳۸ أخبرنا محمد بن ناصر أنبأنا محمد بن محمد بن علی بن میمون أنبأنا أبو عبد الله محمد بن علی الحسنی حدثنا القاضی محمد بن عبد الله الجعفی حدثنا الحسين بن محمد بن الفرزدق حدثنا الحسن بن علی بن بزيع حدثنا یحیی بن حسن بن فرات القزاز حدثنا أبو عبد الرحمن المسعودی عن الحارث بن حصیره عن صخر بن الحکم الفزازی حبان بن الحارث الأزی عن الربیع بن جمیل الضبی عن مالک بن ضميره الرواسی عن أبي ذر مرفوعا: ترد علی الحوض رایه علی امیر المؤمنین و امام الغر المحجلین فأقوم فأخذ بیده فیاض وجهه ووجوه أصحابه فأقول ما خلفتمونی فی الثقلین بعدی فیقولون تبعنا الأكبر وصدقناه ووازرنا الأصغر و نصرناه وقاتلنا معه فأقول ردوه رواه حوضی فی شربون شربه لا یظمئون بعدها أبدا ووجه امامهم كالشمس الطالعه ووجوههم كالقمر ليله البدر أو كأضواء نجم فی السماء، موضوع: وإسناده مظلم فيه مجاهيل

اینکه سند این روایت ضعیف است، بلکه چنین است، اما اینکه سیوطی ادعا کرده که جعلی است، سخن باطلی است؛ زیرا مضمون این روایت با اسناد معتبر و متعددی نقل شده است.

البته از سیوطی انتظاری بیش از این نیست؛ زیرا وی تصریح کرده که از نشانه های اصلی حدیث جعلی این است که روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام باشد<sup>(۱)</sup>!

روایت سوم:

«انس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای انس! آب بریز وضو بگیریم، سپس ایستاد و دو رکعت نماز خواند و سپس فرمود: ای انس! اول کسی که بر تو از این در وارد می شود، امیرمؤمنان و آقای مسلمانان و رهبر رو سفیدان و آخرین اوصیاء است. انس می گوید: گفتم خدایا مرا فردی از یارانش قرار بده و آن را کتمان کردم تا اینکه علی علیه السلام آمد. پس فرمود: ای انس! او چه کسی است؟ گفتم: علی علیه السلام. پس خوشحال ایستاد و او را در بغل گرفت و صورت علی علیه السلام را با صورتش پاک کرد و عرق علی را به صورتش مالید. پس علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم! شما را دیدم به گونه ای با من رفتار کردی که قبلا با من این گونه رفتار نکرده بودی. فرمود: چه مانعی دارد در حالی که تو از جانب من دین را بیان می کنی و صدایم را به گوششان می رسانی و آنچه از من در آن اختلاف کردند را برای آنان تبیین می کنی.»<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۱۴

- 
- ۱- تدریب الراوی ج ۱ ص ۲۷۶ قلت ومن القرائن کون الراوی رافضیا والحديث فی فضائل أهل البيت
  - ۲- تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۳۸۶ (ح ۴۴۶۵۴) أخبرنا أبو علی المقرئ أنا أبو نعیم الحافظ نا محمد بن أحمد بن علی نا محمد بن عثمان بن أبي شیبہ نا إبراهيم بن محمد بن میمون نا علی بن عباس عن الحارث بن حصیره عن القاسم بن جندب عن أنس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا أنس اسكب لی وضوءا ثم قام فصلى ركعتین ثم قال یا أنس أول من یدخل علیک من هذا الباب أمیر المؤمنین وسید المسلمین وقائد الغر المحجلین وخاتم الوصیین قال أنس قلت اللهم أجعله رجلا من الأنصار وکتمته إذ جاء علی فقال من هذا یا أنس فقلت علی فقام مستبشرا فاعتنقه ثم جعل یمسح عن وجهه بوجهه ویسمح عرق علی بوجهه فقال یا رسول الله لقد رأیتک صنعت شیئا ما صنعت بی قبل قال وما یمنعنی وأنت تؤدی عنی وتسمعهم صوتی وتبین لهم ما اختلفوا فیہ بعدی

روایت چهارم:

«حدثنا عمر بن أحمد بن عمر القاضي القصباني ثنا علي بن العباس البجلي ثنا أحمد بن يحيى ثنا الحسن بن الحسين ثنا إبراهيم بن يوسف بن أبي اسحاق عن أبيه عن الشعبي قال قال علي قال لي رسول الله عليه الصلاة والسلام مرحبا بسيد المسلمين وإمام المتقين ...».

این روایت را ابو نعیم اصفهانی (۱)

و ابن عساکر (۲)

با سند معتبر (۳)

نقل کرده اند.

روایت پنجم:

«عایشه گوید: علی بن ابی طالب علیهما السلام روزی [به خانه ی ما] آمد ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی او فرمودند: این سید مسلمین است. پس من گفتم: مگر شما سید مسلمین نیستید ای رسول خدا؟! ایشان فرمودند: من خاتم پیامبران و رسول پروردگار عالمیان هستم.» (۴)

این روایت را ابن عساکر نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است. (۵)

ص: ۱۱۵

۱- حلیه الأولیاء لابی نعیم الاصبهانی ج ۱ ص ۶۶

۲- تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۳۷۰ (ح ۴۴۵۹۷)

۳- طبق برنامه ی جوامع الکلم ، تمام رجال سند این روایت ، ثقه یا صدوق حسن الحدیث هستند بجز الحسن بن الحسین العرنی که جرح مفسر ندارد و حاکم نیشابوری سند روایتش را صحیح و ابن حجر عسقلانی حسن دانسته اند؛ «أخبرنا علی بن عبد الرحمن بن عیسی ثنا الحسین بن الحکم الجیزی ثنا الحسن بن الحسین العرنی ... عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ... هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه .» المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۶۴ با سکوت ذهبی «... قال ثنا الحسن بن الحسین الأنصاری ... عن سعید بن جبیر عن بن عباس قال لما نزلت إنما أنت منذر ولكل قوم هاد وضع صلی الله علیه و آله وسلم یده علی صدره ...» تفسیر الطبری ج ۱۳ ص ۱۰۸ قال العسقلانی: «والمستغرب ما أخرجه الطبری بإسناد حسن من طریق سعید بن جبیر عن بن عباس قال لما نزلت هذه الآية وضع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یده علی صدره ...» فتح الباری ج ۸ ص ۳۷۶

۴- أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندی وأبو عبد الله الحسين بن علي بن أحمد المقرئ وأبو البركات يحيى بن الحسن بن الحسين

المدائني وأبو بكر محمد وأبو عمرو عثمان ابنا أحمد بن عبيد الله بن دحروج قالوا أنا أبو الحسين بن النقرور نا عيسى بن علي قال قرىء علي أبي الحسن بن نوح وأنا أسمع قيل له حدثكم جعفر بن أحمد العوسجي نا أبو بلال الأشعري نا يعقوب التيمي عن جعفر بن أبي المغيرة عن ابن أبيزى عن عائشه قالت أقبل علي بن أبي طالب يوما فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هذا سيد المسلمين فقلت أأست سيد المسلمين يا رسول الله فقال أنا خاتم النبيين ورسول رب العالمين

٥- تاريخ مدينه دمشق ج ٤٢ ص ٣٠٥ (ح ٤٤٤٣٥) حكم برنامہ جوامع الكلم: إسناده حسن

روایت ششم:

سند یکم:

حدثنا أبو العباس محمد بن أحمد المحبوبي ثنا محمد بن معاذ ثنا أبو حفص عمر بن الحسن الراسبي ثنا أبو عوانه عن أبي بشر عن سعيد بن جبير عن عائشة رضي الله عنها أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال أنا سيد ولد آدم وعلى سيد العرب «عائشه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: من سید فرزندان آدم علیه السلام هستم و علی علیه السلام سید عرب است.»

این روایت را حاکم نقل کرده و گفته است که سند این حدیث صحیح است، اما بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند. (۱)

سند دوم:

«عائشه گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمودند: سید عرب را به نزد من فرا بخوانید . پس من گفتم: مگر شما سید عرب نیستید ای رسول خدا؟! ایشان فرمودند: من سید فرزندان آدم علیه السلام هستم و علی علیه السلام سید عرب است.»

این روایت را نیز حاکم در مستدرکش آورده است. (۲)

سند سوم:

حاکم نیشابوری شاهد دیگری برای حدیث عائشه از جابر نقل کرده است:

«وله شاهد آخر من حدیث جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ادعوا لی سید العرب فقالت عائشه رضی الله عنها أأنت سید العرب یا رسول الله فقال أنا سید ولد آدم وعلى سید العرب.» (۳)

ص: ۱۱۶

---

۱- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۳ ح ۴۶۲۵ هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه وفي إسنادہ عمر بن الحسن وأرجو أنه صدوق ولولا ذلك لحکمت بصحته علی شرط الشيخین وله شاهد من حدیث عروه عن عائشه

۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۴ ح ۴۶۲۶ أخبرنا أبو بکر محمد بن جعفر القارئ ببغداد ثنا أحمد بن عیید بن ناصح ثنا الحسين بن علوان عن هشام بن عروه عن أبيه عن عائشه رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ادعوا لی سید العرب فقلت یا رسول الله أأنت سید العرب قال أنا سید ولد آدم وعلى سید العرب

۳- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۴ ح ۴۶۲۷



حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «هرکس از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هرکس از من سرپیچی کند، از خدا سرپیچی کرده است و هرکس از علی (علیه السلام) اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هرکس از علی علیه السلام سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است.»

این روایت در کتب اهل سنت با دو سند نقل شده است که یکی از آن ها صحیح است.

سند یکم:

«أخبرنا أبو أحمد محمد الشيباني من أصل كتابه ثنا علي بن سعيد بن بشير الرازي بمصر ثنا الحسن بن حماد الحضرمي ثنا يحيى بن يعلى ثنا بسام الصيرفي عن الحسن بن عمرو الفقيمي عن معاوية بن ثعلبه عن أبي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن أطاع عليا فقد أطاعني ومن عصى عليا فقد عصاني هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه»

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با او موافقت نموده است. (۱)

حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا إبراهيم بن سليمان البرنسي ثنا محمد بن إسماعيل ثنا يحيى بن يعلى ثنا بسام الصيرفي عن الحسن بن عمرو الفقيمي عن معاوية بن ثعلبه عن أبي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لعلي بن أبي طالب رضي الله عنه من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن أطاعك فقد أطاعني ومن عصاك فقد عصاني هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

این روایت را نیز حاکم نقل و تصحیح کرده است. (۲)

ألبانی وهابی، به این حدیث، دو اشکال وارد کرده است:

یکی اینکه یحیی بن یعلی در این حدیث، اسلمی است نه محاربی و دوم اینکه عدالت معاویه بن ثعلبه مشخص نشده است!

ص: ۱۱۷

۱- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۰ ح ۴۶۱۷

۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۹ ح ۴۶۴۱ با تصحیح حاکم

در حالی که یحیی بن یعلی در این روایت به قرینه ی روایت دوم حاکم که از بخاری نقل کرده است، محاربی است؛ زیرا یحیی بن یعلی محاربی (۱) بر خلاف یحیی بن یعلی اسلمی (۲) از شیوخ بخاری است.

معاویه بن ثعلبه را ابن حبان در شمار ثقات آورده است (۳) و علمای بزرگی مثل حاکم و ذهبی روایتش را تصحیح کرده اند؛ لذا معاویه بن ثعلبه نیز ثقه است و در برنامه ی جوامع الکلم به او رتبه ی مقبول داده شده است.

سند دوم:

«أخبرنا أبو القاسم أيضا أنا ابن مسعدة أنا أبو عمرو عبد الرحمن بن محمد الفارسی أنا ابن عدی نا محمد بن جعفر بن یزید الطبری نا إبراهيم بن سليمان التميمی الكوفی نا عباده بن زیاد نا عمر بن سعد عن عمر بن عبد الله الثقفی عن أبيه عن جده یعلی بن مره الثقفی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول من أطاع عليا فقد أطاعني ومن عصی عليا فقد عصانی ومن أبغضني فقد أبغض الله ومن أحب عليا فقد أحبني ومن أحب الله ومن أبغض عليا فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا كافر أو منافق.» (۴)

ص: ۱۱۸

---

۱- تهذیب الکمال ج ۳۲ ص ۴۶-۴۷ رقم ۶۹۴۹ یحیی بن یعلی بن الحارث بن حرب بن جریر بن الحارث المحاربی ... روی

عنه : البخاری

۲- تهذیب الکمال ج ۳۲ ص ۵۰-۵۲ رقم ۶۹۵۱ یحیی بن یعلی الاسلمی القطوانی ... روی عنه : ... (اسم بخاری نیست)

۳- الثقات ج ۵ ص ۴۱۶ رقم ۵۴۸۰ معاویه بن ثعلبه یروی عن أبي ذر روی عنه أبو الجحاف داود بن أبي عوف

۴- تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۲۷۰ (ح ۴۴۳۲۶)

بخاری در صحیحش در باب تفسیر آیه ی (أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم) (۱).

؛ از خدا اطاعت کنید و نیز اطاعت کنید از رسول و والیان امر که از شمایند. حدیثی شبیه همین حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمودند:

« هر کس از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هر کس از من سرپیچی کند، از خدا سرپیچی کرده است و هر کس از امیر من اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هر کس از امیر من سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است.» (۲).

یعنی طبق این احادیث، حضرت علی علیه السلام امیر از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یکی از مصادیق اولی الامر در قرآن هستند.

ص: ۱۱۹

۱- نساء: ۵۹

۲- صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۶۱۱ ح ۶۷۱۸ آن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من أطاعنی فقد أطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن أطاع أمیری فقد أطاعنی ومن عصی أمیری فقد عصانی

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «هر کس از حضرت علی علیه السلام جدا شود، از من جدا شده است و هر کس از من جدا شود، از خداوند جدا شده است.»

این روایت با چهار طریق نقل شده که یکی از آن ها معتبر است و در مجموع نیز یکدیگر را تقویت می کنند.

سند یکم:

«حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قثنا بن نمير قثنا عامر بن السبط قال حدثني أبو الجحاف عن معاوية بن ثعلبه عن أبي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يا علي انه من فارقتي فقد فارق الله ومن فارقك فقد فارقتي»

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتاب، وصی الله بن محمد عباس، هیچ راهی برای تضعیف سند این روایت پیدا نکرده است جز اینکه توثیق معاویه بن ثعلبه را ذکر نکرده و در نهایت در مورد سند این روایت، نظرش را نگفته است (۱)!

حاکم نیشابوری نیز این روایت را با همین سند نقل کرده و حکم به صحت سندش داده و برنامه ی جوامع الکلم نیز سندش را در متابعات و شواهد حسن دانسته است. (۲)

هیشمی (۳)

و شوکانی (۴)

نیز آن را از هزار نقل کرده و همه ی رجال سندش را ثقه دانسته اند.

ص: ۱۲۰

---

۱- فضائل الصحابه لابن حنبل ، ص ۷۰۴-۷۰۵ ح ۹۶۲ مجموع دو جلد ، با تحقیق وصی الله بن محمد عباس  
۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۳ ح ۴۶۲۴ قال الحاکم: صحیح الإسناد ولم یخرجاه / حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد حسن فی متابعات والشواهد / حدثنا أبو العباس محمد بن أحمد بن یعقوب ثنا الحسن بن علی بن عفان العامری ثنا عبد الله بن عمیر ثنا عامر بن السمط عن أبي الجحاف داود بن أبي عوف عن معاوية بن ثعلبه عن أبي ذر رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم يا علي من فارقتي فقد فارق الله ومن فارقك يا علي فقد فارقتي صحیح الإسناد ولم یخرجاه و المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۸ ح ۴۷۰۳ وأخبرني أبو سعيد النخعي ثنا عبدان الأهوازي ثنا محمد بن عبد الله بن نمير أنا عامر بن السري عن أبي الجحاف عن معاوية بن ثعلبه عن أبي ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لعلي من فارقتي فقد فارق الله ومن فارقك فقد فارقتي

۳- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۳۵ قال الهیثمی: رواه البزار ورجاله ثقات

۴- در السحابه ، ص ۲۲۶ رقم ۱۱۷ پی دی اف / قال الشوکانی: وأخرج البزار بإسناد رجاله ثقات

سند دوم:

همین روایت را طبرانی از طریق عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است:

«حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي ثنا أحمد بن صبيح الأسدی ثنا يحيى بن يعلى عن عمران بن عمار عن أبي إدريس حدثني مجاهد عن بن عمر رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قال من فارق عليا فارقتي ومن فارقني فارق الله.» (١)

سند سوم:

طبرانی با سندش از بریده روایت کرده است که گفت:

«... رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خشمگین از خانه خارج شده و فرمود: چرا گروهی می خواهند از علی علیه السلام بدگویی کنند؟ منظورشان چیست؟ هرکس که از علی علیه السلام بدگویی کند، از من بدگویی کرده است و هرکس که از علی علیه السلام جدا شود از من جدا شده است، علی علیه السلام از من است و من از اویم ...» (٢)

سند چهارم:

ذهبی طریق دیگری از این روایت را از ابو هریره به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است:

«رزین الكوفی الأعمی عن أبي هريره قاله الأزدی روی عنه حبيب بن ثابت ثم ساق له الأزدی حدیثا باطلا عن أبي هريره - مرفوعا من فارقتي فارق الله ومن فارق عليا فقد فارقتي ومن تولاه فقد تولاني الحديث» (٣)

ص: ۱۲۱

۱- المعجم الكبير ج ۱۲ ص ۴۲۳ ح ۱۳۵۵۹

۲- المعجم الأوسط ج ۶ ص ۱۶۲-۱۶۳ ح ۶۰۸۵ حدثنا محمد بن عبد الرحمن بن منصور الحارثی قال نا أبي قال نا حسين الأشقر قال نا زيد بن أبي الحسن قال ثنا أبو عامر المری عن أبي إسحاق عن بن بریده عن أبيه قال ... ورسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يسمع الكلام فخرج مغضبا وقال ما بال أقوام ينتقصون عليا من ينتقص عليا فقد انتقصني ومن فارق عليا فقد فارقتي إن عليا مني وأنا منه ..

۳- میزان الاعتدال فی نقد الرجال للذهبی ج ۳ ص ۷۵ رقم ۲۷۸۲

## دلالت حدیث بر خلافت امیرالمومنین علیه السلام

طبق این روایت، هر کس با حضرت علی علیه السلام نباشد و از آن حضرت جدا شود و اطاعت نکند، در حقیقت از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و خداوند جدا شده است.

دهلوی نیز در تصریح می کند که این حدیث دلالت بر خلافت امیرالمومنین علیه السلام دارد:

«اما آنکه خلافت حضرت مرتضی منعقد شد، پس از این جهت که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهی کردند از مفارقت حضرت مرتضی علیه السلام؛

أخرج الحاكم عن أبي ذر قال قال النبي صلی الله علیه و آله وسلم : يا علي من فارقتني فقد فارقت الله ومن فارقتك يا علي فقد فارقتي.»<sup>(۱)</sup>

و به این ترتیب تکلیف کسانی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در برابر امیرمؤمنان علیه السلام ایستادند و مسیر دیگری را انتخاب کردند، روشن می شود.

ص: ۱۲۲

---

۱- إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۴۲۷-۴۲۸ پی دی اف

در روایات متعددی صریحا به خلافت امیر المومنین علیه السلام با لفظ خلیفه اشاره شده است که تعدادی از آن ها را ذکر می کنیم.

### روایت یکم:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمودند: تو به من به منزله ی هارون برای موسی علیهما السلام هستی، بجز اینکه پیامبر نیستی و سزاوار نیست که من بروم بجز اینکه تو خلیفه ی من در میان تمام مؤمنین بعد از من باشی.» (۱)

این روایت را ابن ابی عاصم نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم (۲)،

### ألبانی (۳)

و باسم بن فیصل الجوابره (۴) سندش را حسن دانسته اند.

«بعدی» در این حدیث، یعنی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم؛ زیرا آن حضرت صحابه را با خود به جنگ بردند و در واقع امام علی علیه السلام خلیفه بر آنها نبود، در حالی که حدیث، خلافت بر همه ی مومنان را مطرح می کند؛ یعنی یا هیچکدام از صحابه مومن نبوده اند و فقط زن و بچه ها مومن بودند و یا اینکه صحابه مومن بوده اند، ولی از رفتن به جنگ تخلف کردند!

در ضمن، معنی ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بفرمایند تا وقتی من سفر هستم، هیچ پیامبری نیست!! و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اشاره به بعد از رحلت خویش داشته اند، پس تمامی خصوصیات حضرت هارون علیه السلام

جز نبوت برای حضرت امیرالمومنین علیه السلام، ثابت می گردد.

ص: ۱۲۳

---

۱- ثنا محمد بن المثنی حدثنا یحیی بن حماد عن أبي عوانه عن یحیی بن سلیم ابی بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لعلی أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنك لست نبیا إنه لا ینبغی أن أذهب إلا وأنت خلیفتی فی کل مؤمن من بعدی

۲- السنه لابن ابی عاصم ج ۲ ص ۵۶۵ ح ۱۱۸۸ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا یحیی بن سلیم الفزاری وهو صدوق حسن الحدیث



- ٣- السنه لابن أبى عاصم ومعها ظلال الجنه للألبانى ، ج ٢ ص ٥٦٥ ح ١١٨٨ سايت شامله ؛ قال الألبانى : إسناده حسن
- ٤- السنه لابن ابى عاصم با تحقيق باسم بن فيصل الجوابره - ج ١ ص ٧٩٩-٨٠٠ ح ١٢٢٢ (پى دى اف) قال المحقق: إسناده حسن

## روایت دوم:

«زید بن ثابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که فرمودند: من در میان شما دو خلیفه و جانشین می گذارم، کتاب خدا؛ که همچون ریسمانی از آسمان تا زمین امتداد یافته است، و عترتم، اهل بیتم. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر، به من ملحق شوند.» (۱)

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و هیشمی سندش را نیکو (۲) و وصی الله بن محمد عباس حسن لغیره دانسته است. (۳)

طبرانی نیز همین روایت را نقل کرده و هیشمی همه ی رجال سندش را ثقه دانسته است. (۴)

حافظ بوضیری نیز همه ی رجال سند این روایت را ثقه دانسته (۵) و البانی حکم به صحت حدیث کرده است. (۶)

## روایت سوم:

### اشاره

آن گاه که آیه ی (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۷)) : و خویشاوندان نزدیکت را انداز کن. نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مأمور به اعلان رسمی دعوت شدند، خویشاوندان خود را در خانه حضرت ابوطالب علیه السلام جمع نموده، آنان را به اسلام دعوت کرده و فرمودند: «کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر، وزیر و جانشین من بشود؟» هیچ کس بجز امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ نداد تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از دو بار تکرار این سخن، فرمودند: علی (علیه السلام) برادر، وزیر، وصی و جانشین من است.

این واقعه که اسناد معتبری دارد، با عبارات مختلفی روایت شده است:

ص: ۱۲۴

۱- حدثنا عبد الله قال حدثني أبي حدثنا اسود بن عامر نا شريك عن الركين عن القاسم بن حسان عن زيد بن ثابت قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء والأرض أو ما بين السماء والأرض وعترتي أهل بيتي وانهما لن يتفرقا حتى يرثا على الحوض

۲- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۳ قال الهیثمی: رواه أحمد وإسناده جيد

۳- فضائل الصحابه لابن حنبل ص ۷۴۷ ح ۱۰۳۲ مجموع دو جلد، قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده حسن لغیره

۴- مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۷۰ قال الهیثمی: رواه الطبرانی فی الکبیر ورجاله ثقات

۵- اتحاف الخیره، ج ۶ ص ۳۲۹ ح ۵۹۵۰ سایت شامله قال الحافظ البوضیری: هذا إسناده رواه ثقات / بر مبنای

۶- صحیح الجامع الصغیر وزيادته، ج ۱ ص ۴۸۲ ح ۲۴۵۷ قال الألبانی: صحیح

۷- شعراء: ۲۱۴

سند اول:

«علی علیه السلام فرمود: هنگامی که آیه ی (و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن) نازل شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از خویشاوندانش سی نفر را جمع کرد ، پس خوردند و نوشیدند ، سپس به آن ها فرمود: چه کسی قرض و وعده های من را ادا می کند تا همراه من در بهشت باشد و جانشین من در میان اهل من باشد ؟ مردی که شریک (راوی) اسمش را نبرد ، گفت: ای رسول خدا ، بخشنده گی و کرم شما وسیع است ، چه کسی این را انجام می دهد ؟ او گفت من و دیگری گفت من . راوی می گوید و آن را به اهل بیتش عرضه کرد و علی علیه السلام فرمود : من.» (۱)

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و احمد شاکر سندش را حسن (۲) و هیثمی (۳)

و شوکانی (۴)

نیکو دانسته اند..

طبری نیز این روایت را نقل کرده و محمود محمد شاکر سندش را صحیح دانسته است. (۵)

سند دوم:

«عبد الله بن حارث می گوید : علی علیه السلام فرمود: هنگامی که این آیه (و انذر عشیرتک الأقرین ؛ خویشاوندان نزدیکت را هشدار بده ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود: پای گوسفند همراه با یک پیمانہ گندم را غذا درست کن . و نزد ما دو ظرف بود که دوغ در آن بود و به من فرمود : این دو را پر از دوغ کن . گوید : انجام دادم . سپس به من فرمود : بنی هاشم را دعوت کن . گوید : آن ها را که در آن زمان ۴۰ یا ۴۱ نفر

ص: ۱۲۵

۱- حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا أسود بن عامر ثنا شريك عن الأعمش عن المنهال عن عباد بن عبد الله الأسدي عن علي رضي الله عنه قال لما نزلت هذه الآية ( وأنذر عشيرتک الأقرین ) قال جمع النبي صلی الله علیه و آله وسلم من أهل بيته فاجتمع ثلاثون فأكلوا وشربوا قال فقال لهم من يضمن عني ديني ومواعيدي ويكون معي في الجنة ويكون خلیفتي من أهلي فقال رجل لم يسمه شريك يا رسول الله أنت كنت بحرا من يقوم بهذا قال ثم قال الآخر قال فعرض ذلك علي أهل بيته فقال علي رضي الله عنه انا

۲- مسند احمد بن حنبل ، ج ۱ ص ۵۴۵ ح ۸۸۳ پی دی اف؛ قال احمد محمد شاکر: إسنادہ حسن

۳- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۳ قال الهیثمی: رواه أحمد وإسنادہ جيد

۴- در السحابه ، ص ۲۱۳ ح ۷۲ قال الشوکانی : وأخرج احمد بإسناد جيد

٥- تهذيب الآثار مسند على ج ٣ ص ٦٠-٦١ قال محمود محمد شاکر: وهذا خير عندنا صحيح سندہ

بودند دعوت کردم . گوید : در بین آن ها ده نفر بودند که هر یک به تنهایی یک گوسفند با خورشتش را می خورد . و فرمود : وقتی ظرف را آوردند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از بالای ظرف برداشت ، سپس به آنها فرمود : بخورید و خوردند تا این که سیر شدند و آن ظرف همانطور بود و جز مقدار کمی از آن کم نشده بود . سپس ظرف های دوغ را آوردم و نوشیدند تا اینکه سیراب شدند و بسیاری از آن زیاد آمد و هنگامی که فارغ شدند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خواست سخن بگوید که آن ها در سخن پیش دستی کردند و گفتند مثل امروز سحر ندیده بودیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ساکت شد .

سپس به من فرمود : پای گوسفندی همراه با یک پیمانه گندم را غذا درست کن و آن ها را دعوت کرد و خوردند و نوشیدند و در سخن پیش دستی کردند و مانند سخن اولشان گفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ساکت شد .

فرمود : پای گوسفند همراه با یک پیمانه گندم را غذا درست کن و درست کردم و آن را جمع کرد و هنگامی که خوردند و نوشیدند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سخن پیش دستی کرد و فرمود : کدام یک از شما از جانب من قرضم را پرداخت می کند و جانشین من در خانواده ام می باشد ؟ گوید : ساکت شدند و عباس از ترس این که به مالش دسترسی پیدا کند ، ساکت شد . گوید : و من به خاطر سن عباس ساکت شدم . سپس بار دیگر فرمود و عباس ساکت شد و هنگامی که آن را دیدم ، گفتم : من ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ! فرمود : تو .» (۱)

ص: ۱۲۶

۱- حدثنا أبي ، ثنا الحسين بن عيسى بن ميسره الحارثي ، ثنا عبد الله بن عبد القدوس ، ثنا الاعمش بن عمرو ، عن عبد الله بن الحارث قال : قال علي : لما نزلت هذه الايه وانذر عشيرتك الاقربين قال لي رسول الله - صلى الله عليه و آله وسلم - اصنع لي رجل شاه بصاع من طعام وعندنا اناء يكون فيه لبنا فقال لي : املاه لبنا ، قال : ففعلت ثم قال لي ، ادع بني هاشم قال : فدعوتهم وانهم يومئذ لاربعين رجل أو اربعين ورجل ، قال : وفيهم عشرة كلهم ياكل الجذعه بادامها قال : فلما اتوا بالقصعه قال : اخذ رسول الله - صلى الله عليه و آله وسلم - من ذروتها ثم قال لهم : كلوا فاكلوا حتى شعبوا وهي كهبتتها لم يرزوا منها الا يسيرا قال : ثم اتيتهم بالاناء فشربوا حتى رووا قال : وفضل فضل ، فلما فراغوا اراد رسول الله - صلى الله عليه و آله وسلم - ان يتكلم فبدروه بالكلام ، فقالوا : ما راينا كاليوم في السحر قال : فسكت رسول الله - صلى الله عليه و آله وسلم - ثم قال لي : اصنع لي رجل شاه بصاع من طعام قال : فدعاهم فلما اكلوا وشربوا قال : فبدروه ثم قالوا : مثل مقاتلهم الاولي قال : فسكت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قال : اصنع لي رجل شاه بصاع من طعام فصنعت ، قال : فجمعهم فلما اكلوا وشربوا بدرهم رسول الله - صلى الله عليه و آله وسلم - الكلام ، فقال : ايكم يقضى ، عني ديني ، ويكون خليفتي في اهلي ؟ قال : فسكتوا وسكت العباس خشيه ان يحيط ذلك بماله قال : وسكت انا لسن العباس ثم قالها مره اخرى فسكت العباس فلما رايت ذلك ، قلت : انا يا رسول الله فقال : انت .

این روایت را ابن ابی حاتم در تفسیرش (۱)

با سند معتبر (۲)

نقل کرده است.

ضمن اینکه خود ابن ابی حاتم در مقدمه ی تفسیرش التزام داده است که تنها روایات معتبر را نقل کند. (۳)

اگر چه در ظاهر به نظر می رسد که این عبارت دال بر خلافت در میان اهل است، ولی به قرینه ی صدر و ذیل حدیث که درباره ی امر رسالت است، فهمیده می شود که خلافت آن حضرت نیز در شأن رسالت و در مورد همه ی مسلمین است.

ص: ۱۲۷

۱- تفسیر ابن ابی حاتم ج ۹ ص ۲۸۲۶ ح ۱۶۰۱۵

۲- طبق برنامه ی جوامع الکلم ، تمام رجال سند این روایت ، ثقه یا صدوق حسن الحدیث هستند بجز عبد الله بن عبد القدوس که علمایی مثل ابن حبان ، ترمذی و بخاری توثیقش کرده اند. تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۶۵ لذا ابن حجر عسقلانی در جمع بندی احوال این راوی ، او را صدوق دانسته است . تقریب التهذیب ج ۱ ص ۳۱۲ رقم ۳۴۴۶ «عبد الله بن عبد القدوس التیمی السعدی الکوفی صدوق رمی بالرفض وکان أيضا یخطيء من التاسعه خت ت»

۳- تفسیر ابن ابی حاتم ج ۱ ص ۱ «سالنی جماعه من اخوانی اخرج تفسیر القرآن مختصرا باصح الاسانید ... فتحریت اخرج ذلك باصح الاخبار اسنادا ، واشبهها متنا ، فاذا وجدت التفسیر عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم - لم اذكر معه احدا من الصحابه ممن اتی بمثل ذلك ، واذا وجدته عن الصحابه فان كانوا متفقین ذکرته عن اعلامهم درجه باصح الاسانید ، وسمیت موافقیهم بحذف الاسناد.» ترجمه: «گروهی از برادرانم از من تألیف تفسیر قرآن به صورت مختصر با صحیح ترین اسناد را خواستند ... پس من ، صحیح ترین اخبار را از جهت سند و متن انتخاب کردم. پس اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی در تفسیر دیدم و صحابه نیز سخنی داشته اند، سخن پیامبر (ص) را ترجیح دادم و اگر از صحابه سخنی در تفسیر نقل کردم، صحیح ترین آن را از جهت رتبه و درجه نقل کردم و نام موافقان آن را با حذف سند آورده ام.»

سند یکم:

«از علی بن ابیطالب علیهما السلام روایت شده است که فرمود: چون آیه (و انذر عشیرتک الاقربین ؛ و خویشاوندان نزدیکت را هشدار بده) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نازل گردید ، آن حضرت مرا طلبید و فرمود: ای علی، خدای بزرگ به من دستور داده که خویشاوندان نزدیکت را بیم ده ... سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آغاز سخن کرده و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند من در میان عرب جوانی را سراغ ندارم که برای قوم خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام آورده باشد، من برای شما خوبی دنیا و آخرت آورده ام و خدا به من دستور داده تا شما را بدان دعوت کنم. اینک کدامیک از شما است که مرا در این ماموریت کمک کند تا به پاداش آن ، برادر من و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ در اینجا بود که آنها سرباز زده و من که از همه آنها کم سن و سال تر و کم دیدتر و شکم بزرگتر، و ساق پایم نازکتر از همه بود ، گفتم: ای پیامبر خدا! من کمک کار شما در این ماموریت خواهم بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم (که چنان دید) گردنم را گرفت و فرمود: براستی که این است برادر و وصی و جانشین من در میان شما و شما از او شنوایی داشته باشید و پیروی اش کنید. و آن گروه برخاسته در حالی که می خندیدند ، به ابو طالب علیه السلام گفتند: تو را مامور کرد تا از پسرت شنوایی داشته باشی و از او اطاعت کنی.»

این روایت را طبری در تاریخش نقل کرده است. (۱)

طبری همچنین در مسند علی علیه السلام نیز همین روایت را مختصراً چنین نقل کرده است:

«ابن عباس از علی ( علیه السلام ) نقل می کند : پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : ای فرزندان عبدالمطلب ! من برای

ص: ۱۲۸

۱- تاریخ الطبری ج ۱ ص ۵۴۲-۵۴۳ حدثنا ابن حمید قال حدثنا سلمه قال حدثني محمد بن إسحاق عن عبد الغفار بن القاسم عن المنهال بن عمرو عن عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب عن عبد الله بن عباس عن علي بن أبي طالب قال لما نزلت هذه الآية علي رسول الله وأنذر عشيرتک الأقربین دعانی رسول الله فقال لی یا علی إن الله أمرنی أن أنذر عشیرتی الأقربین ... ثم تكلم رسول الله فقال یا بنی عبد المطلب إني والله ما أعلم شابا فی العرب جاء قومه بأفضل مما قد جئتمک به إني قد جئتمک بخیر الدنيا والاخره وقد أمرنی الله تعالی أدعوکم إليه فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون اخی ووصیی و خلیفتی فیکم قال فأحجم القوم عنها جميعا وقلت وإني لأحدثهم سنا وأرمصهم عینا وأعظمهم بطنا وأحمشهم ساقا أنا یا نبی الله أکون وزیرک علیه فأخذ برقبتي ثم قال إن هذا اخی ووصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا قال فقام القوم یضحکون ویقولون لأبی طالب قد أمرک أن تسمع لابنک و تطع

شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام و خداوند به من دستور داده است تا شما را به سوی او دعوت کنم ، پس کدامیک از شما مرا در این امر یاری می کند تا برادر ، وصی و خلیفه من در میان شما گردد؟

(علی علیه السلام میفرماید:) آنها از قبول این سخن سر باز زدند و من گفتم : ای پیامبر خدا ! من شما را در این امر یاری خواهم نمود . پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست بر گردن من نهاد و فرمود : این ، برادر ، وصی و خلیفه من در میان شما می باشد ، پس حرف او را بشنوید و از او اطاعت نمایید. <sup>(۱)</sup>

جالب است که همین محمد بن جریر طبری همین روایت را با همین سند در تفسیرش آورده، ولی در آن دست برده شده است و قسمت های مهمش (وصیی و خلیفتی) را سانسور کرده اند، ولی شاهد بر مدعا ( فاسمعوا له و اطیعوا ) را باقی گذاشته اند ؛

«حدثنا بن حمید قال ثنا جریر عن عمرو أنه كان یقرأ وأنذر عشیرتک الأقرین ورهطک المخلصین قال ثنا سلمه قال ثنی محمد بن إسحاق عن عبد الغفار بن القاسم عن المنهال بن عمرو عن عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب عن عبد الله بن عباس عن علی بن أبی طالب لما نزلت هذه الآیة علی رسول الله وأنذر عشیرتک الأقرین دعانی رسول الله ... فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی وکذ وکذا قال فأحجم القوم عنها جمیعا وقلت وإنی لأحدثهم سنا وأرمصهم عینا وأعظمهم بطنا وأخمشهم ساقا أنا یا نبی الله أکون وزیرک فأخذ برقبتی ثم قال إن هذا أخی وکذا وکذا فاسمعوا له واطیعوا قال فقام القوم یضحکون ویقولون لأبی طالب قد أمرک أن تسمع لابنک و تطیع» <sup>(۲)</sup>

سند این روایت نیز معتبر است <sup>(۳)</sup>

و صراحتا خلافت منصوب امیرالمومنین علیه السلام را بیان می کند.

ص: ۱۲۹

۱- تهذیب الآثار مسند علی للطبری ج ۳ ص ۶۲ حدثنا ابن حمید قال حدثنا سلمه بن الفضل قال حدثنی محمد بن إسحاق عن عبد الغفار بن القاسم عن المنهال بن عمرو عن عبد الله ابن الحارث ابن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب عن عبد الله بن عباس عن علی ابن أبی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا بنی عبد المطلب إنی قد جئتکم بخیر الدنیا والآخرة وقد أمرنی الله أن أدعوکم إلیه فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصیی و خلیفتی فیکم قال فأحجم القوم عنها جمیعا وقلت أنا یا نبی الله أکون وزیرک علیه فأخذ برقبتی وقال هذا أخی ووصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا

۲- تفسیر الطبری ج ۱۹ ص ۱۲۱-۱۲۲

۳- بررسی سند روایت: محمد بن حمید التمیمی: وثاقتش را در ادامه ذکر می کنیم سلمه بن الفضل الأنصاری: صدوق / ابن إسحاق القرشی: صدوق عبد الغفار بن القاسم النجاری: در مورد وثاقتش در ادامه صحبت خواهیم کرد المنهال بن عمرو الأسدی: ثقة / عبد الله بن الحارث الهاشمی: ثقة عبد الله بن العباس القرشی: صحابی / علی بن أبی طالب الهاشمی: صحابی طبق برنامه ی جوامع الکلم، اشکال سند این روایت متوجه ابن حمید و عبد الغفار بن القاسم است و به هر دو درجه ی متروک الحدیث داده شده است، ولی هر دو توثیق دارند ؛ توثیق محمد بن حمید الرازی جمال الدین مزّی در شرح حال او می نویسد:



«روی عنه: أبو داود، والترمذی، وابن ماجه... وقال عبد الله بن أحمد بن حنبل: سمعت أبي يقول: لا يزال بالرى علم مادام محمد بن حميد حيا. قال عبد الله: حيث قدم علينا محمد بن حميد كان أبي بالعكسر. فلما خرج قدم أبي وجعل أصحابه يسألونه عن ابن حميد، فقال لي: ما لهؤلاء يسألوني عن ابن حميد. قلت: قدم هاهنا فحدثهم بأحاديث لا يعرفونها. قال لي: كتبت عنه؟ قلت: نعم كتبت عنه جزءا. قال: اعرض علي، فعرضتها عليه، فقال: أما حديثه عن ابن المبارك وجرير فهو صحيح، وأما حديثه عن أهل الرى فهو أعلم. وقال أبو قريش محمد بن جمعه بن خلف الحافظ: قلت لمحمد بن يحيى الذهلى: ما تقول في محمد بن حميد؟ قال: ألا تراني هو ذا أحدث عنه. قال: وكنت في مجلس أبي بكر الصاغانى محمد بن إسحاق، فقال: حدثنا محمد بن حميد. فقلت: تحدث عن ابن حميد؟ فقال: ومالى لا أحدث عنه وقد حدث عنه أحمد بن حنبل ويحيى بن معين. وقال أبو بكر بن أبي خيثمه: سئل يحيى بن معين عن محمد بن حميد الرازى فقال: ثقة ليس به بأس، رازى كيس. وقال على بن الحسين بن الجنيد الرازى: سمعت يحيى بن معين يقول: ابن حميد ثقة، وهذه الأحاديث التى يحدث بها ليس هو من قبله، إنما هو من قبل الشيوخ الذين يحدث عنهم. وقال أبو العباس بن سعيد: سمعت جعفر بن أبى عثمان الطيالسى يقول: ابن حميد ثقة، كتب عنه يحيى وروى عنه من يقول فيه هو أكبر منهم. وقال يحيى بن أحمد بن زياد: ذكر محمد بن حميد عند يحيى بن معين فقال: ليس به بأس.» ترجمه: «أبو داود، ترمذى، ابن ماجه و... از او روایت نقل کرده اند. عبد الله بن احمد بن حنبل گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: مادامی که محمد بن حميد زنده بود، علم نیز در رى زنده بود. عبد الله می گوید: هنگامی که محمد بن حميد به نزد ما آمد، پدرم در لشکر بود و هنگامی آمد که او رفته بود و دید که اصحابش درباره ی ابن حميد از او سؤال می کنند، پس به من گفت: این ها چرا درباره ی ابن حميد سؤال می کنند؟ گفتم: او اینجا آمد و برای آنها احادیثی را نقل کرد که نمی شناختند. پدرم به من گفت: آیا از او حدیث نوشتی؟ گفتم: آری، یک جلد از او حدیث نوشتم. گفت: بر من عرضه کن و من چنین کردم. پس گفت: حدیثش از ابن مبارک و جریر صحیح است، اما حدیثش از اهل رى را خودش داناتر است. و حافظ ابوقریش گفت: به محمد بن يحيى الذهلى گفتم: در مورد محمد بن حميد چه می گویی؟ گفت: آیا مرا نمی بینی که دارم از او حدیث نقل می کنم؟! گفت: در مجلس ابوبکر صاغانى محمد بن اسحاق بودم که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن حميد. پس من گفتم: آیا از ابن حميد حدیث نقل می کنی؟ وی گفت: چرا از او حدیث نقل نکنم در حالی که احمد بن حنبل و يحيى بن معين از او حدیث نقل کرده اند. و ابوبکر بن ابى خيثمه گفته است: از يحيى بن معين درباره ی محمد بن حميد رازى سؤال شد، پس گفت: ثقة است و اشکالی بر وی نیست، رازى و دانا است. و على بن حسين بن جنيد رازى گفته است: از يحيى بن معين شنیدم که می گفت: ابن حميد ثقة است، و این احادیث جعلی که نقل کرده است، از جانب خودش نیست بلکه از جانب شیوخش است که او از آنها نقل کرده است. و ابو العباس بن سعيد گفت: از جعفر بن ابى عثمان طيالسى شنیدم که می گفت: ابن حميد ثقة است و يحيى از او نوشته و از او روایت کرده که می گوید: او از آن ها بزرگ تر بوده است. و يحيى بن احمد بن زياد گفته است: در نزد يحيى بن معين از محمد بن حميد یاد شد؛ پس گفت: اشکالی به او نیست.» تهذيب الكمال ج ۲۵ ص ۹۹-۱۰۲ رقم ۵۱۶۷ طبق نقل ابن حجر، يحيى بن معين، ابن حميد را در حد و اندازه های ابن ابى شيبه می دانسته است؛ «وقال فضلك الرازى سألت بن معين عن محمد بن حميد الرازى فقال ثقة وسألته عن عثمان بن أبى شيبه فقال ثقة فقلت من أحب إليك بن حميد أو عثمان فقال ثقتين امينين مأمونين.» ترجمه: «فضلك رازى گفت: از يحيى بن معين درباره ی محمد بن حميد رازى پرسیدم، گفت: ثقة است. و از او درباره ی عثمان بن ابى شيبه نیز پرسیدم، گفت: ثقة است. گفتم: چه کسی در نزد تو دوست داشتنی تر است؟ ابن حميد یا عثمان؟ گفت: هر دو ثقة، امين و مأمون هستند.» تهذيب التهذيب ج ۷ ص ۱۳۶ ابو عيسى ترمذى چندین حدیث از

او نقل کرده و آن را معتبر دانسته است؛ «حدثنا محمد بن حميد الرازي حدثنا ... عن أم سلمه قالت كان أحب الثياب إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم القميص قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب.» سنن الترمذی ج ۴ ص ۲۳۷ ح ۱۷۶۲ هیشمی نیز به وثاقت ابن حمید تصریح کرده است؛ «وفی إسناد البزار محمد بن حميد الرازي وهو ثقة وفيه خلاف وبقية رجاله وثقوا.» ترجمه: «و در إسناد بزار، محمد بن حميد رازی وجود دارد که ثقة است و در موردش اختلاف شده است و بقیه ی رجالش توثیق شده اند.» مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۹۰ احمد محمد شاکر در تحقیق تفسیر طبری، او را در چند جا توثیق کرده است: «فإن ابن حميد - شيخ الطبري - هو: محمد بن حميد الرازي، سبق توثيقه: ۲۰۲۸، ۲۲۵۳.» تفسیر الطبری جامع البیان ت شاکر، ج ۳ ص ۴۸۵ ح ۲۹۱۸ توثیق عبد الغفار بن القاسم شعبه که شاگردش بود، ستایشش کرده و گفته است: حافظ تراز او کسی را ندیدم و به علم و رجال عنایت داشت؛ ابن عدی گفته است: احادیث صالحی دارد و ابن عقده نیز ستایشش کرده، به طوری که از حدش گذرانده بود. اما چون احادیثی مانند بلایای عثمان نقل می کرد که به مذاق علمای اهل سنت خوش نمی آمد، حدیث او را ترک و تضعیفش کردند، به طوری که احمد بن حنبل نیز تصریح کرده است که تضعیف او از جهت اعتقاد او بود نه به جهت حدیثش. «عبد الغفار بن القاسم أبو مریم الأنصاری کوفی ... حدثنا عبد الله بن أحمد ... قال وسمعت أبي يقول كان أبو عبيدة إذا حدثنا عن أبي مریم يصيح الناس يقولون لا نريده. قال أبو عبد الله ذكر أبو عبيدة في تصنيفه عن أبي مریم فكانوا يضجون إذا قال أبو مریم وتبسم أبو عبد الله قلت لأبي عبد الله أبو مریم من أين جاء ضعفه من قبل رأيه أو من قبل حديثه قال من قبل رأيه ثم قال وقد حدث ببلايا في عثمان أحاديث سوء . وبلغني عن أبي داود السجستاني أنه قال قلت لأحمد بن حنبل عمير بن سعيد قال لا أعلم به بأسا فقلت له فإن أبا مریم قال يسلمني عن عمير الكذاب قال وكان أبو مریم عالما بالمشايخ فقال أحمد حتى يكون أبو مریم ثقة كان يحدث ببلايا في عثمان وكان يشرب حتى يبول في ثيابه.» ترجمه: «ابو عبد الله گفت: ابو عبيده در تصنيفش از ابو مریم یاد کرد؛ پس مردم ضجه می زدند هنگامی که گفت: ابو مریم و ابو عبد الله تبسم کرد. به ابو عبد الله گفتم: ضعف او از کجا آمده است؟ از جانب اعتقادش یا از جهت حدیثش؟ گفت: از جهت اعتقادش؛ سپس گفت: او احادیث بدی در مورد بلایای عثمان نقل کرده است. و از ابو داود سجستانی به من خبر رسید که او گفت: به احمد بن حنبل گفتم: عمير بن سعيد؟ گفت: اشکالی در او نمی دانم. پس به او گفتم: ابو مریم گفت: در رابطه با عمير دروغگو از من سوال می کرد. گفت: ابو مریم عالم به مشايخ است. پس احمد گفت: حتی ابو مریم ثقة می شود؛ در مورد بلایای عثمان حدیث می کرد و آنقدر می نوشید تا اینکه در لباسش بول می کرد.» ضعفاء العقيلي ج ۳ ص ۱۰۰ رقم ۱۰۷۵ «و اما ابو مریم فاسمه عبد الغفار وكان لشعبه فيه رأى وتعلم منه زعموا توقيف الرجال ثم ظهر منه رأى ردیء في الرفض فترك حديثه وسمعت أحمد بن محمد بن سعيد [ابن عقده] يثنى على أبي مریم ويطريه وتجاوز الحد في مدحه حتى قال لو انتشر علم أبي مریم وخرج حديثه لم يحتج الناس إلى شعبه وابن سعيد حيث مال هذا الميل الشديد إنما كان لإفراطه في التشيع ولعبد الغفار بن القاسم أحاديث صالحه وفي حديثه ما لا يتابع عليه وكان غالبا في التشيع وقد روى عنه شعبه حديثين ويكتب حديثه مع ضعفه.» ترجمه: «و اما ابو مریم اسمش عبد الغفار بود و شعبه در مورد او اعتقادی داشت و از او حدیث یاد گرفت؛ گمان کردند که رجال را توقيف کرده است؛ سپس از او اعتقاد ردی در رفض ظاهر گشت؛ پس حدیثش را ترک کرد و از ابن عقده شنیدم که ابو مریم را ستایش می کرد و در مدحش از حد تجاوز کرد تا اینکه گفت: اگر علم ابو مریم منتشر شود و حدیثش نقل شود، مردم به شعبه احتجاج نمی کنند و این میل شدید ابن سعید (ابن عقده) به ابو مریم تنها به خاطر افراطش در تشیع است. و برای عبد الغفار بن قاسم احادیث صالحی است و در حدیثش چیزهایی است که تبعیت نمی شود و او غالی در تشیع بود و شعبه دو حدیث از او روایت کرده است و حدیثش با وجود ضعفش نوشته می شود.» الکامل فی ضعفاء الرجال ج ۵ ص ۳۲۷ رقم

۱۴۷۹ «وقال شعبه لم ار احفظ منه قال أبو داود وغلط في امره شعبه وقال الدارقطني متروك وهو شيخ شعبه اثني عليه شعبه.»  
ترجمه: «شعبه گفت: باحافظه تراز او کسی را ندیدم و شعبه در مورد او دچار اشتباه شد و دارقطنی گفته: او متروک است و  
او شیخ شعبه است و شعبه او را ستوده است.» لسان المیزان ج ۴ ص ۴۲





«عباد بن عبد الله از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که فرمود: هنگامی که (و أنذر عشیرتک الأقرین. شعراء: ۲۱۴) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای علی با پای گوسفند همراه با یک پیمانه گندم غذایی درست کن و پیاله ای دوغ آماده کن و پیاله به اندازه سیراب شدن یک نفر بود و انجام دادم پس رسول خدا ص به من فرمود: ای علی، بن هاشم را جمع کن و آن ها در آن زمان ۴۰ یا ۴۱ نفر بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم غذا را فراخواند و بین آن ها قرار داد و خوردند تا سیر شدند و بعضی از آن ها بودند که گوسفندی را با خورشتش می خوردند؛ سپس پیاله را گرفتند و خوردند تا سیراب شدند و اکثر آن ماند و یکی از آنان گفت: مثل امروز سحر ندیده بودیم.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای علی، با پای گوسفند همراه با یک پیمانه گندم غذایی درست کن و پیاله ای دوغ آماده کن و انجام دادم و آن ها را جمع کرد و مانند دفعه اول خوردند و نوشیدند و از آن زیاد ماند و یکی از

آنان گفت: مانند امروز سحر ندیده بودیم.

حضرت برای بار سوم فرمود: ای علی، با پای گوسفند همراه با یک پیمانه گندم غذایی درست کن و پیاله ای دوغ آماده کن و انجام دادم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای علی، بنی هاشم را جمع کن و جمع کردم و خوردند و نوشیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سخن پیش دستی کرد و فرمود: کدام یک از شما از جانب من قرضم را پرداخت می کند و جانشین و وصی من می باشد؟ گوید: ساکت شدند و عباس از ترس این که به مالش دسترسی پیدا کند ساکت شد و بار دیگر سخنش را تکرار کرد و عباس از ترس این که به مالش دسترسی پیدا کند ساکت شد و برای بار سوم تکرار کرد و من ... گفتم: من ای رسول خدا. فرمود: ای علی، تو هستی ای علی؛ تو هستی. (۱)

این روایت را ابن عساکر (۲)

با سند حسن (۳)

نقل کرده است.

ص: ۱۳۳

۱- أخبرنا أبو البركات عمر بن إبراهيم الزيدى العلوى بالكوفه ، أنا أبو الفرج محمد بن أحمد بن علان الشاهد ، أنا محمد بن جعفر بن محمد بن الحسين ، أنا أبو عبد الله محمد بن القاسم بن زكريا المحاربي ، نا عباد بن يعقوب ، نا عبد الله بن عبد القدوس ، عن الأعمش ، عن المنهال بن عمرو ، عن عباد بن عبد الله ، عن علي بن أبي طالب ، قال : لما نزلت : وأنذر عشيرتک الأقربين سورة الشعراء آیه ۲۱۴ قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : " يا علی اصنع لی رجل شاه بصاع من طعام ، وأعد قعبا من لبن " ، وكان القعب قدر ری رجل ، قال : ففعلت ، فقال لی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : " يا علی اجمع بنی هاشم " وهم يومئذ أربعون رجلا - أو أربعون غير رجل - فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالطعام فوضعه بينهم فأكلوا حتى شبعوا ، وإن منهم لمن يأكل الجذعه بإدامها ، ثم تناولوا القدح فشربوا حتى رووا وبقي فيه عامته ، فقال بعضهم : ما رأينا كالیوم فی السحر - يرون أنه أبو لهب - . ثم قال : " يا علی اصنع رجل شاه بصاع من طعام ، وأعد بقعب من لبن " ، قال : ففعلت ، فجمعهم فأكلوا مثل ما أكلوا بالمره الأولى ، وشربوا مثل المره الأولى ، وفضل منه ما فضل المره الأولى ، فقال بعضهم : ما رأينا كالیوم فی السحر ، فقال الثالثه : " اصنع رجل شاه بصاع من طعام ، وأعد بقعب من لبن " ، ففعلت ، فقال : " اجمع بنی هاشم " فجمعتهم فأكلوا وشربوا فنذرهم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالكلام ، فقال : " أیکم يقضى دینی ويكون خلیفتی ، ووصیی من بعدی ؟ " ، قال : فسکت العباس مخافه أن يحیط ذلك بماله ، فأعاد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الكلام ، فسکت القوم ، وسکت العباس مخافه إن يحیط ذلك بماله ، فأعاد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الكلام الثالثه ، قال : وإنی يومئذ لأسوؤهم هیئه إنی يومئذ لأحمش الساقین ، أعمش العینین ، ضخم البطن ، فقلت : أنا یا رسول الله ، قال : أنت یا علی أنت یا علی

۲- تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۴۷ ( ح ۴۳۷۵۰ )

۳- بررسی سند روایت: عمر بن إبراهيم العلوی: صدوق حسن الحدیث / محمد بن أحمد بن الخازن: صدوق حسن الحدیث /

محمد بن جعفر التیمی: ثقه محمد بن القاسم المحاربی؛ عباد بن یعقوب الرواجنی و عبد الله بن عبد القدوس التیمی: توثیقشان در ادامه می آید سلیمان بن مهران الأعمش: ثقه / المنهال بن عمرو الأسدی: ثقه / عباد بن عبد الله القرشی: ثقه طبق برنامه ی جوامع الکلم، تمام رجال سند این روایت مورد اعتمادند بجز محمد بن القاسم بن زکریا المحاربی، عباد بن یعقوب و عبد الله بن عبد القدوس. توثیق عبد الله بن عبد القدوس: او را علمایی مثل ابن حبان، ترمذی و بخاری توثیق کرده اند. تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۶۵ لذا ابن حجر عسقلانی در جمع بندی احوال این راوی، او را صدوق دانسته است؛ «عبد الله بن عبد القدوس التیمی السعدی الکوفی صدوق رمی بالرفض وکان أيضا یخطيء من التاسعه خت ت» تقریب التهذیب ج ۱ ص ۳۱۲ رقم ۳۴۴۶ توثیق عباد بن یعقوب: علمای اهل سنت به وثاقت، راستگویی و قوی الحدیث بودن او شهادت داده اند، اما احادیثش را به خاطر اختلاف عقیده ترک کرده اند که در اینجا به ذکر نظر دو تن از استوانه های علم رجال اهل سنت یعنی ذهبی و ابن حجر عسقلانی بسنده می کنیم؛ شمس الدین ذهبی نام او را در زمره ی اشخاص ثقه ای آورده که در موردشان سخن ها گفته شده است؛ «عباد بن یعقوب الرواجنی خ صدوق فی الحدیث رافضی جلد.» ذکر من تکلم فیه وهو موثق ج ۱ ص ۱۰۶ رقم ۱۷۶ ابن حجر عسقلانی نیز او را راستگو دانسته و اضافه کرده است که ابن حبان زیاده روی کرده و او را مستحق ترک دانسته است؛ «عباد بن یعقوب الرواجنی بتخفیف الواو وبالجمیم المکسوره والنون الخفیفه أبو سعید الکوفی صدوق رافضی حدیثه فی البخاری مقرون بالغ بن حبان فقال یستحق التریک من العاشره مات سنه خمسین خ ت ق.» تقریب التهذیب ج ۱ ص ۲۹۱ رقم ۳۱۵۳ توثیق محمد بن القاسم بن زکریا المحاربی: ابو الحسن دارقطنی او را ثقه دانسته و از این رو، سند روایتش را صحیح دانسته است: «ثنا محمد بن القاسم بن زکریا حدثنا أبو کریب ثنا بن إدريس عن عاصم بن کلیب بهذا وقال فکبر ورفع یدیه فلما رکع طبق یدیه بین رکبته فبلغ ذلك سعدا فقال صدق أخي کنا نفعل هذا ثم أمرنا بهذا ووضع الکفین علی الرکبتین هذا إسناد ثابت صحیح.» سنن الدارقطنی ج ۱ ص ۳۳۹ شمس الدین ذهبی درباره ی او می گوید: «المحاربی الشیخ المحدث المعمر... قال ابن حماد الحافظ توفی فی صفر سنه ست وعشرین وثلاث مئه قال ما رؤی له أصل قط.» ترجمه: «محاربی: شیخ و محدث سالخورده بود... ابن حماد گفته است: آنچه او روایت کرده است، قطعا اصل و ریشه ای دارند.» سیر أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۷۳



«براء بن عازب گفت: وقتی آیه: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرزندان عبد المطلب را جمع کرد و آنان در آن روز چهل مرد بودند ... آنگاه آنان را بیم داد و فرمود: ای فرزندان عبد المطلب! همانا من از سوی خداوند، بیم دهنده و مژده دهنده به شما هستم با چیزی که هیچ کس آن را نیاورده است و من دنیا و آخرت را برای شما آورده ام، پس تسلیم شوید و از من پیروی کنید تا هدایت شوید.

کیست از شما که با من برادری کند و وزیر من شود و ولی و وصی من پس از من و جانشین من در خاندانم

باشد و قرض مرا ادا کند؟

همه آنان ساکت شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این سخن را سه بار تکرار کرد و هر بار آنان ساکت بودند و علی (علیه السلام) می فرمود: من .

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: تو. پس خویشاوندان بلند شدند و [در حالی که می خندیدند] به ابو طالب علیه السلام گفتند: از پسر ت اطاعت کن که او را امیر تو کرد. [\(۱\)](#)

ص: ۱۳۵

---

۱- تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۱۸۲ أخبرنی الحسین بن محمد بن الحسین قال : حدثنا موسى بن محمد بن علی بن عبد الله قال : حدثنا الحسن بن علی بن شبيب المعمر قال : حدثني عباد بن يعقوب قال : حدثنا علی بن هاشم عن صباح بن يحيى المزني عن زكريا بن ميسره عن أبي إسحاق عن البراء قال : لما نزلت ( وأنذر عشيرتک الأقرین ) جمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بنی عبد المطلب وهم يومئذ أربعون رجلا ... ثم أنذرهم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال : ( يا بنی عبد المطلب إني أنا النذير إليكم من الله سبحانه والبشير لما يجيء به أحد منكم ، جئتكم بالدنيا والآخرة فأسلموا وأطيعوني تهتدوا ، ومن يواخيني ويؤازرنی ويكون وليی ووصیی بعدی ، وخليفتی فی أهلی ويقضی دينی ؟ فسكت القوم ، وأعاد ذلك ثلاثا كل ذلك يسكت القوم ، ويقول علی : أنا فقال : ( أنت ) فقام القوم وهم يقولون لأبي طالب : أطلع ابنك فقد أمر عليك

نسائی روایت می کند که مردی به امیرالمومنین علیه السلام عرض کرد:

چگونه تو از پسر عمویتان (پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) ارث بردی، ولی از عمویتان نه؟

حضرت فرمود: زیرا در ماجرای یوم الدار، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به میهمانان فرمود: چه کسی با من بیعت می کند تا برادر، همراه، وارث و وزیر من باشد؟ و فقط من جواب دادم؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: تو برادر، همراه، وارث و وزیر من هستی. اینطور شد که من از ایشان ارث بردم ولی عمویم نه.

«ربیعہ بن ناجد می گوید که مردی به علی علیه السلام گفت: ای امیرمؤمنان! چطور شد که از پسر عمویت ارث بردی، اما از از عمویت نه؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بنی عبدالمطلب را جمع کرد یا دعوت کرد و مقداری غذا برای آنان درست کرد و خوردند تا سیر شدند و غذا همانطور ماند، گویا که دست نخورده بود. پس نوشیدنی درخواست کرد و نوشیدند تا سیراب شدند و نوشیدنی باقی ماند، گویا که دست نخورده یا نوشیده نشده بود.

و فرمود: ای بنی عبدالمطلب من برای شما بالخصوص و برای مردم بالعموم مبعوث شده ام؛ از این نشانه دیدید آن چه دیدید، پس کدام یک از شما با من بیعت می کند به این عنوان که برادرم و همراهم و وارثم باشد؟ پس من ایستادم و من کوچکترین قوم بودم، پس فرمود: بنشین. سپس سه مرتبه فرمود و در هر سه مرتبه بلند می شدم و می فرمود: بنشین. تا این که در مرتبه سوم دستش را به دستم زد و گفت: تو برادر، همراه، وارث و وزیر من هستی و بدین ترتیب از پسر عمویم ارث بردم نه از عمویم» (۱)

ص: ۱۳۶

۱- أخبرنا الفضل بن سهل قال حدثني عفان بن مسلم قال حدثنا أبو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن أبي صادق عن ربيعة بن ناجد أن رجلا قال لعلی یا امیر المؤمنین لم ورثت بن عمک دون عمک قال جمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم أو قال دعا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بنی عبدالمطلب فصنع لهم مدا من طعام قال فأكلوا حتى شبعوا وبقى الطعام كما هو كأنه لم يمس ثم دعا بغمر فشربوا حتى رووا وبقى الشراب كأنه لم يمس أو لم يشرب فقال یا بنی عبدالمطلب إنی بعثت إليکم بخاصه وإلی الناس بعامة وقد رأیتم من هذه الآیه ما قد رأیتم فأیکم یبایعنی علی أن یكون آخی وصاحبی ووارثی فلم یقم إلیه أحد فقامت إلیه وکنت أصغر القوم فقال اجلس ثم قال ثلاث مرات کل ذلك أقوم إلیه فيقول اجلس حتی کان فی الثالثه ضرب بیده علی یدی ثم قال أنت آخی وصاحبی ووارثی ووزیری فبذلك ورثت بن عمی دون عمی

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است.<sup>(۱)</sup>

همین روایت را احمد بن حنبل و ضیاء مقدسی بدون الفاظ «ووارثی ووزیری» نقل کرده اند و محققین کتاب هایشان؛ یعنی وصی الله بن محمد عباس<sup>(۲)</sup> و عبدالملک بن دهیش<sup>(۳)</sup>

حکم به صحت سندشان کرده اند.

عبارت «وارثی و وزیر» در بعضی چاپ های کتاب خصائص امیرالمومنین علیه السلام تألیف نسائی نیز آمده است.<sup>(۴)</sup>

جمله ی «ثم قال أنت أخي وصاحبي ووارثی ووزیری» در چاپ های جدید و نیز برنامه ی جوامع الکلم حذف شده است و حتی در کتاب خصائص نسائی با تحقیق حوینی که در سال ۱۴۰۵ هـ چاپ شده است نیز این جمله وجود ندارد!!

اما تعدادی از علمای اهل سنت به وجود آن در سنن نسائی تصریح کرده اند:

۱. بنیل بن منصور بن یعقوب البصاره:

«زاد النسائی : ووزیری . وزاد فی آخر الحدیث: ثم قال أنت أخي وصاحبي ووارثی ووزیری.»<sup>(۵)</sup>

۲. بشیر علی عمر:

«ثم قال: "أنت أخي وصاحبي ووارثی ووزیری"، فبذلك ورثت ابن عمی دون عمی وهذا لفظ النسائی وابن جریر»<sup>(۶)</sup>

ص: ۱۳۷

۱- سنن النسائی الکبری ج ۵ ص ۱۲۵ دار النشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱، الطبعة: الأولى، تحقیق: د.

عبد الغفار سلیمان البنداری، سید کسروی حسن / حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد متصل، رجاله ثقات

۲- فضائل الصحابه لابن حنبل ج ۲ ص ۷۱۲ ح ۱۲۲۰ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناد صحیح

۳- الأحادیث المختاره ج ۲ ص ۷۱-۷۲ ح ۴۴۸ قال عبد الملک بن دهیش: إسناد صحیح

۴- خصائص علی للنسائی ج ۱ ص ۸۳-۸۴ ح ۶۶ دار النشر: مکتبه المعلا - الکویت - ۱۴۰۶، الطبعة: الأولى، تحقیق: أحمد

میرین البلوشی؛ أخبرنا الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم قال حدثنا أبو عوانه عن عثمان بن المغیره عن أبي صادق عن

ربيعه بن ناخذ أن رجلا قال لعلی یا أمیر المؤمنین لم ورثت ابن عمک دون عمک ... فأیکم یبایعنی علی أن یکون أخي

وصاحبي ووارثی ووزیری ... ثم قال أنت أخي وصاحبي وورثتی ووزیری فبذلك ورثت ابن عمی دون عمی

۵- انیس الساری فی تخریج احادیث فتح الباری ص ۴۵۸۷ سایت شامله؛ مؤسسه الریان - بیروت، الطبعة الأولى، ۱۴۲۶ هـ -

م ۲۰۰۵

۶- منهج الإمام أحمد فی إعلال الأحادیث، ج ۱ ص ۵۶۵ سایت شامله

در استفتائی که از سایت اسلام وب (سازنده ی برنامه جوامع الکلم) شده است نیز تصریح شده که این لفظ در حدیث نسائی آمده است. [\(۱\)](#)

ص: ۱۳۸

---

۱- رقم الفتوی: ۴۰۰۸۹؛ الخمیس ۱۹ رمضان ۱۴۲۴ - ۱۳-۱۱-۲۰۰۳ فالحدیث رواه النسائی فی السنن الکبری عن علی بن أبی طالب، وفیه: فأیکم یبایعنی علی أن یکون أخی وصاحبی ووارثی، فلم یقم إلیه أحد، فقامت إلیه وکنت أصغر القوم، فقال: اجلس، ثم قال ثلاث مرات، کل ذلك أقوم إلیه، فیقول: اجلس، حتی کان فی الثالثه، ضرب بیده علی یدی، ثم قال: أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزیری

در کتب اهل سنت به نقل از ۱۶ صحابی به صورت مرفوع (حدیث نبوی) و با اسناد متعدد وصایت امیرالمومنین علیه السلام مطرح شده و علاوه بر آن، از حدود ۱۵ نفر از صحابه نیز اشعاری درباره ی وصایت آن حضرت نقل شده است.

آنقدر وصایت امیرالمومنین علیه السلام مشهور بوده که در کتب لغت اهل سنت نیز وارد شده است و تا جایی پیش رفته بود که طبق روایت بخاری و مسلم در صحیحشان، تعدادی از صحابه یا تابعین، وصایت امیرالمومنین علیه السلام را در نزد عایشه مطرح کردند!

### وصی و وصیت در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

اصطلاح وصی و وصیت برای امیر المؤمنین علیه السلام با الفاظ متعدد و با طرق و سند های فراوان در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیان گردیده است که در مناسبت های مختلف ایراد گشته و از سوی شانزده نفر از صحابه که در ذیل نام هایشان را می آوریم، نقل شده است.

نکته ی مهمی که باید مد نظر قرار داد، این است که جرح و تعدیل راویان در نزد اهل سنت، اکثرا با روایاتی که نقل کرده اند صورت می گیرد. اگر روایاتی موافق عقاید اختصاصی شیعه نقل کرده باشند، متهم به دروغگویی، جعل حدیث و... می شوند و حداقل منکر الحدیث می شوند!

برای نمونه می توان آقای «عبد النور بن عبدالله المسمعی» را مثال زد که ابن حبان توثیقش کرده، ولی عقیلی، ذهبی و ابن حجر عسقلانی (از بزرگان علم رجال اهل سنت) او را به خاطر نقل روایتی در فضیلت امیرالمومنین و حضرت زهرا علیهما السلام کذاب دانسته اند و نکته ی مهمتر اینکه ابن حجر از توثیق این راوی توسط ابن حبان تعجب کرده و آن را حمل بر ناآگاهی او از روایتش در فضیلت امیرالمومنین و حضرت زهرا سلام الله علیها کرده است؛ یعنی اگر ابن حبان نیز از آن روایت مطلع می بود، این راوی را تضعیف می کرد! (۱)

ص: ۱۳۹

۱- لسان المیزان ج ۴ ص ۷۷ «عبد النور بن عبد الله المسمعی عن شعبه كذاب وقال العقیلی كان یغلو فی الرفض ووضع هذا عن شعبه عن عمرو بن مره عن أبیه عن إبراهيم عن مسروق عن عبد الله رضی الله عنه قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی غزوه تبوك ان الله أمرنی ان ازوج فاطمه من علی ففعلت فقال لی جبرائیل ان الله قد بنی جنه من لؤلؤ وسرد حدیثا طویلا قلت رواه إسماعیل بن بنت السدی عن بشر بن الولید الهاشمی عنه انتهى ولفظ العقیلی لا یمیم الحدیث ولیس من أهله والحدیث موضوع ولا أصل له وقد ذكره بن حبان فی الثقات ... وكان بن حبان ما اطلع علی هذا الحدیث الذی له عن شعبه فإنه موضوع ورجاله من شعبه فصاعدا رجال الصحیح فینظر من دون عبد النور واما جزم الذهبی بأنه هو الذی وضع هذا موهما انه

کلام العقیلى ففیه ما فیه.» ترجمه: «عبد النور بن عبد الله المسمعى از شعبه روايت نقل کرده و کذاب است. عقیلى گفته: در رفض زیاده روی می کرد و این حدیث را از شعبه با سندش از رسول خدا (ص) جعل کرده است که در جنگ تبوک فرمود: خداوند مرا دستور داد تا فاطمه (س) را به ازدواج علی (ع) در بیاورم؛ پس من نیز چنین کردم ... و حدیث ، جعلی است و اصلی ندارد و ابن حبان نام او را در زمره ی ثقات ذکر کرده است ... و گویا ابن حبان از این حدیثش که از شعبه نقل کرده، بی اطلاع بوده است [و الا توثیقش نمی کرد]؛ چرا که جعلی است و رجالش از شعبه و بعد از آن، رجال صحیح بخاری هستند به غیر از عبد النور. و ذهبی نیز به این یقین رسیده که این شخص این حدیث را جعل کرده است ... .»

لذا نباید انتظار داشت که اسناد روایات وصایت حضرت علی علیه السلام طبق ضوابط اهل سنت، صد در صد صحیح باشند.

با این مقدمه به ذکر اسناد احادیث نبوی وصایت از طبقه ی صحابه می پردازیم.

یکم: امام علی علیه السلام

روایت یکم:

قبلا آوردیم که روایت یوم الدار با لفظ وصی، با سه سند نقل شده که دو سندش معتبر است.

روایت دوم:

«حسن بن علی علیهما السلام از امیرالمومنین علیه السلام نقل می کند: همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از شهر خارج شدیم تا رسیدیم به جایی که یک نخل بر سر دیگری فریاد زد که: این پیامبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و علی مرتضی علیه السلام می باشند و ما از آنها خرما چیدیم و سپس نخل دوم بر سر نخل سوم فریاد زد و گفت: این موسی و دیگری هارون علیهما السلام است و ما از او خرما چیدیم و نخل چهارم بر نخل پنجم فریاد زد که این نوح و ابراهیم علیهما السلام است و ما از او خرما چیدیم و نخل ششم بر نخل هفتم فریاد زد که: این محمد آقای فرستادگان الهی و این علی آقای اوصیاء علیهما السلام می باشد. پیامبر تبسمی نموده و فرمود: ای علی! نخل مدینه را «صیحان» می نامند؛ زیرا به فضل من و تو به فریاد آمد.»(۱)

ص: ۱۴۰

---

۱- اللآلیء المصنوعه للسيوطی ج ۱ ص ۳۲۴ أخبرنا إبراهيم بن دينار أنبأنا محمد بن سعيد بن نبهان أنبأنا الحسن بن الحسين بن دوما حدثنا أحمد بن نصر الدارع حدثنا صدقه بن موسى حدثنا أبي حدثنا علي بن موسى الرضى عن أبيه موسى عن جعفر بن محمد عن أبيه محمد عن أبيه علي عن أبيه الحسن عن علي قال : خرجت مع رسول الله ذات يوم إذ مررنا بنخل صاحت نخله أخرى هذا النبي المصطفى وعلي المرتضى ثم جزناها فصاحت ثانية بثالثة موسى وأخره هارون ثم جزناها فصاحب رابعه بخامسه هذا نوح وإبراهيم ثم جزناها فصاحت سادسه بسابعه هذا محمد سيد المرسلين وهذا علي سيد الوصيين فتبسم ثم قال يا علي إنما سمى نخل المدينة صيحانا لأنه صاح بفضلى وفضلك



«ابو زکریا عبدالرحیم بن احمد در فوائدش با سندش از ابوبکر روایت کرده است که گفت: وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در پایین گودی باغ عامر بن عبدالقیس بود و در آن فریاد نخلی بر نخل دیگر می آمد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: آیا می دانید این نخل چه می گوید؟ گفتیم: خدا و رسولش بهتر می دانند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: این نخل فریاد میزد که این محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) و (این) وصیش علی بن ابیطالب (علیهما السلام) می باشد.

ابوبکر گوید: پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن نخل را «صیحانی» نام نهاد. (۱)

سوم: انس بن مالک

روایت یکم:

«انس بن مالک می گوید: به سلمان گفتیم که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سوال کن که چه کسی وصی او می باشد؟ سلمان به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: ای رسول خدا! وصی شما چه کسی است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: ای سلمان! وصی موسی علیه السلام که بود؟ سلمان گفت: یوشع بن نون. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: وصی و وارث من و کسی که دین مرا ادا می کند و وعده مرا محقق میسازد، همانا علی بن ابی طالب علیه السلام است.» (۲)

ص: ۱۴۱

۱- اللآلیء المصنوعه للسیوطی ج ۱ ص ۳۲۴ - ۳۲۵ قال أبو زکریا عبد الرحیم بن أحمد بن نصر النجاری فی فوائدہ : حدثنا عبد الله بن محمد بن زیاد حدثنا محمد بن عبد الله بن میمون الإسکندرانی حدثنا حمدان بن عبد الله الرازی حدثنا بن یحیی المعیطی عن جریر بن عبد الحمید الضبی عن محمد بن بشار عن الفضل بن هارون عن أبي بكر الصديق قال : بينما رسول الله بعقيق السفلى فی بستان عامر بن عبد القيس والبستان يخترق بالصياح نخله بنخله فقال رسول الله : أتدرون ما قالت النخلة ؟ قلنا : الله ورسوله أعلم قال : صاحت هذا محمد رسول الله ووصيه علي بن أبي طالب قال فسمها رسول الله الصيحاني والله أعلم

۲- فضائل الصحابه لابن حنبل ج ۲ ص ۶۱۵ ح ۱۰۵۲ حدثنا هيثم بن خلف قتنا محمد بن أبي عمر الدوري قتنا شاذان قتنا جعفر بن زياد عن مطر عن أنس يعني بن مالك قال قلنا لسلمان سل النبي صلى الله عليه و آله وسلم من وصيه فقال له سلمان يا رسول الله من وصيک قال يا سلمان من كان وصی موسی قال یوشع بن نون قال فإن وصی ووارثی یقضی دینی وینجز موعودی علی بن ابی طالب

تمام راویان سند این روایت توثیق شده اند بجز محمد بن ابی عمر الدوری که مجهول الحال است، اما سیوطی این روایت را به دو دلیل جعلی دانسته است:

«مطر متروک وجعفر تکلموا فیه؛ یعنی مطر متروک است و درباره ی وثاقت جعفر هم سخنانی گفته شده است.»<sup>(۱)</sup>

البته جعفر بن زیاد الأحمر و مطر بن طهمان الوراق طبق برنامه ی جوامع الکلم، صدوق هستند و اشکال سیوطی بر آن دو وارد نیست و این نشان می دهد که علمای اهل سنت تا می بینند حدیث در افضلیت یا امامت امیرالمومنین و اهل بیت علیهم السلام است، می خواهند هر طور که شده تضعیفش کنند!

روایت دوم:

«از انس بن مالک روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: جبرئیل علیه السلام به من گفت: ای محمد! انگشتر عقیق بر دست کن. گفتم: عقیق چیست؟ جبرئیل علیه السلام گفت: کوهی در یمن است که به وحدانیت خداوند و رسالت من و نبوت تو و وصایت علی (علیه السلام) و امامت ذرّیه او و بهشت برای شیعیانش، شهادت داده است.»<sup>(۲)</sup>

چهارم: سلمان فارسی رحمته الله علیه

روایت یکم:

«جناب سلمان رحمته الله علیه گفت: به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردم: برای هر پیامبری وصی می باشد؛ پس وصی شما چه کسی است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سکوت کردند و بعد از اینکه دوباره مرا دیدند فرمودند: ای سلمان! با سرعت به نزد ایشان رفته و گفتم: لیکم. فرمودند: آیا میدانی وصی موسی علیه السلام چه کسی بود؟ عرض کردم: بله. یوشع بن نون. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: چرا؟ عرض کردم: زیرا او عالمترین مردم قومش بود.»

ص: ۱۴۲

۱- اللآلیء المصنوعه ج ۱ ص ۳۲۸

۲- مختصر کتاب البلدان، ص ۳۶ پی دی اف؛ وحدث یزید بن هارون، عن حمید بن الطویل، عن أنس بن مالک قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: قال لی جبرئیل: یا محمد تختم بالعقیق فقلت: وما العقیق؟ قال: جبل باليمن یشهد الله بالتوحید، ولی بالرساله، ولک بالنبوه، ولعلی بالوصیه، ولذریته بالإمامه، ولشیعته بالجنه

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: به درستی که وصی من و موضع سر من و بهترین کسی که بعد از من می ماند و وعده مرا محقق می سازد و دین مرا ادا می کند، همانا علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ابو القاسم طبرانی گوید: منظور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از "وصی من" یعنی ایشان در خانواده اش وصیت کرد نه به خلافت. و این فرمایششان که "بهترین کسی است که بعد از من می ماند" یعنی از میان اهل بیتش! «(۱)

این روایت را طبرانی (۲)

با سند معتبر (۳)

نقل کرده و همچنین از توجیهش نیز معلوم می شود که او سندش را

ص: ۱۴۳

۱- حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي ثنا إبراهيم بن الحسن الثعلبي ثنا يحيى بن يعلى عن ناصح بن عبد الله عن سماك بن حرب عن أبي سعيد الخدري عن سلمان قال قلت يا رسول الله لكل نبي وصي فمن وصيك فسكت عني فلما كان بعد رأني فقال يا سلمان فأسرعت إليه قلت لبيك قال تعلم من وصي موسى قلت نعم يوشع بن نون قال لم قلت لأنه كان أعلمهم قال فإن وصيي ((وصي)) وموضع سرى وخير من أترك بعدى وينجز عدتي ويقضي ديني علي بن أبي طالب قال أبو القاسم قوله وصيي ((وصي)) يعني أنه أوصاه في أهله لا بالخلافه وقوله خير من أترك بعدى يعني من أهل بيته صلى الله عليه و آله وسلم

۲- المعجم الكبير ج ۶ ص ۲۲۱ ح ۶۰۶۳

۳- بررسی سند روایت: محمد بن عبد الله الحضرمي: ثقه / إبراهيم بن الحسن الثعلبي: مقبول / يحيى بن يعلى المحاربي: ثقه ناصح بن عبد الله التميمي: توثيقش را در ادامه ذکر می کنیم سماک بن حرب الذهلي: صدوق / أبو سعيد الخدري: صحابي / سلمان الفارسي: صحابي در برنامه ی جوامع الكلم در بررسی سند این روایت، يحيى بن يعلى را به اشتباه اسلمی دانسته و لذا تضعیفش کرده و به ناصح بن عبد الله هم درجه ی منکر الحدیث داده اند. يحيى بن يعلى المحاربي، نه اسلمی! يحيى بن يعلى در این روایت طبق تصریح ذهبی، محاربی است نه اسلمی؛ «يحيى بن يعلى المحاربي عن ناصح بن عبد الله عن سماك بن حرب عن أبي سعيد الخدري عن سلمان قال قلت يا رسول الله لكل نبي وصي فمن وصيك فسكت عني فلما كان بعد قال يا سلمان إن وصيي وموضع سرى وخير من أترك بعدى ينجز موعدي ويقضي ديني علي بن أبي طالب» میزان الاعتدال فی نقد الرجال ج ۷ ص ۵ رقم ۸۹۹۵ و يحيى بن يعلى المحاربي از ثقات است و به همین دلیل است که هیشمی بعد از نقل این روایت، تنها ایرادی که گرفته، متروک الحدیث بودن ناصح بن عبد الله است؛ «وفى إسناد ناصح بن عبد الله وهو متروك» مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۴ توثيق ناصح بن عبد الله «وقال ابن حبان: كان شيخا صالحا غلب عليه الصلاح فكان يأتي بالشئ على التوهم، فلما فحش ذلك منه استحق الترك وقال أحمد بن حازم بن أبي غرزة: سمعت عبيد الله بن موسى وأبا نعيم يقولان جميعا عن الحسن بن صالح، قال: ناصح ابن عبد الله المحلمى نعم الرجل وروى له أبو أحمد بن عدى أحاديث عن سماك، عن جابر ابن سمره منها قوله: لان يؤدب الرجل ولده خير له من ان يتصدق بصاع" (ت)، ثم قال: وهذه الاحاديث عن سماك

، عن جابر بن سمره غير محفوظه ، ولناصح غير ما ذكرت ، وهو في جمله متشيعي أهل الكوفه ، وهو ممن يكتب حديثه» ترجمه: «ابن حبان گفته است: شيعی صالح و خوب بود، اما از روی خیال و توهم نیز روایت می کرد؛ پس هنگامی که روایتی از او زشت شد، مستحق است که آن ترک شود. احمد بن حازم بن ابی غرزه گفته است: از عیید الله بن موسی و ابونعیم شنیدم که از حسن بن صالح نقل می کردند که گفت: ناصح بن عبد الله محملی مرد خوبی است. و ابو احمد بن عدی از او احادیثی از سماک از جابر بن بن سمره نقل کرده است که: اگر پدری فرزندش را تربیت کند، بهتر از این است که یک صاع (سه کیلو گرم طعام) [در هر روز] صدقه بدهد [روایت ترمذی] ، سپس گفته است: این احادیث از سماک از جابر بن سمره نامعتبر هستند و البته ناصح غیر از این ها احادیث دیگری نیز دارد و خلاصه ی کلام اینکه او از شیعیان اهل کوفه بود و حدیثش نوشته می شود.» تهذیب الکمال ج ۲۹ ص ۲۶۳-۲۶۴ رقم ۶۳۵۴ ذهبی درباره ی ناصح بن عبد الله می نویسد: «قلت وکان من العابدین ذکره الحسن بن صالح فقال رجل صالح نعم الرجل» ترجمه: «می گویم: از عبادت کنندگان بود و حسن بن صالح در مورد او گفته است: مرد صالح و خوبی است.» میزان الاعتدال فی نقد الرجال ج ۷ ص ۴ رقم ۸۹۹۵ «ناصح بن عبد الله المحملی عن سماک ویحیی بن أبی کثیر وعنه یحیی بن یعلی وإسحاق السلولی صالح ضعفه ت.» ترجمه: «ناصح بن عبد الله ... مرد صالحی است، اما تضعیفش کرده اند و ترمذی از او روایت نقل کرده است.» الکاشف ج ۲ ص ۳۱۳ رقم ۵۷۷۵

معتبر دانسته است. اما بطلان توجیه طبرانی روشن است؛ زیرا وصایت امیرالمومنین علیه السلام در اینجا با وصایت اوصیای انبیا؛ از جمله یوشع بن نون قرین شده است.

روایت دوم:

«قیس بن میناء عن سلیمان کوفی لا یتابع علی حدیثه وکان له مذهب سوء حدثنا إبراهیم بن محمد حدثنا عبد العزیز بن الخطاب حدثنا علی بن هاشم عن إسماعیل عن جریر بن شراحیل عن قیس بن میناء عن سلمان قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم وصیی علی بن أبی طالب رضی الله عنه.»<sup>(۱)</sup>

پنجم: ابو ایوب انصاری

سند یکم:

«عبایه بن ربیع از ابو ایوب انصاری نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به فاطمه سلام الله علیها فرمودند: آیا نمی دانی که خداوند متعال به زمین نظاره کرد و از میان مردم، پدرت را انتخاب کرده و به عنوان پیامبر مبعوث نمود و سپس برای بار دوم به زمین نظاره کرد و همسرت را انتخاب کرد و به من وحی نمود تا او را به نکاح تو در آوردم

ص: ۱۴۴

و او را وصی (خویش) قرار دهم؟!» (۱)

این روایت را طبرانی (۲)

با سند معتبر (۳)

نقل کرده است.

ص: ۱۴۵

۱- حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي ثنا محمد بن مرزوق ثنا حسين الأشقر ثنا قيس عن الأعمش عن عبايه بن ربيعي عن أبي أيوب الأنصاري أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لفاطمه رضى الله عنها أما علمت أن الله عز وجل اطلع إلى أهل الأرض فاختار منهم أباك فبعثه نبيا ثم اطلع الثانيه فاختار بعلك فأوحى إلى فأنكحته واتخذته وصيا

۲- المعجم الكبير ج ۴ ص ۱۷۱ ح ۴۰۴۶

۳- بررسی سند روایت: محمد بن عبد الله الحضرمي: ثقه / محمد بن مرزوق الباهلي: ثقه (طبق برنامه جوامع الکلم) الحسين بن الحسن الأشقر: صدوق ابن حجر عسقلاني اقوال مختلف علمای اهل سنت درباره ی أشقر را اینگونه جمع بندی می کند که او راستگو است: «الحسين بن الحسن الأشقر الفزاري الكوفي صدوق يهم ويغلو في التشيع من العاشره مات سنه ثمان ومائتين س» تقريب التهذيب ج ۱ ص ۱۶۶ رقم ۱۳۱۸ قيس بن الربيع الأسدي: صدوق / سليمان بن مهران الأعمش: ثقه (طبق برنامه جوامع الکلم) عبايه بن ربيعي الأسدي: در ادامه توثيقش را ذکر می کنیم / أبو أيوب الأنصاري: صحابي توثيق عبايه بن ربيعي: این راوی هيچ جرح مفسري ندارد و تنها به خاطر نقل چنين احاديثي بعضی ها او را غالی و حتى ملحد دانسته اند! محمد بن سعد بر او ترحم کرده است: «عبايه بن ربيعي الأسدي روى عن عمر وعلى بن أبي طالب وكان قليل الحديث رحمه الله عليه وبركاته» الطبقات الكبرى ج ۶ ص ۱۲۷ پدر این ابی حاتم (ابو حاتم رازی) او را شيخ (از الفاظ تعديل) دانسته است: «عبايه بن ربيعي الأسدي كوفي ... نا عبد الرحمن قال سألت أبي عنه فقال كان من عتق الشيعة قلت ما حاله قال شيخ» الجرح والتعديل ج ۷ ص ۲۹ ابن حبان او را در زمره ی افراد ثقه آورده است: «عبايه بن ربيعي الأسدي رأى جماعه من الصحابه روى عنه أهل الكوفه» الثقات ج ۵ ص ۲۸۱ رقم ۴۸۴۴ حاكم نيشابورى و ذهبى حديث عبايه بن ربيعي را طبق شروط بخارى و مسلم ، صحيح دانسته اند: «أخبرنا علي بن محمد بن عقبه الشيباني بالكوفه حدثنا إبراهيم بن إسحاق القاضي حدثنا يعلى بن عبيد حدثنا سفيان الثوري عن سلمه بن كهيل عن عبايه بن ربيعي عن علي رضى الله عنه فى قوله عز وجل ( وألزمهم كلمه التقوى ) قال لا إله إلا الله والله أكبر هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه» تعليق الذهبى : على شرط البخارى و مسلم ؛ المستدرک على الصحيحين ج ۲ ص ۵۰۰ ح ۳۷۱۷

طبرانی به دنبال حدیث فوق، سند دیگری نیز برایش ذکر کرده است؛

«عبایه بن ربیع از ابو ایوب نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مریض شد و فاطمه سلام الله علیها برای عیادت نزد او در حالی که رو به بهبودی بود آمد و هنگامی که سختی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دید، پس حدیث را با طولش بیان کرد.» (۱)

سند این روایت نیز معتبر است. (۲)

ص: ۱۴۶

۱- المعجم الكبير ج ۴ ص ۱۷۲ ح ۴۰۴۷ حدثنا محمد بن عثمان أبي شيبة ثنا يحيى الحماني ثنا قيس بن الربيع عن الأعمش عن عبایه عن أبي أيوب أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مرض فأتته فاطمه رضي الله عنها تعودوه وهو ناقة من مرضه فلما رأت ما برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من الجهد فذكر الحديث بطوله

۲- بررسی سند روایت: محمد بن عثمان بن ابی شیبہ: صدوق حسن الحدیث / یحیی بن عبد الحمید الحماني: در ادامه توثیقش را ذکر می کنیم بقیه ی سند هم همان سند روایت قبلی است و نکته ی جالب توجه اینکه، حسین الاشقر (راوی متهم حدیث قبلی) نیز در این سند وجود ندارد. توثیق یحیی بن عبد الحمید الحماني: تعدادی از بزرگان علم رجال اهل سنت او را توثیق کرده اند و عده ای نیز تصریح کرده اند که تضعیف او تنها به خاطر حسادت نسبت به او بوده است؛ ابو احمد بن عدی الجرجانی: أرجو أنه لا بأس به / أبو دواد السجستاني: كان حافظا / أحمد بن منصور الرمادي: عندي أوثق من أبي بكر بن أبي شيبة، وما يتكلمون فيه إلا من الحسد / محمد بن إبراهيم البوشنجي: ثقة / محمد بن عبد الله بن نمير: ومرة: ثقة، ومرة: يحفظ حفظا جيدا، وما هو إلا صدوق / مصنفاو تحرير تقريب التهذيب: ضعيف يعتبر به / يحيى بن معين: صدوق مشهور، ما يقال: فيه إلا من حسد، ومرة: ثقة، ومرة: صدوق ثقة، وفي رواية ابن محرز عنه قال: كان ثقة، لا بأس به، رجل صدوق منبع: قسمت تراجم برنامه ی جوامع الكلم و سایت موسوعه الحدیث جالب اینکه احمد بن منصور الرمادي که ذهبی از او به عنوان «الإمام الحافظ الضابط» یاد کرده، حماني را ثقة تر از ابوبکر بن ابی شیبہ (از محدثین بزرگ اهل سنت) دانسته است! «وَأما الرمادي فقال: هو أوثق عندي من أبي بكر بن أبي شيبة، وما يتكلمون فيه إلا من الحسد» ترجمه: «و اما رمادي گفته است: او در نزد من از ابوبکر بن ابی شیبہ (استاد بخاری) مورد اعتماد تر است و در مورد او فقط به خاطر حسادت سخنانی گفته اند.» تاریخ الإسلام ج ۱۶ ص ۴۵۵ «الرمادي (ق) الإمام الحافظ الضابط أبو بكر أحمد بن منصور بن سيار بن معارك الرمادي البغدادي» سير أعلام النبلاء ج ۱۲ ص ۳۸۹ خود شمس الدين ذهبي از او به عنوان حافظ و امام كبير یاد کرده است؛ «يحيى بن عبد الحميد ابن عبد الرحمن بن ميمون بن عبد الرحمن الحافظ الإمام الكبير أبو زكريا بن المحدث الثقة أبي يحيى الحماني الكوفي صاحب المسند الكبير» سير أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۵۲۶ و در کتاب دیگرش، روایتش را حسن دانسته است؛ قلت: وقع لنا حديثه عاليا. أخبرنا أبو المعالي الهمداني ... ثنا يحيى بن عبد الحميد ... ثنا علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال: أما إنني سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول: لا تكذبوا علي، فمن كذب علي معتمدا فليج النار. هذا حديث حسن عال متصل، سالم من العنعنة المحتملة

للتدليس ، قل أن يضع مثله.» تاريخ الإسلام ج ١٦ ص ٤٥٥-٤٥٦ از این رو، نور الدین هیشمی یکی از این دو سند را تحسین کرده است ؛ «رواه الطبرانی وله فى الصغير عن أبى أيوب أيضا قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نبينا خير الأنبياء رواه بأسانيد وأحدها حسن» ترجمه: «این روایت را طبرانی نقل کرده و در معجم صغیر (با همان سند اول) از ابو ایوب نیز روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمودند: پیامبر ما بهترین پیامبران است . آن را با دو سند نقل کرده که سند یکی از آن ها حسن است.» مجمع الزوائد ج ٨ ص ٢٥٣ جلال الدین سیوطی نیز تصریح میکند که هیشمی این حدیث را حسن دانسته است : أخرجه الطبرانی (٤/١٧١، رقم ٤٠٤٦) قال الهیثمی (٨/٢٥٣) : رواه بأسانيد وأحدها حسن جامع الأحادیث ، ج ٦ ص ٣٣٩ ح ٥٢٩٦ سایت شامله



ابن عساکر با سندش از بریده نقل می کند که گفت:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: همه ی پیامبران وصی و وارث داشتند و علی (علیه السلام) وصی و وارث من است.»<sup>(۱)</sup>

سند این روایت نیز معتبر است.<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۴۷

۱- تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۳۹۲ (ح ۴۴۶۷۱) أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندی أنا أبو الحسين بن النقور أنا أبو القاسم عیسی بن علی أنا أبو القاسم البغوی نا محمد بن حمید الرازی نا علی بن مجاهد نا محمد بن إسحاق عن شریک بن عبد الله عن أبي ربيعہ الإیادی عن ابن بریده عن أبيه قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لكل نبی وصی و وارث وإن علیا وصی و وراثی

۲- بررسی سند روایت: إسماعیل بن أحمد السمرقندی: ثقه / أحمد بن محمد البغدادی: صدوق حسن الحدیث / عیسی بن علی الوزیر: صدوق حسن الحدیث / عبد الله بن سabor البغوی: ثقه / محمد بن حمید التیمی: توثیقش را قبلا- در بحث احادیث خلافت ذکر کردیم علی بن مجاهد الرازی: در ادامه توثیقش را ذکر می کنیم ابن إسحاق القرشی: صدوق / شریک بن عبد الله القاضی: صدوق / عمر بن ربيعہ الإیادی: مقبول عبد الله بن بریده الأسلمی: ثقه / بریده بن الحصیب الأسلمی: صحابی طبق برنامه ی جوامع الکلم اشکال سند این روایت متوجه ابن حمید است که قبلا توثیقش را ذکر کردیم و نیز علی بن مجاهد که در ادامه توثیقش را می آوریم. توثیق علی بن مجاهد: ابن حجر عسقلانی در شرح حال او می نویسد: «قال أبو داود عن أحمد کتبت عنه ما أرى به بأسا وقال بن حبان عن بن معین رأیته علی باب هشیم ولم أکتب عنه شیئا ما أرى به بأسا ... وقال الترمذی فی جامعه حدثنا محمد بن حمید الرازی ثنا جریر قال حدثنی علی بن مجاهد وهو عندی ثقه ... وذكره بن حبان فی الثقات» ترجمه: «ابو داود (سلیمان بن اشعث) از احمد (احمد بن علی الأبار که ذهبی از او به عنوان «الحافظ المتقن الإمام الربانی» یاد کرده. سیر أعلام النبلاء ج ۱۳ ص ۴۴۳) نقل کرده است که گفت: از او روایاتی نوشته ام و در او اشکالی ندیدم و ابن حبان از ابن معین نقل کرده است که گفت: او را در جلوی در هشیم دیدم، ولی روایتی از او ننوشتم و اشکالی در او ندیدم ... ترمذی از جریر بن عبد الحمید نقل کرده است که گفت: او در نزد من ثقه است ... و ابن حبان نیز او را در کتاب الثقات ذکر کرده است.» تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۳۳۰ رقم ۶۱۳ ذهبی گفته است: یحیی بن ضریس او را دروغگو دانسته، اما بقیه توثیقش کرده اند و ترمذی نیز روایاتش را نقل کرده است. «علی بن مجاهد الکابلی أبو مجاهد الرازی قاضی الری ... کذبه یحیی بن الضریس و وثقه غیره ت» الکاشف للذهبی ج ۲ ص ۴۶ رقم ۳۹۵۹ بنابراین حداقل این روایت به کمک اسناد دیگر تقویت می شود و به درجه ی حسن لغیره می رسد.

روایت یکم:

«ابن عباس میگوید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عمره کرد و بین ایشان و بین اهل مکه عهدی بود که هیچکس از اهل ایشان خارج نشود... سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: اما تو ای جعفر! تو در ظاهر و اخلاقیات به من شبیه هستی. و تو ای علی! من از تو هستم و تو وصی من هستی.»<sup>(۱)</sup>

روایت دوم:

«سعید بن جبیر می گوید: ابن عباس در کنار زمزم نشسته بود و حدیث می گفت تا اینکه مردی بلند شد و گفت: ای ابن عباس! من مردی از اهل شام از اهالی حمص هستم. آنها از علی بن ابی طالب برائت می جویند... ابن عباس گفت: من به تو خبر می دهم که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نزد ام سلمه دختر ابی امیه بود که علی (علیه السلام) خواست بر ایشان وارد شود... پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: ای ام سلمه، آیا او را می شناسی؟ ام سلمه گفت: بله! او علی بن ابی طالب است. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: او وصی من بر اهل بیتم و بر همه

ص: ۱۴۸

---

۱- مسند ابی یعلی ج ۴ ص ۳۴۴ ح ۲۴۵۹ حدثنا وهب حدثنا خالد عن حسین عن عكرمة: عن ابن عباس أن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اعتمر وکان بینہ و بین اهل مکه عهد أن لا یخرج أحدا من أهله... قال أما أنت یا جعفر فأنت تشبه خلقی وخلقی وأما أنت یا علی فأنا منك وأنت وصی

خوبان امت من می باشد و برادر من در دنیا و آخرت است.» (۱)

روایت سوم:

«ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در سخن خداوند: "جز این نیست که خدا می خواهد آلودگی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را كاملا پاکیزه کند"، نقل می کند که فرمود: من و اهل بیتم از گناهان پاک هستیم... و از خواب بیدار شدم در حالی که جبرئیل علیه السلام در بین سه فرشته بود؛ یکی از فرشته ها گفت: ای جبرئیل! به کدام یک از این سه فرستاده شده ای؟ با پایش مرا تکان داد و گفت: به سوی این و او آقای فرزندان آدم علیه السلام است. یکی از آن سه گفت: اسمش چیست؟ گفت: این محمد صلی الله علیه و آله وسلم سرور فرستادگان و این علی علیه السلام بهترین اوصیا است...» (۲)

روایت چهارم:

«ابن عباس می گوید: به همراه گروهی از جوانان بنی هاشم در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودیم که ستاره ای از آسمان افتاد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: هر کس که این ستاره بر خانه اش بیفتد، وصی بعد از من می باشد.

جوانان بنی هاشم برخاستند و دیدند که ستاره بر خانه علی (علیه السلام) فرود آمد. سپس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم گفتند: در محبت علی (علیه السلام) دچار گمراهی شده ای.

ص: ۱۴۹

۱- المحاسن والمساوی للبيهقي ج ۱ ص ۳۹-۴۰ أبو عثمان قاضي الری عن الأعمش عن سعيد بن جبیر قال: كان عبد الله بن عباس بمكة يحدث علي شفير زمزم ونحن عنده، فلما قضى حديثه قام إليه رجل فقال: يا ابن عباس إني امرؤ من أهل الشام من أهل حمص، إنهم يتبرأون من علي بن أبي طالب... (قال ابن عباس) وإني أخبرك أن رسول الله، صلی الله علیه و آله وسلم، كان عند أم سلمة بنت أبي أمية إذ أقبل علي، عليه السلام، يريد الدخول علي النبي... وقال: يا أم سلمة هل تعرفين هذا؟ قالت: نعم هذا علي بن أبي طالب. فقال رسول الله: ... وهو الوصي علي أهل بيتي وعلي الأخیار من أمتي، وهو أخی في الدنيا والآخرة

۲- الأمالی للشجری ج ۱ ص ۱۹۸ أخبرنا أبو القاسم عبد الرحمن بن محمد بن أحمد الذکوانی، قال أخبرنا أبو محمد الحسن بن إسحاق بن زید المعدل، قال أخبرنا أبو بكر محمد بن ماهان، قال حدثنا عمران بن عبد الرحيم، قال حدثنا الحماني، قال حدثنا قيس بن الربيع عن الأعمش عن عبادة عن ابن عباس، عن النبي صلی الله علیه و آله وسلم في قول الله عز وجل: 'إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا' فأنا وأهل بيتي مطهرون من الذنوب، ... فانتبهت من رقدي وجبريل عليه السلام في ثلاثة أملاك، فقال له بعض الأملاك الثلاثة يا جبريل: إلى أي هؤلاء الثلاثة أرسلت؟ فحركني برجله وقال إلى هذا، وهو سيد ولد آدم صلی الله علیه و آله وسلم، فقال له أحد الثلاثة: ومن هو سمه؟ فقال هذا محمد صلی الله

عليه و آله وسلم سيد المرسلين ، وهذا على خير الوصيين ...

سپس خداوند این آیات را نازل فرمود:

(سوگند به اختر چون فرود می آید\* [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده\* و از سر هوس سخن نمی گوید\* این سخن بجز وحیی که وحی می شود نیست\* آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت\* [سروش] نیرومندی که [مسلط] در ایستاد\* در حالی که او در اُفق اعلی بود.)<sup>(۱)</sup>

هشتم: عبد الله بن عمر

روایت یکم:

«نافع می گوید: به ابن عمر گفتم: چه کسی بهترین مردم بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می باشد؟ ابن عمر گفت: بی مادر! تو را چه به این حرفها؟ سپس گفت: استغفرالله!، بهترین مردم بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسی است که بر او جایز شود آنچه بر او جایز بود و حرام شود بر او آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حرام بود. گفتم: آن کیست؟ گفت: علی (علیه السلام). [پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم] درهای مسجد را بست، و در علی علیه السلام را باز گذاشت و به او فرمود: برای تو است در این مسجد آنچه برای من است، و بر تو است آنچه بر من است، و تو وارث و وصی منی و دین مرا ادا میکنی، و به وعده من وفا می نمائی و با طریقه من جنگ می کنی. دروغ گفته کسی که گمان می کند تو را دشمن می دارد و مرا دوست می دارد.»<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۵۰

۱- تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۳۹۲ أخبرنا أبو غالب بن البنا أنا أبو محمد الجوهري أنا أبو عمر محمد بن العباس أنا أبو عبد الله الحسين بن علي بن الحسين بن الحكم الأسدی الدهان المعروف بأخي حماد نا علي بن محمد بن الخليل بن هارون البصري نا محمد بن الخليل الجهني نا هشيم عن أبي بشر عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال كنت جالسا مع فتية من بني هاشم عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم إذ انقض كوكب فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من انقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدى فقام فتية من بني هاشم فنظروا فإذا الكوكب قد انقض في منزل علي قالوا يا رسول الله قد غويت في حب علي فأنزل الله تعالى ( والنجم إذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى وما ينطق عن الهوى إن هو إلا - وحى يوحى ) إلى قوله ( وهو بالأفق الأعلى )

۲- مناقب علي (ع) لابن المغازلي، ص ۳۳۲ ح ۳۰۹ سایت شامله / أخبرنا أبو الحسن أحمد بن المظفر بن أحمد العطار الفقيه الشافعي، أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزني الملقب بابن السقاء الحافظ، حدثنا علي بن العباس البجلي بالكوفة، حدثنا حسين بن نصر بن مزاحم، حدثنا خالد بن عيسى العكلى، حدثنا حصين بن مخارق، حدثنا جعفر بن محمد عن أبيه عن نافع مولى ابن عمر قال: قلت لابن عمر: من خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ قال: ما أنت وذاك لا أم لك، ثم قال: أستغفر الله، خيرهم بعده من كان يحل له ما كان يحل له، ويحرم عليه ما كان يحرم عليه. قلت: من هو؟ قال: علي، سد أبواب المسجد وترك باب علي وقال له: لك في هذا المسجد ما لى، وعليك فيه ما لى، وأنت وارثى، ووصيى تقضى دينى وتنجز عداتى، وتقتل على سنتى، كذب من زعم أنه يبغضك ويحبى

روایت دوم:

«ایوب بن زهر به سندش نقل می کند که ابن عمر گفت: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودند که جبرئیل علیه السلام بر ایشان نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند بزرگ به تو سلام می رساند و می فرماید: وقتی خداوند از پیامبران پیمان موکد گرفت، زمانی که تو در صلب آدم بودی پیمان گرفت و تو را آقای همه پیامبران و وصی تو علی بن ابی طالب را آقای همه اوصیاء قرار داد.» (۱)

نهم: ابوذر غفاری

«ابوذر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: من خاتم پیامبران هستم و همینطور علی علیه السلام و فرزندان او را تا روز قیامت ختم می کنند.» (۲)

دهم: علی الهلالی

طبرانی با سندش از علی هلالی صحابی نقل کرده است که گفت:

«در زمان بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که در آن از دنیا رفت، بر ایشان وارد شدم و دیدم که فاطمه زهرا سلام الله علیها در بالین آن حضرت بودند، پس گریه کردند و صدایشان بلند شد، پس پلکهای چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به جانب فاطمه باز شد و فرمودند: ای محبوبه ی من فاطمه علیه السلام! چرا گریه می کنی؟ فرمود: از پراکندگی و ضایع شدنمان بعد از شما می ترسم.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مگر نمی دانی که خدا به زمین توجه فرمود و از همه خلائق پدرت را برگزید و او را پیغمبر قرار داد و دیگر بار به زمین توجه کرد و شوهرت را برگزید و به من وحی کرد تا شما را به نکاح او درآورم؟! «

ص: ۱۵۱

۱- لسان المیزان لابن حجر العسقلانی ج ۱ ص ۴۸۰ ایوب بن زهیر عن عبد الله بن عبد الملك عن مالك عن نافع عن بن عمر رضی الله عنهما قال بینما النبی صلی الله علیه و آله وسلم جالس ذات یوم إذ هبط علیه جبرائیل الروح الأمين علیه السلام فقال یا محمد رب العزه یقرئک السلام ویقول إنه لما أخذ میثاق النبیین أخذ میثاقک وأنت فی صلب آدم فجعلک سید الأنبیاء وجعل وصیک سید الأوصیاء علی بن ابی طالب رضی الله عنه فذكر حدیثا طویلا آورده الدارقطنی فی الغرائب عن ابی طالب أحمد بن نصر عن موسی بن عیسی بن یزید عنه عن عبد الله بن عبد الملك

۲- الموضوعات لابن جوزی ج ۱ ص ۲۸۲ أنبأنا علی بن عبد الواحد الدینوری قال أنبأنا أبو محمد الحسن بن محمد الخلال قال حدثنا الحسن بن أحمد بن حرب قال حدثنا الحسن بن محمد بن یحیی العلوی قال حدثنا محمد بن إسحاق القرشی حدثنا إبراهيم بن عبد الله حدثنا عبد الرزاق أنبأنا معمر عن محمد عن عبد الله بن الصامت عن ابی ذر قال: سمعت رسول الله: 'أنا خاتم النبیین، كذلك علی وذریته یختمون الأوصیاء إلى یوم القیامه

ای فاطمه سلام الله عليها ، ما اهل بيتی هستيم که خداوند هفت خصلت به ما عطا فرموده که قبل از ما به احدی نداده است و بعد از ما نیز به احدی نمی دهد : من آخرین و اکرم پیامبران و محبوب ترین خلق خدا هستم و من پدر تو هستم و وصی من بهترین اوصیا و محبوب ترین آنها نزد خدا است و او همسرت است. و شهید ما بهترین شهیدان و محبوب ترین آن ها در نزد خدا است و او حمزه عموی پدرت و همسرت می باشد و از ماست کسی که دارای دو بال سبز است و در بهشت هر کجا بخواهد با فرشتگان پرواز می کند و آن پسر عموی پدرت و برادر شوهرت هست. و دو سبط این امت از ماست و آن حسن و حسین علیهما السلام دو فرزندان هستند و آنها دو آقای جوانان اهل بهشت هستند. به خدایی که مرا به حق مبعوث به رسالت فرمود، پدرشان علی علیه السلام بهتر از آن دو است. ای فاطمه، به خدایی که مرا به حق برانگیخت، مهدی این امت از این دو می باشد.»(۱)

سند این روایت نیز معتبر است.(۲)

ص: ۱۵۲

۱- المعجم الأوسط ج ۶ ص ۳۲۷-۳۲۸ ح ۶۵۴۰ حدثنا محمد بن رزق بن جامع ثنا الهيثم بن حبيب نا سفیان بن عینه عن علی بن علی الهلالی عن أبيه قال دخلت علی رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فی شکاته التي قبض فيها فإذا فاطمه عند رأسه قال فبكت حتى ارتفع صوتها فرفع رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم طرفه إليها فقال حبيبتی فاطمه ما الذی يبكيك قالت أخشى الضيعة من بعدك قال يا حبيبتی أما علمت أن الله أطلع علی الأرض اطلاعه فاختر منها أباك فبعته برسالته ثم اطلع علی الأرض اطلاعه فاختر منها بعلك وأوحى إلي أن أنكحك إياه يافاطمه ونحن أهل بيت قد أعطانا الله سبع خصال لم يعط أحدا قبلنا ولا تعطى أحد بعدنا أنا خاتم النبیین وأكرم النبیین علی الله وأحب المخلوقين إلى الله وأنا أبوك ووصيی خير الأوصياء وأحبهم إلى الله وهو بعلك وشهيدنا خير الشهداء وأحبهم إلى الله وهو حمزه بن عبد المطلب وهو عم أبيك وعم بعلك ومنا من له جناحان أخضران يطير في الجنة مع الملائكة حيث يشاء وهو بن عم أبيك وأخو بعلك ومنا سبطا هذه الأمة وهما ابناك الحسن والحسين وهما سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما والذی بعثني بالحق خير منهما يافاطمه والذی بعثني بالحق إن منهما لمهدى هذه الأمة

۲- علمای اهل سنت اشکال سند این روایت را ، هیثم بن حبيب دانسته اند ؛ نور الدین هیثمی بعد از نقل این روایت ، می نویسد : «رواه الطبرانی فی الكبير والأوسط وفيه الهيثم بن حبيب قال أبو حاتم منكر الحديث وهو متهم بهذا الحديث» ترجمه: «این روایت را طبرانی در معجم کبير و اوسط نقل کرده و در سندش هیثم بن حبيب است. ابو حاتم گفته است: منکر الحديث است و او متهم به جعل این حدیث می باشد.» مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۶ ابو الحسن کنانی نیز بعد از نقل این روایت می نویسد : «( طب ) من طریق الهيثم بن حبيب قال الذهبي : موضوع والمتهم به الهيثم.» ترجمه: «این روایت را طبرانی از طریق هیثم بن حبيب نقل کرده و ذهبی گفته است: موضوع بوده و هیثم به وضع آن متهم است.» تنزیه الشریعه ج ۱ ص ۱۶۶ هیثمی در جای دیگر می گوید: هیثم بن حبيب را ابن حبان توثیق کرده و کسی جز ذهبی تضعیفش نکرده است و علتش هم، نقل همین روایت بوده است !! «وأما الهيثم بن حبيب فلم أر من تكلم فيه غير الذهبي إتهمه بخبر رواه وقد وثقه ابن حبان» مجمع

الزوائد ج ۳ ص ۱۹۰

امر تسری حنفی می نویسد:

«دارقطنی از ابی هارون عبدی روایت کرده است که گفت: نزد ابو سعید خدری آمدم و به او گفتم: آیا تو در بدر حاضر بوده ای؟ گفت: آری. گفتم: آیا در باره علی علیه السلام و فضلش چیزی از آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده ای به ما نمی گویی؟ گفت: آری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از یک بیماری بهبود یافت و دوران نقاهت را می گذرانند که فاطمه صلی الله علیه و آله وسلم بر او وارد شد تا از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عیادت کند. من در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودم، پس چون فاطمه سلام الله علیها ضعف و سستی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دید، بغض گلویش را فشرده تا جایی که اشکش بر گونه هایش آشکار شد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: چرا می گریی ای فاطمه! فاطمه سلام الله علیها گفت: از فوت می ترسم یا رسول الله! پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای فاطمه! آیا نمی دانی که خداوند به زمین نگریست و پدر تو را برگزید و او را به عنوان پیامبر برانگیخت، و بار دیگر به زمین نگریست و شوهر تو را در آن برگزید و به من وحی کرد و تو را به ازدواج او درآوردم و وصی اش گرفتم؟» (۱)

دوازدهم: عبد الله بن مسعود

«عبد الله بن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرد که فرمودند: من خواسته پدر خود ابراهیم علیه السلام هستم.

گفتیم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم! چطور خواسته پدرت ابراهیم (علیه السلام) شدی؟

فرمود: خدای توانا و بزرگ بر ابراهیم علیه السلام وحی کرد: «من تو را بر مردم پیشوا قرار می دهم» ابراهیم علیه السلام از شادی به وجد آمد و گفت: ای پروردگار من! از فرزندانم مانند من پیشوایانی هست؟

ص: ۱۵۳

۱- ارجح المطالب فی عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۲۹ پی دی اف / عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ قَالَ أَتَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِي فَقُلْتُ لَهُ هَلْ شَهِدْتَ بَدْرًا فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ أَلَا تُحَدِّثُنِي بِشَيْءٍ مِمَّا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ | فِي عَلِيٍّ وَفَضْلِهِ فَقَالَ بَلَى أَخْبِرُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ | مَرَّ مَرَضًا نَقَهَ مِنْهَا فَمَدَّحَلَّتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ ÷ تَعَوَّدُهُ وَ أَنَا جَالِسٌ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ | فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِرَسُولِ اللَّهِ مِنَ الضَّعْفِ حَنَقَتْهَا الْعَبْرَةُ حَتَّى بَدَتْ دُمُوعُهَا عَلَى خَدَّيْهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ | مَا يَبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ أَخَشَى الضَّيْعَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى الْمَازِضِ أَطْلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَانِيَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَنْكَحْتُهُ وَ اتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا ... (أَخْرَجَهُ الدَّارِقُطْنِيُّ).



خدا بسوی او وحی کرد که ای ابراهیم علیه السلام! به تحقیق من پیمانی با تو نمی بندم که به او وفا نکنم.

گفت: ای پروردگار من آن عهدی که بر من وفا نمی کنی چیست؟ فرمود برای ستمکاران از فرزندان عطا نمی کنم.

در آن هنگام ابراهیم علیه السلام گفت: «خود و فرزندانم را از پرستش این بتها بدور کن. پروردگارا بتحقیق آنها بیشتری از مردم را گمراه کردند» پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود همان درخواست و دعا به من و علی علیه السلام رسید که هرگز احدی از ما بر بت سجده نکرده ایم، پس خدا مرا پیامبر و علی علیه السلام را وصی قرار داد.»(۱)

سیزدهم: جابر بن عبد الله

«جابر بن عبد الله میگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: خدای بزرگ و توانا پرتویی از نور بر زمین نازل کرد، و او را در پشت آدم (علیه السلام) برقرار نمود، و او را برگردانید، تا آنکه به دو بخش قسمت نمود، پاره ای در پشت عبد الله و پاره ای دیگر در صلب ابو طالب (علیه السلام) قرار داد. پس مرا پیامبر و علی (علیه السلام) را وصی در آورد.»(۲)

ص: ۱۵۴

۱- مناقب علی (ع) لابن المغازلی، ص ۳۴۵-۳۴۶ ح ۳۲۲ سایت شامله؛ أخبرنا أبو محمد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجانی، أخبرنا أبو الفتح هلال بن محمد الحفار، حدثنا إسماعیل بن علی بن رزین قال: حدثني أبي وإسحاق بن إبراهيم الدبري قالا: حدثنا عبد الرزاق قال: حدثني أبي عن مينا مولى عبد الرحمن بن عوف عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ((أنا دعوه أبي إبراهيم)) قلنا: يا رسول الله وكيف صرت دعوه أبيك إبراهيم؟ قال: ((أوحى الله عز وجل إلي إبراهيم: {إني جاعلك للناس إماماً}، فاستخف إبراهيم الفرح، قال: يا رب! ومن ذريتي أئمة مثلي! فأوحى الله إليه أن: يا إبراهيم إنني لا أعطيك عهداً لا أفي لك به. قال: يا رب ما العهد الذي لا تفي لي به؟ قال: لا أعطيك لظالم من ذريتك، قال إبراهيم عندها: {وإجئني وبنی أن نعبد الأصنام. رب إنهن أضللن كثيراً من الناس}))، قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: ((فانتهت الدعوه إلى وإلى علي لم يسجد أحد منا لصنم قط، فاتخذني الله نبياً واتخذ علياً وصياً)).

۲- مناقب علی (ع) لابن المغازلی، ص ۱۴۶ ح ۱۳۲ سایت شامله؛ أخبرنا أبو غالب محمد بن أحمد بن سهل النحوی، حدثنا أبو عبد الله محمد بن علی ابن أخت مهدی السقطی الواسطی -إملاء- قال: حدثنا أحمد بن علی القواریری الواسطی، حدثنا محمد بن عبد الله بن ثابت، حدثنا محمد بن مصفی، حدثنا بقیه بن الولید عن سوید بن عبد العزیز عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: ((إن الله عز وجل أنزل قطعة من نور فأسكنها في صلب آدم، فساقها حتى قسمها جزئين: جزءاً في صلب عبد الله، وجزءاً في صلب أبي طالب فأخرجني نبياً وأخرج علياً وصياً)).

«براء بن عازب گفت: وقتی آیه: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرزندان عبد المطلب را جمع کرد و آنان در آن روز چهل مرد بودند... آنگاه آنان را بیم داد و فرمود: ای فرزندان عبد المطلب! همانا من از سوی خداوند، بیم دهنده و مژده دهنده به شما هستم با چیزی که هیچ کس آن را نیاورده است و من دنیا و آخرت را برای شما آورده ام، پس تسلیم شوید و از من پیروی کنید تا هدایت شوید.

کیست از شما که با من برادری کند و وزیر من شود و ولی و وصی من پس از من و جانشین من در خاندانم باشد و قرض مرا ادا کند؟

همه آنان ساکت شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این سخن را سه بار تکرار کرد و هر بار آنان ساکت بودند و علی (علیه السلام) می فرمود: من .

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: تو. پس اقوام بلند شدند و به ابو طالب علیه السلام می گفتند: از پسر ت اطاعت کن که او را امیر تو کرد.»(۱)

ص: ۱۵۵

۱- تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۱۸۲ أخبرنی الحسین بن محمد بن الحسین قال : حدثنا موسى بن محمد بن علی بن عبد الله قال : حدثنا الحسن بن علی بن شیب المعمار قال : حدثنی عباد بن یعقوب قال : حدثنا علی بن هاشم عن صباح بن یحیی المزنی عن زکریا بن میسره عن أبی إسحاق عن البراء قال : لما نزلت ( وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ) جمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بنی عبد المطلب وهم یومئذ أربعون رجلا ، الرجل منهم يأكل المسنه ويشرب العس ، فأمر علیا برجل شاه فأدماها ثم قال : ادنوا باسم الله فدنا القوم عشره عشره فأكلوا حتی صدروا ، ثم دعا بقعب من لبن فجرع منه جرعه ثم قال لهم : اشربوا باسم الله ، فشرب القوم حتی رووا فبدرهم أبو لهب فقال : هذا ما یسحرکم به الرجل ، فسکت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یومئذ فلم یتکلم . ثم دعاهم من الغد علی مثل ذلك من الطعام والشراب ثم أنذرهم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال : یا بنی عبد المطلب إنی أنا النذیر إلیکم من الله سبحانه والبشیر لما یجیء به أحد منکم ، جئتکم بالدنیا والآخرة فأسلموا وأطیعونی تهتدوا ، ومن یواخینی ویؤازرنی ویكون ولیی ووصیی بعدی ، وخیفتی فی أهلی ویقضی دینی ؟ فسکت القوم ، وأعاد ذلك ثلاثا کل ذلك یسکت القوم ، ویقول علی : أنا فقال : ( أنت ) فقام القوم وهم یقولون لأبی طالب : أطع ابنک فقد أمر علیک

پانزدهم: معاذ بن جبل

امر تسری حنفی می نویسد:

«از طریق ابن حنفری از معاذ بن جبل روایت شده است که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به علی (علیه السلام) فرمود: تو برادر، وارث و وصی من هستی.

علی (علیه السلام) فرمود: من چه چیزی از شما به ارث می برم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آنچه پیامبران از یکدیگر به ارث می برند.

علی (علیه السلام) فرمود: خدا و رسولش بهتر می دانند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کتاب خدا و سنت پیامبرش. <sup>(۱)</sup>

شانزدهم: ام سلمه

«ابوبکر خوارزمی از ام المومنین ام سلمه روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: خدای عز و جل اختیار کرده از هر امتی پیغمبری را، و اختیار فرموده از برای هر پیغمبری وصی. پس من پیغمبر این امتم، و علی (علیه السلام) وصی من در میان عترت، اهل بیت و امت من بعد از من است.» <sup>(۲)</sup>

ص: ۱۵۶

۱- أَرَجَحَ الْمَطَالِبَ فِي عَدِّ مَنَاقِبِ اسْمِ اللَّهِ الْغَالِبِ، ص ۲۸ پی دی اف؛ روى من طريق ابن الحنفرى عن معاذ بن جبل قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلی: أنت أخی ووارثی ووصی. قال: علی ما أرث منک؟ قال: ما يرث النبیون بعضهم بعضا. قال: الله ورسوله أعلم. فقال: کتاب الله وسنه نبیه

۲- أَرَجَحَ الْمَطَالِبَ فِي عَدِّ مَنَاقِبِ اسْمِ اللَّهِ الْغَالِبِ، ص ۲۸ عن أم المؤمنین ام سلمه قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله عز وجل اختار من كل أمه نبیا " واختار لكل نبی وصیا، فأنا نبی هذه الأمة وعلی وصی فی عترتی وأهل بیتی وأمتی من بعدی (أخرجه ابوبکر الخوارزمی)

بخاری (۱)

و مسلم (۲)

روایت کرده اند که :

«در نزد عائشه گفتند: علی علیه السلام وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده است. عائشه گفت: چه زمانی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را وصی قرار داد؟ وقتی پیغمبر از دنیا می رفت من تکیه گاه او بودم و سرش را به سینه من تکیه داده بود یا بر دامن بود و در آخرین لحظه یک طشت خواست و مقداری آب از دهان شان خارج شد و دیگر متوجه نشدم و پیغمبر از دنیا رفت، چه زمانی علی را وصی خویش قرار داد؟» (۳)

محمد بن علی شوکانی سلفی در ۳۲ سالگی رساله ای در اثبات وصایت امیرالمومنین علیه السلام نوشته و گفته است: کسانی که در نزد عایشه، وصایت حضرت علی علیه السلام را مطرح کردند، گروهی از صحابه بودند!

«بدان که گروهی از کینه ورزان به شیعه، از سر دشمنی با آنان می گویند: اینکه حضرت علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده باشد، از خرافات شیعیان است، و این زیاده روی در بی انصافی است. چگونه این از خرافات شیعیان است در حالی که این مطلب را گروهی از صحابه گفته اند، همانطور که در صحیح بخاری و مسلم آمده است که گروهی در نزد عایشه گفتند: حضرت علی علیه السلام وصی بوده است و همینطور در سایر روایات.» (۴)

البته انکار و نفی عایشه به چند دلیل هیچ تأثیری در نفی این موضوع ندارد:

اولا: عایشه دشمن مولا علی علیه السلام بود و حرف او حجت نیست.

ص: ۱۵۷

۱- صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۰۰۶ ح ۲۵۹۰

۲- صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۲۵۷ ح ۱۶۳۶

۳- عن الأسود قال ذكروا عند عائشه أن عليا رضي الله عنهما كان وصيا فقالت متي أوصي إليه وقد كنت مسندته إلى صدرى أو قالت حجري فدعا بالطست فلقد انخث في حجري فما شعرت أنه قد مات فمتي أوصي إليه

۴- مجموعه الرسائل اليمينية، الرسالة الثانية: العقد الثمين في اثبات وصاية أمير المؤمنين، ص ۱۰ پی دی اف؛ اعلم ان جماعه من المبغضين للشيعة عدوا قولهم: ان عليا (ع) وصي لرسول الله من خرافاتهم، وهذا افراط وتعنّت ياباه الانصاف، وكيف يكون الامر كذلك وقد قال بذلك جماعه من الصحابه، كما ثبت في الصحيحين ان جماعه ذكروا عند عائشه ان عليا وصي، وكما في غيرهما

ابن عباس می گوید: «... عائشه قلبش نسبت به امام علی علیه السلام پاک نبود.» (۱)

و نیز روایت شده است که در نزد عایشه به امیر المومنین علیه السلام دشنام دادند، اما او هیچ واکنشی نشان نداد.

«از عطاء بن یسار روایت شده است که گفت: شخصی آمد و در نزد عائشه به علی (علیه السلام) و عمار دشنام داد و عائشه گفت: در مورد علی چیزی به تو نمی گویم، اما در مورد عمار شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود: عمار بین دو امر مخیر نمی شود مگر آن که درست ترینش را انتخاب می کند.» (۲)

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و حمزه احمد الزین (۳) و شعیب الأرئووط (۴)

سندش را تصحیح کرده اند.

داستان وقتی جالب می شود که بدانید عایشه حتی در برابر دشنام به حسان بن ثابت (یکی از صحابه ای که در قضیه ی افک به عایشه \_ طبق نظر اهل سنت \_ تهمت زنا زد) سکوت نکرده و از او دفاع می کند:

«عروه بن الزبیر گفت: به نزد عایشه رفتم و حسان را در نزدش سب می کردم. پس گفت: او را سب نکن؛ زیرا او از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دفاع می کرد.» (۵)

در جنگ جمل نیز عایشه قصد کشتن حضرت علی علیه السلام را داشت. (۶)

ص: ۱۵۸

- 
- ۱- ارواء الغلیل للألبانی، ج ۱، ص ۱۷۸ رقم ۱۴۷ سایت شامله / قال الألبانی: إسناده صحيح؛ عَائِشَةَ لَا تَطِيبُ لَه نَفْسًا
  - ۲- عن عطاء بن یسار قال جاء رجل فوقع فی علی وفي عمار رضی الله عنهما عند عائشه فقالت أما علی فلست قائله لك فيه شيئا واما عمار فإني سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول لا یخیر بین أمرین الا اختار أَرشدَهما
  - ۳- مسند احمد، ج ۱۷ ص ۴۳۷ ح ۲۴۷۰۱ قال حمزه احمد الزین: إسناده صحيح
  - ۴- مسند احمد، ج ۴۱ ص ۳۲۲ ح ۲۴۸۲۰ قال شعيب الأرئووط: إسناده صحيح علی شرط مسلم
  - ۵- صحيح البخاری ج ۵ ص ۲۲۷۸ ح ۵۷۹۸ وعن هشام بن عروه عن أبيه قال ذهبت أسب حسان عند عائشه فقالت لا تسبه فإنه كان ينافح عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
  - ۶- مدارك این قضیه مفصل و طولانی است؛ لذا به ذکر یک روایت صحیح و صریح بسنده می کنیم؛ احمد بن یحیی بلاذری با سند صحیح، چنین روایت می کند: «وحدثني أحمد بن إبراهيم الدورقي، حدثنا أبو النضر، حدثنا إسحاق بن سعيد، عن عمرو بن سعيد، حدثني سعيد بن عمرو: عن ابن حاطب قال: أقبلت مع علي يوم الجمل إلى الهودج وكأنه شوك قنفذ من النبل، فضرب الهودج؛ ثم قال: إن حميراء إرم هذه أرادت أن تقتلني كما قتلت عثمان بن عفان. فقال لها أخوها محمد: هل أصابك شيء؟ فقالت: مشقص في عضدي. فأدخل رأسه ثم جرها إليه فأخرجه.» «ابن حاطب میگوید: در روز جنگ جمل به همراه علی (علیه السلام) به سمت هودج عایشه رفتیم، در حالی که هودج بر اثر اصابت تیرها همانند خارپشت شده بود. پس علی

عليه السلام به هودج زد و گفت: حميراء (عائشه) اين تيرها را گذاشته بود تا مرا بکشد، آنچنان که عثمان بن عفان را کشت! محمد بن ابی بکر (برادر عائشه) به عائشه گفت: آیا چیزی به تو خورده؟ عائشه گفت: تیری به بازویم خورده. پس محمد بن ابی بکر سرش را داخل هودج کرد و تیر را خارج کرد.» أنساب الأشراف ج ۱ ص ۳۱۲ بررسی سند روایت: احمد بن ابراهيم بن كثير بن زيد الدورقي: ثقه. تقريب التهذيب لابن حجر العسقلاني ج ۱ ص ۷۷ رقم ۳ هاشم بن القاسم بن مسلم الليثي أبو النضر: ثقه. تقريب التهذيب ج ۱ ص ۵۷۰ رقم ۷۲۵۶ اسحاق بن سعيد بن (نه عن!) عمرو بن سعيد بن العاص: ثقه. تقريب التهذيب ج ۱ ص ۱۰۱ رقم ۳۵۶ در نام این راوی، تصحيف ایجاد شده و بن به عن تبدیل شده است. سعيد بن عمرو بن سعيد بن العاص: ثقه. تقريب التهذيب ج ۱ ص ۲۳۹ رقم ۲۳۷۰ محمد بن حاطب بن الحارث الجمحي: صحابي. تقريب التهذيب ج ۱ ص ۴۷۳ ش ۵۸۰۰ بنابراین سند این روایت کاملاً صحيح است.

ثانیا: مگر قرار بود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فقط در آخرین لحظات عمرشان وصی معین بفرمایند؟!

ابوالحسن حنفی معروف به سندی در شرح این حدیث، این نکته را متذکر شده است:

«پوشیده نیست که این مانع نمی شود از اینکه وصیت قبل از آن بوده باشد و اقتضا نمی کند بر اینکه آن حضرت از دنیا رفتند و برایشان ممکن نبود که وصیت بکنند و اصلا چنین چیزی تصور نمی شود و چگونه تصور شود در حالی که می دانیم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از نزدیک بودن اجلش قبل از بیماری شان آگاهی داشت و سپس چند روزی بیمار شدند. بله آن حضرت به علی علیه السلام وصیت کردند، اما به چه؟ به کتاب و سنت. که وصیت به این دو اختصاص به علی علیه السلام ندارد، بلکه شامل همه ی مسلمانان می شود و اگر وصیت به مال است که آن حضرت مالی به جا نگذاشتند تا احتیاج به وصیت به ایشان داشته باشد و خداوند داناتر است.»(۱)

ثالثا: آخرین نفری که با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود، حضرت علی علیه السلام بود نه عایشه!

سند یکم:

«ام سلمه سلام الله علیها می گوید: قسم به کسی که قسم او را می خورم، علی علیه السلام نزدیک ترین مردم به رحمت

ص: ۱۵۹

---

۱- حاشیه السندی علی سنن النسائی ج ۱ ص ۳۳ ولا یخفی أن هذا لا یمنع الوصیه قبل ذلك ولا یقتضی أنه مات فجأه بحیث لا تمکن منه الوصیه ولا یتصور کیف وقد علم أنه صلی الله علیه و آله وسلم علم بقرب أجله قبل المرض ثم مرض آیاما نعم هو یوصی إلی علی بماذا كان بالکتاب والسنة فالوصیه بهما لا تختص بعلی بل یعم المسلمین کلهم وان كان المال فما ترک مالا حتی یحتاج إلی وصیه إلیه والله تعالی أعلم

سول صلی الله علیه و آله وسلم بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را صبح ملاقات کردیم در حالی که او مدام می فرمود: علی علیه السلام آمد؟ علی علیه السلام آمد؟ فاطمه سلام الله علیها فرمود: گویا او را برای کاری فرستاده ای؟ و بعد از آن علی علیه السلام آمد و ام سلمه می گوید: گمان کردم که از او درخواستی دارد و از خانه خارج شدیم و کنار در نشستیم و من نزدیک تر به در بودم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سمت او برگشت و او را در طرف چپش قرار داد و با او نجوا می کرد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در همان روز رحلت کرد و علی علیه السلام از نظر عهد نزدیک ترین مردم به او بود. (۱)

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر حاکم موافقت نموده است. (۲)

نور الدین هیشمی نیز گفته است که تمام راویان سند این روایت از رجال صحیحین هستند بجز ام موسی که او نیز ثقه است. (۳)  
وصی الله بن محمد عباس نیز در تحقیق کتاب احمد بن حنبل سندش را تصحیح کرده است. (۴)

سند دوم:

«ابو رافع گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وفات کرد و سرش در آغوش علی بن ابی طالب علیه السلام بود و به علی علیه السلام می فرمود: خدا را خدا را در مورد بندگان؛ خدا را خدا را در مورد نماز؛ و آن آخرین کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود.» (۵)

هیشمی این روایت را از بزار نقل کرده و گفته است که همه ی رجال سندش ثقه هستند بجز غسان بن عبد الله که ترجمه ای برای او نیافتیم. (۶)

ص: ۱۶۰

۱- عن أم سلمه رضی الله عنها قالت والذی أحلف به إن کان علی لأقرب الناس عهدا برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عدنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم غداه وهو يقول جاء علی مرارا فقالت فاطمه رضی الله عنها كأنک بعثته فی حاجه قالت فجاء بعد قالت أم سلمه فظننت أن له إلیه حاجه فخرجنا من البيت فقعدنا عند الباب وکنت من أدناهم إلی الباب فأکب علیه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وجعل یساره ویناجیه ثم قبض رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من یومه ذلک فکان علی أقرب الناس عهدا

۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۹ ح ۴۶۷۱

۳- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۲ قال الهیثمی: ورجالهم رجال الصحیح غیر أم موسی وهی ثقه

۴- فضائل الصحابه لاحمد، مجموع دو جلد ص ۸۵۳-۸۵۴ ح ۱۱۷۱ پی دی اف؛ قال وصی الله: إسناده صحیح

۵- مسند البزار ج ۹ ص ۳۲۹ ح ۳۸۸۶ حدثنا غسان بن عبید الله قال نا یوسف بن نافع قال نا عبد الرحمن بن أبی الموالی عن عبید الله بن أبی رافع عن أبیه رضی الله عنه قال توفی رسول الله ورأسه فی حجر علی بن أبی طالب وهو یقول لعلی (الله الله وما



ملكت أيمانكم الله الله والصلاه فكان آخر ما تكلم به رسول الله (

٦- مجمع الزوائد ج ١ ص ٢٩٣ قال الهيثمي: رواه البزار وفيه غسان بن عبدالله ولم أجد من ترجمه وبقيه رجاله ثقات

در حالی که غسان بن عبدالله، همان غسان بن عبدالله یا عبید است که توثیق دارد.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«عباس و کس دیگر از یحیی بن معین نقل کرده اند که گفته است: غسان ثقه است ... و دارقطنی گفته: صالح است ... ابن حبان از یحیی بن معین نقل کرده که او حدیث شناس نبود، اما اهل دروغگویی هم نبود و ابن حبان نام او را در زمره ی ثقات آورده و گفته است: از شعبه نسخه ی مستقیمی روایت کرده است.»<sup>(۱)</sup>

ابن خزیمه نیز روایتی را از او در صحیحش نقل کرده است.<sup>(۲)</sup>

سند سوم:

«نعیم بن یزید از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که [هنگامی که بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شدت یافت،] فرمود: ای علی علیه السلام! پوستی بیاور تا در آن چیزی بنویسم که امتم گمراه نشود. و ترسیدم که رحلت کند، پس گفتم: من از کاغذ حافظ ترم. پس فرمود: به نماز، زکات و بندگان وصیت میکنم.»<sup>(۳)</sup>

این روایت را احمد نقل کرده و احمد شاکر سندش را حسن دانسته<sup>(۴)</sup> و ضیاء مقدسی نیز آن را در صحیحش آورده است.<sup>(۵)</sup>

همین روایت را بخاری در کتاب الادب المفرد با همین سند نقل کرده، ولی اضافه کرده است که:

«و این چنین می گفت تا رحلت فرمود. و او را فرمان داد به شهادت این که لا اله الا الله و محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده

ص: ۱۶۱

---

۱- لسان المیزان لابن حجر العسقلانی ج ۴ ص ۴۱۸ و روی عباس و آخر عن یحیی بن معین ثقه ... وقال الدارقطنی صالح ... قال بن حبان عن یحیی بن معین لم یکن یعرف الحدیث الا- انه لم یکن من أهل الكذب وقال بن حبان فی الثقات روی عن شعبه نسخه مستقیمه

۲- صحیح ابن خزیمه ج ۱ ص ۸ ح ۹ أخبرنا أبو طاهر ثنا أبو بكر ثنا الحسن بن سعيد أبو محمد القزاز الفارسی سكن بغداد بخبر غریب الإسناد قال ثنا غسان بن عبید الموصلی ثنا عكرمه بن عمار عن یحیی بن أبی كثیر عن أبی سلمه بن عبد الرحمن عن أبی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقبل صلاة إلا بطهور ولا صدقه من غلول

۳- حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا بكر بن عيسى الراسبي ثنا عمر بن الفضل عن نعیم بن یزید عن علی بن أبی طالب رضی الله عنه قال أمرني النبي صلی الله علیه و آله وسلم أن آتیه بطبق یکتب فيه ما لا تضل أمته من بعده قال فخشيت ان تفوتني نفسه قال قلت انی أحفظ وأعی قال أوصی بالصلاه والزكاه وما ملكت أیمانکم

۴- مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۴۶۸ ح ۶۹۳ پی دی اف / قال احمد شاکر: إسناده حسن



و فرستاده اش است و هر که به این دو شهادت دهد، بر آتش جهنم حرام است.» (۱)

رابعا: طبق گفته ی ابن عباس ، پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به هنگام رحلتشان سه وصیت کردند:

«ابن عباس گفت: روز پنج شنبه ، و چه عظیم است روز پنج شنبه ! پس گریست تا اینکه اشک او سنگ ریزه های آنجا را تر کرد. گفتم : ای ابن عباس ، روز پنج شنبه چیست ؟ ابن عباس گفت: درد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سخت شد؛ پس فرمود: کتف بیاورید تا برای شما بنویسم کتابی که بعد از آن هرگز گمراه نشوید؛ پس کسانی که در آنجا بودند تنازع کردند و شایسته نیست که در نزد پیامبر نزاع شود\_ پس گفتند : او را چه شده است؟ آیا هذیان می گوید؟ از او پرسید. پس شروع کردند به برگرداندن کلام بر پیامبر. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: رهایم کنید؛ بگذارید مرا ! آنچه که من در آنم بهتر است از آنچه که شما مرا بدان می خوانید. پس آنان را به سه چیز سفارش کرد و فرمود :

مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید ، نمایندگان قبایل را بپذیرید همان طور که من به آن ها اجازه ورود می دادم و در مورد سومی [راوی] سکوت کرد یا گفت و من آن را فراموش کرده ام. سفیان می گوید : این سخن سلیمان است.» (۲)

بنابراین بر اساس روایت مذکور در صحیحین، وصایت امیرالمومنین علیه السلام در نزد صحابه یا تابعین مشهور بوده است و سخن عایشه در رد آن اعتباری ندارد.

ص: ۱۶۲

۱- الأَدب المفرد للبخاری ج ۱ ص ۶۶ ح ۱۵۶ حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا عمر بن الفضل قال حدثنا نعيم بن يزيد قال حدثنا علي بن أبي طالب صلوات الله عليه أن النبي صلى الله عليه و آله وسلم لما ثقل قال يا علي ائتنى بطبق أكتب فيه ما لا تضل أمتي فخشيت أن يسبقني فقلت إنى لأحفظ من ذراعي الصحيفة وكان رأسه بين ذراعه وعضدى يوصى بالصلاه والزكاه وما ملكت إيمانكم وقال كذاك حتى فاضت نفسه وأمره بشهادة أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله من شهد بهما حرم على النار

۲- صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۱۵۵ ح ۲۹۹۷ حدثنا محمد حدثنا بن عيينه عن سليمان الأحول سمع سعيد بن جبیر سمع بن عباس رضی الله عنهما يقول يوم الخميس وما يوم الخميس ثم بكى حتى بل دمه الحصى قلت يا أبا عباس ما يوم الخميس قال اشتد برسول الله صلى الله عليه و آله وسلم وجعه فقال اتنوني بكتف أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده أبدا فتنازعوا ولا ينبغي عند نبی تنازع فقالوا ما له أهدر استفهموه فقال ذروني فالذی أنا فيه خير مما تدعونني إليه فأمرهم بثلاث قال أخرجوا المشركين من جزيرة العرب وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم والثالثه خير إما أن سكت عنها وإما أن قالها فنسيتها قال سفیان هذا من قول سلیمان

از آنجایی که مخالفین می گویند: اگر حضرت علی علیه السلام واقعا وصی بوده، پس چرا اهل بیت هیچ گاه از آن سخنی نگفته اند، لذا بر آن شدیم که مدارک آن را نیز از کتب اهل سنت ولو با اسانید ضعیف ارائه دهیم.

امام علی علیه السلام

امیر المومنین علیه السلام خطاب به گروهی که معاویه نزد آن حضرت اعزام نموده بود، فرمودند:

«ای مردم! من برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، وصی او و وارث علمش هستم و وصیتش را مختص من کرد و از بین آنان مرا انتخاب کرد و فاطمه سلام الله علیها را بعد از آن که عده ای او را خواستگاری کردند و به آن ها نداد، به عقد من درآورد و او را با فرمان خداوند متعال به عقد من درآورد و از فاطمه سلام الله علیها به من فرزندان پاکي بخشید و به چه کسی مانند آنچه به من داده شده، عطا شده است؟! من کسی هستم که عموم سرور شهدا و برادرم با فرشتگان با دو بال که مزین به درّ و یاقوت است هر جا که بخواهد پرواز می کند. من صاحب دعاها و صاحب عقوبت ها و صاحب نشانه های عجیب و بزرگی پولادین و همیشه نو و تازه هستم. من پدر بی سرپرستان و یتیمان و از بین برنده ستمگران و پناه متقین و سرور اوصیا و امیر مؤمنان و ریسمان محکم الهی و دژ محکم و طناب محکمی که گسستگی ندارد هستم و خداوند شنوا و داناست.» (۱)

و در نامه ای به مردم مصر در مقایسه ی خود با معاویه فرمودند:

«به دور باشید از دعوت دروغگو فرزند هند و بیندیشید و بدانید که امام هدایت و امام هلاکت و وصی پیامبر و دشمن پیامبر مساوی نیستند؛ خداوند ما و شما را از محبین و از راضی ها قرار دهد.» (۲)

ص: ۱۶۳

۱- المناقب للخوارزمی، ص ۲۲۲-۲۲۳ سایت مکتبه اهل البیت؛ معاشر الناس انا أخو رسول الله صلی الله علیه و آله و وصیه و وارث علمه، خصنی وحبانی بوصیته و اختارنی من بینهم و زوجنی ابنته بعدما خطبها عده فلم یزوجهم و انما زوجنیها بأمر ربه تعالی فوهب لی منها ذریه طیبه، فمن اعطی مثل ما أعطیت، أنا الذی عمی سید الشهداء و أخی یطیر مع الملائکه حیث یشاء بجناحین مکللین بالدر و الیاقوت، انا صاحب الدعوات، انا صاحب النقمات، انا صاحب الآیات العجیبات، انا قرن من حدید، انا ابدا " جدید، أنا أبو الأرامل و الیتامی، انا مبر الجبارین و كهف المتقین و سید الوصیین و أمير المؤمنین و حبل الله المتین و الكهف الحصین و العروه الوثقی التي لا انفصام لها و الله سمیع علیم

۲- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۶ ص ۴۶ و یا کم و دعوه الکذاب ابن هند. و تأملوا و أعلموا أنه لا سوی إمام الهدی، و إمام الردی، و وصی النبی و عدو النبی، جعلنا الله و یا کم ممن یحب و یرضی

حضرت امام مجتبی علیه السلام پس از شهادت امیر مومنان علیه السلام خطبه ای خواندند که در قسمتی از آن به وصایت امیر مومنان علیه السلام اشاره کرده اند. (۱)

این خطبه با اسناد متعدد و معتبری روایت شده است، اما متأسفانه بحث وصایت امیرالمومنین علیه السلام و مطالب مهم دیگر در بسیاری از آنها نقل نشده است. (۲)

امام حسین علیه السلام

آن حضرت در روز عاشورا خطاب به یزیدیان فرمودند:

«حسب و نسب مرا بنگرید و نظر کنید که من کیستم، سپس به نفس خودتان مراجعه کنید و آن را مورد عتاب قرار دهید و نگاه کنید که آیا برای شما صلاح است مرا شهید کنید و نسبت به من هتک حرمت نمائید؟ آیا من پسر پیغمبر شما و پسر وصی و پسر عموی او نیستم؟ همان پسر عمویی که اولین شخصی بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را از نظر آنچه که از طرف خدا آورده بود تصدیق کرد.» (۳)

ص: ۱۶۴

۱- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۸۸ خطب الحسن بن علی الناس حین قتل علی فحمد الله وأثنی علیه ثم قال لقد قبض فی هذه اللیله رجل لا یسبقه الأولون بعمل ولا یدرکه الآخرون وقد کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعطیه رایته فیقاتل وجبریل عن یمینه ومیکائیل عن یساره فما یرجع حتی یفتح الله علیه وما ترک علی أهل الأرض صفراء ولا بیضاء إلا سبع مائه درهم فضلت من عطایاه أراد أن یتاع بها خادما لأهله ثم قال أیها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فأنا الحسن بن علی وأنا بن النبی وأنا بن الوصی ...

۲- سلسله الأحادیث الصحیحه ، ج ۵ ص ۶۶۰ ح ۲۴۹۶ کان یبعثه البعث فیعطیه رایه ، فما یرجع حتی یفتح الله علیه ، جبریل عن یمینه ، و میکائیل عن یساره . یعنی علیا رضی الله عنه

۳- تاریخ الطبری ج ۳ ص ۳۱۹ و الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۴۱۹ فانسبوننی فانظروا من أنا ثم ارجعوا إلى أنفسکم وعاتبوها فانظروا هل یحل لکم قتلی وانتهاک حرمتی ألسنت ابن بنت نبیکم وابن وصیه وابن عمه وأول المؤمنین بالله والمصدق لرسوله بما جاء به من عند ربه

لقب «وصی» برای امام امیر المؤمنین علیه السلام است در میان مسلمانان آنقدر اشتهاور و شیوع یافته که در کتاب های لغت اهل سنت ثبت گردیده است؛

أبو منصور محمد بن أحمد الأزهری الشافعی (۱) متوفای ۳۷۰ هـ:

«وقیل لعلی علیه السلام: وصی» (۲)

محمد بن مکرم بن منظور الأفریقی المصری (۳) متوفای ۷۱۱ هـ:

«وقیل لعلی ، علیه السلام ، وصی» (۴)

محمد مرتضی الحسینی الزبیدی الحنفی (۵)

متوفای ۱۲۰۵ هـ:

«والوصی ، کغنی : لقب علی ، رضی الله تعالی عنه ... وفيه يقول كثير : وصی النبی المصطفی وابن عمه» (۶)

ص: ۱۶۵

---

۱- ذهبی در شرح حال او می نویسد: «الأزهری العلامه أبو منصور محمد بن أحمد بن الأزهر بن طلحه الأزهری الهروی اللغوی

الشافعی» سیر أعلام النبلاء ج ۱۶ ص ۳۱۵-۳۱۶

۲- تهذیب اللغة للأزهری ج ۱۲ ص ۱۸۷

۳- خیر الدین زرکلی در شرح حال او می نویسد: «ابن منظور (۶۳۰ - ۷۱۱ هـ = ۱۲۳۲ - ۱۳۱۱ م) محمد بن مکرم بن علی،

أبو الفضل، جمال الدین ابن منظور الأنصاری الرویفی الإفیریقی، صاحب (لسان العرب): الإمام اللغوی الحجج». الأعلام

للزرکلی، ج ۷ ص ۱۰۸ سایت شامله

۴- لسان العرب لابن منظور ج ۱۵ ص ۳۹۴

۵- خیر الدین زرکلی در شرح حال او می نویسد: «مُرتَضی الزبیدی (۱۱۴۵ - ۱۲۰۵ هـ = ۱۷۳۲ - ۱۷۹۰ م) محمد بن محمد

بن محمد بن عبد الرزاق الحسینی الزبیدی، أبو الفیض، الملقب بمرتضی: علامه باللغه والحديث والرجال والأنساب، من كبار

المصنفین». الأعلام للزرکلی، ج ۷ ص ۷۰ سایت شامله

۶- تاج العروس ج ۴۰ ص ۲۱۰

وصایت حضرت امیر المومنین علیه السلام در اشعار تعداد زیادی از صحابه نیز آمده که بسیاری از آن ها را ابن ابی الحدید معتزلی شافعی که خودش شاعر بوده، جمع آوری کرده است.

یکم: فضل بن عباس

«هان! بدان که بهترین مردم پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نزد آگاهان و عالمان، وصی آن حضرت می باشد که اولین کسی بود که پشت سر آن حضرت به نماز ایستاد و اولین کسی بود که در جنگ بدر در مقابل سپاه دشمن قد علم نمود.» (۱)

دوم: حسان بن ثابت (شاعر)

«خداوندی که تمام خوبی ها و خیرات به دست اوست ، به امام ابوالحسن و کسی که مانند اوست خیر عطا کند که یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در میان ما زنده نگاه داشت. جزای خیر بر تو باد و چه کسی بر این شایسته تر؟ مگر تو برادر او در هدایت و وصی او نیستی؟ و من این را از کتاب خداوند و سنت پیامبرش دانستم.» (۲)

سوم: نعمان بن عجلان (شاعر انصار)

«این تفرقه و پراکندگی چگونه ممکن است در حالی که وصی پیامبر خدا، امام و پیشوای ماست؟! نه چنین چیزی ممکن نیست مگر از روی سردرگمی و ذلت. معاویه گمراه را رها کنید و به عنوان شکرانه این نعمت از راهی که وصی پیامبر می پیماید پیروی نمایید.» (۳)

ص: ۱۶۶

۱- تاریخ الطبری ج ۲ ص ۶۹۶ و الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۷۸ با کمی تحریف ؛ ألا إن خیر الناس بعد محمد ... وصی النبی المصطفی عند ذی الذکر / وأول من صلی وصنو نبیه ... وأول من أردی الغواه لدی بدر

۲- الأخبار الموفقیات للزبیر بن بکار ، ص ۲۲۹ سایت شامله و شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۲۳ جَزَى اللَّهُ عَنَّا وَالْجَزَاءُ بِكَفِّهِ ... أَبَا حَسَنٍ عَنَّا وَمَنْ كَأَبِي حَسَنٍ / حَفِظْتَ رَسُولَ اللَّهِ فِينَا وَعَهْدَهُ ... إِلَيْكَ وَمَنْ أَوْلَى بِهِ مِنْكَ مَنْ وَمَنْ / أَلَسْتَ أَخَاهُ فِي الْهُدَى وَوَصِيَّهُ ... وَأَعْلَمَ مِنْهُمْ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَنِ

۳- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۵ کیف التفرق والوصی إمامنا ... لا کیف إلا حیره وتخاذلا / لا تغبنن عقولکم ، لا خیر فی .. من لم یکن عند البلبال عاقلا / وذروا معاویه الغوی وتابعوا ... دین الوصی لتحمدوه آجلا



«ای عمرو! برای علی بن ابی طالب که اهلیت و شایستگی خلافت داشت بسیار سخت بود که تو نمی دانی. کسی که وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و کشنده قهرمانان کفر و ضلالت بود.» (۱)

چهارم: عبد الله بن ابی سفیان بن حرث

«قهرمان جنگ خیبر و جنگ بدر که لشکرهای دشمن به سوی ما سرازیر گشته بودند از ماست. او وصی پیامبر اکرم و پسر عموی اوست و چه کسی می تواند به چنین مقامی از نظر نزدیکی و خویشاوندی برسد.» (۲)

پنجم: أبو الهیثم بن التیهان صحابی بدری

«وصی پیامبر، امام و سرپرست ماست. امر واضح شد و از خفا خارج گشت.» (۳)

ششم: زیاد بن لیبید الأنصاری

«انصار را چگونه می بینی در این روز همچون سگ. ما مردمانی هستیم که از کشته شدن هیچ خوف و هراسی به خود راه نمی دهیم. ما از کسی که بر وصی پیامبر غضب کرده و دشمنی می کند، هراسی نداریم. همانا انصار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در این تصمیمشان جدی هستند و با کسی شوخی ندارند. این شخص علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزند عبد المطلب است که ما امروز او را در برابر دروغگویان یاری می کنیم و کسی که از حد و حدود خود تجاوز کند بد حاصلی کشت نموده است.» (۴)

ص: ۱۶۷

---

۱- شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۲۰ ولی وکان هوانا فی علی وانه... لأهل لها یا عمرو من حیث لا- تدری / وصی النبی المصطفی وابن عمه... وقاتل فرسان الضلالة والكفر

۲- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۲ ومنا علی ذاک صاحب خیبر... وصاحب بدر یوم سالت کتابه / وصی النبی المصطفی وابن عمه... فمن ذا یدانیه ومن ذا یقاربه

۳- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۲ إن الوصی إمامنا وولینا... برح الخفاء وباحت الأسرار

۴- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۳ کیف تری الأنصار فی یوم الکلب... إنا أناس لا نبالی من عطب / ولا نبالی فی الوصی من غضب... وإنما الأنصار جد لا لعب / هذا علی وابن عبد المطلب... ننصره الیوم علی من قد کذب

هفتم: حجر بن عدی الکندی

«بارها! علی را برای ما سلامت بدار. برای ما این شخص، مبارک، مؤمن، موحد و متقی است و در رأی و نظر خویش دچار خطا و اشتباه نمی گردد، بلکه او هدایت گر، موفق و هدایت شده است. خدایا او و پیامبر ما را حفظ بفرما! او از سوی پیامبر، ولی شده و آن حضرت بر وصایت او رضایت داده است.»<sup>(۱)</sup>

هشتم: خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین

«آیا من زنده باشم بدون آن که با علی علیه السلام باشم؟ این عیبی است برای من که او در دنیا نباشد و تو پدر باشی. وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از اهل بیت اوست و تو نیز بر این کار شاهد بودی.»<sup>(۲)</sup>

نهم: عبد الله بن بدیل بن ورقاء الخزاعی

«ای قوم! نقشه بزرگی کشیده اند تا با وصی پیامبر به جنگ برخیزند؛ جنگی که نابرابر است.»<sup>(۳)</sup>

دهم: عمرو بن أحيحة

«خداوند اراده فرمود تا آنچه را فرزند وصی پیامبر و فرزند انسانی نجیب خواسته محقق نگردد. کسی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را بدون هر شک و تردیدی به عنوان بهترین انسان ها و وصی خود برگزید.»<sup>(۴)</sup>

ص: ۱۶۸

۱- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۳ یا ربنا سلم لنا علیا . . . سلم لنا المبارک المصیا / المؤمن الموحد التقیا . . . لا یتخلل الرأی ولا غویا / بل هادیا موفقا مهدیا . . . واحفظه ربی واحفظ النبیا / فیه فقد کان له ولیا . . . ثم ارتضاه بعده وصیا

۲- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۳ أعائش خلی عن علی وعیبه . . . بما لیس فیه إنما أنت والده / وصی رسول الله من دون أهله . . . وأنت علی ما کان من ذاک شاهد

۳- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۳ یا قوم للخطه العظمی التي حدثت . . . حرب الوصی وما للحرب من آسی

۴- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۳-۹۴ وأبی الله أن یقوم بما قا . . . م به ابن الوصی وابن النجیب / إن شخصا بین النبی لك . . . الخیر و بین الوصی غیر مشوب

یازدهم: امیر المؤمنین علیه السلام

«ای عجب مورد منکری شنیدم \*\*\* دروغ به خداوند که موی را سفید می کند

احمد اگر خبر دار شود راضی نمی شود \*\*\* که وصی اش و ناقص در یک ردیف قرار گیرند

منفور رسول خدا و ملعون لوچ \*\*\* من زمانی که مرگ نزدیک و حاضر شود

آستین ها را بالا می زنم و قنبر را فرا می خوانم \*\*\* که پرچم مرا جلو بیندازد و از ترس عقب نبر

و ترسو آنچه مقدر شده را نمی تواند دور کند \*\*\* اگر نزد من ای پسر حرب جعفر

یا حمزه شجاع و جوانمرد و تابان بود \*\*\* قریش می دید که ستاره شب ظهور کرده است» (۱)

دوازدهم: جریر بن عبد الله البجلی

«وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسی از اهل بیت اوست و او قهرمانی است که همواره حامی اوست و به این کار،

مورد ضرب المثل قرار گرفته است» (۲)

سیزدهم: عبد الرحمن بن ذؤیب الأسلمی

«وصی آنها را به سمت تورهبیری می کند تا \*\*\* تو را از گمراهی و شک دور کند» (۳)

چهاردهم: مُغیرَه بن حارث بن عبدالمطلب

«در میان شما وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به عنوان فرمانده و رهبر شما حضور دارد؛ کسی که داماد آن

حضرت و کسی بوده است که کتاب خدا را نشر داده است» (۴)

ص: ۱۶۹

۱- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۴-۹۵ یا عجبا لقد سمعت منكرا... کذبا علی الله یشیب الشعرا / ما کان یرضی أحمد لو أخبرا... أن یقرنوا وصیه والأبتر / شانی الرسول واللعین الأخرزا... إنی إذا الموت دنا وحضرا / شمرت ثوبی ودعوت قنبرا... قدم لوائی لا تؤخر حذرا / لا یدفع الحذار ما قد قدرا... لو أن عندی یابن حرب جعفرا / أو حمزه القرم الهمام الأزهرا... رأته قریش نجم لیل ظهرا

۲- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۵ وصی رسول الله من دون أهله... وفارسه الحامی به یضرب المثل

۳- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۵ یقودهم الوصی إلیک حتی... یردک عن ضلال وارتیاب

۴- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۵ فیکم وصی رسول الله قائد کم... وصهره و کتاب الله قد نشرا

«تنها از خاندانش او وصی رسول خداست نه کس دیگری\* و اسب سوار او هنگامی که گفته شود: هل من مبارز»<sup>(۱)</sup>

«به خدا سوگند هیچ یک از افراد بشر پس از وصی؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام، مانند ابن عباس سخن نگفته است»<sup>(۲)</sup>

ابن ابی الحدید بعد از نقل این اشعار، در پایان می گوید:

«اشعاری که در آن لفظ وصی آمده بسیار زیاد است، اما ما در این جا برخی از آنها را که در این دو بخش (یعنی کتاب «وقعه الجمل» از ابومخنف و کتاب نصر بن مزاحم در موضوع جنگ صفین) آمده بود را آوردیم، در حالی که غیر از این دو بخش، اشعار بسیار زیادی هست که از حدّ و حصر خارج است و اگر از خستگی و ملال خوف نمی داشتیم، تمام آنها را در این فرصت بیان می کردیم که در آن صورت صفحات فراوانی را به خود اختصاص می داد.»<sup>(۳)</sup>

ص: ۱۷۰

---

۱- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۵ وصی رسول الله من دون أهله . . . وفارسه إن قیل هل من منازل

۲- الأخبار الموفقیات للزبیر بن بکار، ص ۲۱۸ سایت شامله و شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۵۴؛ وَاللَّهِ مَا كَلَّمَ الْأَقْوَامَ مِنْ بَشَرٍ... بَعْدَ الْوَصِيِّ عَلِيِّ كَابْنِ عَبَّاسٍ

۳- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۵ والأشعار التي تتضمن هذه اللفظة كثيرة جدا، ولكننا ذكرنا منها ههنا بعض ما قيل في هذين الحزبين، فأما ما عداهما فإنه يجلب عن الحصر، ويعظم عن الإحصاء والعد، ولولا خوف الملالة والإضجار، لذكرنا من ذلك ما يملأ أوراقا كثيرة

هنگامی که حضرت فاطمه سلام الله علیها با حضرت امیر المومنین علیه السلام ازدواج کردند و نیز در هنگام بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، آن حضرت به ایشان فرمودند: آیا راضی نمی شوی که خداوند از اهل زمین دو مرد را برگزید؛ یکی از آن دو، پدرت است و دیگری همسرت.

محمد بن الطیب الباقلائی متوفای ۴۰۳ هـ مالکی مذهب که ذهبی از او به عنوان «الإمام العلامة أوحده المتكلمين مقدم الأصوليين وكان ثقة إماما بارعا» یاد کرده (۱)، این روایت را مسلم دانسته و به آن احتجاج کرده است. (۲)

این روایت در کتب اهل سنت از ۵ نفر از صحابه و در مجموع با ۱۰ سند نقل شده است:

### نخست: از ابن عباس با پنج طریق

«حدثنا محمد بن جابان الجندیسابوری والحسن بن علی المعمری قالا ثنا عبد الرزاق عن معمر عن بن أبي نجیح عن مجاهد عن بن عباس قال لما زوج النبی صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه علیا قالت فاطمه یا رسول الله زوجتني من رجل فقیر لیس له شیء فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم أما ترضین یا فاطمه أن الله عز وجل اختار من أهل الأرض رجلین أحدهما أبوک والآخر زوجک.»

این روایت را طبرانی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش کرده است. (۳)

ص: ۱۷۱

۱- ذهبی در شرح حال ابن الباقلائی می نویسد: «ابن الباقلائی الإمام العلامة أوحده المتكلمين مقدم الأصوليين القاضي أبو بكر محمد بن الطیب بن محمد بن جعفر بن قاسم البصری ثم البغدادی ابن الباقلائی صاحب التصانیف ... وكان ثقة إماما بارعا صنف فی الرد علی الرافضه والمعتزله والخوارج والجهمیه والکرامیه وانتصر لطريقه أبی الحسن الأشعری وقد يخالفه فی مضائق فإنه من نظرائه وقد أخذ علم النظر عن أصحابه وقد ذكره القاضي عیاض فی طبقات المالکیه فقال هو الملقب بسيف السنه ولسان الأمه المتكلم علی لسان أهل الحديث.» سیر أعلام النبلاء ج ۱۷ ص ۱۹۰

۲- تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل ج ۱ ص ۵۴۶ ومن فضائله قوله صلی الله علیه و آله وسلم لفاطمه وقد شکت له بعض حالها أما ترضین أن الله قد اطلع علی أهل الأرض فاختر منهم رجلین جعل أحدهم أباک وجعل الآخر بعلک

۳- المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۹۳ ح ۱۱۱۵۳ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا الحسن بن علی المعمری وهو صدوق حسن الحديث

خطیب بغدادی (۱)

و دارقطنی (۲)

نیز آن را نقل کرده اند و سیوطی سندشان را حسن دانسته است.

همین روایت را حاکم نیشابوری از ابو صلت با همان سند فوق نقل کرده و تصحیح کرده است. (۳)

ذهبی که نتوانسته این حدیث را تحمل بکند، گفته است: این حدیث موضوع و جعلی است و آن را عبد السلام بن صالح (ابو صلت هروی) جعل کرده است !!

حال آنکه این روایت از عبد الرزاق، با همان سند، از ۴ نفر دیگر نیز نقل شده است:

۱. محمد بن جابان الجندیسابوری (۴)

۲. الحسن بن علی المعمری (۵)

که به حکم برنامه ی جوامع الکلم ، «صدوق حسن الحدیث» است

۳. أحمد بن عبد الله بن زید (یزید) الهشیمی (۶)

۴. ابراهیم بن الحجاج (۷)

که به حکم برنامه ی جوامع الکلم ، «ثقه» است

اما این تمام ماجرا نیست و این روایت را حاکم از ابوهریره نیز نقل کرده است که در ادامه می آوریم.

ص: ۱۷۲

---

۱- جامع الأحادیث ج ۱۶ ص ۲۳۶ ح ۷۷۸۶ قال السيوطی: خط فيه وسنده حسن

۲- جامع الأحادیث ج ۲۰ ص ۱۸۹ ح ۱۶۲۵۹ قال السيوطی: قط فيه وسنده حسن

۳- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۵ أبو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا عبد الرزاق معمر عن أبي نجیح عن مجاهد عن بن عباس قالت فاطمه زوجتی من عائل لا مال له فذكر نحوه علی شرط الشيخین

۴- المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۹۳ ح ۱۱۱۵۳

۵- المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۹۳ ح ۱۱۱۵۳

۶- تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۹۶ رقم ۱۸۸۶

۷- تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۹۵ رقم ۱۸۸۶

«حدثنا أبو بكر بن أبي دارم الحافظ ثنا أبو بكر محمد بن أحمد بن سفیان الترمذی ثنا سريج بن یونس ثنا أبو حفص الأبار ثنا الأعمش عن أبي صالح عن أبي هريره رضی الله عنه قال قالت فاطمه رضی الله عنها یا رسول الله زوجتني من علی بن أبي طالب وهو فقير لا مال له فقال یا فاطمه أما ترضين أن الله عز وجل اطلع إلى أهل الأرض فاختار رجلين أحدهما أبوك والآخر بعلك» (۱)

حاکم، سپس برای این حدیث، سند دیگری ذکر کرده و در ذیل آن به صحت این سند حکم کرده است.

### سوم: از ابو ایوب انصاری با دو سند

سند یکم:

«عبایه بن ربیع از ابو ایوب انصاری نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به فاطمه سلام الله علیها فرمودند: آیا نمی دانی که خداوند متعال به زمین نظاره کرد و از میان مردم، پدرت را انتخاب کرده و بعنوان پیامبر مبعوث نمود و سپس برای بار دوم به زمین نظاره کرد و همسرت را انتخاب کرد و به من وحی نمود تا او را به نکاح تو در آوردم و او را وصی (خویش) قرار دهم!؟» (۲)

این روایت را طبرانی با سند حسن نقل کرده است. (۳)

سند دوم:

طبرانی به دنبال حدیث فوق، سند دیگری نیز برایش ذکر کرده است:

«عبایه بن ربیع از ابو ایوب نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مریض شد و فاطمه سلام الله علیها برای عیادت نزد او در حالی که رو به بهبودی بود آمد و هنگامی که سختی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دید، پس حدیث را با طولش بیان

ص: ۱۷۳

۱- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۵

۲- المعجم الكبير ج ۴ ص ۱۷۱ ح ۴۰۴۶ حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمی ثنا محمد بن مرزوق ثنا حسین الأشقر ثنا قیس عن الأعمش عن عبایه بن ربیع عن أبي أيوب الأنصاری أن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لفاطمه رضی الله عنها أما علمت أن الله عز وجل اطلع إلى أهل الأرض فاختار منهم أباك فبعثه نبيا ثم اطلع الثانية فاختار بعلك فأوحى إلى فأنكحته واتخذته وصيا

۳- تمام رجال سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الكلم، ثقہ یا صدوق هستند بجز «حسین الأشقر» و «عبایه بن ربیع» که

قبلا در بحث وصایت امیر المومنین علیه السلام و ثاقبتشان را اثبات کردیم.



### چهارم: علی الهالی

«علی هلالی صحابی گوید: در زمان بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که در آن از دنیا رفت ، بر ایشان وارد شدم و دیدم که فاطمه زهرا سلام الله علیها در بالین آن حضرت بودند ، پس گریه کردند و صدایشان بلند شد ، پس پلکهای چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به جانب فاطمه سلام الله علیها باز شد و فرمودند : ای محبوبه ی من فاطمه علیه السلام ! چرا گریه می کنی ؟ فرمود: از پراکندگی و ضایع شدنمان بعد از شما می ترسم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مگر نمی دانی که خدا به زمین توجه فرمود و از همه خلائق پدرت را برگزید و او را پیغمبر قرار داد و دیگر بار به زمین توجه کرد و شوهرت را برگزید و به من وحی کرد تا تو را به نکاح او درآورم؟!»(۳)

۱- المعجم الكبير ج ۴ ص ۱۷۲ ح ۴۰۴۷ حدثنا محمد بن عثمان أبي شيبة ثنا يحيى الحماني ثنا قيس بن الربيع عن الأعمش عن عباية عن أبي أيوب أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مرض فأتته فاطمة رضي الله عنها تعودة وهو ناقه من مرضه فلما رأته ما برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من الجهد فذكر الحديث بطوله

۲- اشكال این سند نیز متوجه عبايه بن ربعي و يحيى الحماني است که توثیقشان قبلا گذشت.

۳- المعجم الأوسط ج ۶ ص ۳۲۷-۳۲۸ ح ۶۵۴۰ حدثنا محمد بن رزيق بن جامع ثنا الهيثم بن حبيب نا سفیان بن عيينه عن علی بن علی الهلالی عن أبيه قال دخلت علی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فی شکاته التي قبض فيها فإذا فاطمه عند رأسه قال فبكت حتى ارتفع صوتها فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم طرفه إليها فقال حبيبتی فاطمه ما الذي يبكيك قالت أخشى الضيعة من بعدك قال يا حبيبتی أما علمت أن الله أطلع علی الأرض اطلاعه فاختر منها أبأك فبعته برسالته ثم اطلع علی الأرض اطلاعه فاختر منها بعلك وأوحى إلی أن أنكحك إياه

۴- قبلا در بحث روایات وصایت گفتیم که علمای اهل سنت اشکال سند این روایت را هیثم بن حبيب دانسته اند ، اما او را ابن حبان توثیق کرده و کسی جز ذهبی تضعیفش نکرده است و علتش هم، نقل همین روایت بوده است !!

مولوی امر تسری حنفی می نویسد:

«دارقطنی از ابی هارون عبدی روایت کرده است که گفت: نزد ابو سعید خدری آمدم و به او گفتم: آیا تو در بدر حاضر بوده ای؟ گفت: آری. گفتم: آیا در باره علی علیه السلام و فضلش چیزی از آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده ای به ما نمی گویی؟ گفت: آری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از یک بیماری بهبود یافت و دوران نقاهت را می گذراند که فاطمه صلی الله علیه و آله وسلم بر او وارد شد تا از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عیادت کند. من در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودم، پس چون فاطمه سلام الله علیها ضعف و سستی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دید، بغض گلویش را فشرده تا جایی که اشکش بر گونه هایش آشکار شد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: چرا می گویی ای فاطمه! فاطمه سلام الله علیها گفت: از فوت می ترسم یا رسول الله! پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای فاطمه! آیا نمی دانی که خداوند به زمین نگرست و پدر تو را برگزید و او را به عنوان پیامبر برانگیخت، و بار دیگر به زمین نگرست و شوهر تو را در آن برگزید و به من وحی کرد و تو را به ازدواج او درآوردم و وصی اش گرفتم؟» (۱)

بنابراین، این روایت بدون شک صحیح است و دلالت آن هم واضح است؛ خداوند دو نفر را از زمین برگزیده است که اولی پیامبر است و دیگری هم باید وصی و جانشین او باشد.

و حداقل چیزی که از این روایت مستفاد می شود، افضلیت امیرالمومنین علیه السلام بر تمام امت است.

ص: ۱۷۵

۱- ارجح المطالب فی عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۲۹ پی دی اف؛ عَنِ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ قَالَ أَتَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ فَقُلْتُ لَهُ هَلْ شَهَدْتَ بَدْرًا فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ أَلَا تُحَدِّثُنِي بِشَيْءٍ مِمَّا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ | فِي عَلِيٍّ وَفَضْلِهِ فَقَالَ بَلَى أُخْبِرُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ | مَرَّضَ مَرَضَهُ نَقَهَ مِنْهَا فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ ÷ تَعُوذُهُ وَ أَنَا جَالِسٌ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ | فَلَمَّا رَأَتْ مَا بَرَسُولِ اللَّهِ مِنَ الضَّعْفِ خَنَقَتْهَا الْعَبْرَةُ حَتَّى يَدَتْ دُمُوعَهَا عَلَى خَدِّهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ | مَا يَنْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ أَخْشَى الضَّيْعَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى الْمَآرِضِ أَطَّلَعَهُ فَاخْتَارَ مِنْهَا أَيَّاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَانِيَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَنْكَحْتُهُ وَ اتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا ... (أخرجه الدارقطني).

و اما مهم ترین و قوی ترین دلیل بر اثبات امامت و خلافت بلافضل امیرالمومنین علیه السلام .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اواخر سال دهم هجری برای اولین و آخرین بار بعد از هجرت به مدینه، قصد حج واجب کرد. (۱)

در این سفر بسیاری از اهل مدینه و حومه، همراه آن حضرت بودند؛ چون امر شده بود که هر کس بتواند، باید که در این سفر همراه باشد. تعدادی هم بین مدینه و مکه ضمیمه شدند.

در بازگشت از حج، در منطقه ی غدیر خم که محل میقات حاجیان شام، مصر و عراق بود که از راه دریا به حجاز می رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به فرمان خداوند مردم را در گرمای سوزان آن روز نگه داشتند و بعد از یاد آوری ولایت خدا و رسول و نزدیک بودن رحلت خودشان، ولایت امیرالمومنین علیه السلام را مطرح کردند.

متن حدیث غدیر را محدثان اهل سنت کم و بیش ناقص نقل نموده اند، ولی مهمترین قسمت حدیث؛ یعنی «من کنت مولاه، فعلی مولاه؛ یعنی هر کس را که من مولای اویم، پس علی علیه السلام مولای اوست.» را به طور متواتر نقل کرده اند.

ص: ۱۷۶

این حدیث از بیش از صد نفر از صحابه نقل شده است که مرحوم علامه امینی رضوان الله علیه تمام طرق آن را در کتاب گرانسنگ الغدیر بیان نموده اند.

از علمای اهل سنت نیز عمر بن شاهین این مطلب را متذکر شده و گفته است:

«و حدیث غدیر خم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حدود صد نفر از صحابه که ده نفر آنان از عشره مبشره هستند، نقل کرده اند و آن حدیث ثابتی است که اشکالی در آن نمی شناسم و علی (علیه السلام) در این فضیلت، تنها است و کسی در آن با او شریک نیست.»<sup>(۱)</sup>

محمد ناصر الدین ألبانی وهابی ده نفر از صحابه را نام برده است که این حدیث را نقل کرده اند و سپس به اعتبار بسیاری از اسناد آنها تصریح کرده است (البته او به گفته ی خودش به خاطر کثرت طرق حدیث غدیر، به ذکر همین اسناد بسنده کرده است):

۱. زید بن ارقم با پنج طریق ۲. سعد بن ابی وقاص با سه طریق ۳. بریده با سه طریق ۴. علی بن ابی طالب علیه السلام با نه طریق  
۵. ابو ایوب انصاری ۶. براء بن عازب ۷. عبد الله بن عباس ۸. انس بن مالک ۹. ابو سعید خدری ۱۰. ابو هریره ؛ یعنی جمعا ۲۶ طریق<sup>(۲)</sup>

ما نیز به خاطر کثرت اسناد حدیث غدیر و متواتر بودن آن، از ذکر آن ها خودداری می کنیم؛ چرا که متشدد ترین علمای مخالفین؛ مانند شعيب الارنؤوط نیز به تواتر این حدیث اقرار کرده اند.

ص: ۱۷۷

---

۱- شرح مذاهب أهل السنه ج ۱ ص ۱۰۳ ذیل ح ۸۷ وقد روی حدیث غدیر خم عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نحو مائه نفس وفيهم العشره وهو حدیث ثابت لا أعرف له عله . تفرد علی بهذه الفضيله لم يشركه فيها أحد  
۲- سلسله الأحادیث الصحیحه للألبانی، ج ۴ ص ۳۳۰-۳۴۳ ذیل ح ۱۷۵۰

اشاره

بسیاری از بزرگترین علمای حدیث شناس عامه بعد از دیدن کثرت طرق حدیث غدیر و معتبر بودن بسیاری از آن ها ، حکم به تواتر این حدیث داده اند که در اینجا به اسامی تعدادی از آن ها اشاره می کنیم:

یکم: شمس الدین ذهبی

او که از استوانه های علم رجال و حدیث اهل سنت است، می نویسد :

«محمد بن جریر طبری اسناد روایت غدیر خم را در چهار جلد جمع آوری کرده است که من قسمتی از آن را دیدم و از گستردگی روایات آن شگفت زده شدم و یقین کردم که این اتفاق افتاده است.»<sup>(۱)</sup>

«من یک جلد از کتاب اسناد حدیث غدیر را که ابن جریر نوشته بود را دیدم و از زیاد بودن اسناد آن گیج و مبهوت شدم.»<sup>(۲)</sup>

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از چادر یا خیمه به سمت ما بیرون آمد و با دستش سه بار اشاره کرد و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم ، پس علی علیه السلام مولای اوست. این حدیث ، حسن و جداً عالی و متش متواتر است.»<sup>(۳)</sup>

ابن کثیر دمشقی (شاگرد ذهبی) نیز می نویسد:

«استاد ما حافظ ذهبی گفت: این حدیث به صورت متواتر نقل شده است و من یقین کردم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صادر شده است، اما جمله: «اللهم وال من والاه» نیز سندش قوی است.»<sup>(۴)</sup>

ص: ۱۷۸

۱- سیر أعلام النبلاء ج ۱۴ ص ۲۷۷ قلت جمع طرق حدیث غدیر خم فی أربعه أجزاء رأیت شطره فبهرنی سعه روایاته وجزمت بوقوع ذلك

۲- تذکره الحفاظ ج ۲ ص ۷۱۳ قلت رأیت مجلدا من طرق الحدیث لابن جریر فاندہشت له ولکثره تلک الطرق

۳- سیر أعلام النبلاء ج ۸ ص ۳۳۵ فخرج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نم خباء أو فسطاط فأشار بیده ثلاثا فأخذ بید علی رضی الله عنه فقال من کنت مولاه فعلی مولاه هذا حدیث حسن عال جدا متمنه فمتواتر

۴- السیره النبویه لابن کثیر ج ۴ ص ۴۲۶ و البدایه والنهایه لابن کثیر ج ۵ ص ۲۱۴ وقد قال شیخنا الحافظ أبو عبد الله الذهبی ... قال: وصدر الحدیث متواتر أتیقن أن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قاله، وأما: " اللهم وال من والاه " فزیاده قویه الاسناد

## دوم: ابن حجر عسقلانی

این عالم سرشناس اهل سنت که یکی دیگر از استوانه های علم رجال و حدیث آن ها و حافظ علی الاطلاق اهل سنت است، می نویسد:

«حدیث: «من كنت مولاة فعلی مولاة» را ترمذی و نسائی با سند صحیح نقل کرده اند، سند های بسیاری دارد که همه آن ها را ابن عقده در کتاب مستقی جمع آوری کرده است و بسیاری از اسناد آن صحیح و یا حسن هستند.»<sup>(۱)</sup>

«ابن جریر حدیث غدیر را از طرق گوناگون در کتاب مستقی با تصحیح آن جمع آوری کرده است، و کسی که به اسناد آن توجه خاص کرده، ابن عقده است. وی این حدیث را از زبان بیش از هفتاد صحابی نقل کرده است.»<sup>(۲)</sup>

گرچه ابن حجر صریحا حکم به تواترش نداده، ولی این سخنش دست کم از متواتر دانستنش ندارد.

## سوم: جلال الدین سیوطی

سیوطی نیز که یکی دیگر از استوانه های اهل سنت است، حکم به تواتر حدیث غدیر داده است.

حافظ عبد الرؤوف مناوی در شرح الجامع الصغیر سیوطی می نویسد:

«من كنت مولاة فعلی مولاة ... مؤلف (سیوطی) گفته است: حدیثی متواتر است.»<sup>(۳)</sup>

«من كنت مولاة فعلی مولاة ... مصنف (سیوطی) گفته است: حدیثی متواتر است.»<sup>(۴)</sup>

ابراهیم بن محمد حسینی (از علمای سنی مذهب قرن دوازدهم) نیز همین مطلب را گفته است.<sup>(۵)</sup>

ص: ۱۷۹

---

۱- فتح الباری ج ۷ ص ۷۴ و اما حدیث من كنت مولاة فعلی مولاة فقد أخرجه الترمذی و النسائی و هو كثير الطرق جدا وقد

استوعبها بن عقده فی کتاب مفرد و كثير من اسانیدها صحاح و حسان

۲- تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۲۹۷ وقد جمعه بن جریر الطبری فی مؤلف فيه أضعاف من ذكر و صححه و اعتنی بجمع طرقه أبو

العباس بن عقده فأخرجه من حدیث سبعین صحابیا أو أكثر

۳- التیسیر بشرح الجامع الصغیر ج ۲ ص ۴۴۲ (من كنت مولاة) أي ولیه و ناصره (فعلی مولاة) ... قال المؤلف حدیث متواتر

۴- فیض القدر ج ۶ ص ۴۴۲ من كنت مولاة فعلی مولاة ... وقال المصنف حدیث متواتر

۵- البیان و التعریف ج ۲ ص ۲۳۰ من كنت مولاة فعلی مولاة ... وقال السيوطی حدیث متواتر

## چهارم: ابن حجر هبشی مکی

«در صحت حدیث غدیر شکی نیست؛ زیرا گروهی مانند: ترمذی، نسائی و احمد آن را با سند نقل کرده اند. اسناد این حدیث فراوان است و شانزده تن از اصحاب آن را روایت کرده اند، و در نقلی که احمد دارد، می گوید: سی نفر از اصحاب در زمان خلافت علی علیه السلام وقتی که آن حضرت از آنان در خواست گواهی بر شنیدن این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمود، شهادت دادند که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیده اند.

بیشتر سندهای این حدیث صحیح و حسن است و سخن کسی که بر سند آن بخواهد ایراد بگیرد، ارزش توجه ندارد و نیز به سخن کسی که می گوید: حضرت علی علیه السلام از یمن بازگشت، توجه نمی شود؛ زیرا بازگشت آن حضرت و ادراک حج همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ثابت شده است و نیز قول کسانی که زیاده ی حدیث غدیر؛ یعنی جمله ی "اللهم وال من والاه الی آخر" را جعلی می دانند، مردود است؛ چرا که زیاده ی حدیث نیز از طرقی نقل شده است که ذهبی بسیاری از آنها را تصحیح کرده است.» (۱)

## پنجم: محمد بن جعفر الکتانی

وی در کتابش که مختص احادیث متواتر است، حدیث غدیر را آورده و نام ۲۵ نفر از صحابه ی راوی آن را ذکر کرده است. (۲)

## ششم: محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی

«تواتر معنوی به معنی اختلاف الفاظ راویان در خبری که روایت می کنند است که الفاظشان بر یک معنایی اتفاق دارند و این نوع تواتر زیاد است و اکثر تواترها اینگونه است و معنی آن، تواتر قدر مشترک بین آنها است و مثالش تواتر شجاعت علی علیه السلام است؛ اخبار متواتری از کار هایش در جنگ ها رسیده است که در جنگ بدر چنین کرد، در احد چنین و در روز خیبر چنین شکست داد و مانند آن که با دلالت التزامی به متواتر بودن

ص: ۱۸۰

۱- الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۱۰۷-۱۰۸ أنه حدیث صحیح لا مریه فیہ وقد أخرج جماعه کالترمذی والنسائی وأحمد و طرقة کثیره جدا ومن ثم رواه سته عشر صحابیا وفي رواية لأحمد أنه سمعه من النبی صلی الله علیه و آله وسلم ثلاثون صحابیا وشهدوا به لعلی لما نوزع أيام خلافته کما مر وسیاتی وکثیر من أسانیدها صحاح وحسان ولا التفات لمن قدح فی صحته ولا- لمن رده بأن علیا کان باليمن لثبوت رجوعه منها وإدراکه الحج مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم وقول بعضهم إن زیاده اللهم وال من والاه الخ موضوعه مردود فقد ورد ذلك من طرق صحیح الذهبی کثیرا منها

۲- نظم المتناثر من الحدیث المتواتر للکتانی ج ۱ ص ۱۹۴-۱۹۵ ح ۲۳۲

شجاعتش دلالت دارد و از آن جمله، حدیث من كنت مولاه فعلى مولاه است که ۱۵۰ سند دارد. علامه مقبلی بعد از بیان بعضی از اسناد این حدیث می گوید: اگر این جزء معلومات نباشد، در دنیا معلومی نخواهد بود و این حدیث در کتاب فصول جزء متواتر لفظی شمرده شده و اینچنین است حدیث منزلت و آن، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام است که: « جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است تا آخر حدیث ». و این حدیث را ابن الامام در شرح الغایه جزء متواتر معنوی شمرده. جلال به کلام فصول در تواتر حدیث غدیر اعتراف کرده است. (۱)

### هفتم: محمد ناصر الدین ألبانی

« برای حدیث غدیر سند های بسیاری ذکر شده است که افراد زیادی مانند هیثمی در کتابش المجمع (مجمع الزوائد) اسناد آن را ذکر کرده اند، و من آنچه آورده ام، اندکی از آن است که هر کسی پس از آشنایی با اسناد آن، یقین به صحت پیدا می کند. ابن عقده همه طرق نقل آن را در کتابی مستقل جمع کرده است و ابن حجر بعضی از اسناد آن را صحیح و بعضی دیگر را حسن دانسته است. خلاصه سخن آن که هر دو قسمت این روایت (من كنت مولاه فعلى مولاه؛ اللهم وال من والاه) صحیح هستند، بلکه قسمت اول آن به صورت متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است و آنچه از طرق آن (۲۶) طریق از ده نفر از صحابه) ذکر کردم، کفایت می کند. (۲)

ص: ۱۸۱

۱- إجابة السائل شرح بغية الأمل ج ۱ ص ۹۸-۹۹ وأما التواتر المعنوی وهو اختلاف ألفاظ المخبرين عن خبر روه واتفقت ألفاظهم على معناه فإنه كثير واسع وعليه مدار غالب التواتر ويفيد تواتر القدر المشترك ومثاله تواتر شجاعه على عليه السلام فإن الأخبار تواترت عن وقائعه في حروبه من أنه فعل في بدر كذا وكذا وفي أحد كذا وهزم يوم خيبر كذا ونحو ذلك فإنها تدل بالالتزام على تواتر شجاعته ومن ذلك حدیث من كنت مولاه فعلى مولاه فإن له مائة وخمسين طريقا قال العلامة المقبلی بعد سرد بعض طرق هذا الحديث ما لفظه فإن لم يكن هذا معلوما فما في الدنيا معلوم وجعل هذا الحديث في الفصول من المتواتر لفظا وكذلك حدیث المنزله وهو قوله صلى الله عليه وآله وسلم لعلى رضى الله عنه أنت منى بمنزله هارون من موسى الحديث وعدها ابن الإمام في شرح الغایه من المتواتر معنی وأقر الجلال كلام الفصول في تواتر حدیث الغدير

۲- سلسله الأحاديث الصحيحة للألبانی، ج ۴ ص ۳۴۳ ذیل ح ۱۷۵۰ و للحديث طرق أخرى كثيرة جمع طائفه كبيره منها الهيثمى في " المجمع " ( ۹ / ۱۰۳ - ۱۰۸ ) وقد ذكرت و خرجت ما تيسر لي منها مما يقطع الواقف عليها بعد تحقيق الكلام على أسانيدھا بصحة الحديث يقينا ، و إلفهی كثيره جدا ، و قد استوعبها ابن عقده في كتاب مفرد ، قال الحافظ ابن حجر : منها صحاح و منها حسان . و جمله القول أن حدیث الترجمة حدیث صحیح بشرطیه ، بل الأول منه متواتر عنه صلى الله عليه وآله وسلم كما ظهر لمن تتبع أسانيدہ و طرقه ، و ما ذكرت منها كفايه



شعيب الأرنؤوط وهابى كه از متشددترین عالمان حديث عامه در برخورد با فضائل اهل بيت عليهم السلام است نیز در تحقيق مسند احمد به تواتر حديث غدیر اعتراف نموده است:

«برای این قطعه از حديث (یعنی من كنت مولاة فعلى مولاة) شواهد بسیارى وجود دارد كه آن را به حد تواتر مى رساند.»<sup>(۱)</sup>

ص: ۱۸۲

---

۱- مسند أحمد ط الرسالة ، ج ۵ ص ۱۸۸ ذیل ح ۳۰۶۱ ولهذه القطعه شواهد كثيرة تبلغ حد التواتر

## اشاره

بر خلاف تصور عده ای که مولی در حدیث غدیر را به معنای خلیفه گرفته اند و بر این اساس ، دلالت آن را زیر سؤال برده اند ، باید بگوییم که مولی در حدیث غدیر به معنای اولی است؛ یعنی هرکس را که من نسبت به او از خودش سزاوارتر هستم ، پس علی علیه السلام نیز نسبت به او از خودش سزاوارتر است.

مولی به معنای اولی در قرآن ، روایات و کتب لغت اهل سنت نیز آمده است که در ادامه به آن می پردازیم.

## الف) مولی به معنای «اولی» از دیدگاه علمای لغت

تفتازانی می نویسد:

«خداوند فرموده است: «جایگاه شما آتش است و آن برای شما مولا است (حدید: ۱۵)» یعنی اولی به شماست . آن را ابو عبیده ذکر کرده است ؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند: هر زنی که ازدواج کند بدون اجازه ی مولایش ؛ یعنی کسی که نسبت به او سزاوارتر است و مالک تدبیر امورش است و نظیر آن در شعر زیاد است و خلاصه اینکه استفاده از مولی به معنای متولی ، مالک امور و اولی به تصرف ، در کلام عرب شایع است که از بسیاری از پیشوایان لغت نقل شده است.»<sup>(۱)</sup>

کلبی، زجاج، فراء و ابو عبیده، از بزرگان لغت شناس اهل سنت، در تفسیر آیه ی «مأواکم النار هی مولاکم (حدید: ۱۵)» گفته اند: منظور از مولای شماست؛ یعنی اولی به شماست.

فخر رازی می نویسد :

«قال الکلبی : یعنی اولی بکم ، وهو قول الزجاج والفراء وأبی عبیده»<sup>(۲)</sup>

آلوسی نیز همین سخن را تکرار کرده و نوشته است:

ص: ۱۸۳

---

۱- شرح المقاصد فی علم الکلام ج ۲ ص ۲۹۰ قال الله تعالی ( مأواکم النار هی مولاکم ) ای اولی بکم ذکره أبو عبیده وقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ایما امرأه نکحت نفسها بغير إذن مولاها ای الأولى بها والمالک لتدبیر أمرها ومثله فی الشعر کثیر وبالجملة استعمال المولی بمعنی المتولی والمالک للأمر والأولی بالتصرف شائع فی کلام العرب منقول عن کثیر من أئمة اللغه

۲- التفسیر الکبیر ج ۲۹ ص ۱۹۸

«وقال الكلبي والزجاج والفراء وأبو عبيده : أي أولى بكم كما في قول لبيد»<sup>(١)</sup>

ابن الانباري که ذهبي از او به «الإمام الحافظ اللغوي ذو الفنون» تعبیر می کند<sup>(٢)</sup>، می گوید:

«مولی به معنای اولی است، و این فرمایش خداوند: «آتش برای شما مولا است»؛ یعنی آن اولی است برای شما.»<sup>(٣)</sup>

أبو القاسم صاحب بن عبّاد الطالقانی می گوید:

«مولا به معنای پسر عمو است و به معنای اولی نیز می آید؛ همانند فرمایش خداوند متعال که: «آن به شما مولا است» یعنی به

شما اولی است. و مولی به معنای ولی نیز می آید و خداوند مولایش است؛ یعنی ولی او است.»<sup>(٤)</sup>

سليمان بن بنين الدقيقي النحوي، از بزرگان علم لغت در قرن هفتم، می گوید:

«خداوند فرمود: جایگاه شما آتش است، آن برای شما مولا است؛ یعنی آتش اولی است برای شما.»<sup>(٥)</sup>

أبو البقاء الكفوي از بزرگان علم لغت در قرن یازدهم می گوید:

«جایگاه شما آتش است و آن برای شما مولا است؛ یعنی به شما اولی است، یا جای شما به آن نزدیک است، یا یاور شما

است، یا متولی و سرپرست شما است.»<sup>(٦)</sup>

ص: ۱۸۴

۱- روح المعانی ج ۲۷ ص ۱۷۸

۲- سیر أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۲۷۴

۳- الزاهر فی معانی کلمات الناس ج ۱ ص ۱۲۵ ویکون المولی: الأولی. قال الله عز وجل: (النار هی مولاکم) (۱۸۶) معناه: هی اولی بکم

۴- المحيط فی اللغة ج ۱۰ ص ۳۸۰ والمولی: ابن العم. وتكون بمعنى الأولی؛ كقوله عز ذكره: 'هی مولاکم' 'ای هی اولی بکم. والمولی: الولی، والله تعالی مولاہ: ای ولیہ

۵- اتفاق المبانی وافتراق المعانی ج ۱ ص ۱۳۸ (مأواکم النار هی مولاکم) 'ای اولی بکم

۶- الکلیات معجم فی المصطلحات والفروق اللغویه ج ۱ ص ۸۷۰ (مأواکم النار هی مولاکم) 'ای: هی اولی بکم، أو مکانکم عما قریب، أو ناصرکم أو متولیکم

ابن منظور مصری، از علمای بزرگ لغت در قرن هشتم، می نویسد :

«و اما شعر لبید : «دو گروه متخاصم گمان بردند که ترسناک تر و سزاوارتر برای ترس و وحشت ، پشت سر و روبرو است» ،  
(از مولی المخافه) این چنین قصد شده است که : سزاوارترین مکان که در آن جنگ خواهد بود، پشت سر و روبرو است.»<sup>(۱)</sup>

محمد مرتضی الحسینی الزبیدی، از علمای لغت قرن ۱۳ نیز همان سخن ابن منظور را گفته است.<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۸۵

---

۱- لسان العرب ج ۱۵ ص ۴۱۰ و أما قول لبید : فعدت کلا- الفرجین تحسب أنه مولی المخافه خلفها وأمامها فیرید أنه أولى  
موضع أن تكون فيه الحرب

۲- تاج العروس ج ۴۰ ص ۲۵۴ مولی المخافه خلفها وأمامها فإنه أراد أولى موضع يكون فيه الخوف

مفسران اهل سنت در تفسیر آیه ی (مَأْوَاكُمُ النَّارُ ۖ هِيَ مَوْلَاكُمْ ۖ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ؛ جایگاهتان آتش است و همان مولای شما است و بد سر انجامی است . حدید: ۱۵) گفته اند: معنای مولاکم در این آیه ، اولی بکم (سزاوارتر به شما) است.

ابن عطیه آندلسی از علمای قرن ششم می گوید:

«این فرمایش خداوند که: (آن مولای شما است (حدید: ۱۵)) مفسران گفته اند: معنایش این است که اولی به شما است.»<sup>(۱)</sup>

ابو عبیده التیمی می گوید:

« (آن مولای شماست) یعنی اولی به شماست. لبید گفته است: مولا- (سزاوارتر) برای ترس و وحشت ، پشت سر و روبرو است.»<sup>(۲)</sup>

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش در کتاب تفسیر می نویسد:

« (مولای شماست (حدید: ۱۵)) یعنی اولی به شماست»<sup>(۳)</sup>

ابو الحسن واحدی نیز همین سخن را گفته است:

« (آن مولای شماست (حدید: ۱۵)) یعنی اولی به شماست»<sup>(۴)</sup>

جلال الدین محلی و سیوطی نیز در تفسیرشان ، مولا در این آیه را اولی بکم معنا کرده اند:

« (جایگاهتان آتش است و همان مولای شما است) یعنی اولی به شما است.»<sup>(۵)</sup>

ص: ۱۸۶

- 
- ۱- المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ج ۵ ص ۲۶۳ وقوله <sup>ه</sup> هی مولاکم <sup>ه</sup> قال المفسرون معناه هی اولی بکم
  - ۲- مجاز القرآن ج ۱ ص ۱۰۶۸ " هی مولاکم " اولی بکم قال لبید: مولی المخافه خلفها وأمامها
  - ۳- صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۸۵۱ مولاکم اولی بکم
  - ۴- تفسیر الواحدی ج ۲ ص ۱۰۶۸ هی مولاکم اولی بکم
  - ۵- تفسیر الجلالین ج ۱ ص ۱۸۵۱ مأواکم النار هی مولاکم ( اولی بکم )

## ج) مولی به معنای «اولی» در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

بخاری در صحیحش از ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که ایشان فرمودند:

«هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه من سزاوارترین شخص به او هستم در دنیا و آخرت. اگر بخواهید بخوانید (پیامبر به مؤمنین اولی از خودشان است (احزاب: ۶)) پس هر مؤمنی که مالی از خود ارث بگذارد، کسان او وارث اویند هر که باشند و اگر دینی یا زمینی ترکه گذارد، پس بیاید پیش من و من مولای (اولی و صاحب) آن هستم.» (۱)

مسلم نیز در صحیحش از ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که ایشان فرمودند:

«قسم به خدایی که جان محمد صلی الله علیه و آله وسلم در قبضه اوست، بر روی زمین هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه من اولی و سزاوارترین مردم به او هستم؛ پس هر یک از شما دین یا زمینی باقی بگذارد، من مولای (اولی و صاحب) آنم. و هر کس از شما مالی را به ارث بگذارد، عصبه و کسان هم وارثند هر کس که باشند.» (۲)

آنچنان که مشخص است، معنای کلمه مولا در لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به معنای اولی به تصرف می باشد؛ زیرا ایشان ابتدا به آیه (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم) اشاره کرده که متضمن اولویت مطلقه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر هر مومنی می باشد و سپس این اولویت بر مردم از خودشان را بر اساس مصداق ارث گذاشتن و باقی ماندن زمین و یا دین افراد برای ایشان روشن نموده و در انتها نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خودشان را مولای آنها می دانند.

علمای اهل سنت نیز تصریح کرده اند که کلمه ی «مولی» در روایات فوق به معنای ولی امر و سرپرستی است:

حمیدی متوفای ۴۸۸ هـ می نویسد:

«من مولای او هستم؛ یعنی ولی او که نگهدار او و انجام دهنده امور او می باشد.» (۳)

ص: ۱۸۷

۱- صحیح البخاری ج ۲ ص ۸۴۵ ح ۲۲۶۹ عن أبي هريره رضى الله عنه أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ما من مؤمن إلا وأنا أولى به في الدنيا والآخرة اقرؤوا إن شئتم (النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم) فأیما مؤمن مات وترك مالا فليرثه عصبته من كانوا ومن ترك دينا أو ضياعا فليأتنى فأنا مولاہ

۲- صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۲۳۷ ح ۱۶۱۹ عن أبي هريره عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال والذي نفس محمد بيده إن على الأرض من مؤمن إلا أنا أولى الناس به فأیکم ما ترك دينا أو ضياعا فأنا مولاہ وأیکم ترك مالا فإلی العصبه من كان

۳- تفسیر غریب ما فی الصحیحین البخاری و مسلم ج ۱ ص ۳۰۲ فأنا مولاہ أى ولیه الذی یقوم به ویراعیه

حسین بن مسعود بغوی متوفای ۵۱۶ هـ می نویسد :

«این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که "پس من مولای او هستم" ؛ یعنی ولی امر و سرپرست او هستم.» (۱)

ملا علی قاری حنفی متوفای ۱۰۱۴ هـ نیز همین تعبیر را دارد. (۲)

شهاب الدین قسطلانی متوفای ۹۲۳ هـ در شرحش بر صحیح بخاری می نویسد :

«پس به نزد من بیایید که من مولای او هستم» ؛ یعنی ولی او و مسئول و سرپرست امر او هستم، پس اگر دین دارد آن را ادا خواهم کرد و اگر زن دارد من او را سرپرستی خواهم کرد و پناه و مأوای ایشان به سوی من می باشد.» (۳)

و جلوتر خواهید دید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در غدیر نیز ، ابتدا اولی به نفس بودن خودشان بر مردم را متذکر شده اند و بلافاصله فرموده اند: پس هرکس را که من مولای اویم، علی علیه السلام مولای اوست.

در روایت دیگری ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

«هیچ بنده ای حق ندارد به سرورش مولا بگوید ؛ مولای شما فقط الله است.» (۴)

حسین بن مسعود بغوی از علمای قرن پنجم و ششم می گوید :

«مولی به معانی زیادی از دوست، کمک کار، پسر عمو، هم قسم و آزاد کننده اطلاق می شود و ریشه آن حکومت داری و اصلاح آن است؛ پس مانعی نیست که مالک بنده به مولی متصف شود. علاوه بر آن که در روایتی آمده است که بنده بسیار گوید: مولای من.» (۵)

ص: ۱۸۸

۱- شرح السنه ج ۸ ص ۳۲۵ قوله : 'فأنا مولاه' ای : ولیه والكافل له

۲- مرقاه المفاتیح ج ۶ ص ۲۰۷ فلیأتنی فأنا مولاه ای ولیه وكافل أمره

۳- شرح القسطلانی = إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری ، ج ۴ ص ۲۲۲ (فلیأتنی فأنا مولاه) ای ولیه أتولی أموره فإن ترك دیناً وفیته عنه أو عیالاً فأنا کافلهم وإلی ملجؤهم ومأوهم

۴- صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۷۶۴ ح ۲۲۴۹ ولا یقل العبد لسیده مولای فإنّ مولاکم الله

۵- شرح السنه ج ۱۲ ص ۱۷۶۴ والمولی کثیر التصرف من ولی وناصر وابن عم وحلیف ومعق ، وأصله من ولایه أمر وإصلاحه ، فلم یمنع من أن یوصف به مالک الرقبه علی أنه قد جاء فی روایه 'ولا یقل العبد : مولای

## د) نگاهی منطقی به معنای مولی در غدیر

واژه «مولی» حدود ۲۷ معنی دارد که عبارتند از:

- ۱- رب (پروردگار)، ۲- عمو، ۳- عموزاده، ۴- فرزند پسر، ۵- پسر خواهر، ۶- آزاد کننده برده، ۷- برده آزاد شده، ۸- برده، ۹- مالک، ۱۰- پیرو، ۱۱- نعمت گیرنده، ۱۲- شریک، ۱۳- هم قسم، ۱۴- همراه، ۱۵- همسایه، ۱۶- مهمان، ۱۷- داماد، ۱۸- خویشاوندان نزدیک، ۱۹- ولی نعمت، ۲۰- هم پیمان، ۲۱- ولی، ۲۲- سزاوارتر به امور، ۲۳- سید، ۲۴- محب، ۲۵- یاور، ۲۶- تصرف کننده در امور، ۲۷- متولی امور

در همان نگاه اول، ۲۰ معنی اول آن بخاطر غیر منطقی بودن آنها برای حدیث غدیر، از مدار خارج می شوند؛ معانی که نه مطابق نظر شیعه است و نه سنی.

بدین ترتیب آنچه که می ماند، ۷ معنی محتمل است که بالأخره با یکی از نظرات یا شیعه و یا سنی مطابقت دارد که عبارتند از:

- ۱- متولی امور، ۲- ولی، ۳- سزاوارتر به امور، ۴- تصرف کننده در امور، ۵- سید، ۶- یاور، ۷- محب

حال بیابید بینیم از این معانی محتمل، چند تا مطابق نظر شیعه و چند تا مطابق نظر اهل سنت است.

از میان این ۷ معنی، ۵ تا مطابق نظر شیعه است؛ یعنی اینکه اگر هر کدام از این ۵ گزینه، منظور رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم باشد، عقیده شیعه صحیح بوده و حضرت علی علیه السلام به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، جانشین ایشان خواهند بود که عبارتند از:

- ۱- متولی امور، ۲- ولی، ۳- سزاوارتر به امور، ۴- تصرف کننده در امور، ۵- سید

اما از این میان، تنها ۲ گزینه مطابق نظر اهل سنت است که عبارتند از:

- ۱- یاور، ۲- محب

بدین ترتیب می بینیم که، پنج از هفت عقیده ی شیعه به واقعیت نزدیکتر است. در حالی که در خوشبینانه ترین حالت، فقط دو از هفت عقیده اهل سنت به واقعیت نزدیک است!

اما باید بدانیم که همین دو از هفت نیز برای عقیده ی اهل سنت، ساده لوحانه است؛ چرا که اگر معنای



کلمه ی مولی ، را محبّ و ناصر بگیریم ، معنایش این می شود که: « هر کس من دوستدار او و یاری کننده ی او هستم، علی علیه السلام دوستدار و یاور اوست » ؛ به عبارت دیگر ، بر حضرت علی علیه السلام واجب است که دوستدار و یاور آن صد و بیست هزار صحابه ی حاضر در غدیر خم باشد!!

در حالی که اگر معنای مولی، دوستدار و یاری کننده بود ، در اینصورت لزومی نداشت که آن را در حضور جمعیت بگویند و به مستمعان ابلاغ کند، بلکه فقط لازم بود به خود امیر المؤمنین علیه السلام بگویند!

در حالی که عامه ادعا می کنند که معنای حدیث غدیر این است که : «هرکس من را دوست دارد باید علی علیه السلام را هم دوست داشته باشد» یا «هرکس را که من دوست اویم، علی علیه السلام هم دوست اوست» که ترجمه ی اشتباهی است و جمله ی من کنت مولاه فعلی مولاه ، چنین معنایی نمی دهد.

حال جا دارد از اهل سنت پرسیم ، اگر نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در واقعه غدیر دوستی بود ، چرا از واژه ای استفاده کرده اند که بیش از ۷۰ درصد معانی آن سرپرستی و ریاست است و کمتر از ۳۰ درصد آن دوستی؟ آیا این از معلم فصاحت قابل قبول است؟! اصلا اگر نظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم این معنی استثنایی از واژه مولی بود ، چرا از واژه «حبيب» استفاده نکردند؟!

درست است که کلمه ی مولی معانی مختلفی دارد، اما با توجه به قرائنی که در عملکرد و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وجود دارد، برای اهل انصاف جای تردید نمی گذارد که مراد از کلمه مولی، ولایت و اولویت امیر المومنین علیه السلام به تصرف در امور مسلمانان بوده است، نه صرف محبت و دوستی.

### شاهد اول: اهتمام حضرت رسول (ص) به حدیث غدیر

نسائی با سند صحیح از جابر بن عبد الله نقل می کند که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمان سفر حج صادر نمود، کسی نبود که قدرت داشته باشد سواره یا پیاده در این حج شرکت کند مگر اینکه حاضر بود، و در میقات (ذو الحلیفه) حاضر شدند. اسماء دختر عمیس فرزندش محمد بن ابو بکر را به دنیا آورد، کسی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد تا وظیفه اش را بداند، پس دستور داد تا غسل کند و خودش را بپوشاند و همراه شود.»<sup>(۱)</sup>

مسلم نیز در صحیحش از امام صادق علیه السلام و او از پدرشان امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«بر جابر بن عبدالله وارد شدم و از قبيله سوال کرد تا به من رسید. گفتم: من محمد بن علی بن حسین (علیهم السلام) هستم، پس دستش را به سوی من پایین آورد و دکمه بالا و پایین لباس من را باز کرد و دستش را بین دو سینه ام قرار داد و من در آن زمان نوجوان بودم و جابر گفت: سلام بر تو ای برادر زاده ام! از هر چه می خواهی بپرس. من از او سوال کردم و او کور بود و وقت نماز رسید و در بافتی که خود را پوشانده بود به نماز ایستاد که هر زمان آن را روی شانه هایش می گذاشت، دو طرفش از کوچکی به خود او بر می گشت و عبایش نزد او روی جا لباسی بود و با ما نماز خواند.

گفتم: از حج رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من خبر بده و اشاره به دستش کرد و نه تا را بست و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نه سال ایستاد و حج انجام نداد، سپس در سال دهم به مردم اعلام شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حج می گذارد و

ص: ۱۹۱

۱- صحیح النسائی للألبانی، ج ۲ ص ۲۷۵ ح ۲۷۶۰ أخبرنا محمد بن عبد الله بن عبد الحکم عن شعيب أنبأنا الليث عن ابن الهادي عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر بن عبد الله قال أقام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تسع سنين لم يحج ثم أذن في الناس بالحج فلم يبق أحد يقدر أن يأتي راكبا أو راجلا إلا قدم فتدارك الناس ليخرجوا معه حتى جاء ذا الحليفة فولدت أسماء بنت عميس محمد بن أبي بكر فأرسلت إلى رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال اغتسلي واستثفري بثوب ثم أهلي ففعلت

مختصر

عده ی زیادی خود را به مدینه رساندند و هر یک می خواست که به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اقتدا کند و مانند او عمل کند.

پس با او خارج شدیم تا اینکه به ذوالحلیفه رسیدیم و اسماء بنت عمیس محمد بن ابو بکر را به دنیا آورد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد که چه کار کنم؟ فرمود: غسل کن و با پارچه ای مابین پاهایت را بپوشان و احرام کن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد نماز خواند، سپس شترش را سوار شد و روی شترش را سوی صحرا آورد و نگاه کردم و روبروی ایشان تا چشم کار می کرد سواره و پیاده بود و سمت راستش همینطور و سمت چپش نیز همینطور و پشت سرش نیز همینطور بود. (۱)

اضافه کنم که این عملکرد جابر بن عبد الله که دکمه های پیراهن امام باقر علیه السلام را باز کرد، دستش را روی سینه ی امام گذاشت و سلام داد، علتش همان دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به جابر بن عبد الله بر ابلاغ سلام آن حضرت به ایشان بود. (۲)

ص: ۱۹۲

۱- صحیح مسلم ج ۲ ص ۸۸۶-۸۸۷ ح ۱۲۱۸ عن جعفر بن محمد عن أبيه قال دخلنا على جابر بن عبد الله فسأل عن القوم حتى انتهى إلى فقلت أنا محمد بن علي بن حسين فأهوى بيده إلى رأسى فترع زرى الأعلى ثم نزع زرى الأسفل ثم وضع كفه بين ثديي وأنا يومئذ غلام شاب فقال مرحبا بك يا بن أخى سل عما شئت فسألته وهو أعمى وحضر وقت الصلاة فقام فى نساچه ملتحفا بها كلما وضعها على منكبه رجع طرفاها إليه من صغرها ورداؤه إلى جنبه على المشجب فصلى بنا فقلت أخبرنى عن حجه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال بيده فعقد تسعا فقال إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مكث تسع سنين لم يحج ثم أذن فى الناس فى العاشره أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حاج فقدم المدينة بشر كثير كلهم يلتمس أن يأتى برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ويعمل مثل عمله فخرجنا معه حتى أتينا ذا الحليفة فولدت أسماء بنت عميس محمد بن أبى بكر فأرسلت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كيف أصنع قال اغتسلى واستشفرى بثوب وأحرمى فصلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى المسجد ثم ركب القصواء حتى إذا استوت به ناقته على البيداء نظرت إلى مد بصرى بين يديه من راكب وماش وعن يمينه مثل ذلك وعن يساره مثل ذلك ومن خلفه مثل ذلك

۲- ذهبى در شرح حال امام باقر علیه السلام می نویسد: «ابن عقده حدثنا محمد بن عبد الله بن أبى نجیح حدثنا على بن حسان القرشى عن عمه عبد الرحمن بن كثير عن جعفر بن محمد قال قال أبى أجلسنى جدى الحسين فى حجره وقال لى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقرئك السلام . عن أبان بن تغلب عن محمد بن على قال أتانى جابر بن عبد الله وأنا فى الكتاب فقال لى اكشف عن بطنك فكشفت فألصق بطنه ببطنى ثم قال أمرنى رسول الله أن أقرئك منه السلام.» ترجمه: «ابن عقده از محمد بن عبد الله بن أبى نجیح از على بن حسان قرشى از عمویش عبد الرحمن بن كثير از جعفر بن محمد نقل می کند که می فرماید: پدرم فرمود: جد من حسین (علیه السلام) مرا در حجره ای نشانند و به من فرمود: رسول خدا (ص) به تو سلام می رساند و از ابان بن تغلب از محمد بن على نقل است که می فرماید: جابر بن عبد الله در حالی که من در مکتب بودم، نزد من

آمد و به من گفت: شکمت را آشکار کن و پیراهنم را بالا زدم و شکمش را به شکم من چسباند و سپس گفت: رسول خدا  
(ص) به من دستور داد که به تو سلام برسانم.» سیر أعلام النبلاء ج ۴ ص ۴۰۴

محمد بن عبد الباقي الزرقانی در شرحش بر موطأ مالک در خصوص تعداد شرکت کنندگان در حجه الوداع می گوید:

«از عروه بن زبیر از عایشه نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سال حجه الوداع با ۹۰ هزار نفر به سوی حج خارج شدند و گفته می شود به همراه ۱۱۴ هزار نفر و بیشتر از این هم گفته شده که بیهقی نقل کرده است. و این تعداد، عدد کسانی است که به همراه آن حضرت از مدینه به حج رفتند و اما کسانی که همراه ایشان حج کردند، بیشترشان ساکنان مکه بودند و کسانی که از یمن به همراه علی (علیه السلام) و ابو موسی آمده بودند.»<sup>(۱)</sup>

شاه ولی الله دهلوی نیز جمعیت شرکت کنندگان را ۱۲۴ هزار نفر ذکر کرده است:

«سپس به سمت حج از شهر بیرون آمد و با او ۱۲۴ هزار نفر بودند و به آنها مناسک حج را یاد داد و تحریف های شرک را رد کرد.»<sup>(۲)</sup>

جلوتر، کلام سبط بن جوزی حنفی را نیز ذکر خواهیم کرد که گفته است: «جمعیت حاضر در غدیر به اتفاق علمای تاریخ، ۱۲۰ هزار نفر بوده است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بازگشت از حج زمانی فرمان خدا را ابلاغ کردند که گرمای شدید هوا آنقدر آزار دهنده بود که مردم مجبور می شدند از نصف عبا به عنوان سایه و از نصف دیگر برای زیر انداز استفاده کنند. در چنین وضعیتی دستور داد که جلو رفتگان بازگردند و صبر کردند تا عقب ماندگان نیز برسند.

ص: ۱۹۳

---

۱- شرح الزرقانی ج ۲ ص ۳۴۱ عن عروه عن عائشه أن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عام حجه الوداع خرج إلى الحج في تسعين ألفاً ويقال مائة ألف وأربعة عشر ألفاً ويقال أكثر من ذلك حكاية البیهقی وهذا في عده الذين خرجوا معه وأما الذين حجوا معه فأكثر المقيمين بمكة والذين أتوا من اليمن مع علي وأبي موسى

۲- حجه الله البالغة ج ۱ ص ۸۷۶ ثم خرج إلى الحج وحضر معه نحو من مائة ألف وأربعة وعشرون ألفاً فأراهم مناسك الحج ورد تحريفات الشرك

روایت یکم:

«سعد بن ابی وقاص گفت: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در راه مکه بودیم ، پس هنگامی که به غدیر خم رسید ، مردم را متوقف کرد. سپس جلو رفتگان بازگشتند و عقب ماندگان نیز به ایشان پیوستند . پس هنگامی که مردم اجتماع کردند ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای مردم ! آیا [پیام خدا را] رساندم؟ گفتند: آری . فرمود: خداوندا شاهد باش و آن را سه مرتبه گفتند ، سپس فرمود: ای مردم ! ولی شما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش . و این را سه مرتبه گفتند ، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست علی علیه السلام را گرفت و بلندش کرد و سپس فرمود: هر کس را که خدا و رسولش ولی اوست ، پس این ولی اوست. خداوندا دوست دار هر کس را که دوستش داشته باشد و دشمن بدار هر کس را که دشمنش بدارد.»(۱)

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش در متابعات و شواهد داده است.(۲)

همین روایت را با همین سند ، ضیاء مقدسی نقل کرده اما محقق کتاب، دکتر عبد الملک بن عبد الله بن دهیش، گفته که سندش به خاطر مجهول الحال بودن یعقوب بن جعفر بن ابی کثیر ، ضعیف است.(۳)

در حالی که او مجهول الحال نیست و ابن حجر عسقلانی او را مقبول دانسته است.(۴)

روایت دوم:

«زید بن ارقم گفت: بیرون شدیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم [از مکه] تا رسیدیم به غدیر خم در روزی که تاکنون گرم تر از آن روز بر ما نگذشته بود . پس حسب امر آنجناب ، خار و خاشاک آنجا رفته شد. پس آنجناب حمد و

ص: ۱۹۴

۱- أخبرنی زکریا بن یحیی قال حدثنا محمد بن یحیی قال حدثنا یعقوب بن جعفر بن أبی کثیر عن مهاجر بن مسمار قال أخبرتنی عائشه بنت سعد عن سعد قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بطریق مکه وهو موجه إليها فلما بلغ غدیر خم وقف الناس ثم رد من مضی ولحقه من تخلف فلما اجتمع الناس إليه قال أيها الناس هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثلاث مرات يقولها ثم قال أيها الناس من ولیکم قالوا الله ورسوله ثلاثا ثم أخذ بید علی فأقامه ثم قال من کان الله ورسوله ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

۲- سنن النسائی الكبرى ج ۵ ص ۱۳۵ ح ۸۴۸۱ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد حسن فی متابعات والشواهد

۳- الأحادیث المختاره ، ج ۳ ص ۲۱۳ ح ۱۰۱۴ پی دی اف

۴- تقریب التهذیب ج ۱ ص ۶۰۷ رقم ۷۸۱۴ یعقوب بن جعفر بن ابی کثیر الأنصاری المدنی مقبول من التاسعه س

ثنای خداوند را بجا آورد و سپس خطاب به مردم فرمود: هیچ پیغمبری مبعوث نشده مگر آنکه بیش از نیمی از عمر پیغمبر قبل از خود زیست نکرده است و من نزدیک شده که به سرای دیگر خوانده شوم و اجابت نمایم.

همانا من و امی گذارم در میان شما چیزی را که هرگز گمراه نشوید بعد از آن (یعنی بعد از تبعیت و ادای حق آن) - کتاب خدای عزّ و جلّ. سپس برخاست و دست علی علیه السلام را گرفت و خطاب به مردم فرمود: کیست که اولی (سزاوارتر) است به شما از خود شما؟ گفتند خدا و رسول او داناترند. فرمود: هر کس که من مولای اویم، پس علی (علیه السلام) مولای او است. (۱)

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با او موافقت کرده است. (۲)

روایت سوم:

«زید بن ارقم گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در وادی که خم نامیده می شود فرود آمدیم. آن حضرت امر به اقامه نماز فرمود و در گرمای نیمروز نماز را بجا آورد، سپس برای ما خطبه ایراد فرمود در حالیکه با افکندن پارچه بر یک درخت بزرگ، برای آنجناب سایه تشکیل داده شده بود. آنگاه فرمود: آیا نمیدانید؟ آیا شهادت نمیدهید به اینکه من اولی (سزاوارتر) هستم به هر مؤمنی از خود او؟ گفتند آری چنین است. فرمود: پس هر که من مولای اویم، همانا علی علیه السلام مولای او است. بار خدایا دشمن دار آنکه را که او را دشمن دارد و دوست دار آنکه را که او را دوست دارد.» (۳)

این روایت را احمد نقل کرده و وصی الله بن محمد عباس سندش را حسن لغیره دانسته است. (۴)

ص: ۱۹۵

۱- عن زید بن أرقم رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حتی انتهینا إلی غدیر خم فأمر بروح فکسح فی یوم ما أتی علینا یوم کان أشد حرا منه فحمد الله وأثنی علیه وقال یا أيها الناس أنه لم یبعث نبی قط إلا ما عاش نصف ما عاش الذی کان قبله وإنی أوشک أن أدعی فأجیب وإنی تارک فیکم ما لن تضلوا بعده کتاب الله عز وجل ثم قام فأخذ بید علی رضی الله عنه فقال یا أيها الناس من أولی بکم من أنفسکم قالوا الله ورسوله أعلم أأنت أولی بکم من أنفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلی مولاه

۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۶۱۳ ح ۶۲۷۲ و المعجم الکبیر للطبرانی ج ۵ ص ۱۷۱ ح ۴۹۸۶

۳- مسند أحمد بن حنبل ج ۴ ص ۳۷۲ ح ۱۹۳۴۴ قال زید بن أرقم وانا أسمع نزلنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بواد یقال له وادی خم فأمر بالصلاه فصلاها بهجیر قال فخطبنا وظلل لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بثوب علی شجرة سمره من الشمس فقال الستم تعلمون أو لستم تشهدون انی أولی بکل مؤمن من نفسه قال بلی قال فمن کنت مولاه فإن علیا مولاه اللهم عاد من عاداه ووال من والاه

۴- فضائل الصحابه لابن حنبل، ص ۷۳۹ ح ۱۰۱۷ پی دی اف؛ قال وصی الله: إسناده حسن لغیره

«همسر زید بن ارقم گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حجه الوداع (در مراجعت) آمد تا در جحفه بین مکه و مدینه نزل فرمود. پس امر فرمود زیر درختان عظیم و انبوه آنجا را از خار و خاشاک پاک کردند، سپس مردم را به اجتماع عمومی برای نماز دعوت کردند. آن روز بسیار گرم و سوزان بود و همگی حسب الامر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به سوی آن حضرت گرد آمدیم، در حالی که بعضی از ما قسمتی از ردای خود را بر سر کشیده و قسمتی را از شدت سوزندگی زمین زیر پا نهاده بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر را با ما به جا آورد و سپس رو به طرف ما گردانید و فرمود ...» (۱)

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۱۲۰ هزار نفر را در آن گرمای سوزان نگه داشتند تا بین چند صحابی رفع کدورت بکنند؟! و آخر سر حضرت علی علیه السلام را (نه صحابه را) مکلف کنند که صحابه را دوست بدارد؟!!

ص: ۱۹۶

---

۱- مناقب علی لابن المغازلی، ص ۴۴ ح ۲۳ سایت شامله؛ عن امرأه زید بن ارقم قالت: أقبل نبی الله من مکه فی حجه الوداع حتی نزل صلی الله علیه و آله وسلم بغدير الجحفه بین مکه والمدینه، فأمر بالدوحات فقم ما تحتهن من شوک ثم نادى: الصلاة جامعه! فخرجنا إلى رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی یوم شدید الحر، وإن منا لمن یضع رداءه علی رأسه وبعضه علی قدمیه من شده الرمضاء، حتی انتهینا إلى رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فصلی بنا الظهر ثم انصرف إلینا فقال ...



بعد از خاتمه یافتن حج ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در راه بازگشت به مدینه این آیه را دریافت نمودند:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) (۱)

«ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است ، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای . و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد . آری ، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.»

سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نازل گشته است؛ یعنی این آیه در سال دهم بعثت، در آخرین سال زندگی آن حضرت، و بعد از ۲۳ سال تبلیغ نازل شده است.

راستی، چه چیزی پس از ۲۳ سال و تا آخرین ماه های عمر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هنوز به طور رسمی مطرح نشده و آن همسنگ رسالت است و اگر مطرح نشود ، همه ی تلاش های آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر باد می رود ؟؟؟

در کتب اهل سنت از ۸ نفر از صحابه و تعدادی از تابعین نقل شده که آیه ی ابلاغ بعد از حج و در راه بازگشت به مدینه ، در غدیر خم و در رابطه با اعلام امامت حضرت علی علیه السلام نازل شده است:

یکم: ابو سعید خدری

«حدثنا ابي ثنا عثمان بن حرزاد ، ثنا اسماعيل بن زكريا ، ثنا علي بن عابس عن الاعمش ابني الحجاب ، عن عطيه العوفى عن ابي سعيد الخدرى قال : نزلت هذه الايه يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك في علي بن ابي طالب» (۲)

«أخبرنا أبو سعيد محمد بن علي الصفار قال : أخبرنا الحسن بن أحمد المخلدي قال : أخبرنا محمد بن حمدون بن خالد قال : حدثنا محمد بن إبراهيم الخلوّتي قال : حدثنا الحسن ابن حماد سجاده قال : حدثنا علي بن عابس ، عن الأعمش وأبي حجاج ، عن عطيه ، عن أبي سعيد الخدرى قال : نزلت هذه الآية ( يا

ص: ۱۹۷

۱- مائده: ۶۷

۲- تفسیر ابن ابی حاتم ج ۴ ص ۱۱۷۲ ح ۶۶۰۹

أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك ( يوم غدیر خم فی علی بن أبی طالب رضی الله عنه» (۱)

این روایات را ابن ابی حاتم و واحدی در تفاسیرشان که التزام داده اند فقط روایات معتبر را در آن ها بیاورند (رجوع کنید به مقدمه این دو کتاب)، نقل کرده اند.

جلال الدین سیوطی (۲)

، محمود آلوسی (۳)

و محمد بن علی شوکانی (۴) که معمولا در مورد اسناد روایات اظهار نظر می کنند، روایت ابو سعید خدری را نقل کرده و اشکالی بر آن نگرفته اند. (۵)

صدیق حسن خان قنوجی (۶)

نیز شأن نزول این آیه در رابطه با غدیر خم را از ابو سعید خدری آورده است. (۷)

تفسیر صدیق حسن خان از تفاسیر معتبر سلفی است و تمام روایاتش را معتبر می داند. (۸)

ص: ۱۹۸

۱- أسباب النزول ت الحمیدان للواحدی ، ص ۲۰۲ سایت شامله

۲- الدر المنثور للسیوطی ج ۳ ص ۱۱۷

۳- روح المعانی لآلوسی ج ۶ ص ۱۹۳

۴- فتح القدیر للشوکانی ج ۲ ص ۶۰

۵- «وأخرج ابن أبی حاتم وابن مردویه وابن عساکر عن أبی سعید الخدری قال : نزلت هذه الآیه ( یا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك ) علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یوم غدیر خم فی علی بن أبی طالب.»

۶- در وثاقت و جایگاه بلند علمی صدیق حسن خان همین بس که ألبانی نام او را در زمره سلفی ها آورده و رتبه او را هم رتبه احمد بن حنبل و ابن تیمیه آورده است : «با این وجود ، او (أبو عبد الرحمن إیهاب بن حسین الأثری) به علمش مغرور است و برای ائمه سلفی که بر خلاف او سخن گفته اند؛ همانند امام احمد، ابن تیمیه، ابن قیم، طبری، ابن کثیر، قرطبی، شوکانی و صدیق حسن خان قنوجی ارزشی قائل نیست و ایشان را متهم به تقلید می کند.» سلسله الأحادیث الصحیحه ، ج ۶ ص ۱۰۰۳ ذیل ح ۲۹۱۸ سایت شامله / و مع ذلك فهو مغرور بعلمه ، معجب بنفسه ، لا یقیم وزنا لأئمة السلف الذین قالوا بخلاف عنوانه كالإمام أحمد و ابن تیمیه و ابن قیم ، و الطبری و ابن کثیر و القرطبی ، و الإمام الشوکانی و صدیق حسن خان القنوجی ، و یرمیهم بالتقلید ألبانی همچنین در همین کتاب، از او به عنوان علامه و محقق یاد کرده است. سلسله الأحادیث الصحیحه ، ج ۱ ص ۶۰۷ ذیل ح ۳۰۰ و ج ۵ ص ۳۳۳ ذیل ح ۲۲۶۱

۷- فتح البیان فی مقاصد القرآن ، ج ۴ ص ۱۹ ؛ عن أبی سعید الخدری قال: نزلت هذه الآیه یوم غدیر حُمّ فی علی بن أبی

۸- صدیق حسن خان قنوجی همه ی روایات کتابش را معتبر دانسته و گفته است: «این تفسیر اگرچه حجمش زیاد است، علمش هم زیاد است و تحقیق را به جایگاه اصلی خود رسانده و تیرش به هدف حقیقت رسیده است و برای کسی که رو به تحصیل می آورد مفید است و برای کسی که به اجمال و تفصیلش تمسک می کند پر فایده است و مشتمل می باشد بر تمام آنچه در کتب تفاسیر از فواید نو با زیاده های ناب و قواعد طرد شده از درایه ی صحیح و روایت صریح می باشد و من دوست داشتم که صحت این مطلب را امتحان کنی؛ این کتب تفاسیر در پشت قضیه موجودند؛ پس به این کتب تفاسیر نگاه کن، به تفاسیری که تکیه بر روایت دارند، سپس برگرد به تفاسیری که تکیه بر درایه دارند؛ سپس بعد از این دو، به این تفسیر نگاه کن. در این هنگام، صبح برای بینا آشکار می شود و برای تو روشن می شود که این کتاب پر مغز و عجیب و ذخیره ی دانش آموزان و انتهای مقاصد عاقلان و الگوی پیروان و مقتدای عابدان و هدایت متقین می باشد و صاحب کتاب به حمد الله گنجینه ی دفن شده ای از گوهر فواید و دریای پر از درّ های نفیس را در ضمن لطائفی که در گنجینه بودند و از تغییر محفوظ بودند را آورده است با بیاناتی که دل‌های محصلین بلند مرتبه را آرام می کند و از دل هایشان شبهات دروغ گویان و تحریف غلو کنندگان و تاویلات جاهلان را می زداید و انوارش در دل های سعادت‌مندان می درخشد و آتش هایش بر جان دشمنان می افتد و روشنی هایش را جز عالمان درک نمی کنند و آیاتش را جز ظالمان انکار نمی کنند.» فتح البیان فی مقاصد القرآن ، ج ۱ ص ۲۳-۲۴ سایت شامله / فهذا التفسیر وإن کبر حجمه فقد کثر علمه، وتوفر من التحقیق قسمه وأصاب غرض الحق سهمه، مفید لمن أقبل علی تحصیله، مفیض علی من تمسک بذیل إجماله وتفصیله، وقد اشتمل علی جمیع ما فی کتب التفاسیر من بدائع الفوائد، مع زوائد فرائد وقواعد شوارد، من صحیح الدرایه، وصریح الروایه . فإن أحببت أن تعتبر صحه هذا فهذه کتب التفسیر علی ظهر البسیطه أنظر تفاسیر المعتمدين علی الروایه ثم ارجع إلی تفاسیر المعتمدين علی الدرایه، ثم انظر فی هذا التفسیر بعد النظرین، فعند ذلك یسفر الصبح لذی عینین، یتبین لک أن هذا الکتاب هو لب اللباب وعجب العجاب، و ذخیره الطلاب ونهایه مآرب أرباب الأبواب، وأسوه المتبعین، وقدوه الناسکین، وهدی للمتقین وقد جاء بحمد الله کتراً مدفوناً من جواهر الفوائد، وبحراً مشحوناً بنفائس الفرائد، فی لطائف طالما کانت مخزونه، وعن الإضافه مصونه، بتقاریر تراح لها نفوس المحصلین الکاملین وتزاح منها شبه المبطلین، وتحریف الغالین، وتأویل الجاهلین، وتضحی أنوارها فی قلوب السعداء وتطلع نیرانها علی أفئده الأعداء لا یعقل بیناتها إلا العالمون، ولا یجحد بآياتها إلا القوم الظالمون ... عبد الله بن ابراهیم الانصاری ملقب به خادم العلم (از علمای بزرگ قطر) در تحقیق این کتاب گفته است: «کتاب فتح البیان همچون جواهری کمیاب در میان کتب تفسیری می باشد ... شیخ صدیق حسن خان تصمیم گرفت کتابی تفسیری بنویسد که از هرگونه اسرائیلیات، خرافات، جدلیات مذهبی و مناقشات کلامی خالی باشد و جمع کننده بین [صحت] روایت و درایت احادیث باشد ... پس، از میان روایات تفسیری نبوی، خالص ترین آنها را برگزید ... او در تفسیرش نهایت دقت و صحت در نقل را داشته و روایات را بدون بیان حال اسنادش از قول راوی آن بیان می کند؛ زیرا این روایات را از اصول معتبره اخذ نموده است ... و در یک کلام: شبهات مبطلین و تحریف غالیان و تاویل جاهلان از تفسیر او دور می باشد.» فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱ ص ۱-۲ سایت شامله / فتح البیان فی مقاصد القرآن دره نادره بین کتب التفسیر ... فاختر الشیخ صدیق خان أن یکتب تفسیراً خالیاً من الإسرائیلیات والخرافات التي یقوم الدلیل علی بطلانها. وكذلك الجدل المذهبی والمناقشات الکلامیه، فجمع بین الروایه والدرایه ... فاختر صفوه الصفوه مما ثبت من التفسیر النبوی ... وكان رضی الله عنه فی تفسیره یتحرى الدقه والصحه فیما ینقل، إن ذکر حدیثاً عزاه إلی روایه من غیر بیان حال الإسناد لأنه أخذہ من الأصول المعتره... وبالجمله فإن تفسیره تنزاح عنه شبه

المبطلين وتحريف الغالين وتأويل الجاهلين

صدیق حسن خان قبل از نقل روایات مربوط به نزول آیه در حق امیرالمومنین علیه السلام در غدیر ، مهمترین اشکال اهل سنت از تفسیر و انحصار این آیه به قضیه ی غدیر را اینگونه دفع می کند:

ص: ۱۹۹

«و در آن (قول به تبلیغ جمیع رسالات) اشکال است؛ زیرا نفی رسالت به یک تبلیغ، بلیغ تر از نفی آن به تبلیغ همه ی رسالات است همانطوری که علمای بیان آن را ذکر کرده اند، با وجود اختلافی که در آن دارند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنچه که برایش نازل شده بود را برای امتش ابلاغ کرده و برای آنها در مکان های مختلف فرموده است: «آیا ابلاغ کردم؟»، پس مردم به بیان رسالات توسط پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شهادت داده اند. خداوند پاداش خیری به ایشان بدهد، و حاشا از اینکه چیزی از وحی را پنهان کرده باشد.» (۱)

دوم: عبدالله بن مسعود

صدیق حسن خان قنوجی در تفسیرش روایتی نیز از ابن مسعود در این رابطه نقل کرده است:

«وعن ابن مسعود قال كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) إن علياً مولى المؤمنين (وإن لم تفعل فما بلغت رسالته)» (۲)

جلال الدین سیوطی (۳)

و محمود آلوسی (۴)

روایت ابن مسعود را هم نقل کرده و اشکالی بر آن نگرفته اند.

سوم: ابن عباس

سند یکم:

«از ابو صالح از ابن عباس نقل شده است که در تفسیر آیه ی «ای رسول ابلاغ کن» گفت: در حق علی (علیه السلام) نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد تا در مورد او ابلاغ کند؛ پس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس را که من مولای اویم، پس علی علیه السلام مولای اوست؛ خداوند دوست بدار هر کس را که دوستش بدارد

ص: ۲۰۰

۱- فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۴ ص ۱۸-۱۹ سایت شامله؛... وفيه نظر فإن نفی التبلیغ عن الرساله الواحدہ أبلغ من نفيه عن الرسالات كما ذكره علماء البیان علی خلاف فی ذلك، وقد بلغ رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لأمتہ ما نزل إليه وقال لهم فی غیر موطن هل بلغت؟ فيشهدون له بالبيان، فجزاه الله عن أمتہ خيراً، وحاشاه أن يكتفم شيئاً مما أوحى إليه

۲- فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۴ ص ۱۹ سایت شامله

۳- الدر المنثور للسيوطی ج ۳ ص ۱۱۷ وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) (ان عليا مولى المؤمنين) وإن لم تفعل فما بلغت رسالته

۴- روح المعانی للآلوسی ج ۶ ص ۱۹۳ وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله (صلى الله عليه و

سلم) يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك إن عليا ولي المؤمنين وإن لم تفعل فما بلغت رسالته

سند دوم:

«عبایه بن ربیع از عبد الله بن عباس و او از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حدیث معراج را روایت نموده تا اینجا که خداوند فرمود: من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم مگر آن که برای او وزیری قرار دادم و تو رسول خدا و علی وزیر تو است.

ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرود آمد و کراحت داشت از این که از آن، سخنی برای مردم بگوید؛ زیرا که مردم، تازه از جاهلیت فاصله گرفته بودند تا این که شش

روز گذشت، و خداوند این آیه را نازل کرد « شاید (ابلاغ) بعض آیاتی را که به تو وحی می شود، (بخاطر عدم پذیرش آنها) ترک کنی (و به تأخیر اندازی) » و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم صبر نمود تا روز هجدهم ذی الحجه رسید و خداوند آیه ی (ای پیامبر آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده، ابلاغ کن) و (روز قبل) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به بلال امر نموده بود تا در میان مردم اعلام نماید که فردا کسی نماند مگر آنکه به سمت غدیر خم حرکت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به راه افتاد و مردم نیز به دنبال ایشان حرکت نمودند (و وقتی به غدیر خم رسیدند، در جمع مردم سخنرانی نمود) و فرمود: « ای مردم! خداوند مرا به ابلاغ رسالتی برای شما امر فرموده که سینه ام از بیان آن به دلیل آن که شما مرا متهم ساخته و تکذیب نمائید، تنگ شد تا آن که پروردگام مرا مورد عتاب قرار داد و تهدید نمود. سپس دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و بلند نمود تا جایی که مردم سپیدی زیر بغل آن دو را مشاهده نمودند، آنگاه فرمود: « ای مردم! خداوند مولای من و من مولای شما هستم، و هر که من مولای اویم، علی مولای اوست، بارپروردگارا! هر که او را دوست دارد، دوست بدار و هر که او را دشمن دارد دشمن بدار و هر که او را یاری نماید، یاری نما و هر که او را خوار نماید، خوار نما » و آنگاه خداوند این آیه را نازل نمود: ( امروز، دین شما را کامل نمودم. )»(۲)

ص: ۲۰۱

۱- تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲ روی أبو محمد عبدالله بن محمد القایینی نا أبو الحسن محمد بن عثمان النصیبی نا: أبو بکر محمد ابن الحسن السیبی نا علی بن محمد الدهان، والحسین بن ابراهیم الجصاص قالانا الحسن بن الحکم نا الحسن بن الحسین بن حیان عن الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس فی قوله ( یا ایها الرسول بلغ ) قال: نزلت فی علی رضی الله عنه أمر النبی صلی الله علیه و آله وسلم أن يبلغ فيه فأخذ عليه السلام بيد علی، وقال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه .

۲- شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۱ صص ۱۹۲-۱۹۳ ح ۲۵۰ پی دی اف؛ حدیثی محمد بن القاسم بن أحمد فی تفسیره قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن علی الفقیه، قال: حدثنا أبو قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن عبد الله البرقی، عن أبیه، عن خلف بن عمار الأسدی عن أبی الحسن العبدی عن الأعمش، عن عبایه بن ربیع عن عبد الله بن عباس عن النبی ( صلی الله علیه و آله وسلم ) [وساق] حدیث المعراج إلى أن قال: وإنی لم أبعث نبیا إلا جعلت له وزیرا، وإنک رسول الله وإن علیا وزیرک. قال ابن عباس: فهبط / ۴۷ / ب / رسول الله فکره أن يحدث الناس بشئ منها إذ كانوا حدیثی عهد بالجاهلیه حتی مضی [من] ذلك سته أيام، فأنزل الله تعالی (فلعلک تارک بعض ما یوحى إلیک) فاحتمل رسول الله [ صلی الله علیه و آله وسلم



[ حتى كان يوم الثامن عشر، أنزل الله عليه (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) ثم إن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أمر بلالا حتى يؤذن في الناس أن لا يبقى غداً أحد إلا خرج إلى غدير خم، فخرج رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) والناس من الغد، فقال: يا أيها الناس إن الله أرسلني إليكم برسالة وإني ضقت بها ذرعاً مخافة أن تتهموني وتكذبوني حتى عاتبني ربي فيها بوعيد أنزله علي بعد وعيد، ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب فرفعهما حتى رأى الناس بياض إبطيهما [إبطهما] "خ" ] ثم قال: أيها الناس الله مولاي وأنا مولاكم فمن كنت مولا فعلي مولاة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله. وأنزل الله: (اليوم أكملت لكم دينكم).

فخر رازی درباره ی شأن نزول آیه ی ابلاغ در حق امام علی علیه السلام می نویسد:

«دهم: آیه در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و هنگامی که این آیه نازل شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستش را گرفت و فرمود: «هرکس را که من مولای اویم، پس علی علیه السلام مولای اوست ؛ خداوندا دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد» ، پس عمر او را ملاقات کرد و گفت: مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب ! مولای من و مولای همه ی مؤمنین شدی. و آن ، سخن ابن عباس ، براء بن عازب و محمد بن علی (امام باقر علیه السلام ) است.»<sup>(۱)</sup>

امرتسری حنفی نیز همین مطلب را از براء بن عازب نقل کرده و گفته است که آن را ابونعیم و ثعلبی روایت کرده اند.<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۰۲

- 
- ۱- التفسیر الکبیر ج ۱۲ ص ۴۲ العاشر: نزلت الآیه فی فضل علی بن أبی طالب علیه السلام ، ولما نزلت هذه الآیه أخذ بیده وقال: ( من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ) فلقیه عمر رضی الله عنه فقال: هنیئا لك یا ابن طالب أصبحت مولای ومولی كل مؤمن ومؤمنه ، وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علی
  - ۲- أرجح المطالب فی عد مناقب أسد الله الغالب ، ص ۷۹ پی دی اف / عن البراء بن عازب قال فی قوله تعالى یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ای بلغ من فضائل علی نزلت فی غدیر خم خطب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثم قال من كنت مولاه فعلى مولاه فقال فقال عمر بن الخطاب یا علی أصبحت مولای ومولی كل مؤمن ومؤمنه . أخرجه أبو نعیم والثعلبی.

«أبوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که فرمود: «وقتی به آسمان سیر نمودم، در زیر عرش الهی چنین شنیدم: علی علیه السلام پرچم هدایت و دوستدار کسی است که به من ایمان آورد. ای محمد! این را ابلاغ کن.»

ابوهریره در ادامه گفت: وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بازگشت، آن را مخفی ساخت لذا خداوند عز وجل این آیه را ( ای پیامبر! آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده است، ابلاغ کن ) در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام نازل نمود و این که (و اگر ابلاغ نکنی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد.)<sup>(۱)</sup>

ششم: عبد الله بن ابی أوفی

«عبد الله بن ابی أوفی وید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز غدیر خم این آیه را تلاوت نمود: ( ای پیامبر! آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده است ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد.) سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست علی علیه السلام را بلند کرد تا جایی که سپیدی زیر بغل او نمایان شد. سپس فرمود: « آگاه باشید که هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. بارپروردگارا! با هر که او را دوست دارد، دوست و با هر که او را دشمن دارد دشمن باش » سپس فرمود: «پروردگارا! شاهد باش.»<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۰۳

۱- شواهد التنزیل حاکم حسکانی - ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۲۴۳ پی دی اف؛ أخبرنا السید أبو الحسن محمد بن [علی بن] الحسین الحسنی رحمه الله قراءه قال: أخبرنا أبو الحسن محمد بن محمد بن علی الأنصاری بطوس، قال: حدثنا قریش بن خداهش بن السائب، قال حدثنا أبو عصمه نوح بن ابی مریم، عن إسماعیل، عن ابی معشر، عن سعید المقبری عن ابی هریره، عن النبی ( صلی الله علیه و آله وسلم ) قال: لما أسرى بی إلى السماء سمعت [نداء من] تحت العرش أن علیا رایه الهدی وحبیب من يؤمن بی بلغ یا محمد، قال: فلما نزل النبی ( صلی الله علیه و آله وسلم ) أسر ذلك، فأنزل الله عز وجل: ( یا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك ) فی علی بن ابی طالب، (وإن لم تفعل فما بلغت رسالته، والله / ۴۶ / أ / يعصمك من الناس).

۲- شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۱ ص ۱۹۰ ح ۲۴۷ پی دی اف؛ أخبرنا أبو بكر السکری قال: أخبرنا أبو عمرو المقرئ قال أخبرنا الحسن بن سفیان، قال: حدثنی أحمد بن أزهر قال: حدثنا عبد الرحمان بن عمرو بن جبلة، قال: حدثنا عمر بن نعیم بن عمر بن قیس الماصر، قال: سمعت جدی قال حدثنا عبد الله بن ابی أوفی قال: سمعت رسول الله ( صلی الله علیه و آله وسلم ) يقول / ۴۶ / ب / يوم غدیر خم وتلاهذه الآیه: ( یا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك، وإن لم تفعل فما بلغت رسالته ) ثم رفع یدیه حتی یری بیاض إبطیه ثم قال: ألا من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. ثم قال: اللهم اشهد

«أبو صالح از ابن عباس و جابر بن عبد الله نقل نموده که گفتند: خداوند به محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرمان داد که علی علیه السلام را بر مردم منصوب نموده و آنان را از ولایت او آگاه سازد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از طعنه آنان و این که بگویند: پسر عمویش را به دلیل انگیزه های شخصی مقدم نموده است، خوفناک گردید. در این هنگام، خداوند به او چنین وحی نمود: (ای پیامبر! آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده است، ابلاغ کن) لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ولایت علی علیه السلام را در روز غدیر خم اعلام نمود.»<sup>(۱)</sup>

هشتم: حدیفه بن یمان

«حدیفه بن یمان گفته است: به خدا سوگند، در مجلس غدیر خم من مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودم و مجلس مملو از مهاجر و انصار بود که ناگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برخاست و فرمود: ای مردم! به راستی که خداوند مرا به کاری فرمان داده است و فرموده است: (ای پیامبر! آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده است، ابلاغ کن). سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی بن ابی طالب علیه السلام را صدا زد و در سمت راست خود قرار داد، سپس فرمود: ای مردم! آیا نمی دانید که من از شما به خودتان سزاوارترم؟ گفتند: آری. فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. بارپروردگارا! با هر که او را دوست دارد، دوست و با هر که او را دشمن دارد، دشمن باش و هر که او را یاری نماید، یاری نما و هر که او را خوار نماید، خوار نما.»

حدیفه در ادامه گفت: سوگند به خدا دیدم که معاویه برخاست و با تکبر و عصبانیت از مجلس خارج شد، در حالی که دست راست خود را بر دوش عبد الله بن قیس اشعری و دست چپش را بر دوش مغیره بن شعبه گذارده بود و با این حال راه می رفت، می گفت: ما سخنان محمد را تصدیق نمی کنیم و به ولایت علی اقرار

ص: ۲۰۴

---

۱- شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۱ ص ۱۹۲ ح ۲۴۹ پی دی اف؛ حدثنی علی بن موسی بن إسحاق، عن محمد بن مسعود بن محمد، قال: حدثنا سهل بن بحر، قال: حدثنا الفضل بن شاذان، عن محمد بن أبی عمیر، عن عمر بن أذینه عن الکلبی عن أبی صالح عن ابن عباس و جابر بن عبد الله قالوا: أمر الله محمدا أن ینصب علیا للناس لیخبرهم بولایته فتخوف رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) أن یقولوا حابا ابن عمه وأن یطعنوا فی ذلک علیه، فأوحی الله إلیه: (یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک) الآیه، فقام رسول الله بولایته یوم غدیر خم

نخواهیم کرد. در این هنگام ، خدوند این آیات را نازل نمود: (او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند \* بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد، \* سپس به سوی خانواده خود بازگشت در حالی که متکبرانه قدم برمی داشت!) و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فهمید که باید او را بازگردانده و به قتل رساند. در این هنگام، جبرئیل علیه السلام این آیه را تلاوت نمود: (زبان را بخاطر عجله برای خواندن آن حرکت مده» و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سکوت کرد.)<sup>(۱)</sup>

شاهدی دیگر بر نزول آیه ی ابلاغ در غدیر خم

در بعضی از روایات غدیر آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از صحابه اقرار گرفتند که آیا پیام پروردگارم را ابلاغ کردم؟ و آنها گفتند: بله .

ثعلبی می نویسد:

«و آنچه در رابطه با حقوق مسلمانان به تو نازل شده است ، ابلاغ کن. پس هنگامی که آیه نازل شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی در حجه الوداع خطبه خواند و این حدیث را فرمود و سپس گفت: آیا رساندم؟»<sup>(۲)</sup>

ابن حجر هیثمی می نویسد:

«و لفظ حدیث غدیر را طبرانی و غیره بسند صحیح نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در زیر سایه درختان خطبه ای خواند و فرمود: ای مردم! خداوند مهربان و دانا مرا مطلع ساخته است

ص: ۲۰۵

---

۱- شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۲ ص ۲۹۶-۲۹۷ ح ۱۰۴۱ پی دی اف؛ فرات قال: حدیثی إسحاق بن محمد بن القاسم بن صالح بن خالد الهاشمی حدثنا أبو بکر الرازی محمد بن یوسف بن یعقوب بن إبراهیم بن نبهان بن عاصم بن زید بن طریف مولى علی بن أبی طالب حدثنا محمد بن عیسی الدامغانی حدثنا سلمه بن الفضل، عن أبی مریم، عن یونس بن حسان، عن عطیه: عن حذیفه بن الیمان قال: كنت والله جالسا بين یدی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم (و) قد نزل بنا غدیر خم، وقد غص المجلس بالمهاجرین والأنصار، فقام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی قدمیه فقال: یا أيها الناس إن الله أمرنی بأمر فقال: (یا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) ثم نادى علی بن أبی طالب فأقامه عن یمینه ثم قال: یا أيها الناس ألم تعلموا أنى أولى منكم بأنفسكم؟ قالوا: اللهم بلى. قال: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله. فقال حذیفه: فوالله لقد رأيت معاوية قام وتمطى وخرج مغضبا واضع یمینه علی عبد الله بن قیس الأشعرى ویساره علی المغیره بن شعبه ثم ۱۷۹ / أ / قام یمشی متمطئا وهو یقول: لا نصدق محمدا علی مقالته ولا نقر لعلی بولایتیه. فأنزل الله تعالی: (فلا صدق ولا صلی ولكن کذب وتولی، ثم ذهب إلى أهله یتمطی) فهم به رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم أن یرده فیقته فقال له جبرئیل: لا تحرك به لسانک لتعجل به. فسکت عنه

۲- تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲ وبلغ ما أنزل إليك فی حقوق المسلمین فلما نزلت الآیه خطب رسول الله صلی الله علیه و آله

وسلم أى يوم هذا الحديث فى خطبه الوداع ، ثم قال : هل بلغت ؟

که هیچ پیامبری عمر نمی کند مگر به اندازه ی نصف عمر پیامبر پیش از خود، و من می دانم که به زودی دعوت حق را اجابت می کنم و به سرای دیگر رهسپار می شوم؛ خود و شما را مسئول می دانم، شما چه می گوید؟

مردم در پاسخ گفتند: همگی گواهی می دهیم که شما خیر خواهانه و با کوشش و تحمل سختی ابلاغ نمودید؛ پروردگار پاداش نیک به شما ارزانی دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مگر نه این است که شما اقرار دارید به یکتایی خداوند، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده و فرستاده اوست، و بهشت و دوزخ حق است، و مرگ و برانگیخته شدن مردم پس از آن نیز حق است، و رستاخیز بدون هیچ شک و شبهه ای فرا می رسد و خدا مردم را که در گورها خفته اند بر می انگیزاند؟

گفتند: به همه این ها اقرار و اعتراف داریم.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: پروردگارا گواهی آنان را شاهد باش. پس از آن فرمود: ای مردم! خدا مولای من است و من مولای مؤمنان، و من از جان آنان به خود آنان سزاوارتر می باشم، پس هر که من مولای اویم این (علی) مولای اوست؛ خدایا دوست داران او را دوست بدار، و با دشمنان او دشمن باش.

سپس خطاب به مردم فرمود: من پیش از شما از دنیا می روم؛ کنار حوض کوثر حاضر می شوم، و شما در کنار حوض بر من وارد می شوید، حوضی که پهناورتر از مساحت بین بصری تا صنعاء (شام تا یمن) است، و «قدح» جام و پیاله سیمین کنار آن حوض به شمار ستارگان آسمان است، و هنگامی که در کنار حوض بر من وارد می شوید از دو یادگار گرانبها از شما می پرسم که با آن دو چه کردید، اینک بنگرید که بعد از من با آن دو امانت چگونه رفتار خواهید کرد؛ یکی از آن دو، کتاب خدا است که ثقل اکبر است، ریسمانی است که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر به دست شماست؛ به قرآن چنگ بزنید تا گمراه نشوید، و تغییر در آن را روا ندارید، و دیگری عترت و اهل بیت من هستند؛ خدای لطیف و خبیر به من اطلاع داده که این دو همواره با یکدیگر هستند، و جدایی آنان از یکدیگر امکان پذیر نیست تا زمانی که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»(۱)

ص: ۲۰۶

۱- الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۱۰۸-۱۰۹ ولفظه عند الطبرانی وغيره بسند صحیح أنه صلی الله علیه و آله وسلم خطب بغدير خم تحت شجرات فقال (أيها الناس إنه قد نبأني اللطيف الخبير أنه لم يعمر نبى إلا نصف عمر الذى يليه من قبله وإنى لأظن أنى يوشك أن أدعى فأجيب وإنى مسؤول وإنكم مسؤولون فماذا أنتم قائلون) قالوا نشهد إنك قد بلغت وجاهدت ونصحت فجزاك الله خيرا فقال (أليس تشهدون أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله وأن جنته حق وأن نارها حق وأن الموت حق وأن البعث حق بعد الموت وأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من فى القبور) قالوا بلى نشهد بذلك قال (اللهم اشهد) ثم قال (يا أيها الناس إن الله مولى وأنا مولى المؤمنين وأنا أولى لبم من أنفسهم فمن كنت مولاه فهذا مولاه يعنى عليا اللهم وال من وإلاه وعاد من عاداه) ثم قال (يا أيها الناس إنى فرطكم وإنكم واردون على الحوض

حوض أعرض مما بين بصرى إلى صنعاء فيه عدد النجوم قدحان من فضه وإنى سائلكم حين تردون على عن الثقلين فانظروا  
كيف تخلفوني فيهما الثقل الأ-كبر كتاب الله عز وجل سبب طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم فاستمسكوا به لا تضلوا ولا تبدلوا  
وعترتى أهل بيتى فإنه قد نبأنى اللطيف الخبير أنهما لن ينقضيا حتى يردا على الحوض )



نسائی نیز از سعد بن ابی وقاص روایتی نقل کرده است که گفت:

«همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در راه مکه بودیم، پس هنگامی که به غدیر خم رسید، مردم را متوقف کرد. سپس جلو رفتگان بازگشتند و عقب ماندگان نیز به ایشان پیوستند. پس هنگامی که مردم اجتماع کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای مردم! آیا [پیام خدا را] رساندم؟ گفتند: آری. فرمود: خداوندا شاهد باش و آن را سه مرتبه گفتند، سپس فرمود: ای مردم! ولی شما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش. و این را سه مرتبه گفتند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست علی علیه السلام را گرفت و بلندش کرد و سپس فرمود: هر کس را که خدا و رسولش ولی اوست، پس این ولی اوست؛ خداوندا دوست دار هر کس را که دوستش داشته باشد و دشمن بدار هر کس را که دشمنش بدارد.»<sup>(۱)</sup>

برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سند این روایت در متابعات و شواهد داده است<sup>(۲)</sup>.

و همانطور که قبلا گفتیم، این روایت را ضیاء مقدسی نیز با سند معتبر در صحیحش نقل کرده است.

کلام ثعلبی که ابهامی ندارد و کاملا روشن است، و در حدیث طبرانی، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابتدا از مردم شهادت می گیرند که پیام پروردگارم در مورد وحدانیت خدا، نبوت خودم، حق بودن بهشت و جهنم، حق بودن مرگ و برانگیخته شدن در قیامت را برای شما رساندم، و سپس امامت امیرالمومنین علیه السلام را به آنها عطف می نمایند و این قرینه ی آشکاری است بر الهی بودن امامت و ابلاغ آن به فرمان خداوند و همسنگ بودن آن با نبوت. اما در حدیث نسائی و ضیاء مقدسی که واضح است مطالب حدیث طبرانی از آن حذف شده نیز، عطف بحث ولایت امیرالمومنین علیه السلام به ابلاغ پیامبر پروردگار، آمده است.

ص: ۲۰۷

۱- عن سعد قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم بطريق مكة وهو موجه إليها فلما بلغ غدیر خم وقف الناس ثم رد من مضى ولحقه من تخلف فلما اجتمع الناس إليه قال أيها الناس هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثلاث مرات يقولها ثم قال أيها الناس من وليكم قالوا الله ورسوله ثلاثا ثم أخذ بيد علي فأقامه ثم قال من كان الله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

۲- سنن النسائی الكبرى ج ۵ ص ۱۳۵ ح ۸۴۸۱ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در صدر خطبه غدیر خطاب به مردم فرمودند: «من بشر هستم و نزدیک است که دعوت شوم و آن را اجابت بکنم.» یا بنا بر نقلی ، فرمودند : «گویا من دعوت شده و اجابت کرده ام.»

مسلم در صحیحش از زید بن ارقم چنین روایت میکند:

«روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بین ما برای خواندن خطبه برخاست. ما در مکانی بین مکه و مدینه بودیم که «خم» خوانده می شود. پس حمد خدای و ثنای او را به جای آورد و به وعظ و ذکر پرداخت. سپس فرمود: اما بعد، بدانید ای مردم که من هم بشرم و به زودی فرستاده ی خدا پیش من می آید و دعوت او را اجابت می کنم.»<sup>(۱)</sup>

شبهه همین مطلب را نسائی از زید بن ارقم نقل کرده<sup>(۲)</sup> و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است<sup>(۳)</sup> و همچنین حاکم<sup>(۴)</sup>

و ذهبی<sup>(۵)</sup>

نیز آن را تصحیح کرده اند.

از این تعبیرات استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در صدد ابلاغ مطلب بسیار مهمی بودند که قبل از آن مقدمه چینی کرده و خبر از رحلت خود می دهند، و این جز با معنای جانشینی خود در امر امامت، خلافت و سرپرستی سازگاری ندارد.

ص: ۲۰۸

---

۱- صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۷۳ ح ۲۴۰۸ قام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یوما فینا خطبیا بماء یدعی خما بین مکه

والمدینه فحمد الله وأثنی علیه ووعظ و ذکر ثم قال أما بعد ألا أيها الناس فإنما أنا بشر یوشک أن یأتی رسول ربی فأجیب

۲- عن زید بن أرقم قال لما رجع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عن حجه الوداع ونزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن ثم قال کأنی قد دعیت فأجبت

۳- سنن النسائی الکبری ج ۵ ص ۴۵ ح ۸۱۴۸ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

۴- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۱۸ ح ۴۵۷۶

۵- البدایه والنهایه ج ۵ ص ۲۰۹ قال ابن کثیر: قال شیخنا أبو عبد الله الذهبی وهذا حدیث صحیح

## شاهد چهارم: مقارنه ولایت رسول خدا (ص) و امیر مؤمنان علیه السلام

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم قبل از جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» از مردم اقرار گرفتند که آیا من از خود شما به شما سزاوارتر نیستم؟ «ألسنت أولی بکم من انفسکم» وقتی همه ی مردم سخن آن حضرت را تصدیق کردند، بلا فاصله بعد از آن فرمودند: پس هر کس من مولای او هستم، علی علیه السلام نیز مولای او است.

روایت یکم:

«علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در زیر درختی در محل «خم» قرار گرفته بود، طولی نکشید از زیر درخت بیرون آمده و دست مرا گرفت و خطاب به مردم فرمود: ای مردم! مگر نه این است که گواهی می دهید خدای تعالی پروردگار شماست؟ در پاسخ گفتند: آری! فرمود: مگر نه این است که گواهی می دهید خدا و رسول او از جان شما به شما سزاوارترند؟ و خدا و رسول او مولای شمایند؟ گفتند: آری! فرمود: بنابراین، کسی که خدا و رسول او مولای او هستند، به راستی این شخص (علی علیه السلام) مولای اوست. اینک، در میان شما دو اثر ارزنده و گرانبها می گذارم که هرگاه به آن ها تمسک کنید، هرگز در منجلا ب گمراهی گرفتار نخواهید شد: یکی کتاب خدا است که ریسمان استوار میان شما و خدا می باشد که یک طرف آن در دست حق تعالی است و طرف دیگرش در اختیار شماست و دیگری، اهل بیت من است.»<sup>(۱)</sup>

سند این روایت را ابن حجر عسقلانی<sup>(۲)</sup>

و حافظ بوسیری<sup>(۳)</sup>

تصحیح کرده اند.

روایت دوم:

دارقطنی و حاکم روایت کرده اند که:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بین مکه و مدینه نزدیک پنج درخت بزرگ و پر شاخ و برگ فرود آمد. مردم زیر درخت ها را

ص: ۲۰۹

---

۱- عن علی رضی الله عنه قال: إن النبی صلی الله علیه و آله وسلم حضر الشجره بخم، ثم خرج آخذاً بید علی رضی الله عنه قال: 'ألستم تشهدون أن الله تبارک و تعالی ربکم؟' قالوا: بلی. قال صلی الله علیه و آله وسلم: 'ألستم تشهدون أن الله ورسوله أولی بکم من انفسکم وأن الله تعالی ورسوله أولیاؤکم؟' فقالوا: بلی. قال: 'فمن کان الله ورسوله مولاه فإن هذا مولاه، وقد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا کتاب الله تعالی، سببه بیدی، وسببه بأیدیکم، وأهل بیتی'.

- ٢- المطالب العاليه ج ١٦ ص ١٤٢ ح ٣٩٤٣ قال ابن حجر العسقلانى: إسناده صحيح
- ٣- إتخاف الخيره ، ج ٧ ص ٢١٠ ح ٦٦٨٣ سايت شامله / قال الحافظ البوصيرى : رَوَاهُ إِسْحَاقُ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ

جارو کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شامگاهان به آن جا رسید (و برای ایراد خطبه برخاست). ابتدا حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سخنانی در ذکر و وعظ بیان کرد و آنچه را خدای می خواست که او بگوید، گفت. سپس فرمود: ای مردم، من دو امر را بین شما باقی می گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترت و اهل بیت من. (سپس فرمود) آیا می دانید که من بر مؤمنان از جانهای خودشان اولی ترم؟ (سه بار این را فرمودند) گفتند: آری. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: پس هر که را من مولای اویم، علی علیه السلام هم مولای اوست، سپس دستش را گرفت و بلند کرد. (۱)

این روایت را نسائی نیز نقل کرده و ابواسحاق حوینی سندش را تصحیح کرده است. (۲)

روایت سوم:

ابن حجر هیثمی می نویسد:

«و لفظ حدیث غدیر را طبرانی و غیره بسند صحیح نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز غدیر خم در زیر سایه درختان خطبه ای خواند و فرمود: ... ای مردم! خدا مولای من است و من مولای مؤمنان، و من از جان آنان به خود آنان سزاوارتر می باشم، پس هر که من مولای اویم این (علی) مولای اوست؛ خدایا دوست داران او را دوست بدار، و با دشمنان او دشمن باش...» (۳)

استفاده از فای تفریح در این روایت در جمله ی «فمن كان الله ورسوله مولاة فإن هذا مولاة» و نیز در روایت قبلی، به صراحت این مطلب را ثابت می کند که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام همان ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است.

ص: ۲۱۰

۱- جزء أبی الطاهر للدارقطنی ج ۱ ص ۵۰ ح ۱۵۲ و المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۱۸ ح ۴۵۷۷ فقال أبو الطفیل حدثنی زید بن أرقم أن النبی صلی الله علیه و آله وسلم نزل بین مکة والمدینه عند سمرة خمس دوحات عطاس فکنس الناس لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما تحت السمرة ثم راح عسیه فحمد الله وأثنی علیه ثم قال إنی تارک فیکم أمرین لن تضلوا ما اتبعتموهما کتاب الله عز وجل وأهل بیتی عترتی ثم قال الست أولى بالمؤمنین من أنفسهم قالها ثلاث مرات قال الناس بلی قال فمن کنت مولاة فعلی مولاة ثم أخذ بیده فرفعها

۲- خصائص الامام علی (ع) للنسائی، ص ۷۲-۷۳ ح ۷۴ پی دی اف؛ قال الحوینی: إسناده صحیح

۳- الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۱۰۸-۱۰۹ ولفظه عند الطبرانی و غیره بسند صحیح أنه صلی الله علیه و آله وسلم خطب بغدیر خم تحت شجرات ... ثم قال (یا أيها الناس إن الله مولای وأنا مولی المؤمنین وأنا أولى لبم من أنفسهم فمن کنت مولاة فهذا مولاة یعنی علیا اللهم وال من وإلاه وعاد من عاداه) ...

با اسناد صحیح روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در خطبه ی غدیر هم حدیث ثقلین را فرموده اند و به آن وصیت کرده اند(۱)، و روشن است که حدیث ثقلین متابعت و اطاعت را بیان میکند، نه نصرت و دوستی را .

ص: ۲۱۱

---

۱- سلسله الأحادیث الصحیحه ، ج ۴ ص ۳۵۷ ح ۱۷۶۱

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم پس از اینکه حدیث غدیر را فرمودند، دست به دعا برداشته و فرمودند:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَيْنَ وَالِاهُ ، وَعِيَادِ مَيْنَ عِيَادَاهُ ، وَأَنْصِيرُ مَنْ نَصِيرَهُ ، وَأَخْذُلُ مَنْ خَذَلَهُ ؛ یعنی خداوندا ! دوست بدار هر کس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هر کس را که دشمنش بدارد و یاری کن هر کس را که یاری اش کند و خوار کن هر کس را که بخواد خوارش کند.»

«سعید بن وهب گوید: علی علیه السلام در رجب فرمود: قسم می دهم به خدا هر کس را که در روز غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنید که می فرمود: همانا ولی من خدا است و من ولی مومنین هستم و هر کس که من ولی او هستم ، پس این ولی اوست ؛ خداوندا ! دوست بدار هر کس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هر کس را که دشمنش بدارد و یاری کن هر کس را که یاری اش کند.»

سعید گفت: از کنارم شش نفر برخاستند و شهادت دادند و زید بن یثیع نیز همین مطلب را گفته است. (۱)

این روایت را نسائی نقل کرده و حوینی سندش را صحیح (۲) و ابن کثیر نیز نیکو دانسته است. (۳)

همین روایت را ضیاء مقدسی در صحیحش آورده (۴) و محقق کتابش دکتر عبد الملک بن دهیش سندش را تصحیح کرده است. (۵)

نور الدین هیثمی می نویسد:

عمرو بن ذی مر ، سعید بن وهب و زید بن یثیع گفتند که ما شنیدیم که علی ( علیه السلام ) می فرمود: سوگند می

ص: ۲۱۲

۱- أخبرنا الحسين بن حريث المروزي قال حدثنا الفضل بن موسى عن الأعمش عن أبي إسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي في الرحبه أنشد بالله من سمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم غدیر خم يقول إن الله وليي وأنا ولي المؤمنین ومن كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأنصر من نصره قال فقال سعيد قام إلى جنبی سته وقال زید بن یثیع قام عندی سته

۲- خصائص الامام علی للنسائی ، ج ۱ ص ۸۵-۸۶ ح ۹۳ پی دی اف ؛ قال الحوینی: إسناده صحیح

۳- البدايه والنهائيه ج ۵ ص ۲۱۰ قال ابن کثیر: وهذا اسناد جيد

۴- قال علی رضی الله عنه أنشد الله من سمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول يوم غدیر خم الله وليي وأنا ولي المؤمنین من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأنصر من نصره قال فقال سعيد فقام إلى جنبی سته قال فقال زید بن یثیع قام من عندی سته ...

٥- الأحاديث المختاره ج ٢ ص ١٠٦-١٠٧ ح ٤٨١ قال عبدالملك دهيش : إسناده صحيح



دهم کسی را که سخن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را در روز غدیر خم آن هنگام که ایستاده بود شنید، بلافاصله سیزده مرد برخاسته و شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «آیا من از مومنین یه خودشان سزاوارتر نیستم؟» همه گفتند: آری ای رسول خدا. پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر کس که من مولای اویم، پس این مولای اوست؛ بار خدایا! دوست بدار هر کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس که او را دشمن دارد و دوستدار کسی باش که او را دوست دارد و مبعوض بدار کسی را که او را مبعوض دارد و یاور کسی باش که یاری اش کند و خوار گردان کسی را که او را خوار گرداند.»

این حدیث را بزار نقل کرده که روایانش همه روایان صحیح بخاری هستند بجز فطر بن خلیفه که او هم ثقة است.» (۱)

این جمله، تنها با معنای «سرپرستی و امامت» سازگاری دارد، نه با معنای «محبت و دوستی»؛ زیرا معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دعا کند برای کسانی که حضرت علی علیه السلام دوست آنان است.

در واقع حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن که حضرت امیر المومنین علیه السلام را به جانشینی خود برگزیدند، برای تثبیت این امر مهم و عملی شدن آن، مردم را ترغیب کردند که آن حضرت را در اجرای این امر و اداره امور مملکت یاری نمایند که اگر چنین کنند، خداوند آن ها را یاری خواهد کرد و از طرف دیگر به دشمنانشان فهماندند که اگر با حضرت علی علیه السلام مخالفت کنند و قصد دشمنی با او را داشته باشند، در حقیقت با خداوند مخالفت کرده و با او دشمنی کرده اند.

چنین دعائی جز با مقام امامت و خلافت سازگاری ندارد؛ زیرا اگر فقط دوستی و محبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مطرح بود، معنا نداشت که این همه تأکید نمایند،

تا جایی که دوستی او را دوستی خدا و دشمنی با او را دشمنی با خدا اعلام نمایند و برای یاری کنندگان امیر المؤمنین علیه السلام طلب نصرت الهی و برای مخالفینش نفرین کند.

ص: ۲۱۳

---

۱- مجمع الزوائد للهِیثمی ج ۹ ص ۱۰۵ وعن عمرو بن ذی مر وسعید بن وهب وعن زید بن بشیر قالوا سمعنا علیا یقول نشدت الله رجلا سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول یوم غدیر خم لما قام فقام ثلاثه عشر رجلا فشهدوا أن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ألتی بالموئنین من أنفسهم قالوا بلی یا رسول الله قال فأخذ بیید علی فقال من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأحب من أحبه وأبغض من یبغضه وانصر من نصره واخذل من خذله رواه البزار ورجاله رجال الصحیح غیر فطر بن خلیفه وهو ثقة

جالب اینکه ابن تیمیه این قسمت از حدیث را دالّ بر عصمت دانسته و از این رو آن را دروغ پنداشته است. (۱)

ص: ۲۱۴

---

۱- در اواخر این کتاب در بحث امامت امیرالمومنین (ع) در پرتو عصمت ، سخن ابن تیمیه را آورده ایم.

پس از اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم حدیث غدیر را فرمودند، عمر بن خطاب جلو آمده و به حضرت امیر المومنین علیه السلام چنین تبریک گفت:

«بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ الْيَوْمَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»

«گوارا باد بر تو ای فرزند ابی طالب! تو امروز مولای من و مولای همه ی مسلمین گردیدی.»

این مطلب که از مهمترین قراین روشن کننده ی معنای حدیث غدیر است، در کتب اهل سنت از ۶ نفر از اصحاب روایت شده است:

یکم: براء بن عازب

«براء بن عازب می گوید: در حجه الوداع همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودیم که به غدیر خم رسیدیم، فرمان اقامه نماز جماعت صادر شد و زیر درخت ها را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تمیز کردند، پس نماز ظهر را خواندند و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا می دانید که من نسبت به مؤمنان از جان آنان به خودشان سزاوارتر هستم؟ گفتند: آری، و این را دو مرتبه فرمودند و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس را که من مولای اویم، پس علی علیه السلام مولای اوست؛ خداوندا! دوست بدار آنکه علی علیه السلام را دوست بدارد و دشمن بدار دشمن او را. پس عمر به دیدار ایشان رفت و گفت: مبارک باشد بر تو ای پسر ابوطالب، تو اکنون مولای من و تمام مؤمنان شدی.» (۱)

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و حمزه احمد الزین سندش را صحیح (۲) و وصی الله بن محمد عباس

ص: ۲۱۵

۱- حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عفان ثنا حماد بن سلمه أنا علي بن زيد عن عدی بن ثابت عن البراء بن عازب قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم في سفر فتلنا بغدير خم فنودي فينا الصلاة جامعته وكسح لرسول الله صلى الله عليه و آله وسلم تحت شجرتين فصلى الظهر وأخذ بيد علي رضي الله عنه فقال أستم تعلمون اني أولى بالمؤمنين من أنفسهم قالوا بلى قال أستم تعلمون اني أولى بكل مؤمن من نفسه قالوا بلى قال فأخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من ولاه وعاد من عاداه قال فلقية عمر بعد ذلك فقال له هنياء يا بن أبي طالب أصبحت وأمسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة . قال أبو عبد الرحمن ثنا هذبه بن خالد ثنا حماد بن سلمه عن علي بن زيد عن عدی بن ثابت عن البراء بن عازب عن النبي صلى الله عليه و آله وسلم نحوه

۲- مسند احمد، ج ۱۴ ص ۱۸۵ و ۱۸۶ ح ۱۸۳۹۱ پی دی اف / قال حمزه الزين : إسناده صحيح

سندش را حسن لغیره دانسته است. (۱)

مرکز فتوای اسلام وب هم این حدیث را معتبر دانسته و به آن استدلال کرده است؛

«می گوییم: مراد از آن (حدیث غدیر)، محبت، مودت و ترک دشمنی است، و این همان چیزی است که صحابه از آن فهمیده اند تا جایی که عمر به علی علیه السلام گفت: مبارک باشد بر تو ای پسر ابوطالب، تو اکنون مولای من و تمام مؤمنان شدی. آن را احمد روایت کرده است.» (۲)

ملا علی قاری هروی حنفی بعد از نقل و شرح این روایت می گوید:

«این روایت را احمد در مسند خود نقل کرده و کمترین درجه اش این است که «حسن» باشد؛ پس به سخن کسانی که در ثبوت این حدیث خدشه وارد کرده اند، توجه نمی شود.» (۳)

عبد الملک عصامی مکی شافعی بعد از نقل این حدیث، احادیث دیگری را نیز نقل می کند که عمر بن خطاب، امیرالمومنین علیه السلام را مولای خود و همه ی مومنین و مسلمین دانسته است؛

«عمر بعد از این قضیه با علی علیه السلام ملاقات کرد و گفت: ای پسر ابی طالب! گوارا باد بر تو؛ صبح کردی و شب کردی در حالی که مولای هر مرد و زن مؤمنی هستی.»

و از سالم منقول است که به عمر گفته شد: تو با علی علیه السلام رفتاری داری که نمی بینیم با احدی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را انجام دهی. عمر گفت: زیرا او مولای من است!

و از عمر منقول است که دو نفر بیابانی برای حل خصومت نزد او آمدند، پس به علی علیه السلام گفت: بین این دو قضاوت فرما. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بین آن دو مرد حکم کرد؛ یکی از آن دو با لحنی تحقیر آمیز گفت: این بین ما قضاوت می کند؟! عمر به طرف او رفت، گریانش را گرفت و گفت: وای بر تو، چه می دانی این شخص کیست؟ این مولای من و مولای هر مؤمنی است و کسی که او را به ولایت قبول نکند

ص: ۲۱۶

- 
- ۱- فضائل الصحابه لابن حنبل ص ۷۵۵ ح ۱۰۴۲ قال وصی الله بن عباس: إسناده حسن لغیره
  - ۲- رقم الفتوی: ۷۳۴۳۸؛ در تاریخ چهارشنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۴۲۷ مصادف با ۲۰۰۶/۴/۱۲ نقول: المراد بذلك، المحبه والموده وترك المعاداة، وهذا الذى فهمه الصحابه رضوان الله عليهم حتى قال عمر لعلی رضی الله عنهما: هنيئاً يا ابن أبی طالب أصبحت وأمسیت مولى كل مؤمن ومؤمنه. رواه أحمد
  - ۳- مرقاه المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۵۸ در شرح حدیث ۶۱۰۳ رواه أحمد أى فى مسنده، وأقل مرتبه أن يكون حسناً فلا التفات لمن قدح فى ثبوت هذا الحدیث

مؤمن نیست .

و بین عمر و شخصی، راجع به مسأله ای منازعه واقع شد. عمر گفت: این فرد نشسته بین من و تو حکم کننده باشد و اشاره به علی بن ابی طالب علیه السلام کرد. آن مرد گفت: این مرد بزرگ شکم؟! عمر از جا برخاست و گریبان او را گرفت تا او را از زمین بلند کرد و به زمین زد، سپس گفت: آیا می دانی چه کسی را کوچک شمردی؟ کسی که مولای من و مولای هر مسلمانی است.

این روایات را ابن السمان نقل کرده است. (۱)

دوم: ابوهریره

خطیب بغدادی با سندش از ابوهریره نقل کرده است که گفت:

«هر کس که روز هجدهم ذی حجه را روزه بگیرد، ثواب روزه شصت ماه برای وی نوشته می شود؛ این روز، روز غدیر خم است، روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من ولی مؤمنان نیستم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم. فرمود: هر کس من مولای او هستم، پس علی علیه السلام مولای او است. پس عمر گفت: تبریک، تبریک بر تو ای پسر ابوطالب، تو اکنون مولای من و مولای هر مسلمانی شدی. پس خداوند این آیه را نازل کرد: امروز دین شما را کامل کردم.» (۲)

ص: ۲۱۷

۱- سمط النجوم العوالی ج ۳ ص ۳۶ ولقی عمر بن الخطاب علی بن ابی طالب بعد ذلك فقال له هنيئا لك يا بن ابی طالب أصبحت وأمسیت مولى كل مؤمن ومؤمنه وعن سالم قيل لعمر إنك تصنع بعلى شيئا ما نراك تصنعه بأحد من أصحاب رسول الله قال إنه مولای وعن عمر وقد جاءه أعرابیان يختصمان فقال لعلی اقض بينهما يا أبا الحسن فقضى علی بينهما فقال أحدهما هذا يقضى بيننا فوثب إليه عمر وأخذ بتليبيه وقال ويحك أتدرى من هذا هذا مولای ومولى كل مؤمن ومن لم يكن مولاه فليس بمؤمن وعنه وقد نازعه رجل فى مسأله فقال له بينى وبينك هذا الجالس وأشار إلى علی بن ابی طالب فقال الرجل هذا الأبطن فنهض عمر عن مجلسه وأخذ بتليبيه ورفع من الأرض ثم ضرب به الأرض فقال أتدرى من صغرت مولای ومولى كل مؤمن أو مسلم خرجهن ابن السمان

۲- أنبأنا عبد الله بن علی بن محمد بن بشران أنبأنا علی بن عمر الحافظ حدثنا أبو نصر حبشون بن موسى بن أيوب الخلال حدثنا علی بن سعید الرملى حدثنا ضميره بن ربيعه القرشى عن بن شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن أبی هريره قال من صام يوم ثمان عشره من ذى الحجه كتب له صيام ستين شهرا وهو يوم غدیر خم لما أخذ النبی صلی الله علیه و آله وسلم بيد علی بن ابی طالب فقال ألتست ولى المؤمنین قالوا بلى يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لك يا بن ابی طالب أصبحت مولای ومولى كل مسلم فأنز الله اليوم أكملت لكم دينكم

سند این روایت طبق حکم برنامه ی جوامع الکلم، حسن است. (۱)

ألبانی که گویا دیوار کوتاه تری از شهر بن حوشب و مطر الوراق پیدا نکرده است، سند این روایت را به خاطر وجود آن دو تضعیف کرده است. (۲)

اما باید دانست که ألبانی چاره ی دیگری نداشته است؛ چون در این روایت، نزول آیه ی اکمال هم درباره ی غدیر دانسته شده است!

در ادامه ثابت می کنیم که شهر بن حوشب و مطر الوراق، هر دو ثقه هستند و اقل مرتبه ی روایاتشان حسن است.

توثیق شهر بن حوشب:

او از رجال صحیح مسلم، سنن اربعه و بخاری در کتابهای غیر از صحیحش است و بزرگانی مثل احمد بن حنبل، بخاری، یحیی بن معین، ابو زرعه و یعقوب بن شیبه او را توثیق کرده اند.

جمال الدین مزّی می نویسد:

«بخاری در کتاب های غیر از صحیحش، مسلم در صحیحش و نویسندگان سنن اربعه در سنن شان از او روایت کرده اند. شهر بن حوشب اشعری ... حرب بن اسماعیل کرمانی نقل کرده است که احمد بن حنبل گفت: حدیثش نیکو است، و او را توثیق کرد ... و حنبل بن اسحاق از احمد بن حنبل نقل کرده است که گفت: عیبی بر او وارد نیست. عثمان بن سعید دارمی گفته است: به من خبر رسیده است که احمد بن حنبل، شهر بن حوشب را ستایش می کرد. و ترمذی از احمد بن حنبل نقل کرده که گفته است: اشکالی به حدیث عبد الحمید بن بهرام از شهر بن حوشب وارد نیست. و نیز ترمذی از بخاری نقل کرده که گفته است: شهر حسن الحدیث و کارش [در حدیث] قوی است، و گفته است: تنها ابن عون در تضعیف او سخن گفته است ...

ص: ۲۱۸

---

۱- تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۸۹ رقم ۴۳۹۲ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد حسن

۲- سلسله الأحادیث الضعیفه، ج ۱۰ ص ۵۹۴ ح ۴۹۲۳ سایت شامله / أخرجه الخطیب فی "التاریخ" (۸ / ۲۹۰)، وابن عساکر (۱۲ / ۱۱۸ / ۱-۲). وهذا إسناد ضعيف أيضاً؛ لضعف شهر ومطر

و ابوبکر بن ابی خیشمه و معاویه بن صالح از یحیی بن معین نقل کرده اند که گفت: او ثقه است. (۱)

هیثمی بعد از نقل روایتی می گوید:

«در سند آن شهر بن حوشب قرار دارد که در مورد او اختلاف کرده اند، اما احمد، یحیی بن معین، ابوزرعه و یعقوب بن شیبه او را توثیق کرده اند.» (۲)

شمس الدین ذهبی نام او را در شمار راویان ثقه آورده و گفته است:

«شهر بن حوشب از علمای تابعین است که احمد بن حنبل و یحیی بن معین او را توثیق کرده اند.» (۳)

و حافظ ابن حجر عسقلانی او را حسن الحدیث دانسته است؛

«شهر بن حوشب حسن الحدیث است، اگرچه کمی ضعف در او باشد.» (۴)

هیثمی نیز بعد از نقل روایتی، او را ثقه دانسته است؛

«در سند آن شهر بن حوشب وجود دارد که او ثقه است و البته در موردش سخنانی وجود دارد و بقیه ی رجالش همگی ثقه هستند.» (۵)

ص: ۲۱۹

۱- تهذیب الکمال ج ۱۲ ص ۵۸۴ رقم ۲۷۸۱ بخ م ۴: شهر بن حوشب الاشعری ، ... وقال حرب بن إسماعيل الكرمانی عن أحمد بن حنبل : ما أحسن حدیثه ، ووثقه ... وقال حنبل بن إسحاق ، عن أحمد بن حنبل : لیس به بأس . وقال عثمان بن سعید الدارمی : بلغنی أن أحمد بن حنبل کان یثنی علی شهر بن حوشب. وقال الترمذی : قال أحمد بن حنبل : لا بأس بحديث عبدالحمید بن بهرام عن شهر بن حوشب. وقال الترمذی أيضا ، عن البخاری : شهر حسن الحدیث. وقوی أمره ، وقال : إنما تکلم فیہ ابن عون ... وقال أبو بکر بن أبی خیشمه ، و معاویه بن صالح عن یحیی بن معین : ثقه

۲- مجمع الزوائد ج ۱ ص ۲۱۳ وفيه شهر بن حوشب وقد اختلفوا فيه ولكنه وثقه أحمد وابن معین وأبو زرعه ويعقوب بن شیبه

۳- ذکر من تکلم فیہ وهو موثق ج ۱ ص ۱۰۰ رقم ۱۶۱ شهر بن حوشب علی من علماء التابعین وثقه أحمد وابن معین

۴- فتح الباری ج ۳ ص ۶۵ در شرح ح ۱۱۳۲ وشهر حسن الحدیث وإن کان فیہ بعض الضعف

۵- مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۷۱ وفيه شهر بن حوشب وهو ثقه وفيه كلام وبقیه رجاله ثقات

او نیز از رجال صحیح مسلم، سنن اربعه و بخاری در کتابهای غیر از صحیحش است.

جمال الدین مزّی در شرح حال او می نویسد:

«مطر بن طهمان الوراق ... اسحاق بن منصور از یحیی بن معین و ابوزرعه نقل کرده است که گفته اند: او صالح است ... عبد الرحمن بن ابی حاتم گفت: از پدرم راجع به او پرسیدم. پس گفت: او صالح الحدیث است ... و ابن حبان نام او را در کتاب ثقات خود ذکر کرده است.»<sup>(۱)</sup>

ابن حجر عسقلانی نیز چنین می نویسد:

«بخاری در تعلیق هایش، مسلم در صحیحش و نویسندگان سنن اربعه در سنن شان از مطر بن طهمان الوراق روایت کرده اند ... و بخاری در باب تجارت در دریا در کتاب صحیحش از او یاد کرده است و خلیفه گفته است: ایرادی بر وی نیست ... و عجلّی بصری گفته: او راستگو است و در جای دیگر گفته است: ایرادی بر وی نیست. به او گفته شد: آیا تابعی است؟ گفت: نه. و ابوبکر بزار نیز گفته است: اشکالی بر او نیست.»<sup>(۲)</sup>

بیهقی می نویسد:

«احمد طحاوی گفته است: مسلم بن حجاج در صحیحش به مطر بن طهمان الوراق احتجاج کرده است و نیز در همان کتاب به کسانی مثل ابوبکر بن ابی مریم، حجاج بن أرطأه، موسی بن عبیده، ابن لهیعه، محمد بن دینار الطاحی و کسانی ضعیف تر از آن ها هم احتجاج کرده است؛ بنابراین سزاوار نیست که روایت مطر

ص: ۲۲۰

---

۱- تهذیب الکمال ج ۲۸ ص ۵۱-۵۴ رقم ۵۹۹۴ خت م ۴: مطر بن طهمان الوراق ... وقال إسحاق بن منصور عن یحیی بن معین، وأبو زرعه: صالح ... وقال عبد الرحمن بن أبی حاتم: ... سألت أبی عنه، فقال: هو صالح الحدیث ... وذكره ابن حبان فی کتاب الثقات

۲- تهذیب التهذیب لابن حجر العسقلانی ج ۱۰ ص ۱۵۲ خت م ۴ البخاری فی التعالیق ومسلم والأربعه مطر بن طهمان الوراق ... وذكره البخاری فی باب التجاره فی البحر من الجامع فقال وقال خلیفه لا بأس به ... وقال العجلّی بصری صدوق وقال مره لا بأس به قیل له تابعی قال لا وقال أبو بکر البزار لیس به بأس



شمس الدین ذهبی او را حسن الحدیث دانسته است:

«مطر از رجال مسلم در صحیحش بوده و حسن الحدیث است.»(۲)

و اسم او را در زمره ی افراد موثق آورده است؛

«مطر الوراق : مسلم از او در صحیحش روایت نقل کرده و راستگو است ، اما مشهور است که در روایتش از عطاء ضعف وجود دارد.»(۳)

و در کتاب دیگرش او را ثقه دانسته است؛

مسلم در صحیحش از او روایت نقل کرده است ؛ مطر بن طهمان الوراق ثقه و تابعی است که از عطاء حدیث نقل کرده است و ابن سعد گفته است: در حدیث او ضعف وجود دارد ؛ و احمد بن حنبل و ابن معین گفته اند: او مخصوصا در روایت از عطاء ضعیف است.»(۴)

حاکم نیشابوری و ذهبی احادیث مطر الوراق را صحیح دانسته اند.»(۵)

بخاری نیز سخنی را از او در تفسیر قرآن در صحیحش نقل کرده است.»(۶)

بنابراین هم شهر بن حوشب و هم مطر الوراق، هر دو ثقه هستند و سند این روایت، حداقل حسن است.

ص: ۲۲۱

۱- معرفه السنن والآثار ج ۴ ص ۳۸ ذیل ح ۲۸۸۹ قال أحمد : مطر بن طهمان الوراق قد احتج به مسلم بن الحجاج ومن یحتج فی کتابه بمثل أبی بکر ابن أبی مریم والحجاج بن أرطأه وموسی بن عبیده وابن لهیعه ومحمد بن دینار الطاحی ومن هو أضعف منهم لا ینبغی أن یرد رویه مطر الوراق . کیف والحجه علیه فی أصله بروایه مالک قائمه

۲- میزان الاعتدال فی نقد الرجال ج ۶ ص ۴۴۵ رقم ۸۵۹۳ فمطر من رجال مسلم حسن الحدیث

۳- ذکر من تکلم فیهِ وهو موثق ج ۱ ص ۱۷۵ رقم ۳۲۷ مطر الوراق م علی صدوق مشهور ضعف فی عطاء

۴- المغنی فی الضعفاء ج ۲ ص ۶۶۲ رقم ۶۲۸۳ م عه / مطر بن طهمان الوراق ثقه تابعی عن عطاء قال ابن سعد فیهِ ضعف فی الحدیث وقال أحمد وابن معین ضعیف فی عطاء خاصه

۵- المستدرک علی الصحیحین للحاکم ، ج ۴ ص ۴۶۴ ح ۸۲۹۲ هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ وَأَبُو رَجَاءٍ هُوَ مَطَرُ الْوَرَّاقِ، وَلَمْ يَخْرُجَاهُ .  
التعليق من تلخیص الذهبی: صحیح

۶- صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۷۴۴ وقال مطر الوراق ( ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر ) قال هل من طالب علم فيعان عليه

فخر رازی ضمن بیان یکی از اقوال نزول آیه ی ابلاغ ، به صراحت بیان می دارد:

«دهم: آیه در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است ، و هنگامی که این آیه نازل شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستش را گرفت و فرمود: «هرکس را که من مولای اویم ، پس علی علیه السلام مولای اوست ؛ خداوندا ! دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد» ، پس عمر او را ملاقات کرد و گفت: مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب! مولای من و مولای همه ی مؤمنین شدی. و آن ، سخن ابن عباس ، براء بن عازب و محمد بن علی (امام باقر علیه السلام ) است.»(۱)

چهارم: زید بن ارقم

جلال الدین سیوطی می نویسد:

«احمد بن حنبل از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هرکس را که من مولای اویم ، پس علی ( علیه السلام ) مولای اوست. پس عمر بن خطاب گفت: مبارک باد بر تو یا علی ! مولای همه ی مؤمنان شدی.»(۲)

پنجم: ابو سعید خدری

نظام الدین نیشابوری می نویسد:

«خداوند فرمود: (ای رسول ! برسان) از ابوسعید خدری نقل شده است که این آیه در فضل علی بن ابی طالب علیهما السلام در روز غدیر خم نازل شد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستش را گرفت و فرمود: هرکس که من مولای اویم ، پس این علی مولای اوست؛ خداوندا دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد. پس عمر به دیدارش رفت و گفت: مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب ، مولای من و مولای همه

ص: ۲۲۲

---

۱- التفسیر الکبیر ج ۱۲ ص ۴۲ العاشر: نزلت الآیه فی فضل علی بن أبی طالب علیه السلام ، ولما نزلت هذه الآیه أخذ بیده وقال: ( من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ) فلقیه عمر رضی الله عنه فقال: هنيئا لك يا ابن طالب أصبحت مولای ومولى كل مؤمن ومؤمنة ، وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علی

۲- الحاوی للفتاوی للسیوطی ج ۱ ص ۷۸ وأخرج أحمد عن البراء بن عازب ، وزید بن أرقم: ( أن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال: من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر بن الخطاب هنيئا لك يا على أمسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة )

ی مؤمنان شدی . و آن سخن ابن عباس ، براء بن عازب و محمد بن علی (امام باقر علیه السلام ) نیز هست.»(۱)

ششم: سعد بن ابی وقاص

عبد الرؤوف مناوی می نویسد:

«هنگامی که ابوبکر و عمر آن را شنیدند \_طبق آنچه که دارقطنی از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است\_ گفتند: ای پسر ابوطالب! مولای همه ی مؤمنان شدی.»(۲)

ابن حجر هیثمی این روایت را مسلم دانسته و به آن علیه شیعه استدلال کرده است:

«ما این را قبول داریم که او (یعنی علی علیه السلام ) اولی است، ولی تسلیم به این معنی نمی شویم که اولی به امامت است، بلکه مراد این است که او اولی به پیروی و نزدیکی بسوی اوست، همانند این آیه که می فرماید: «در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم علیه السلام ، همان کسانی هستند که از او پیروی کرده اند.» نه در ظاهر و نه قاطعانه نمی توان این احتمال را رد نمود ، بلکه این امری واقع است و همین معنی است که ابو بکر و عمر از حدیث فهمیده اند و فهم این دو نفر کافی است، چه آن دو پس از آنکه [سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را] شنیدند به او (علی علیه السلام ) گفتند: ای پسر ابی طالب! مولای هر مرد و زن مؤمن شدی . این حدیث را دارقطنی روایت نموده است. و همچنین روایت شده که به عمر گفته شد: تو با علی ( علیه السلام ) به نحوی عمل می کنی که با دیگر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عمل نمی کنی. عمر گفت : [زیرا] او مولای من است.»(۳)

ص: ۲۲۳

۱- تفسیر النیسابوری = غرائب القرآن و رغائب الفرقان ، ج ۲ ص ۶۱۶ سایت شامله؛ فقال: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ . عن أبي سعيد الخدري أن هذه الآية نزلت في فضل علي بن أبي طالب رضي الله عنه وكرم الله وجهه يوم غدیر خم، فأخذ رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم بيده وقال: من كنت مولاه فهذا علي مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فلقبه عمر وقال: هنيئا لك يا ابن أبي طالب أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة. وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علي

۲- فيض القدير للمناوي ج ۶ ص ۲۱۸ ولما سمع أبو بكر وعمر ذلك قالوا فيما خرجه الدارقطني عن سعد بن أبي وقاص أمسيت يا ابن أبي طالب مولى كل مؤمن ومؤمنة

۳- الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۱۱۰ ثالثها سلمنا أنه أولى لكن لا نسلم أن المراد أنه الأولى بالإمامه بل بالاتباع والقرب منه فهو كقوله تعالى ( إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه ) ولا قاطع بل ولا ظاهر على نفى هذا الاحتمال بل هو الواقع إذ هو الذي فهمه أبو بكر وعمر وناهيك بهما من الحديث فإنهما لما سمعاه قالوا له أمسيت يا ابن أبي طالب مولى كل مؤمن ومؤمنة أخرجه الدارقطني و أخرج أيضا أنه قيل لعمر إنك تصنع بعلي شيئا لا تصنعه بأحد من أصحاب النبي صلى الله عليه و آله وسلم فقال إنه مولاي

اما اینکه ابن حجر معنای اولی را تحریف کرده، برای اثبات سخنش نیاز به دلیل و قرینه دارد که ندارد، در حالی که ما قراین مختلفی داریم که مولی در حدیث غدیر به معنای اولی به نفس است که تعدادی از آن را ذکر کردیم و در ادامه نیز تعدادی دیگر را خواهیم گفت.

اجماع اهل سنت بر صحت روایت تبریک عمر

ابو حامد غزالی می گوید:

«از خطبه های رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم که همه ی مسلمانان بر متن آن اتفاق دارند، خطبه ی غدیر خم است. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «هر کس من مولا و سرپرست او هستم، علی علیه السلام مولا و سرپرست او است. عمر پس از این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی (علیه السلام) گفت: «تبریک، تبریک، ای ابا الحسن، تو اکنون مولای من و مولای همه ی مولاها شدی». این سخن عمر حکایت از تسلیم او در برابر فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامت و رهبری علی (علیه السلام) و نشانه رضایتش از انتخاب علی (علیه السلام) به رهبری امت دارد.»<sup>(۱)</sup>

دلالت حدیث بر امامت

عمر بن خطاب می گوید: امروز مولای مسلمین شدی! آیا منظور او این است که امروز دوست مسلمانان شدی؟! یعنی آیا قبل از این، امام علی علیه السلام با مسلمانان دشمن بودند؟! و جالب اینکه، عمر بن خطاب جزء شکایت کنندگان هم نبوده است. بنابراین روشن است که منظور او، امامت است.

جالب اینکه از علمای اهل سنت، ملا علی قاری حنفی، مولی در این روایت را والی معنی کرده است!<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۲۴

---

۱- سر العالمین و کشف ما فی الدارین ج ۱ ص ۱۸ واجمع الجماهیر علی متن الحدیث من خطبته فی یوم عید یزحم باتفاق الجمیع وهو یقول: 'من کنت مولاه فعلی مولاه' فقال عمر بخ بخ یا أبا الحسن لقد أصبحت مولای ومولی کل مولی فهذا تسلیم ورضی و تحکیم

۲- مرقاه المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۴۷ وقول عمر لعلی: أصبحت مولی کل مؤمن، ای والی کل مؤمن

بعد از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امامت امیر مومنان علیه السلام را ابلاغ نمودند، این آیه نازل شد:

(الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ۚ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا.)

«امروز، کافران از (زوال) آیین شما مأیوس شدند؛ بنابراین این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.»<sup>(۱)</sup>

طبق نقل مرحوم علامه امینی رضوان الله علیه، شأن نزول این آیه در غدیر در حق امیر المومنین علیه السلام، در کتب اهل سنت از پنج نفر از صحابه نقل شده است، اما چون ما به روایات زید بن ارقم در کتاب الولاية طبری و جابر بن عبد الله در کتاب الخصائص العلوية ابو الفتوح نطنزی دسترسی نداریم، تنها به روایات ابو هریره، ابن عباس و ابو سعید خدری استدلال می کنیم.

یکم: ابو هریره

خطیب بغدادی با سندش از ابوهریره نقل کرده است که گفت:

«هرکس که روز هجدهم ذی حجه را روزه بگیرد، ثواب روزه شصت ماه برای وی نوشته می شود؛ این روز، روز غدیر خم است، روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من ولی مؤمنان نیستم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم. فرمود: هر کس من مولای او هستم، پس علی علیه السلام مولای او است. پس عمر گفت: تبریک، تبریک بر تو ای پسر ابوطالب، تو اکنون مولای من و مولای هر مسلمانی شدی. پس خداوند این آیه را نازل کرد: امروز دین شما را کامل کردم.»<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۲۵

۱- مائده: ۳

۲- أنبأنا عبد الله بن علي بن محمد بن بشران أنبأنا علي بن عمر الحافظ حدثنا أبو نصر حبشون بن موسى بن أيوب الخلال حدثنا علي بن سعيد الرملي حدثنا ضمير بن ربيعة القرشي عن بن شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن أبي هريره قال من صام يوم ثمان عشره من ذى الحجه كتب له صيام ستين شهرا وهو يوم غدیر خم لما أخذ النبي صلی الله علیه و آله وسلم بيد علي بن أبي طالب فقال ألسنت ولي المؤمنین قالوا بلى يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لك يا بن أبي طالب أصبحت مولای ومولى كل مسلم فأقر الله اليوم أكملت لكم دينكم

سند این روایت طبق حکم برنامه ی جوامع الکلم، حسن است. (۱)

در بحث تبریک عمر، صحت سند این روایت را اثبات کردیم و به اشکالاتش پاسخ دادیم.

دوم: ابن عباس

در بحث روایات نزول آیه ی ابلاغ در غدیر، دو سند از ابن عباس آوردیم که در دومی به نزول آیه ی اکمال در غدیر نیز اشاره شده بود.

سوم: ابو سعید خدری

ابن عساکر با سندش از ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در غدیر خم، علی (علیه السلام) را نصب کرد و ولایتش را اعلام کرد، جبرئیل علیه السلام با این آیه فرود آمد: «امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.» (۲)

سیوطی نیز از ابن مردویه از ابوسعید خدری نقل کرده است که این آیه در غدیر خم نازل شد. (۳)

ص: ۲۲۶

---

۱- تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۸۹ رقم ۴۳۹۲ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد حسن

۲- تاریخ مدینه دمشق لابن عساکر ج ۴۲ ص ۲۳۷ أنبانا أبو عبد الله محمد بن علی بن أبي العلاء أنأبى أبو القاسم أنا أبو محمد بن أبي نصر أنا خيثمة ناجعفر بن محمد بن عنبسه الیشکری نا یحیی بن عبد الحمید الحمانی نا قیس بن الربیع عن أبي هارون العبدی عن أبي سعید الخدری قال لما نصب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علیا بغدیر خم فنادی له بالولایه هبط جبریل علیه السلام علیه بهذه الایه ( اليوم أكملت لكم دینکم وأتممت علیکم نعمتی ورضیت لكم الإسلام دینا )

۳- الإیتقان فی علوم القرآن للسیوطی ج ۱ ص ۶۰ أخرج ابن مردویه عن أبي سعید الخدری أنها نزلت یوم غدیر خم

## اعتراف ناخواسته ی علمای عامه بر نزول آیه ی اکمال در غدیر خم

یکی دیگر از دلایل نزول آیه ی اکمال در غدیر خم و کذب بودن نزولش در عرفه ، این است که بسیاری از علمای اهل سنت گفته اند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، ۸۱ یا ۸۲ روز بعد از نزول آیه ی اکمال از دنیا رفته اند و از طرف دیگر گفته اند که وفات آن حضرت در ۱۲ ربیع الاول بوده است.»

با یک محاسبه ی ساده معلوم می شود که این قول ، مؤید نزول آیه ی اکمال در غدیر است و با نظر اهل سنت مبنی بر نزول در روز عرفه هیچ تناسبی ندارد.

با توجه به این که سه ماه پشت سر هم ۳۰ روز نمی شود، همان گونه که ۲۹ روز هم نمی شود، باید دو ماه را ۳۰ روز و یک ماه را ۲۹ روز، یا دو ماه را ۲۹ روز و یک ماه را ۳۰ روز در نظر بگیریم.

اگر معیار را ۸۲ روز در نظر بگیریم:

اگر دو ماه صفر و محرم را ۲۹ روز در نظر بگیریم، جمعاً ۵۸ روز می شود که به اضافه دوازده روز ماه ربیع الاول ۷۰ روز می گردد و با توجه به این که باید ماه ذی الحجه را ۳۰ روز در نظر بگیریم، ۱۲ روز دیگر به عقب بر می گردیم تا ۸۲ روز شود، با کسر دوازده روز از ماه ذی الحجه به هجدهم این ماه که روز عید غدیر است می رسیم. (۱)

بنابراین طبق این محاسبه که موافق نظریه علمای اهل سنت است، آیه شریفه فوق مربوط به غدیر می شود، نه روز عرفه!

اگر دو ماه صفر و محرم را سی روز در نظر بگیریم و ماه ذی الحجه را بیست و نه روز، طبق هشتاد و دو روز، نوزدهم ذی الحجه زمان نزول آیه می شود. (۲)

ص: ۲۲۷

---

۱- ۸۲ روز = ۱۲ (ربیع الاول) + ۲۹ (صفر) + ۲۹ (محرم) + ۱۲ (ذی حجه) = روز ۱۸ ذی حجه یعنی غدیر

۲- ۸۲ روز = ۱۲ (ربیع الاول) + ۳۰ (صفر) + ۳۰ (محرم) + ۱۰ (ذی حجه) = روز ۱۹ ذی حجه، روز پس از غدیر

اگر معیار را ۸۱ روز در نظر بگیریم:

اگر دو ماه صفر و محرم را ۲۹ روز در نظر بگیریم، جمعاً ۵۸ روز می شود که به اضافه دوازده روز ماه ربیع الاول ۷۰ روز می گردد و با توجه به این که باید ماه ذی الحجه را ۳۰ روز در نظر بگیریم، ۱۱ روز دیگر به عقب بر می گردیم تا ۸۱ روز شود، با کسر یازده روز از ماه ذی الحجه به نوزدهم این ماه که روز پس از عید غدیر است می رسیم. (۱)

و اگر دو ماه صفر و محرم را ۳۰ روز در نظر بگیریم و ماه ذی الحجه را ۲۹ روز، طبق ۸۱ روز، بیستم ذی الحجه زمان نزول آیه می شود. (۲)

یعنی آیه شریفه یک یا دو روز پس از واقعه غدیر و جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام نازل گشته و ناظر به آن حادثه مهم تاریخی است و هیچ ارتباطی با روز عرفه که ۹ ذی حجه است و با روز غدیر ۹ روز فاصله دارد، نخواهد داشت!

ص: ۲۲۸

---

۱- ۸۱ روز = ۱۲ (ربیع الاول) + ۲۹ (صفر) + ۲۹ (محرم) + ۱۱ (ذی حجه) = روز ۱۹ ذی حجه یعنی روز پس از غدیر

۲- ۸۱ روز = ۱۲ (ربیع الاول) + ۳۰ (صفر) + ۳۰ (محرم) + ۹ (ذی حجه) = روز ۲۰ ذی حجه ۳ روز پس از غدیر



## وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۸۱ یا ۸۲ روز بعد از نزول آیه ی اکمال

بسیاری از علمای اهل سنت تصریح کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، ۸۱ یا ۸۲ روز بعد از نزول آیه ی اکمال، از دنیا رفته اند.

فخر رازی این مطلب را به اصحاب آثار نسبت داده است:

«مسأله چهارم: تاریخ نگاران گفته اند: هنگامی که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد ، بعد از نزول آن ، فقط ۸۱ یا ۸۲ روز عمر کردند.»<sup>(۱)</sup>

در ادامه اسامی چندین نفر از سرشناسان اهل سنت که این مطلب را گفته اند، ذکر می کنیم:

۱. ابن عباس صحابی

«بیهقی در کتاب شعب الایمان از ابن عباس در تفسیر آیه ی (مروز کافران از [زوال] دین شما نا امید شدند) روایت کرده است که ... رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۸۱ روز بعد از نزول این آیه وفات یافتند.»<sup>(۲)</sup>

۲. ابن جریر تابعی

«ابن جریر طبری از ابن جریر روایت کرده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۸۱ شب بعد از نزول آیه ی ( امروز دینتان را برایتان کامل کردم ) وفات یافتند.»<sup>(۳)</sup>

۳. سعید بن جبیر تابعی

ابن جوزی حنبلی می نویسد:

ص: ۲۲۹

---

۱- التفسیر الکبیر للرازی ج ۱۱ ص ۱۱۰ المسأله الرابعه : قال أصحاب الآثار : إنه لما نزلت هذه الآیه علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم لم یعمر بعد نزولها إلا أحدا وثمانین یوما / أو اثین وثمانین یوما

۲- الدر المنثور ج ۳ ص ۱۶ وأخرج البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عباس فی قوله ( الیوم یتس الذین کفروا من دینکم ) ... مکث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بعد نزول هذه الآیه احدی وثمانین یوما ثم قبضه الله الیه

۳- الدر المنثور ج ۳ ص ۲۰ وأخرج ابن جریر عن ابن جریر قال مکث النبی صلی الله علیه و آله وسلم بعد ما نزلت هذه الآیه احدی وثمانین لیله قوله ( الیوم أکملت لکم دینکم )

«سعید بن جبیر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از نزول آن ، ۸۱ روز زندگی کردند.»(۱)

۴. ابو اسحاق ثعلبی

«(الیوم أكملت لكم دينكم ) الآية فعاش بعدها أحدا وثمانین یوما»(۲)

۵. ابو محمد بغوی

«(الیوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتی ) فعاش بعدها أحدا وثمانین یوما»(۳)

«این آیه خبر از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داد و آن حضرت بعد از آن ، ۸۱ روز زندگی کردند و در روز دوشنبه بعد از بالا آمدن آفتاب ، دو شب مانده از ماه ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات یافت و گفته شده است که در روز ۱۲ ماه ربیع الاول از دنیا رفتند.»(۴)

۶. ابو الحسن الخازن

«این آیه (آیه ی اکمال) خبر از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داد و آن حضرت بعد از آن ، ۸۱ روز زندگی کردند و در روز دوشنبه ، دو شب مانده از ماه ربیع الاول وفات یافت و گفته شده است که در روز ۱۲ ماه ربیع الاول از دنیا رفتند که این صحیح تر است.»(۵)

۷. نظام الدین نیشابوری

«و همانطور که گمان کرده اند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن ، تنها ۸۱ یا ۸۲ روز زندگی کردند.»(۶)

ص: ۲۳۰

۱- زاد المسیر ج ۲ ص ۲۸۷ قال سعید بن جبیر عاش رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بعد ذلك أحدا وثمانین یوما

۲- تفسیر الثعلبی ج ۲ ص ۲۹۰

۳- تفسیر البغوی ج ۱ ص ۵۰۴

۴- تفسیر البغوی ج ۲ ص ۱۰ وکانت هذه الآية نعی النبی صلی الله علیه و آله وسلم وعاش بعدها إحدى وثمانین یوما ومات یوم الاثنین بعدما زاغت الشمس للیلین خلتا من شهر ربیع الأول سنه إحدى عشره من الهجرة وقیل توفي یوم الثانی عشر من شهر ربیع الاول

۵- لباب التأویل فی معانی التنزیل للخازن ج ۲ ص ۹ نعی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عاش بعدها أحدا وثمانین یوما ومات صلی الله علیه و آله وسلم یوم الاثنین للیلین خلتا من ربیع الأول وقیل : لاثنی عشر لیله وهو الأصح

۶- تفسیر غرائب القرآن ورغائب الفرقان ج ۲ ص ۵۴۷ وکان کما ظنوا فإنه لم یعمر بعدها إلا- أحدا وثمانین یوما أو اثنین وثمانین یوما

۸. شمس الدین محمد بن أحمد بن عبد الهادی الحنبلی

«پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از نزول آیه ی اکمال ۸۲ روز زندگی کردند. این مطلب را طبری در تفسیرش ذکر کرده است.» (۱)

۹. ابن عادل الحنبلی

او همان سخن خازن را تکرار کرده است. (۲)

۱۰. ابو السعود العمادی

«فكانت هذه الايه نعي رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فما لبث بعد ذلك الا احدا وثمانين يوما» (۳)

۱۱. محمد بن علی الشوکانی

«فمكث رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم بعد نزول هذه الآيه أحدا وثمانين يوما ثم قبضه الله إليه.» (۴)

۱۲. محمود آلوسی

«وانه عليه الصلاة والسلام لم يلبث بعد سوى أحد وثمانين يوما ومضى روحى فداه إلى الرفيق الأعلى.» (۵)

ص: ۲۳۱

۱- تنقیح تحقیق أحادیث التعلیق ج ۳ ص ۴۱۳ وقوله تعالى: ( ^ اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتى ورضيت لكم الإسلام دينا ) ... فعاش النبی بعدها إحدى وثمانین یوما ، ذکره ابن جریر الطبری فی تفسیره

۲- الباب فی علوم الكتاب لابن عادل الحنبلی ج ۷ ص ۱۹۸ وعاش بعدها إحدى وثمانین یوما ، ومات یوم الاثنین بعدما زاغت الشمس للیلتین خلتا من شهر ربیع الأول سنه إحدى عشر من الهجره ، وقیل : یوم الاثنین یوم الثانی عشر من ربیع الأول

۳- تفسیر أبی السعود ج ۳ ص ۷

۴- فتح القدیر ج ۲ ص ۱۲

۵- روح المعانی ج ۶ ص ۶۰

## وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز ۱۲ ربیع الاول

ابن کثیر دمشقی می نویسد :

«ابن ابی شیبیه در مصنفش از جابر و ابن عباس روایت کرده است که آن دو گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در عام الفیل، روز دوشنبه ۱۲ ماه ربیع الاول به دنیا آمد، در همان روز (دوشنبه ۱۲ ربیع الاول) به پیامبری مبعوث شد، به معراج رفت، از مکه به مدینه مهاجرت کرد و در همان روز از دنیا رفت. و این همان قول مشهور نزد جمهور اهل سنت است.»(۱)

ابو القاسم سهیلی می نویسد:

«علما اتفاق دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز دوشنبه وفات یافتند ... و اکثر آن ها گفته اند: صحیح این است که در روز ۱۲ ربیع الاول از دنیا رفت.»(۲)

ابن تیمیه نیز می نویسد:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم طبق قول مشهور در سن ۶۳ سالگی و در روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول وفات یافتند.»(۳)

ابو المظفر سمعانی نیز چنین می نویسد:

«پس هنگامی که حجه الوداع شد، این آیه در سال دهم هجرت نازل شد و بعد از آن، چیزی از احکام نازل نشد، همانطور که بیان کردیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن، ۸۱ شب زندگی کردند و در روز دوم ربیع الاول از دنیا رفتند و گفته شده است که در روز ۱۲ ربیع الاول وفات یافتند که این صحیح تر است.»(۴)

ص: ۲۳۲

۱- السیره النبویه لابن کثیر ج ۱ ص ۱۹۹ ورواه ابن ابی شیبیه فی مصنفه عن عفان، عن سعید بن میناء، عن جابر وابن عباس أنهما قالوا: ولد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عام الفيل يوم الاثنين الثاني عشر من شهر ربيع الاول وفيه بعث وفيه عرج به إلى السماء، وفيه هاجر وفيه مات. وهذا هو المشهور عند الجمهور والله أعلم

۲- الروض الانف ج ۴ ص ۴۳۹ واتفقوا أنه توفي يوم الاثنين ... أنهم قالوا أو قال أكثرهم في الثاني عشر من ربيع يصح أن يكون توفي

۳- الباعث الحثيث (اختصار علوم الحديث) ج ۲ ص ۶۵۵ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم توفي وهو ابن ثلاث وستين سنة على المشهور يوم الاثنين الثاني عشر من ربيع الأول

۴- تفسير السمعاني ج ۲ ص ۱۱ فلما حجه الوداع؛ أنزلت هذه الآية سنة عشر من الهجرة، ولم ينزل بعدها شيء من الأحكام كما بينا، وعاش بعد ذلك رسول الله إحدى وثمانين ليلة، وتوفي في اليوم الثاني من ربيع الأول، وقيل: توفي في الثاني عشر من ربيع الأول، وهذا أصح

عامه برای رد نمون نزول آیه ی اکمال در غدیر ، شبهات متعددی مطرح نموده اند که در اینجا به مهمترین آن ها پاسخ می دهیم .

شبهه ی یکم: چون آیات قبل و بعد آیه ی اکمال ، درباره ی حرام شدن مردار ، خون و گوشت خوک است ، لذا نتیجه میگیریم که آیه ی اکمال در رابطه با آن و پس از حرام شدن موارد فوق الذکر نازل شده است؛

(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمِمَّا أَهْلَلَّ لِعِبَادِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمِيتَرَدِيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمِمَّا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمِمَّا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ □ ذَلِكُمْ فِسْقٌ □ الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ □ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا □ فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصِهِ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ □ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

«گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده - مگر آنکه (بموقع به آن حیوان برسید، و) آن را سرببرید- و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می شوند، (همه) بر شما حرام شده است؛ و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه های تیر مخصوص بخت آزمایی؛ تمام این اعمال، فسق و گناه است - امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم- اما آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند؛) خداوند، آمرزنده و مهربان است.»

جواب:

آیا معقول است که بگوییم ناامیدی کفار از دین اسلام ، اکمال این دین ، اتمام نعمت خداوند و رضایتش به این دین به عنوان آخرین دین ، به دلیل تحریم گوشت خوک ، مردار و خون باشد؟! آیا مخالفین اسلام به ما و دینمان نمی خندند!؟

نکته ی یکم: شکی نیست که آیات و سوره های قرآن به ترتیب نزول مرتب نشده اند و الا باید گفت که ۹۷ آیه ی بعدی سوره ی مائده نستجیر بالله بیهوده نازل شده اند و نقشی در دین ندارند!!!

نکته ی دوم: نه قرآن و نه روایات ، هیچ کدام نگفته اند که هر کدام از آیات قرآن درباره ی یک موضوع هستند و همه ی قسمت هایش بایستی در یک زمان نازل شوند.

نکته ی سوم: در آیه ی ۳ مائده بعد از اعلام اکمال دین ، یک حکم دینی دیگری بیان میکند (فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصِهِ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) و این نشان می دهد که آیه ی اکمال ربطی به مسأله ی تحریم مردار ، خون و گوشت خوک ندارد.

نکته ی چهارم: آیه ی تحریم مردار ، خون و گوشت خوک قبلا چندین مرتبه نازل شده بود:

بقره: ۱۷۳ ، اعراف: ۱۴۵ و نحل: ۱۱۵

نکته ی پنجم: اگر آیه ی اکمال (الْيَوْمَ يَنْسَأَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ۚ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) را از آیه ی ۳ مائده جدا کنیم، هیچ صدمه ای به مضمون آیه وارد نمیشود و صدر و ذیل آیه کاملا به هم مرتبطند. تو گویی هیچ چیزی از آن کم نشده و این حالت بسیار نادر است و تنها در صورتی اتفاق می افتد که اصطلاحا جمله، اعتراضیه باشد. به عبارت دیگر: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ۚ ذَلِكُمْ فِسْقٌ ۚ فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصِهِ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) که از آن، آیه ی اکمال کم شده ، همان مضمون آیه ی ۱۷۳ بقره و ۱۱۵ نحل است:

آیه ی ۱۷۳ بقره: (إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ ۚ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

آیه ی ۱۱۵ نحل: (إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ ۚ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

شبهه ی دوم: اگر آیه ی اکمال در رابطه با امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام بود ، پس چرا خداوند آن را در میان آیات حلال و حرام آورده است؟ مگر نستجیر بالله می ترسید؟

جواب: خداوند حکیم است و با حکمت امور را تدبیر می کند و از آنجایی که وعده داده قرآن را از تحریف حفظ می کند، لذا حکمت ایجاب می کرد آیه ی اکمال را که اهمیت زیادی دارد و زیاد جلب توجه میکند، میان آیه ای که جلب توجه نکند بیاورد تا از تحریف محفوظ بماند. (البته این یکی از توجیهاست)

شبهه ی سوم: طبق روایات ، این آیه در عرفه نازل شده است.

جواب:

اولا: نزول آیه ی اکمال در غدیر خم ، مدارک محکمی دارد.

ثانیا: روایاتی که اهل سنت در رابطه با نزول آیه در عرفه نقل کرده اند، مرفوع نیستند؛ یعنی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیستند، بلکه نظر شخصی صحابه ای مثل عمر بن خطاب است!

ثالثا: یک آیه می تواند چند بار نازل شود و چند شأن نزول داشته باشد؛

زرکشی از علمای بزرگ علوم قرآن اهل سنت می گوید :

«گاهی آیه ای به خاطر بزرگی اش و یادآوری اش در زمانی که ترس از فراموشی اش است ، دو بار نازل می شود و مانند همین در مورد سوره حمد گفته شده که دو بار نازل شده است ؛ یک بار در مکه و یک بار در مدینه . و همینطور است روایتی که در صحیح بخاری و مسلم از ابو عثمان نهدی از

ابن مسعود نقل شده است که زنی مردی را بوسید و آن مرد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و به او خبر داد و خداوند متعال نازل کرد : (و در دو طرف روز و اوایل شب نماز را برپا دار که نیکی ها بدی ها را از بین می برد ) مرد گفت: آیا تنها به این اشاره دارد ؟ پس فرمود : بلکه برای تمام امت من است. و این قضیه در مدینه بود و آن مرد را ترمذی و غیر آن گفته اند که ابو الیسر است و سوره هود بالاتفاق مکی است و بدین علت این حدیث برای بعضی مشکل شده است و اشکالی ندارد ؛ زیرا دو بار نازل شده است و مانند آن روایتی است در صحیح بخاری و مسلم از ابن مسعود در سخن خداوند متعال ( و از روح از تو می پرسند ) که وقتی یهود درباره ی روح، از

ایشان پرسید نازل شده است، در حالی که ایشان در مدینه بود و این سوره سبحان است و بالاتفاق مکی است و مشرکین هنگامی که از ذوالقرنین و از اصحاب کهف از او پرسیدند، گفته شده در مکه بوده و یهود به آنان فرمان داده اند که از آن از او پرسند و خداوند جواب را نازل کرد و در محلس به صورت مبسوط بیان شده و همینطور است روایتی که در ( قل هو الله احد ) وارد شده که جواب مشرکین در مکه است و جواب اهل کتاب در مدینه نیز است .... و حکمت در همه اینها این است که گاهی علتی از سوال یا واقعه ای ایجاد می شود و نزول آیه را اقتضا می کند و قبلا آنچه متضمن آن باشد نازل شده و عین آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای یاد آوری و اینکه متضمن آن است نازل می شود و شخص عالم، گاهی اتفاقی برایش رخ می دهد و احادیث و آیاتی به ذهنش می رسد که متضمن حکم آن اتفاق است، اگر چه آن اتفاق قبلا با اینکه آنها را حفظ بوده است برایش اتفاق نیفتاده بود و مفسرین که اسباب متعدد برای نزول آیه ذکر می کنند، گاهی از همین باب است، مخصوصا که مشخص است که عادت صحابه و تابعین وقتی می گوید: این آیه در این مورد نازل شده، این است که این آیه متضمن این حکم است، نه اینکه سبب نزول باشد. (۱)

ص: ۲۳۶

۱- البرهان فی علوم القرآن ج ۱ ص ۲۹-۳۲ وقد ينزل الشيء مرتين تعظيما لشأنه وتذكيرا به عند حدوث سببه خوف نسيانه وهذا كما قيل في الفاتحة نزلت مرتين مره بمكه وأخرى بالمدينه وكما ثبت في الصحيحين عن أبي عثمان النهدي عن ابن مسعود أن رجلا- أصاب من امرأه قبله فأتى النبي صلى الله عليه و آله وسلم فأخبره فأنزل الله تعالى ( وأقم الصلاة طرفي النهار وزلفا من الليل إن الحسنات يذهبن السيئات ) فقال الرجل إلى هذا فقال بل لجميع أمتي فهذا كان في المدينه والرجل قد ذكر الترمذی أو غيره أنه أبو اليسر وسره هود مكيه بالاتفاق ولهذا أشكل على بعضهم هذا الحديث مع ما ذكرنا ولا إشكال لأنها نزلت مره بعد مره ومثله ما في الصحيحين عن ابن مسعود في قوله تعالى ( ويسألونك عن الروح ) أنها نزلت لما سأله اليهود عن الروح وهو في المدينه ومعلوم أن هذه في سوره ( سبحان ) وهي مكيه بالاتفاق فإن المشركين لما سأله عن ذى القرنين وهن أهل الكهف قيل ذلك بمكه وأن اليهود أمرهم أن يسألوه عن ذلك فأنزل الله الجواب كما قد بسط في موضعه وكذلك ما ورد في ( قل هو الله أحد ) أنها جواب للمشركين بمكه وأنها جواب لأهل الكتاب بالمدينه ... والحكمه في هذا كله أنه قد يحدث سبب من سؤال أو حادثه تقتضى نزول آيه وقد نزل قبل ذلك ما يتضمنها فتؤدى تلك الآيه بعينها إلى النبي صلى الله عليه و آله وسلم تذكيرا لهم بها وبأنها تتضمن هذه والعالم قد يحدث له حوادث فيتذكر أحاديث وآيات تتضمن الحكم في تلك الوقعه وإن لم تكن خطرت له تلك الحادثه قبل مع حفظه لذلك النص وما يذكره المفسرون من أسباب متعدده لنزول الآيه قد يكون من هذا الباب لا سيما وقد عرف من عاده الصحابه والتابعين أن أحدهم إذا قال نزلت هذه الآيه في كذا فإنه يريد بذلك أن هذه الآيه تتضمن هذا الحكم لا أن هذا كان السبب في نزولها



ابن تیمیه نیز می گوید:

«جنبه ی سوم این است که کسی از آنها برای نزول آیه یک سببی ذکر کند و کس دیگری سبب نزول دیگری که با اولی منافات ندارد و ممکن است که هر دو قابل جمع باشند یا آن آیه دوبار نازل شده باشد؛ یکبار به این سبب و بار دیگر به سبب دیگر.» (۱)

و حتی در خود صحیح بخاری و مسلم هم برای یک آیه، چند شأن نزول در چند زمان و مکان ذکر شده و اختلاف صحابه در سبب نزول یک آیه در آنها آمده است؛ مثلا در مورد آیه ی ( إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ ) (۲) در صحیح بخاری دو سبب نزول آمده است:

سبب اول: آنچه که از اشعث بن قیس نقل کرده است که گفت: «در مورد من نازل شده است؛ من در زمین پسر عمویم چاهی داشتم ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : بینه ات یا قسم او ...» (۳)

سبب دوم: آنچه که از عبد الله بن ابی اوفی نقل کرده است که گفت : «شخصی در بازار ، کالایی عرضه کرد و قسم خورد که برای آن بسیار پول داده است تا یکی از مسلمانان را به دام اندازد، پس نازل شد: (کسانی که پیمان خدا و سوگند های خود را به بهای ناچیز می فروشند)» (۴)

سبط بن جوزی حنفی نیز این مطلب را تذکر داده است:

«پس اگر روایت حبشون [از ابو هریره] سالم و معتبر باشد، احتمال دارد که آیه دو بار نازل شده باشد؛ یکبار در عرفه و بار دیگر در روز غدیر، همانطور که بسم الله الرحمن الرحيم دو بار نازل شد: یکبار در مکه و بار دیگر در مدینه.» (۵)

ص: ۲۳۷

۱- مجموع الفتاوی لابن تیمیه ج ۵ ص ۱۶۲ الوجه الثالث أن يذكر أحدهم لنزول الآية سببا ويذكر الآخر سببا آخر لا ينافي الأول ومن الممكن نزولها لأجل السببين جميعا أو نزولها مرتين مره لهذا ومره لهذا

۲- آل عمران: ۷۷

۳- صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۶۵۶ ح ۴۲۷۵ فِي أَنْزَلَتْ كَانَتْ لِي بِيْتِي فِي أَرْضِ بْنِ عَمِّ لِي قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْتُكَ أَوْ يَمِينُهُ ...

۴- صحیح البخاری ج ۲ ص ۷۳۵ ح ۱۹۸۲ أن رجلا- أقام سلعه وهو في السوق فحلف بالله لقد أعطى بها ما لم يعط ليوقع فيها رجلا من المسلمين فنزلت ( إن الذين يشترون بعهد الله وأيمانهم ثمنا قليلا )

۵- تذکره الخواص ، ص ۳۷ سایت مکتبه اهل البيت؛ فان سلمت روايه حبشون احتمال ان الآيه نزلت مرتين ، مره بعرفه ومره يوم الغدير كما نزلت بسم الله الرحمن الرحيم مرتين ، مره بمکه ومره بالمدينه والله الموفق بالصواب

رابعا: خود روایات نزول آیه در عرفه، با یکدیگر تعارض دارند؛ یکبار میگوید روز جمعه در عرفه بود، یکبار میگوید جمعه شب در عرفه بود و یکبار هم میگوید در مزدلفه (شب بعد از عرفه) بود !!!

روز جمعه: «از عمر بن خطاب نقل شده است که گفت: مردی از یهودیان به او گفت: ای امیر مؤمنان! آیه ای در کتاب شما است که آن را می خوانید، اگر آن برای ما یهودیان بود، آن روز را عید می گرفتیم. عمر گفت: کدام آیه؟ یهودی گفت: (امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم) عمر گفت: آن روز را شناختیم و مکانی که آن آیه در آنجا بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد، در حالی که ایشان در روز جمعه در عرفه ایستاده بودند.» (۱)

جمعه شب در عرفه: «شخصی یهودی به عمر گفت: اگر این آیه بر ما نازل شده بود، آن روز را عید می گرفتیم: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) عمر گفت: من روز و شبی را که این آیه در آن نازل شد را می دانم؛ این آیه جمعه شب، در حالی که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در عرفات بودیم نازل شد.» (۲)

ناصرالدین ألبانی این حدیث را در زمره احادیث صحیح سنن نسائی آورده است. (۳)

در مزدلفه (شب بعد از عرفه): «یهود به عمر گفتند: اگر این آیه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) بر ما نازل شده بود، روزی را که این آیه در آن نازل شده بود را عید اعلام می کردیم. عمر گفت: من روز و ساعت و مکان نزول این آیه را می دانم، این آیه در شب جمع (شب حضور در مزدلفه) نازل شد، در حالی که ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در عرفات حضور داشتیم.» (۴)

و نیز باید پرسید، اگر روز عرفه، جمعه بوده است، پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز جمعه خواندند یا نه؟ در خطبه های نماز

ص: ۲۳۸

۱- صحیح البخاری ج ۱ ص ۲۵ ح ۴۵ عن عمر بن الخطاب أن رجلا من اليهود قال له يا أمير المؤمنين آیه فی کتابکم تقرؤونها لو علينا معشر اليهود نزلت لاتخذنا ذلك اليوم عيدا قال أي آیه قال ( اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام دينا ) قال عمر قد عرفنا ذلك اليوم والمكان الذي نزلت فيه على النبي صلی الله علیه و آله وسلم وهو قائم بعرفه يوم جمعه

۲- سنن النسائی الكبرى ج ۶ ص ۳۳۲ ح ۱۱۱۳۷ قال يهودی لعمر لو علينا نزلت معشر اليهود هذه الآیه اتخذناه عيدا ( اليوم أكملت لكم دينكم ) الآیه قال عمر قد علمت اليوم الذي أنزلت فيه والليله التي أنزلت ليله الجمعة ونحن مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بعرفات

۳- صحیح سنن النسائی، ج ۲ ص ۳۴۲ ح ۳۰۰۲

۴- صحیح مسلم ج ۴ ص ۲۳۱۳ ح ۳۰۱۷ قالت اليهود لعمر لو علينا معشر يهود نزلت هذه الآیه ( اليوم أكملت لكم دينكم

وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام دينا ) نعلم اليوم الذى أنزلت فيه لاتخذنا ذلك اليوم عيدا قال فقال عمر فقد علمت  
اليوم الذى أنزلت فيه والساعة وأين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حين نزلت نزلت ليله جمع ونحن مع رسول الله صلى الله  
عليه وآله وسلم بعرفات

اگر روز جمعه در عرفات بوده اند، چرا از نماز جمعه خبری نیست؟ چرا در هیچ روایتی، این قضیه نیامده است؟ و جالب است که نسائی در سننش بابی باز کرده با عنوان: «جمع بین نماز ظهر و عصر در عرفه» و چنین روایت کرده است:

«جابر بن عبد الله گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حرکت کرد تا به عرفه رسید، در آنجا خیمه ای را دید که برای ایشان، در «نمره» بر پا شده بود. در آن خیمه فرود آمد تا آنکه خورشید بر آمد، آنگاه فرمود تا برای ایشان ناقه بیاورند، آوردند، حضرت حرکت کرد تا به میانه وادی عرفه رسید، در آنجا ماندند و برای مردم سخن گفتند، سپس بلال اذان گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر و عصر را بدون فاصله میان آن دو، به جا آوردند.» (۱)

مسلم نیز در صحیحش در حدیثی طولانی از جابر بن عبد الله همین مطلب را آورده است. (۲)

خامسا: طبق روایت صحیح اهل سنت، آیه ی اکمال در روز دوشنبه نازل شده است؛

طبرانی با سندش از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

«پیامبرتان در روز دوشنبه متولد شد و در روز دوشنبه از مکه هجرت نمود و روز دوشنبه به مدینه وارد شد و روز دوشنبه در جنگ بدر به پیروزی رسید و روز دوشنبه این آیه از سوره مائده بر او نازل شد (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) و روز دوشنبه رکن را از جای خود بلند نمود و در روز دوشنبه وفات یافت.» (۳)

ص: ۲۳۹

۱- سنن النسائی الکبری ج ۱ ص ۴۹۱ ح ۱۵۷۵ أخبرنی إبراهيم بن هارون قال حدثنا حاتم بن إسماعيل قال حدثنا جعفر بن محمد عن أبيه قال دخلنا على جابر بن عبد الله فقلت أخبرني عن حجة النبي صلى الله عليه و آله وسلم قال سار رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم حتى أتى عرفه فنزل بها حتى إذا زاغت الشمس أمر بالقصواء فرحلت له حتى انتهى إلى بطن الوادي خطب الناس ثم أذن بلال ثم أقام فصلى الظهر ثم أقام فصلى العصر ولم يصل بينهما شيئا

۲- صحیح مسلم ج ۲ ص ۸۸۹-۸۹۰ ح ۱۲۱۸ فأجاز رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم حتى أتى عرفه فوجد القبه قد ضربت له بنمره فنزل بها حتى إذا زاغت الشمس أمر بالقصواء فرحلت له فأتى بطن الوادي فخطب الناس ... ثم أذن ثم أقام فصلى الظهر ثم أقام فصلى العصر ولم يصل بينهما شيئا

۳- المعجم الكبير للطبرانی ج ۱۲ ص ۲۳۷ ح ۱۲۹۸۴ حدثنا أبو الزباع روح بن الفرغ ثنا يحيى بن بكير وعمرو بن خالد قال ثنا بن لهيعة عن خالد بن أبي عمران عن حنش بن عبد الله الصنعاني عن بن عباس قال ولد نبيكم صلى الله عليه و آله وسلم يوم الإثنين ويوم الإثنين خرج من مكة ودخل المدينة يوم الإثنين وفتح بدرا يوم الإثنين ونزلت سورة المائدة يوم الإثنين اليوم أكملت لكم دينكم ورفع الركن يوم الإثنين وتوفى يوم الإثنين

همی بعد از نقل این روایت می گوید:

«در سند آن، ابن لهیعه وجود دارد که ضعیف است و بقیه ی رجالش ثقه و از راویان صحیح بخاری هستند.»<sup>(۱)</sup>

اما ابن لهیعه همانطور که قبلاً گفتیم، ثقه است و تنها به خاطر اینکه بعد از آتش گرفتن کتاب هایش از حفظ روایت نقل می کرد، به او اشکال وارد می کنند؛ لذا حتی سختگیرترین حدیث شناسان عامه نیز روایات او را به هنگام داشتن شواهد، معتبر می دانند.<sup>(۲)</sup>

از این روست که احمد محمد شاکر در تحقیق مسند احمد بن حنبل، سند این روایت را صحیح دانسته است.<sup>(۳)</sup>

البته در روایت احمد بن حنبل، جمله ی مربوط به نزول آیه ی اکمال در روز دوشنبه وجود ندارد، در حالی که بیهقی<sup>(۴)</sup>

و ذهبی<sup>(۵)</sup>

تصریح کرده اند که در مسند احمد نیز این جمله، جزء این روایت است.

خلاصه اینکه بر مبنای احمد شاکر، سند روایت طبرانی صحیح است و آیه ی اکمال طبق این روایت، در روز دوشنبه نازل شده است!

ص: ۲۴۰

۱- مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۹۶ و فیه ابن لهیعه وهو ضعیف وبقیه رجاله ثقات من أهل الصحیح

۲- از جمله، محمد ناصر الدین البانی می گوید: «قلت: ورجاله ثقات کلهم؛ لولا سوء حفظ ابن لهیعه، ولكن لا بأس به فی الشواهد.» صحیح ابی داود ج ۶ ص ۲۴۲ سایت شامله

۳- مسند احمد با تحقیق شاکر، ج ۳ ص ۱۳۹ ح ۲۵۰۶ پی دی اف؛ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا موسى بن داود قال ثنا بن لهیعه عن خالد بن أبي عمران عن حنش الصنعاني عن بن عباس قال ولد النبي صلى الله عليه وآله وسلم يوم الإثنين واستنبيء يوم الإثنين وتوفى يوم الإثنين وخرج مهاجرا من مكة إلى المدينة يوم الإثنين وقدم المدينة يوم الإثنين ورفع الحجر الأسود يوم الإثنين

۴- دلائل النبوه للبيهقي ج ۷ ص ۲۳۳ أخبرنا أبو علي الحسين بن محمد الروذباري بطوس حدثنا أبو النضر محمد بن محمد بن يوسف حدثنا عثمان بن سعيد الدارمي حدثنا سعيد بن عفیر قال حدثنا ابن لهیعه عن خالد بن أبي عمران عن حنش عن ابن عباس قال ولد نبيكم يوم الإثنين ونبي يوم الإثنين وخرج من مكة يوم الإثنين وفتح مكة يوم الإثنين ونزلت سورة المائدة يوم الإثنين ( ^ اليوم أكملت لكم دينكم ) وتوفى يوم الإثنين أخرجه الإمام أحمد

۵- تاریخ الإسلام للذهبي ج ۱ ص ۲۶ وقال ابن لهیعه عن خالد بن أبي عمران عن حنش عن ابن عباس قال: ولد نبيكم صلى الله عليه وآله وسلم يوم الإثنين ونبي يوم الإثنين. وخرج من مكة يوم الإثنين وقدم المدينة يوم الإثنين وفتح مكة يوم الإثنين ونزلت سورة المائدة يوم الإثنين وتوفى يوم الإثنين. رواه أحمد في مسنده وأخرجه الفسوي في تاريخه

سادسا: جالب است بدانید که حاکم حسکانی با دو سند از ابن عباس روایت میکند که می گوید: آیه ی اکمال در عرفه و در باره ی ولایت حضرت امیر المومنین علیه السلام نازل شد:

سند یکم:

«ابن عباس گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در طواف بودیم که فرمود: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام در میان شماست؟ گفتیم: آری ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را به خود نزدیک کرد و بر شانه او زد و فرمود: خوشا به حال تو ای علی! در این هنگام آیه ای بر من نازل شد که من و تو در آن به طور مساوی ذکر شده ایم: (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) گفت: به وسیله پیامبر دینم را بر شما کامل کردم و به وسیله علی نعمتم را بر شما تمام کردم و به وسیله عرب اسلام را به عنوان دین بر شما پسندیدم.»(۱)

سند دوم:

«ابن عباس گفت: هنگامی که ما در ایام حج در مکه بودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رو به علی علیه السلام کرد و گفت: گوارا باد بر تو ای ابو الحسن! همانا خداوند برای من آیه محکم و غیر متشابهی نازل کرده که من و تو در آن به طور مساوی ذکر شده ایم؛ آن آیه این است: (الیوم اکملت لکم دینکم)»(۲)

ص: ۲۴۱

۱- شواهد التنزیل حاکم حسکانی ج ۱ ص ۱۵۹-۱۶۰ ح ۲۱۴ پی دی اف؛ وحدثونا عن أبي بكر محمد بن الحسين بن صالح قال حدثني الحسين بن إبراهيم بن الحسن الجصاص قال: حدثنا أبو أيوب القزويني قال: حدثنا عبد الله بن خلال البرذعي قال: حدثنا محمد بن فضيل، عن عطاء بن السائب، عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال: بينما نحن مع رسول الله في الطواف إذ قال: أفیکم علی بن أبی طالب؟ قلنا: نعم یا رسول الله فقر به النبي (صلى الله عليه و آله وسلم) فضرب علی منكبہ وقال: طوباک یا علی، أنزلت علی فی وقتی هذا آیه ذکرى وإیاک فیها سواء: (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی / ۳۹ / أ /

ورضیت لکم الاسلام دینا) قال: اکملت لکم دینکم بالنبی و اتممت علیکم نعمتی بعلی ورضیت لکم الاسلام دینا بالعرب

۲- شواهد التنزیل حاکم حسکانی ج ۱ ص ۱۶۰ ح ۲۱۵ فرات بن إبراهيم الکوفی قال: حدثني علی بن أحمد بن خلف الشيباني [عن] عبد الله بن علی بن المتوکل الفلستیني، عن بشر بن غياث، عن سليمان بن عمرو العامري، عن عطاء، عن سعيد عن ابن عباس قال: بينما النبي (صلى الله عليه و آله وسلم) بمكة أيام الموسم إذا التفت إلى علی فقال: هنيئا لك يا [أ] با الحسن إن الله قد أنزل علی آیه محکمه غیر متشابهه، ذکرى وإیاک فیها سواء: (الیوم اکملت لکم دینکم) الآیه

در روایات شیعه و سنی، استدلال های زیادی از اهل بیت علیهم السلام به حدیث غدیر نقل شده است، ولی چون بنای ما نقل از منابع معتبر اهل سنت و استناد به روایات معتبرشان است، لذا به ذکر تنها دو مورد اکتفا می کنیم.

### یکم: استدلال در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

«از ابن عباس نقل شده که علی (علیه السلام) همیشه در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گفتند: (آیا اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا رفتند یا به شهادت رسیدند، شما به دوران جاهلیت و به عقب بر می گردید؟ (آل عمران: ۱۴۴)) به خدا قسم، بعد از این که خداوند ما را هدایت کرد، ما به عقب بر نمی گردیم. قسم به خدا، من برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، ولی، وارث و پسر عموی ایشان هستم، پس چه کسی از من به او سزاوارتر است.» (۱)

هیثمی بعد از نقل این روایت از طبرانی، گفته است که رجال سندش همگی رجال صحیح بخاری هستند. (۲)

ناصر الدین ألبانی این حدیث را منکر شمرده و با تمسک به دلایل سست، خواسته است اعتبارش را زیر سؤال ببرد. وی می گوید:

«می گویم: حاکم و ذهبی در قبال سند این روایت سکوت کرده اند؛ شاید به این دلیل که ایرادی داشته است، و آن متوجه سماک است، یا آن کسی که از سماک آن را نقل کرده است؛ یعنی اسباط. اما اول: سماک گرچه ثقة است، ولی در مورد روایات او از عکرمة ایراد گرفته اند؛ حافظ ابن حجر در کتاب تقریب گفته است: راستگو است، اما روایتش از عکرمة اضطراب دارد، و در آخر عمرش حافظه اش ضعیف شد و شاید هم از حفظ روایت می کرد. اما در مورد اسباط؛ حافظ ابن حجر گفته: او راستگو است، بسیار خطا می کند و احادیث

ص: ۲۴۲

۱- سنن النسائی الكبرى ج ۵ ص ۱۲۵ ح ۸۴۵۰ و تفسیر ابن أبی حاتم ج ۳ ص ۷۷۷ ح ۴۲۶۱ و المعجم الكبير ج ۱ ص ۱۰۷ ح ۱۷۶ و المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۶ ح ۴۶۳۵ أخبرنا محمد بن یحیی بن عبد الله النیسابوری وأحمد بن عثمان بن حکیم واللفظ لمحمد قالا حدثنا عمرو بن طلحه قال حدثنا أسباط عن سماک عن عکرمة عن بن عباس أن علیا کان یقول فی حیاة رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم إن الله یقول ( أفان مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم ومن ینقلب علی أعقابنا بعد إذ هدانا الله والله لئن مات أو قتل لأقاتلن علی ما قاتل علیه حتی مات والله إنی لأخوه وولیه ووارثه وابن عمه ومن أحق به منی

۲- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۳۴ قال الهیثمی: رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحیح

می گویم: حاکم و ذهبی در بیش از ۲۰ مورد، روایات سماک بن حرب از عکرمة را تصحیح کرده اند. (۲)

خود ألبانی در جای دیگر به اشکالش مبنی بر اضطراب روایات سماک از عکرمة، چنین پاسخ می دهد:

«می گویم: سندش صحیح است اگر نبود اینکه این روایت از جمله روایات سماک از عکرمة است که مضطرب می باشد و

شاید اضطرابش زمانی است که روایتش مرفوع باشد، ولی این روایت موقوفه است همانطور که می بینی.» (۳)

و در جاهای دیگر، روایاتی با سند «سماک بن حرب عن عکرمة عن ابن عباس» را معتبر اعلام می کند:

«می گویم: سند این روایت حسن است و طبق شروط مسلم می باشد و در مورد سماک مقداری حرف وجود دارد.» (۴)

«می گویم: سند این روایت نیکو است، رجالش همگی ثقه و از رجال مسلم هستند، و در سماک مقداری سخن وجود

دارد.» (۵)

ص: ۲۴۳

۱- سلسله الأحادیث الضعيفه والموضوعه، ج ۱۰ ص ۶۵۳ ح ۴۹۴۸ سایت شامله؛ قلت: وسکت علیه الحاکم والذهبی؛ ولعل ذلك لظهور علته، وهی تنحصر فی سماک، أو فی الراوی عنه: أسباط. أما الأول؛ فلأنه وإن كان ثقه؛ فقد تکلموا فی روایته عن عکرمة خاصه، فقال الحافظ فی "التقريب": "صدوق، وروایته عن عکرمة خاصه مضطربه، وقد تغير بآخره، فكان ربما یلقن". وأما الآخر؛ فقال الحافظ: "صدوق، كثير الخطأ، یغرب".

۲- المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۲ ص ۴۰۳ ح ۳۴۰۷، ص ۴۰۵ ح ۳۴۱۵، ص ۴۰۶ ح ۳۴۲۰، ص ۴۱۸ ح ۳۴۵۲، ص ۴۳۲ ح ۳۵۰۶، ص ۴۴۷ ح ۳۵۴۶ و ...

۳- سلسله الأحادیث الصحیحه، ج ۲ ص ۳۲۲ ح ۷۰۵ سایت شامله؛ قلت: وسنده صحیح لولا أنه من روایه سماک عن عکرمة وروایته عنه خاصه مضطربه ولعل ذلك إذا كانت مرفوعه وهذه موقوفه كما ترى

۴- سلسله الأحادیث الصحیحه، ج ۴ ص ۳۰۹ ح ۱۷۳۱ سایت شامله؛ قلت: وهذا إسناد حسن، وهو علی شرط مسلم، وفي سماک کلام یسیر

۵- سلسله الأحادیث الصحیحه، ج ۴ ص ۵۴۹ ح ۱۹۱۷ سایت شامله؛ قلت: وهذا إسناد جيد، رجاله ثقات کلهم رجال مسلم، وفي سماک کلام یسیر



«و شاهد دیگر این روایت، از ابن عباس است که طحاوی آن را از طریق سماک از عکرمه از او نقل کرده و سندش طبق شروط مسلم، صحیح است.»<sup>(۱)</sup>

دیگر علمای اهل سنت نیز احادیثی با سند «سماک بن حرب عن عکرمه عن ابن عباس» را تصحیح کرده اند؛ از جمله ترمذی<sup>(۲)</sup>،

ابن خزیمه<sup>(۳)</sup>

، ابن حبان<sup>(۴)</sup>،

احمد شاکر<sup>(۵)</sup>

و ...

## دوم: استدلال در زمانی که در خلافتشان نزاع شد

علمای اهل سنت از ابو طفیل روایت کرده اند که گفت:

«علی (علیه السلام) مردم را در رجه گرد آورد و فرمود: سوگند می دهم هر مرد مسلمانی که غدیر خم را به خاطر دارد و سخنی را که در آن روز از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده است، از جا برخیزد. سی تن از مردم برای اقامه شهادت بپا خاستند. ابو نعیم گفته است که افراد بسیاری شهادت دادند و اعلام کردند آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست امیر المؤمنین علی علیه السلام را به دست مبارک خود گرفت، خطاب به مردم فرمود:

آیا می دانید که من شایسته تر به مؤمنان از خود آنها می باشم؟ همگی فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را تصدیق کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هر کس من مولای او هستم، این [علی] مولای او است؛ پروردگارا! دوست علی را دوست بدار، و دشمن علی را دشمن بدار.

ابو طفیل گفت: از میان جمع در حالی بیرون رفتم که آن بر من گران آمده بود، و به دیدار «زید بن ارقم» رفتم و به او گفتم: از علی علیه السلام چنین و چنان شنیدم. «زید» گفت: آنچه را که شنیدی انکار مکن، به دلیل آن که من خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را شنیده ام.»<sup>(۶)</sup>

ص: ۲۴۴

---

۱- سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۲ ص ۴۱۳ ح ۷۸۲ سایت شامله؛ و شاهد آخر من حدیث ابن عباس. أخرجه الطحاوی... من طریق سماک عن عکرمه عنه. وإسناده صحیح علی شرط مسلم

۲- سنن الترمذی ج ۱ ص ۹۴ ح ۶۵ و ج ۵ ص ۱۳۸ ح ۲۸۴۵ و... قال أبو عیسی هذا حدیث حسن صحیح

٣- صحيح ابن خزيمة ج ١ ص ٥٧ ح ١٠٩ و ج ٣ ص ٢٠٨ ح ١٩٢٣

٤- صحيح ابن حبان ج ٤ ص ٤٨ ح ١٢٤٢ ، ص ٥٦ ح ١٢٤٨ ، ص ٩٨ ح ١٢٨١ و...

٥- مسند احمد بن حنبل، ج ٢ ص ٤٣١ ح ١٨٦٣ بي دي اف؛ قال الشاكر: إسناده صحيح

٦- ثنا فطر عن أبي الطفيل قال جمع على رضى الله عنه الناس فى الرحبه ثم قال لهم أنشد الله كل امرئ مسلم سمع رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول يوم غدیر خم ما سمع لما قام فقام ثلاثون من الناس وقال أبو نعيم فقام ناس كثير فشهدوا حين أخذه بيده فقال للناس أتعلمون انى أولى بالمؤمنين من أنفسهم قالوا نعم يا رسول الله قال من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فخرجت وكأن فى نفسى شيئا فلقيت زيد بن أرقم فقلت له انى سمعت عليا رضى الله عنه يقول كذا وكذا قال فما تنكر قد سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول ذلك له

سند این روایت را شعیب الأرئوط (۱)،

حمزه احمد الزین (۲)،

ابو اسحاق حوینی (۳)

، ابن حبان (۴)،

ألبانی (۵)

و ضیاء مقدسی (۶)

تصحیح کرده اند.

تعدادی از علمای اهل سنت تصریح کرده اند که حضرت علی علیه السلام در زمانی به این حدیث احتجاج کردند که در زمان خلافتشان [بر سر خلافت] نزاع شد؛

ابن حجر هیشمی مکی می نویسد :

«در روایت احمد بن حنبل آمده است که ۳۰ نفر از صحابه که حدیث غدیر را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیده بودند ، برای علی ( علیه السلام ) شهادت دادند آن هنگام که در زمان خلافتش نزاع شد ، همانطور که گذشت و به زودی نیز می آید و بسیاری از سندهایش صحیح و حسن هستند.» (۷)

ملا علی قاری حنفی نیز می نویسد :

«نتیجه اینکه : این حدیث بدون شک صحیح است ، بلکه بعضی از حافظان حدیث آن را از احادیث متواتر شمرده اند ؛ چرا که در روایت احمد آمده است که ۳۰ نفر از صحابه که حدیث غدیر را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیده بودند ، برای علی ( علیه السلام ) شهادت دادند آن هنگام که در زمان خلافتش نزاع شد.» (۸)

ص: ۲۴۵

---

۱- مسند احمد بن حنبل ، ج ۴ ص ۳۷۰ ح ۱۹۳۲۱ سایت شامله؛ قال شعیب الارئوط: إسناده صحیح

۲- المسند للإمام أحمد، ج ۱۴ ص ۴۳۶-۴۳۷ ح ۱۹۱۹۸ پی دی اف؛ قال حمزه احمد الزین: إسناده صحیح

۳- خصائص الامام علی (ع) للنسائی ، ص ۸۱-۸۲ ح ۸۸ پی دی اف؛ قال ابو اسحاق الحوینی : إسناده صحیح

۴- صحیح ابن حبان ج ۱۵ ص ۳۷۶ ح ۶۹۳۱ قال شعیب الأرئوط : إسناده حسن

۵- سلسله الأحادیث الصحیحه ، ج ۴ ص ۳۳۱ ذیل ح ۱۷۵۰ سایت شامله؛ قال ألبانی: وإسناده صحیح علی شرط البخاری

٦- الأحاديث المختاره ج ٢ ص ١٧٤ ح ٥٥٣ قال عبد الملك دهيش: إسناده حسن

٧- الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه ج ١ ص ١٠٦ وفي روايه لأحمد أنه سمعه من النبي صلى الله عليه و

آله وسلم ثلاثون صحابيا وشهدوا به لعلى لما نوزع أيام خلافته كما مر وسيأتي وكثير من أسانيدھا صحاح وحسان

٨- مرقاه المفاتيح ج ١١ ص ٢٤٨ در شرح حديث ٦٠٩١ والحاصل أن هذا حديث صحيح لا مرية فيه ، بل بعض الحفاظ عده

متواترا إذ في روايه أحمد أنه سمعه من النبي صلى الله عليه و آله وسلم ثلاثون صحابيا وشهدوا به لعليل لما نوزع أيام خلافته

محمد بن جعفر کتانی نیز همین سخن را گفته است. (۱)

نور الدین حلبی متوفای ۱۰۴۴ هـ - می نویسد :

«و اگر فرضاً قبول کنیم که مراد ( از حدیث غدیر ) یعنی اولویت به امامت علی علیه السلام است ، پس مراد از آن ، قطعاً اولویت بر مال است و نه در جمیع احوال . و گرنه باید قبول کرد که او با وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دارای مقام امامت بوده است ، در حالی که امامت بر مال ، مقرون به هیچ زمانی نیست . بلکه امامت علی علیه السلام بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مجاز خواهد بود بعد از اینکه با وی بیعت شود و او خلیفه گردد. و دلیل این سخن ، این می باشد که علی علیه السلام هرگز به حدیث غدیر استناد نکرد مگر بعد از اینکه خلافت به وی رسید ؛ آنچنان که بیان شد ، وی ( از حدیث غدیر ) علیه کسانی که در بحث خلافت با او منازعه کردند استفاده کرد. پس بر هر صاحب عقلی چه برسد به صاحب فهم مشخص است که سکوت وی از احتجاج به حدیث غدیر تا رسیدن ایام خلافتش حاکی از عدم نص حدیث غدیر بر امامت علی علیه السلام بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است.» (۲)

اما اشکالاتی بر دیگر حرف های حلبی وارد است ؛ از جمله اینکه امامت و ولایت همزمان امیر المومنین علیه السلام با امامت و ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هیچ ایرادی ندارد ، همانطور که ولایت همزمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با خداوند متعال و نیز حضرت هارون علیه السلام با حضرت موسی علیه السلام ایرادی نداشت و یکی در طول دیگری بود.

در مورد احتجاجات حضرت امیر المومنین علیه السلام هم در کتب شیعه موارد متعددی داریم ، اما در کتب اهل سنت نیز آمده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام در شورای شش نفره به حدیث غدیر استدلال کرده اند.

سعد الدین تفتازانی احتجاج حضرت علی علیه السلام به حدیث غدیر در روز شورا را مسلم دانسته و گفته است:

«این حدیثی است که اجماع بر صحت آن می باشد و علی علیه السلام آن را در روز شوری در حین بیان فضائلش

ص: ۲۴۶

---

۱- نظم المتناثر من الحدیث المتواتر للکتانی ج ۱ ص ۱۹۴-۱۹۵ و فی روایه لأحمد أنه سمعه من النبی صلی الله علیه و آله وسلم ثلاثون صحابیا وشهدوا به لعلی لما نوزع أيام خلافته

۲- السیره الحلبیه ج ۳ ص ۳۳۸ وعلی تسلیم أن المراد أنه أولى بالإمامه فالمراد فی المآل لا فی الحال قطعاً وإلا لکان هو الإمام مع وجوده صلی الله علیه و آله وسلم والمآل لم یعین له وقت فمن این أنه عقب وفاته صلی الله علیه و آله وسلم وجزاز أن یکون بعد أن یعقد له البیعه ویصیر خلیفه ویدل لذلك أنه کرم الله وجهه لم یحتج بذلك إلا بعد أن یعقد له البیعه ویصیر خلیفه ویدل لذلك أنه کرم الله وجهه لم یحتج بذلك إلا بعد أن آلت إليه الخلافه ردا علی من نازعه فيه کما تقدم فسکوته کرم الله وجهه عن الاحتجاج بذلك إلى أيام خلافته قض علی کل من له أدنی عقل فضلا عن فهم بأنه لا نص فی ذلك علی إمامته عقب وفاته

صلى الله عليه وآله وسلم

ابن ابی الحدید معتزلی شافعی تصریح می کند که روایات احتجاج حضرت علی علیه السلام به حدیث غدیر در روز شوری شش نفره ، طرق زیادی داشته و مستفیض است:

«ما در اینجا آنچه را که در روایات از داستان مناشده اصحاب شوری به طور استفاضه رسیده، و متضمن فضایل و خصایصی است که علی علیه السلام به سبب آنها از دیگران متمایز گشته است ذکر می نمائیم. این جریان را محدثین بسیار ذکر نموده اند و آنچه در نزد ما به صحت پیوسته ، این جریان به آنچه ذکر شد (از روایات مشتمل بر فضایل آنجناب) پایان نیافته، و بلکه بعد از آنکه عبد الرحمن و حاضرین با عثمان بیعت کردند و علی علیه السلام از بیعت با او خود داری نمود، چنین فرمود: همانا برای ما حقی است که اگر به ما داده شود ، آن را می گیریم و اگر منع شود ، با سختی ها میسازیم ، اگر چه شب روی طولانی باشد. او (علی علیه السلام) این سخن را ضمن کلامی فرمود که ارباب سیر آن را ذکر نموده اند و ما در آنچه قبلاً نگاشته شد ، بعضی از آن را بیان داشتیم .. بر می گردد به سیاق روایت .. سپس به آنها فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم: آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را با خود برادر کند در آن هنگام که مراسم برادری را در میان مسلمین اجرا فرمود؟ گفتند: نه. سپس فرمود: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره او فرموده باشد: من کنت مولاه فهذا مولاه؟ گفتند: نه . سپس فرمود: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره او فرموده باشد: تو به من به منزله ی هارون علیه السلام به موسی علیه السلام هستی بجز اینکه بعد از من پیامبری نیست ؟ گفتند: نه.» (۲)

ص: ۲۴۷

۱- شرح المقاصد فی علم الکلام ج ۲ ص ۲۹۰ و هذا حدیث متفق علی صحته آورده علی رضی الله عنه یوم الشوری عندما حاول ذکر فضائله ولم ینکره أحد

۲- شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۱۰۳ ونحن نذکر فی هذا الموضوع ما استفاض فی الروایات من مناشدته أصحاب الشوری ، وتعدیده فضائله وخصائصه التي بان بها منهم ومن غیرهم . قد روی الناس ذلك فأکثروا ؛ والذی صح عندنا أنه لم یکن الأمر كما روی من تلك التعديلات الطویلہ ؛ ولكنه قال لهم بعد أن بايع عبد الرحمن والحاضرون عثمان ، وتلكأ هو رضی الله عنه عن البيعه : إن لنا حقا إن نعظه نأخذہ ، وإن نمنعه نركب أعجاز الإبل وإن طال السرى ؛ فی كلام قد ذكره أهل السیره ، وقد آوردنا بعضه فيما تقدم ، ثم قال لهم : أنشدكم الله أفیکم أحد آخی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بينه وبين نفسه ؛ حيث آخی بين بعض المسلمين وبعض غیری ؛ فقالوا : لا ؛ فقال : أفیکم أحد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : ' من کنت مولاه فهذا مولاه ' غیری ؟ فقالوا : لا ، فقال : أفیکم أحد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : ' أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی ' غیری ؟ قالوا : لا

## اشاره

یکی از مهم ترین ادله برای اراده ی امامت از حدیث غدیر (نه محبت و یاری) ، فهم صحابه است؛ زیرا آن ها در زمان صدور این حدیث ، یا حاضر بودند و یا معاصر با آن بودند و دقیقا منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را می دانستند. در اینجا تعدادی از این موارد را ذکر می کنیم:

### یکم: گروهی از انصار که ابو ایوب انصاری صحابی در میانشان بود

«از ریاح حارث نقل شده است که گفت: گروهی در صحن مسجد ، به نزد علی ( علیه السلام ) آمده و عرض کردند : سلام بر شما ای مولای ما ! علی ( علیه السلام ) فرمود: من چگونه مولای شما هستم در حالی که شما گروهی عربی هستید؟ گفتند: در روز غدیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدیم که می فرمود: « هر کس که من مولای اویم ، علی علیه السلام مولای اوست ». ریاح گفت : وقتی آنها رفتند ، تعقیبشان کردم ( و از چند نفر پرسیدم ) این ها که هستند ؟ گفتند : گروهی از انصارند که در میانشان ابو ایوب انصاری است.»(۱)

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و هیشمی همه ی رجال سندش را ثقه دانسته(۲) و حمزه احمد الزین(۳) و وصی الله بن محمد عباس(۴) نیز سندش را تصحیح کرده اند.

تاکید امیرالمومنین علیه السلام بر قومیت عربی آنها و تذکر این مطلب نشان از این دارد که مراد آنها از مولی ، اولی به تصرف بوده است چرا که منظور امام علیه السلام این است که شما عرب هستید و قومی آزاد می باشید و چگونه است که من بر شما که قومی آزاد هستید ، مولا هستم؟

و مؤید این مطلب ، این روایت است که می گوید: وقتی مردم تاب تحمل حکومت جابرانه و ظالمانه حجاج

ص: ۲۴۸

---

۱- عن ریاح الحارث قال جاء رهط إلى علی بالرحبه فقالوا السلام علیک یا مولانا فقال کیف أکون مولاکم وأنتم قوم عرب قالوا سمعنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول یوم غدیر خم من کنت مولاہ فهذا مولاہ قال ریاح فلما مضوا اتبعهم فسألت من هؤلاء قالوا نفر من الأنصار فیهم أبو ایوب الأنصاری

۲- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۳-۱۰۴ قال الهیثمی: ورجال أحمد ثقات

۳- المسند للإمام أحمد، ج ۱۷ ص ۳۶ ح ۲۳۴۵۳ پی دی اف / قال حمزه احمد الزین: إسناده صحیح

۴- فضائل الصحابه لاحمد ، ص ۷۰۷ ح ۹۶۷ پی دی اف / قال وصی الله بن محمد عباس : إسناده صحیح



بن یوسف ملعون را نداشتند ، به نزد حسن بصری آمده و از او در این مورد نظر خواستند و او نیز به ایشان دستور داد تا صبر کنند. افرادی که در نزد حسن بصری بودند از نزد وی خارج شدند، در حالی که می گفتند: از این کافر اطاعت کنیم، در حالی که ما گروهی از عرب هستیم!؟

«سلیمان بن ربیع می گوید: هنگامی که فتنه ابن اشعث اتفاق افتاد در زمانی که با حجاج بن یوسف مبارزه می کرد ، عقبه بن عبدالغافر و ابو الجوزاء و عبدالله بن غالب با عده ای از همتایانشان وارد بر حسن شدند و گفتند : ای ابو سعید ! نظرت راجع به جنگ با این طاغوتی که خون حرام را می ریزد ، مال حرام می گیرد ، نماز را ترک می کند ، انجام داده آنچه کرده و از اعمال حجاج نام بردند چیست ؟ حسن گفت: نظرم این است که با او ننگید که اگر مجازات الهی باشد شما با شمشیرهایتان نمی توانید این مجازات را دور کنید و اگر بلا است ، صبر کنید تا خدا حکم کند و او بهترین حاکمان است.

گوید : از نزد او خارج شدند در حالی که می گفتند: از این ملحد اطاعت کنیم با اینکه ما گروهی از عرب هستیم!؟

گوید: با ابن اشعث خروج کردند و همگی کشته شدند. سلیمان می گوید: مره بن ذیاب ابو معذل به من خبر داد که نزد عقبه بن عبد الغافر آمدم در حالی که در خندق افتاده بود و گفت : ای ابو معذل ! نه دنیا است و نه آخرت.»(۱)

## دوم: عبد الله بن عباس

عبد الله بن عباس حدیث غدیر را جزء ده فضیلت مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته است:

ص: ۲۴۹

۱- الکنی والأسماء للدولابی ج ۳ ص ۱۰۳۵ ح ۱۸۱۷ حدثنا إسحاق بن سيار النصیبی ، قال : حدثنا عمرو بن عاصم ، قال : حدثنا سلام بن مسکین ، قال : حدثنی سلیمان بن علی الربعی ، قال : لما كانت فتنه ابن الأشعث إذ قاتل الحجاج بن یوسف انطلق عقبه بن عبد الغافر ، وأبو الجوزاء ، وعبد الله بن غالب فی نفر من نظرائهم ، فدخلوا علی الحسن ، فقالوا : یا أبا سعید ما تقول فی قتال هذا الطاغیه الذی سفک الدم الحرام ، وأخذ المال الحرام ، وترک الصلاة ، وفعل ما فعل ، وذكروا من أفعال الحجاج ؟ فقال الحسن : أری أن لا- تقاتلوه ، فإنها إن تكن عقوبه من الله فما أنتم برادی عقوبه الله بأسیافکم ، وإن یکن بلاء فاصبروا حتی یحکم الله وهو خیر الحاکمین ، قال : فخرجوا من عنده یقولون : نطیع هذا العلیج ، ونحن قوم عرب ، قال : فخرجوا مع ابن الأشعث فقتلوا جمیعا ، قال سلیمان : فأخبرنی مره بن ذیاب أبو المعذل ، قال : أتیت علی عقبه بن عبد الغافر ، وهو صریح فی الخندق ، فقال : یا أبا المعذل لا دنیا ولا آخره

«عمرو بن میمون می گوید: در نزد ابن عباس بودیم که نه گروه نزد وی آمده و گفتند: ای ابن عباس! یا با ما بیا و یا مجلس را برای ما از این مردم خالی کن. ابن عباس گفت: من با شما می آیم. عمرو بن میمون می گوید: درست این است که این جریان برای قبل از نایبنا شدن ابن عباس می باشد. پس در کناری نشستند و با هم به سخن گفتن پرداختند و ما نفهمیدیم که چه می گویند. بعد از آن گفتگو، ابن عباس آمد و در حالی که لباس خود را می تکاند گفت: اف بر ایشان! اینها حرف های ناروا و نکوهش در مورد مردی می گویند که بیش از ۱۰ فضیلت و منقبت برای وی می باشد که برای هیچکس غیر از او وجود ندارد. اینها بدگویی از مردی می کنند که ... و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هر کس من مولای او هستم پس علی علیه السلام مولای او است ...» (۱)

این روایت را حاکم و ذهبی (۲)

و احمد محمد شاکر (۳)

تصحیح کرده اند، وصی الله بن محمد عباس (۴) و ابو اسحاق حوینی (۵)

سندش را حسن دانسته اند و ابن حجر عسقلانی همه ی رجال سند احمد و نسائی را ثقه دانسته است. (۶)

اگر ما بخواهیم بر اساس دیدگاه رایج اهل تسنن و وهابیون به این روایت نگاه کرده و کلمه «مولی» را به معانی همچون «دوست و یاور» برگردانیم، قطعاً چنین تخصیصی برای امیرالمومنین علیه السلام وجود نخواهد داشت؛ زیرا بر اساس آیه شریفه (وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ) و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند (۷) این دوستی و محبت هیچ تخصیصی نداشته و بلکه عمومیت دارد و این مطلب با متن روایت و عبارت «فضائل لیست لأحد غیره» نمی خواند، پس قطعاً معنای این روایت باید مطلبی فراتر از دوستی و یآوری باشد تا بتوان آن را فضیلتی خاص برای امیرالمومنین علیه السلام دانست و هیچ معنایی را نمی توان

ص: ۲۵۰

۱- ثنا عمرو بن میمون قال إني لجالس عند بن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا يا بن عباس إما أن تقوم معنا وإما أن تخلو بنا من بين هؤلاء قال فقال بن عباس بل أنا أقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمى قال فابتدؤوا فتحدثوا فلا ندري ما قالوا قال فجاء ينفذ ثوبه ويقول أف وتف وقعوا في رجل له بضع عشرة فضائل لیست لأحد غیره وقعوا في رجل ... وقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من كنت مولاه فإن مولاه علی ...

۲- المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲

۳- المسند للإمام أحمد، ج ۳ ص ۳۳۱-۳۳۳ ح ۳۰۶۲ پی دی اف؛ قال احمد محمد شاکر: إسناد صحیح

۴- فضائل الصحابه لاحمد، ص ۸۴۹-۸۵۲ ح ۱۱۶۸ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناد حسن

۵- خصائص الامام علی (ع) للنسائی، ص ۳۴-۳۶ ح ۲۳ قال ابو اسحاق الحوینی: إسناد حسن

۶- فتح الباری ج ۷ ص ۱۵ قال العسقلانی: اخرجهما أحمد والنسائی ورجالهما ثقات



برای آن به درستی تصور نمود، مگر معنایی که شیعه بدان اشاره دارد؛ یعنی بحث سرپرستی مطلق و اولی به تصرف بودن ایشان نسبت به همه مردم.

### سوم: طلحه بن عبید الله

بنابر روایات اهل سنت، وقتی طلحه در جنگ جمل لشکر کشید، حضرت امیر المومنین علیه السلام با طلحه دیدار کردند و به حدیث غدیر احتجاج نمودند، آنگاه طلحه از کار خود پشیمان شده و بازگشت؛ یعنی در نزد طلحه، بحث محبت علوی - در قیاس با خونخواهی عثمان - در درجه دوم بود، ولی وقتی متذکر بحث ولایت و اولویت امیرالمومنین علیه السلام می شود، آن را جلوتر از بحث خونخواهی عثمان می داند و برای همین است که بدون هیچ اعتراضی دست از جنگ میکشد؛

بیهقی در کتابی که در مورد اعتقادات اهل تسنن نوشته، برای اثبات شرکت نکردن (!!)) طلحه در جنگ جمل چنین می گوید:

«روایت شده که علی (علیه السلام) قاصدی به سوی طلحه فرستاد تا بیاید و سپس به او فرمود: تو را به خدا قسم می دهم، آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده ای که می فرمود: هر کس من مولای او هستم، پس علی (علیه السلام) هم مولای اوست؛ خدایا دوست بدار دوستان و ولایت مداران او را، و دشمن بدار دشمنان او را؟ طلحه گفت: آری شنیدم. علی علیه السلام گفت: پس چرا به جنگ با من برخاسته ای؟ طلحه گفت: فراموش کرده بودم. راوی می گوید: طلحه از جنگ منصرف شد و رفت.» (۱)

اعتبار این روایت به حدی بوده که بیهقی در کتاب اعتقادات اهل تسنن برای تبریئه کردن طلحه از جنگ با امیرالمومنین علیه السلام بدان استناد کرده است؛ لذا سخن در مورد اعتبار آن بی معناست. البته این روایت را حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین آورده است. (۲)

ص: ۲۵۱

۱- الاعتقاد ج ۱ ص ۳۷۳ وروی أن علیا بعث إلى طلحه يوم الجمل فأتاه فقال نشدتك الله هل سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وآل من وآله وعاد من عاداه قال نعم قال فلم تقاتلني قال لم أذكر قال فانصرف طلحه

۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۴۱۹ ح ۵۵۹۴ أخبرني الوليد وأبو بكر بن قريش ثنا الحسن بن سفيان ثنا محمد بن عبده ثنا الحسن بن الحسين ثنا رفاعه بن إياس الضبي عن أبيه عن جده قال كنا مع علي يوم الجمل فبعث إلى طلحه بن عبید الله أن القني فأتاه طلحه فقال نشدتك الله هل سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من وواه وعاد من عاداه قال نعم قال فلم تقاتلني قال لم أذكر قال فانصرف طلحه

جمال الدین مزنی تصریح می کند که این روایت را نسائی در کتاب مسند علی علیه السلام یا همان کتاب خصائص امام علی علیه السلام آورده است:

«نذیر الضبی گفت: در روز جمل همراه علی (علیه السلام) بودم، به سوی طلحه فرستاد تا ملاقاتش کند و چنین شد، پس به او حدیث «هر کس من مولای اویم، پس علی علیه السلام مولای اوست...» را یاد آوری کرد. نسائی در مسند علی (علیه السلام) از او (نذیر الضبی) همین یک حدیث را نقل کرده است.»<sup>(۱)</sup>

ابن حجر عسقلانی نیز این حدیث را از مسند علی علیه السلام تألیف نسائی نقل کرده، ولی از ذکر احتجاج امیرالمومنین علیه السلام به حدیث غدیر مقابل طلحه خود داری کرده است.<sup>(۲)</sup>

اما اکنون اثری از آن در کتب نسائی نیست!

علمای دیگر اهل تسنن نیز به صراحت به این مناشده اشاره کرده و بلکه آن را از وقایع جنگ جمل شمرده اند، تا جایی که ابو عبدالله محمد بن خلفه ابی مالکی و ابو عبدالله محمد بن محمد سنوسی در شرح صحیح مسلم، باب مناقب طلحه، در بیان حوادث جنگ جمل این روایت را اینگونه بیان می کنند:

«بعد از اینکه زبیر برگشت، علی علیه السلام طلحه را خواست و به او گفت: ای ابا محمد! علت خروج تو برای جنگ با من چیست؟ طلحه گفت: خونخواهی عثمان. علی علیه السلام گفت: خداوند بکشد آن کسی از ما و شما را که سزاوارتر به این امر است. آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشنیدی که در مورد من می فرمود: خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را؟ تو اولین کسی بودی که با من بیعت کردی و سپس بیعت شکستی در حالی که خداوند متعال می فرماید: پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند. پس طلحه

ص: ۲۵۲

---

۱- تهذیب الکمال ج ۳ ص ۴۴۰-۴۴۱ رقم ۵۹۵ عس: ایاس بن نذیر الضبی الکوفی، والد رفاعه بن ایاس. روی حدیثه: حسین بن حسن الأشقر، عن رفاعه بن ایاس ابن نذیر الضبی، عن أبیه، عن جده، قال: کنت مع علی یوم الجمل، فبعث إلی طلحه أن القنی، فلقیه، فذکر حدیث "من کنت مولاه فعلی مولاه... روی له النسائی فی "مسند علی" هذا الحدیث الواحد

۲- تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۳۴۲ عس مسند علی ایاس بن نذیر الضبی الکوفی والد رفاعه روی حدیثه حسین بن حسن الأشقر عن رفاعه بن ایاس بن نذیر الضبی عن أبیه عن جده قال کنت مع علی یوم الجمل فبعث إلی طلحه أن القنی الحدیث هكذا رواه النسائی

گفت: استغفر الله و بر گشت.» (۱)

### چهارم: حسان بن ثابت (شاعر)

او که معروف ترین شاعر صحابه است، در غدیر خم چنین شعر سرود:

«پیامبر مسلمانان، روز غدیر در وادی خم به آنان ندا داد، به ندای رسول خدا گوش فرا دهید.

پس فرمود: چه کسی مولا و نبی شما است؟ ایشان نیز هیچ یک، حق را انکار نکردند و به صراحت پاسخ دادند:

مولای ما همان خدای توست و تو پیامبر ما هستی، و تو در فرمانبری ما تا کنون هیچ عصیانی ندیده ای.

پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به علی (علیه السلام) فرمود: ای علی برخیز! من از اینکه تو امام و هادی پس از من باشی، خرسندم.

پس هر که من مولای اویم، این (علی) مولای اوست و بر شما است که پیرو راستین او باشید.

آنجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دعا کرد: خداوندا! دوست بدار دوستدارش را، و آن را که با علی علیه السلام دشمنی کند، دشمن بدار.» (۲)

سبط بن جوزی حنفی نیز صدور این ابیات از حسان بن ثابت را مسلم انگاشته و می نویسد:

«در مورد غدیر خم، شاعران زیادی شعر گفته اند؛ از جمله حسان بن ثابت گفته است: ... و روایت شده وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این ابیات را از حسان شنید، به او فرمود: ای حسان! مادامی که با اشعارت ما را یاری

ص: ۲۵۳

---

۱- صحیح مسلم مع شرحه المسمى «اکمال اکمال المعلم» للامام ابی عبدالله محمد بن خلفه الوشثانی الابن المالکی المتوفی سنه ۸۲۷هـ و شرحه المسمى «مکمل اکمال الاکمال» للامام ابی عبدالله محمد بن محمد بن یوسف السنوسی الحسینی المتوفی سنه ۸۹۵هـ، ج ۶ ص ۲۳۷ - ۲۳۸ پی دی اف؛ ثم نادى على طلحه بعد ان رجع الزبير فخرج اليه و قال يا ابا محمد ما الذى اخرجك؟ قال الطلب بدم عثمان . قال على : قتل الله اولانا بدمه . اما سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول فى اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟ و انت اول من بايعنى ثم نكثت و قد قال تعالى و من نكث فانما يكتن على نفسه؟ فقال استغفر الله ثم رجع

۲- الازدهار فى ما عقده الشعراء من الأحاديث و الآثار للسيوطى ج ۱ ص ۱۹ وأنشد الشيخ تاج الدين بن مکتوم لحسان بن ثابت الأنصارى رضى الله عنه: يناديهم يوم الغدير نبهم ... بخم فأسمع بالرسول مناديا / وقال فمن مولاكم ووليكم ... فقالوا ولم يبدوا هناك تعاميا / إلهك مولانا وأنت ولينا ... ولم يلف منا فى الولاية عاصيا / فقال له قم يا على فإننى ... رضيتك من بعدى

إماما وهاديا / فمن كنت مولاه فهذا وليه ... فكونوا له أنصار صدق مواليا / هناك دعا اللهم وال وليه ... وكن بالذى عادى عليا

معاديا

می کنی و به ما نفع می رسانی ، همواره به واسطه روح القدس مؤید باشی.»(۱)

### پنجم: ابو طفیل عامر بن وائله

آوردیم که ابو طفیل با دیدن احتجاج امیرالمومنین علیه السلام به حدیث غدیر و بعد از شنیدن شهادت صحابه بر صحت حدیث غدیر، می گوید: از آنجا خارج شدم در حالی که «وفی نفسی شیء؛ یعنی آن مرا به فکر فرو برده بود» و سریعا به نزد زید بن ارقم رفتم تا صحت یا سقم این حدیث را از او پرسم.

### ششم و هفتم: عمر و ابوبکر

روایات تیریک آن دو به امیرالمومنین علیه السلام در روز غدیر از نظرتان گذشت.

ص: ۲۵۴

---

۱- تذکره الخواص ، ص ۳۹ وقد اکثرت الشعراء فی یوم غدیر خم فقال حسان بن ثابت: ... ویروی أن النبی صلی الله علیه و آله وسلم لما سمعه ینشد هذه الأبیات قال له : یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا أو نافحت عنا بلسانک



برخی از علمای اهل سنت که با دیده انصاف به حدیث غدیر نگریسته اند، بر این مطلب تصریح کرده اند که مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جمله ی «من کنت مولاه فعلی مولاه»، امامت و خلافت امیر مؤمنان علیه السلام بوده است.

### یکم: ابو حامد غزالی متوفای حدود ۵۰۵ هـ \_

«از خطبه های رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم که همه مسلمانان بر متن آن اتفاق دارند، خطبه ی آن حضرت در روز عید غدیر است که فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی مولای او است. عمر پس از این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام این گونه تبریک گفت: مبارک، مبارک، ای ابوالحسن! تو اکنون مولا و رهبر من و هر مولای دیگری هستی.

این سخن عمر، حکایت از تسلیم او در برابر فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامت و رهبری علی علیه السلام و نشانه رضایتش از انتخاب علی علیه السلام به رهبری امت دارد، اما پس از گذشت آن روزها، عمر تحت تأثیر هوای نفس و علاقه به ریاست و رهبری خودش قرار گرفت و استوانه خلافت را از مکان اصلی تغییر داد و با لشکر کشی ها، برافراشتن پرچم ها و گشودن سرزمین های دیگر، راه امت را به اختلاف و بازگشت به دوران جاهلی هموار کرد. پس، آن [عهد] را پشت سر خود انداخت و در برابر آن، بهایی ناچیز به دست آورد، و چه بد معامله ای کرد!

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا رفتند، قبل از رحلت شان فرمودند: کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا مشکل شما را در امر [خلافت] بعد از خودم حل و کسی را که مستحق آن است، برای شما ذکر نمایم، عمر گفت: این مرد را رها کنید که او هذیان می گوید، یا سخن بیهوده می گوید.» (۱)

ص: ۲۵۵

۱- سر العالمین و کشف ما فی الدارین ج ۱ ص ۱۸ و مجموعه رسائل الإمام الغزالی، ص ۴۵۳ فایل سایت شامله؛ واجمع الجماهير علی متن الحدیث من خطبته فی یوم عید یزحم باتفاق الجمیع وهو یقول: 'من کنت مولاه فعلی مولاه' فقال عمر بخ بخ یا أبا الحسن لقد أصبحت مولای ومولی کل مولی فهذا تسلیم ورضی و تحکیم ثم بعد هذا غلب الهوی تحب الریاسه وحمل عمود الخلفه و عقود النبوه و خفقان الهوی فی قعقه الرايات و اشتباك ازدحام الخیول و فتح الأمصار و سقاهاهم كأس الهوی فعادوا إلى الخلف الأول: فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثنا قليلا. ولما مات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال قبل وفاته اثنا بدواه و بیضاء لأزیل لكم إشکال الأمر و اذکر لكم من المستحق لها بعدی. قال عمر رضی الله عنه دعوا الرجل فإنه لیهجر و قیل یهدر

شمس الدین ذہبی در شرح حال غزالی می گوید:

«غزالی: شیخ، امام، دریای علم، حجت الاسلام، اعجوبه ی زمان ... و شافعی مذهب بود. غزالی صاحب چندین کتاب و دارای اطلاعات خیلی زیاد بود.» (۱)

و جالب این که وقتی این مطلب از غزالی را نقل می کند، می گوید:

«نمی دانم عذر ابو حامد غزالی در این قضیه چیست؟ ظاهر این است که از این حرفش برگشته است. او دریا و اقیانوس علم است و خدا داناتر است.» (۲)

### دوم: محمد بن طلحه شافعی متوفای ۶۵۲ هـ

«پس معنای حدیث غدیر این می شود که: هر کس را که من به او از خودش سزاوارتر هستم و یاورش هستم یا وارثش هستم و یا قوم و خویش او هستم یا دوستش هستم، پس علی علیه السلام نیز نسبت به او چنین است، و این حدیث صریح است در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این مناقب عالی را برای علی علیه السلام مخصوص کرده است، و آن حضرت را نسبت به دیگران مثل خودش قرار داده است؛ چرا که لفظ [انفسنا در آیه ی مباحله] عموم بوده، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تنها علی علیه السلام را مصداق آن قرار داد.

و باید دانسته شود که این حدیث از اسرار قول خداوند متعال در آیه مباحله است: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) مراد از لفظ (أَنْفُسَنَا) جان علی علیه السلام است آن گونه که گذشت؛ زیرا خداوند جل و علا جان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جان علی علیه السلام را مقرون به هم قرار داده و آن دو را با هم جمع کرده؛ لذا در حدیث غدیر هر چه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نسبت به مؤمنین ثابت است، برای حضرت علی علیه السلام نیز ثابت است. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مؤمنین سزاوارتر و ناصر و آقای مؤمنین است. هر معنایی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اثباتش ممکن است و لفظ «مولی» بر آن دلالت دارد، همان معنا برای حضرت علی علیه السلام ثابت است. و این مرتبه ای است عالی و درجه ای است بس بزرگ که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تنها به حضرت علی علیه السلام اختصاص داده

ص: ۲۵۶

۱- سیر أعلام النبلاء ج ۱۹ ص ۳۲۲-۳۲۳ الغزالی الشیخ الإمام البحر حجه الإسلام أعجوبه الزمان زین الدین أبو حامد محمد بن محمد بن محمد بن أحمد الطوسی الشافعی الغزالی صاحب التصانیف والذکاء المفرد

۲- سیر أعلام النبلاء ج ۱۹ ص ۳۲۸ وما أدری ما عذره فی هذا والظاهر أنه رجع عنه وتبع الحق فإن الرجل من بحور العلم والله

است. و به همین جهت است که روز غدیر خم، عید و موسم سرور اولیاء خداست.»(۱)

شمس الدین ذهبی در مورد او می گوید :

«علامه ی یگانه و شافعی مذهب بود. در سال ۵۸۲ هـ متولد شد؛ در مذهب و اصول آن استاد و کامل شد و در فنون مختلف مشارکت نمود، ولی در هذیان علم حروف وارد شد. زهد پیشه ساخت و از پادشاهان دوری گزید. وزارت دمشق را دو روز بر عهده گرفت و سپس آن را ترک کرد. او دارای جلالت و حشمت بود.»(۲)

### سوم: سبط بن جوزی حنفی متوفای ۶۵۴ هـ

سبط ابن جوزی حنفی (نوه ی ابن جوزی حنبلی معروف)، در باره حدیث غدیر می گوید:

«دانشمندان متخصص در تاریخ اسلام اتفاق دارند که قصه غدیر بعد از بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از حجه الوداع در هیجدهم ذی الحجه اتفاق افتاد. اصحاب و یارانش را که ۱۲۰ هزار نفر بودند جمع کرد و در سخنرانی اش فرمود: «هر کس را که من مولای اویم ، پس علی علیه السلام مولای او است» در این روایت، با صراحت نه با کنایه و اشاره، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را جانشینش قرار داد.»(۳)

ص: ۲۵۷

۱- مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ، ص ۸۰ فیکون معنی الحدیث من کنت أولى به و ناصره أو وارثه و عصبتہ أو حمیمه أو صدیقہ فإن علیا منه كذلك، و هذا صریح فی تخصیصه ((صلی الله علیه و آله و سلم)) لعلی ((علیه السلام)) بهذه المنقبه العلیه، و جعله لغيره کنفسه بالنسبه إلى من دخلت علیهم کلمه من التی للعموم بما لم یجعله لغيره . و لیعلم أن هذا الحدیث هو من أسرار قوله (تعالی) فی آیه المباهله فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ . و المراد نفس علی ما تقدم، فإن الله (جل و علا) لما قرن بین نفس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بین نفس علی و جمعهما بضمیر مضاف إلى رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم، أثبت رسول الله لنفس علی علیه السلام بهذا الحدیث ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموماً فإنه ((صلی الله علیه و آله و سلم)) أولى بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین، و کل معنی ممکن إثباته مما دل علیه لفظ المولی لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقد جعله لعلی علیه السلام ، وهذه مرتبه سامیه و منزله سامقه و درجه علیه و مکانه رفیعہ خصّه (صلی الله علیه و آله و سلم) بها دون غیره فلهذا صار ذلك اليوم عید و موسم سرور لأولیائه

۲- سیر أعلام النبلاء ج ۲۳ ص ۲۹۳ العلامه الأوحد کمال الدین أبو سالم محمد بن طلحه بن محمد بن حسن القرشی العدوی النصیبی الشافعی ولد سنه اثنتین وثمانین و خمس مئه و برع فی المذهب و أصوله و شارک فی فنون ولكنه دخل فی هذیان علم الحروف و ترهد و قد ترسل عن الملوک و ولی وزاره دمشق یومین و ترکها و کان ذا جلاله و حشمه

۳- تذکره الخواص ، ص ۳۷ اتفق علماء السیر علی أن قصه الغدیر كانت بعد رجوع النبی (ص) من حجه الوداع فی الثامن عشر من ذی الحجه جمع الصحابه و كانوا مائه و عشرين ألفاً وقال : من کنت مولاه فعلی مولاه... الحدیث . نص (ص) علی ذلك

بصريح العبارة دون التلويح والإشارة

وی سپس روی معنای کلمه «مولی» بحث مفصلی می کند و بعد از نقل تمامی معانی کلمه ی «مولی» و رد آن ها، این گونه نتیجه گیری می کند:

«از این تعابیر فهمیده می شود که همه معانی کلمه مولی در نهایت بازگشت به وجه دهم آن دارد که جمله: «آیا من بر جان مؤمنان برتر از خودشان نیستم؟» به آن دلالت دارد و این نص آشکاری است در اثبات امامت او و پذیرفتن طاعتش.»<sup>(۱)</sup>

سپس سبط بن جوزی در ادامه، ابیات کمیت اسدی را نقل می کند:

ویوم الدوح دوح غدیر خم \* أبان له الولاية لو أطيعا

ولکن الرجال تابعوها \* فلم أر مثلها خطرا مبيعا

«و در روز غدیر که درختان بزرگ (مغیلان) سایبان شده بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ولایت را برای او آشکار ساخت اگر از او اطاعت می شد.

ولی (متأسفانه) مردان، آن را میان خود معامله کردند و من کالایی ارزشمندتر از آن ندیدم.»

و می گوید برای این ابیات قصه عجیبی نقل شده و آن این که :

«شیخ ما عمر بن صافی موصلی رحمه الله تعالی برای ما نقل کرد: شخصی این اشعار را با خود سروده بود و شب با تفکر در این ابیات به خواب رفته بود و در عالم خواب علی کرم الله وجهه را مشاهده کرده بود که به او فرموده بود: اشعار کمیت را برایم بخوان و او نیز این اشعار را برای حضرت سروده بود تا این که به این قسمت «خطرا مبيعا» رسیده بود، در این حال [حضرت] علی علیه السلام بیت دیگری را به آن اضافه کرده بود و آن این است:

«فلم أر مثل ذاك اليوم يوما \* ولم أر مثله حقا أضيعا»

«مانند روز غدیر، روز بزرگی ندیدم و نیز حقی مانند آن را که ضایع شده باشد، ندیدم»

ص: ۲۵۸

---

۱- تذکره الخواص ، ص ۳۱-۳۲ فعلم أن جميع المعاني راجعه إلى الوجه العاشر. ودل عليه أيضا قوله عليه السلام: ألسنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ وهذا نص صريح في إثبات إمامته وقبول طاعته

او وحشت زده از خواب برخاست.»(۱)

شمس الدین ذهبی در شرح حال سبط بن جوزی می نویسد :

«یوسف بن قرعلی بن عبد الله: امام، واعظ، مورخ... و حنفی مذهب بو. نوه ی امام جمال الدین ابوالفرج ابن جوزی و امام، فقیه، واعظی یگانه، علامه در تاریخ و سیره ها، با حرمت، محبوب مردم، موعظی شیرین، خوش سیما و مورد قبول همه بود.»(۲)

### چهارم: محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ هـ

وی در بحث دلالت یکی از احادیث، می گوید:

«اما حدیث غدیر خم دلیل بر تعیین سرپرست است که همان جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است؛ بنابراین حدیث غدیر خم ناسخ حدیث قبل می شود؛ چون حدیث غدیر در آخر عمر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایراد شده و متأخر است.»(۳)

شمس الدین ذهبی در شرح حال او می نویسد:

«فخر گنجی ساکن دمشق. عنایت به حدیث داشت، و بسیار حدیث استماع نمود، و در این راه سفر نمود و تحصیل کرد... امام ابوشامه گفته است: ... او فقیه و محدث بود، ولی پرگوئی و میل به مذهب رافضه (=شیعیان) داشت.»(۴)

ص: ۲۵۹

- ۱- تذکره الخواص ، ص ۴۰ حدثنا بها شيخنا عمر بن صافي الموصلي رحمه الله تعالى. قال: أنشد بعضهم هذه الأبيات وبات مفكرا، فرأى عليا كرم الله وجهه في المنام فقال له: أعد علي أبيات الكميت، فأنشده إياها حتى بلغ إلى قوله (خطرا مبيعا) فأنشده علي بيتا آخر من قوله زياده فيها: « فلم أر مثل ذاك اليوم يوما \* ولم أر مثله حقا أضيعا » فانتبه الرجل مدعورا
- ۲- تاريخ الإسلام ج ۴۸ ص ۱۸۳-۱۸۴ يوسف بن قرغلي بن عبد الله الإمام، الواعظ، المؤرخ شمس الدين، أبو المظفر التركي، ثم البغدادي العوني الحنفي. سبط الإمام جمال الدين أبي الفرج ابن الجوزي وكان إماما، فقيها، واعظا، وحيدا في الوعظ، علامه في التاريخ والسير، وافر الحرمة، محببا إلى الناس، حلو الوعظ، لطيف الشمائل، صاحب قبول تام
- ۳- كفايه الطالب في مناقب علي بن أبي طالب، ص ۱۶۶ - ۱۶۷ پی دی اف؛ لکن حدیث غدیر خم دلیل علی التولیه وهی الاستخلاف، وهذا الحديث أعني حديث غدیر خم ناسخ لأنه كان في آخر عمره
- ۴- تاريخ الإسلام ج ۴۸ ص ۳۶۹ محمد بن يوسف بن محمد الفخر الكنجي، نزيل دمشق. عنى بالحديث، وسمع الكثير، ورحل وحصل. ثم إنه بدا منه فضول في أيام التتار بدمشق. قال الإمام أبو شامه: قتل بجوامع دمشق يوم التاسع والعشرين من رمضان. وكان فقيها محدثا، لكنه كان كثير الكلام، يميل إلى الرفض

صلاح الدین صفدی نیز از او به «امام و محدث» تعبیر کرده است. (۱)

حاجی خلیفه حنفی از علمای قرن یازده ضمن انتساب کتاب کفایه الطالب به او، وی را شافعی مذهب معرفی کرده است. (۲)

محمد بن علی شوکانی نیز او را شافعی دانسته است. (۳)

خیر الدین زرکلی نیز به محدث و شافعی بودن او تصریح کرده است:

«محمد بن یوسف بن محمد، ابو عبد الله بن الفخر الکنجی: محدث، از شافعی مذهب ها و اهل "کنجه" بین اصفهان و خوزستان بود. به دمشق رفت و در آن جا به تشیع میل پیدا کرد و کتاب "کفایه الطالب فی مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب" و کتاب "البیان فی اخبار صاحب الزمان" را تالیف کرد.» (۴)

ص: ۲۶۰

---

۱- الوافی بالوفیات ج ۵ ص ۱۶۶ محمد بن یوسف بن محمد بن الفخر الکنجی تزیل دمشق عنی بالحديث وسمع ورحل وحصل کان إماما محدثا لکنه کان یمیل إلى الرفض

۲- کشف الظنون ج ۲ ص ۱۴۹۷ کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب للشیخ الحافظ أبی عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی

۳- الفتح الربانی من فتاوی الإمام الشوکانی، ج ۲ ص ۹۷۳-۹۷۴ سایت شامله؛ وأخرج محمد بن یوسف الکنجی الشافعی فی مناقبه

۴- الأعلام للزرکلی، ج ۷ ص ۱۵۰ سایت شامله؛ محمد بن یوسف بن محمد، أبو عبد الله بن الفخر الکنجی: محدث. من الشافعیه نسبتہ إلى (کنجه) بین اصفهان و خوزستان. نزل بدمشق. و مال إلى التشیع

اشاره

اهل سنت منشاء وقوع جریان غدیر را قضیه ی شکایت بعضی از لشکریان یمن از امیر المومنین امام علی علیه السلام می دانند و می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به دلیل این شکایات ، مردم را جمع کرده و فرمودند: «هرکس که من را دوست دارد ، باید علی علیه السلام را هم دوست بدارد!»

آنچه که از روایات معتبر اهل سنت روشن می شود، این است که حضرت علی علیه السلام سه مرتبه به یمن رفته اند، ولی در هیچ روایت معتبری، ربط قضیه ی یمن به غدیر خم نیامده است.

مرتبه اول : برای دعوت اهل یمن به اسلام

طبق نظر زینی دحلان، مفتی شافعیان مکه مکرمه، این اتفاق در سال ۸ هجری بوده است:

«رفتن امیرالمومنین علیه السلام به همدان در سال ۱۰ هجری ، توهم بوده و در آن سال نبوده است. در سال ۱۰ هجری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ، امیرالمومنین علیه السلام را به بنی مذحج فرستادند و اما زمان فرستادن ایشان به همدان برای سال ۸ هجری و بعد فتح مکه می باشد.»(۱)

به روایت بخاری:

و طبق بعضی روایات ، شکایت در مدینه اتفاق افتاده است که در آنجا نیز بحث امامت امیر المؤمنین علیه السلام با جملاتی چون «هو ولیکم بعدی» و «هو ولی کل مؤمن بعدی» مطرح شده است.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش به طور مختصر این قضیه را چنین روایت کرده است:

«عبد الله بن بریده از پدرش نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، علی بن ابی طالب علیه السلام را به سوی خالد فرستاد تا خمس را از او بگیرد و من بغض و کینه علی علیه السلام را در دل داشتم. علی ( علیه السلام ) غسل کرد، پس به خالد گفتم: آیا او را نمی بینی که چکار کرد؟! وقتی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفتیم، این کار او را گزارش خواهم کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای بریده آیا بغض علی علیه السلام را در دل داری؟ گفتم: بلی. فرمود: بغض او را در

ص: ۲۶۱

---

۱- السیره النبویه ج ۲ ص ۳۷۱ پی دی اف؛ فی التاریخ سنه عشر وهم لان بعث علی الی همدان لم یکن سنه عشر ، انما کان سنه عشر بعثه الی بنی مذحج ، و اما بعثه الی همدان فکان سنه ثمان بعد فتح مکه



دل نداشته باش؛ چرا که حق او از خمس بیش از این است.»<sup>(۱)</sup>

به روایت احمد بن حنبل:

احمد بن حنبل اما با سند صحیح با تفصیل بیشتری این قضیه را روایت نموده است:

«بریده گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دو گروه را به سوی یمن فرستاد که فرماندهی یک گروه بر عهده علی بن ابی طالب علیهما السلام بود و گروه دوم را خالد بن ولید فرماندهی می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: چنانچه دو گروه به هم رسیدید، علی علیه السلام فرمانده مردم (هر دو لشکر) خواهد بود و اگر از همدیگر جدا شدید، هریک از شما فرماندهی لشکر خود را بر عهده داشت.

بریده گفت: ما با بنو زبید از اهل یمن برخورد کردیم و جنگیدیم. مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند، تعدادی را در جنگ کشتیم و عده ای از زنان را به اسارت گرفتیم. علی علیه السلام زنی را از بین اسیران برای خود برگزید.

بریده گفت: من و خالد بن ولید نامه ای به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نوشتیم و این داستان را به او اطلاع دادیم. وقتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسیدیم نامه را به او دادم. وقتی نامه برای ایشان خوانده شد، غضب را در چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در مورد علی علیه السلام بی انصافی و دشمنی مکن! او از من است و من از اویم و او پس از من ولی شماست.»<sup>(۲)</sup>

حمزه احمد الزین در تحقیق مسند احمد، سند این روایت را تصحیح کرده است.<sup>(۳)</sup>

ص: ۲۶۲

۱- صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۵۸۱ ح ۴۰۹۳ عن عبد الله بن بریده عن أبيه رضى الله عنه قال بعث النبي صلى الله عليه وآله وسلم عليا إلى خالد ليقبض الخمس وكنت أبغض عليا وقد اغتسل فقلت لخالد ألا ترى إلى هذا فلما قدمنا على النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذكرت ذلك له فقال يا بریده أتبغض عليا فقلت نعم قال لا تبغضه فإن له في الخمس أكثر من ذلك

۲- بریده قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعثين إلى اليمن علي أحدهما علي بن أبي طالب وعلى الآخر خالد بن الوليد فقال إذا التقيتم فعلى على الناس وان افترقتما فكل واحد منكما على جنده قال فلقينا بنى زيد من أهل اليمن فاقتلنا فظهر المسلمون على المشركين فقتلنا مقاتله وسبينا الذرية فاصطفى على امرأه من السبي لنفسه قال بریده فكتب معى خالد بن الوليد إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بخبره بذلك فلما أتيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم دفعت الكتاب فقري عليه فرأيت الغضب في وجه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و آله وسلم فقلت يا رسول الله هذا مكان العائذ بعثني مع رجل وأمرتني ان أطيعه ففعلت ما أرسلت به فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقع في علي فإنه منى وأنا منه وهو وليكم بعدى وانه منى وأنا منه وهو وليكم بعدى

۳- مسند أحمد بن حنبل ج ۱۶ ص ۴۹۷ ح ۲۲۹۰۸ پی دی اف؛ قال حمزه احمد الزين: إسناده صحيح

«ابن بریده از پدرش بریده نقل می کند که از کنار گروهی می گذشت که از علی علیه السلام بدگویی می کردند و نزد آنها ایستاد و گفت: در دلم از علی علیه السلام کینه داشتم و خالد بن ولید نیز اینگونه بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا با گروهی که فرمانده اش علی علیه السلام بود به جنگ فرستاد و اسیرانی گرفتیم و علی علیه السلام کنیزی را از خمس برای خود برداشت و خالد بن ولید گفت: تقسیمی ات را بگیر. گفت: هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمدم، شروع کردم به سخن گفتن به آنچه اتفاق افتاد، سپس گفتم که علی علیه السلام کنیزی از خمس برای خود برداشت و من سرم رو به پایین بود، پس سرم را بلند کردم، ناگهان دیدم صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تغییر کرده و فرمود: هر کس را که من ولی اویم، پس علی علیه السلام ولی اوست.» (۱)

این روایت را نیز احمد نقل کرده و وصی الله بن محمد عباس سندش را تصحیح کرده است. (۲)

به روایت طبرانی:

«از بریده نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دو گروه را به سوی یمن فرستاد که فرماندهی یک گروه بر عهده علی بن ابی طالب علیهما السلام بود و گروه دوم را خالد بن ولید فرماندهی می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: چنان چه دو گروه به هم رسیدید، علی علیه السلام فرمانده مردم (هر دو لشکر) خواهد بود و اگر از همدیگر جدا شدید، هریک از شما فرماندهی لشکر خود را بر عهده خواهد داشت.

پس دو لشکر با هم برخورد کردند و با هم جنگیدند و لشکر مسلمین به غنائمی دست یافت که به مثل آن قبلا دست نیافته بود و علی علیه السلام به عنوان غنیمت خمس، زنی را از بین اسیران برای خود برگزید.

پس خالید بن ولید، بریده را خواست و به او جریان را گفت و از او خواست تا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را نسبت به کاری که علی (علیه السلام) کرده است، آگاه کند.

بریده می گوید: پس من به مدینه آمدم و داخل مسجد شدم، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خانه شان بودند و عده ای از صحابه دم در آن حضرت بودند. پس پرسیدند: چه خبر ای بریده؟ گفتم: خیر و خوبی،

ص: ۲۶۳

۱- عن بن بریده عن أبيه بریده انه مر على مجلس وهم يتناولون من على فوقف عليهم فقال انه قد كان في نفسي على على شيء وكان خالد بن الوليد كذلك فبعثني رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يعني في سرية عليها على فأصبنا سبيا قال فأخذ علي جارية من الخمس لنفسه فقال خالد بن الوليد دونك قال فلما قدمنا على النبي صلی الله علیه و آله وسلم جعلت أحدثه بما كان ثم قلت ان عليا أخذ جارية من الخمس قال و كنت رجلا مكبابا قال فرفعت رأسي فإذا وجه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قد تغير فقال من كنت وليه فعلي وليه

۲- فضائل الصحابة لابن حنبل، ص ۸۵۷-۸۵۸ ح ۱۱۷۷ پی دی اف؛ قال وصی الله: إسناده صحيح

خداوند پیروزی را نصیب مسلمانان کرد . پرسیدند چه چیز باعث شد زود تر بیایی ؟ گفتم: کنیزی که علی علیه السلام از سهم خمس برای خود گرفت ؛ آمدم که این خبر را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بدهم. گفتند: به او خبر بده تا علی علیه السلام از چشم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیافتد ، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از پشت در صدایشان را می شنید . رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خشمگین از خانه خارج شده و فرمود: چرا گروهی می خواهند از علی علیه السلام بدگویی کنند ؟ منظورشان چیست ؟ هرکس که از علی علیه السلام بدگویی کند ، از من بدگویی کرده است و هرکس که از علی علیه السلام جدا شود ، از من جدا شده است ؛ علی علیه السلام از من است و من از اویم ؛ او از گل من آفریده شده و من از طینت ابراهیم علیه السلام ، و من از ابراهیم علیه السلام افضل هستم . «ذریه ای هستند که بعضی از بعضی دیگر گرفته شده اند و خداوند شنوا و دانا است (آل عمران: ۳۴)» . ای بریده ! مگر نمی دانستی که علی علیه السلام بیش از جاریه ای که گرفته است سهمیه دارد ؟ و او پس از من ولی شماست.

پس گفتم: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ! تو را به هم صحبتی ام با شما سوگند که دستت را بیاور تا دوباره با شما بیعت به اسلام کنم»، گفت: «پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جدا نشدم تا دوباره بیعت به اسلام کردم.» (۱)

به روایت ابن حبان:

«عمران بن حصین گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم لشکری را به فرماندهی علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرستاد. علی علیه السلام به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به آن مأموریت رفت ؛ پس از پیروزی، کنیزی را که جزء اسیران بود، برای خود برگزید. این عمل علی علیه السلام مورد نارضایتی لشکریان قرار گرفت و آنها تعهد کردند و گفتند: هر گاه با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ملاقات کنیم، رفتار ناخوشایند علی علیه السلام را به اطلاع ایشان می رسانیم.

معمول مسلمانها این بود که هر گاه از سرّیه ای باز می گشتند، نخست به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب

ص: ۲۶۴

۱- المعجم الأوسط ج ۶ ص ۱۶۲-۱۶۳ ح ۶۰۸۵ عن بن بریده عن أبيه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليا أميرا على اليمن وبعث خالد بن الوليد على الجبل فقال إن اجتمعتم فعلي على الناس فالتقوا وأصابوا من الغنائم ما لم يصيبوا مثله وأخذ علي جاريه من الخمس فدعا خالد بن الوليد ( ۲۷۵ أ ) بریده فقال اغتتمها فأخبر النبي صلى الله عليه وآله وسلم بما صنع فقدمت المدينة ودخلت المسجد ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في منزله وناس من أصحابه علي بابه فقالوا ما الخبر يا بریده فقلت خير فتح الله على المسلمين فقالوا ما أقدمك قال جاريه أخذها علي من الخمس فجئت لأخبر النبي صلى الله عليه وآله وسلم قالوا فأخبره فإنه يسقطه من عين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يسمع الكلام فخرج مغضبا وقال ما بال أقوام ينتقصون عليا من ينتقص عليا فقد انتقصني ومن فارق عليا فقد فارقني إن عليا مني وأنا منه خلق من طينتي وخلق من طينه إبراهيم وأنا أفضل من إبراهيم (ذريه بعضها من بعض والله سميع عليم) وقال يا بریده أما علمت أن لعلي أكثر من الجاريه التي أخذ وأنه وليكم من بعدى فقلت يا رسول الله بالصحبه إلا بسطت يدك حتى أباعك علي الإسلام جديدا قال فما فارقه حتى بايعته على الإسلام

می شدند و سلام می کردند؛ پس از عرض سلام، هر یک به مقر خویش باز می گشت. این بار هم طبق معمول، لشکر به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب شد.

پس از عرض سلام، یکی از چهار تن از جای برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا از رفتاری که علی بن ابیطالب در این مأموریت انجام داده، اطلاع یافته اید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روی از او برتافت و پاسخی نداد؛ دومی از جای برخاست و همان سخن را باز گو کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از او نیز روی برگردانید و پاسخی نداد؛ سپس سومی از جای برخاست و همان شکایت را نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که آثار خشم و غضب از چهره مبارکش هویدا بود، برآشفت و سه بار فرمود: از علی علیه السلام چه می خواهید؟ علی علیه السلام از من است و من از اویم و او پس از من، ولی همه مؤمنان است. (۱)

این روایت را ابن حبان در صحیحش آورده و شعیب الارنؤوط سندش را قوی دانسته است. (۲)

به روایت ذهبی:

«براء بن عازب نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خالد بن ولید را به یمن فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت کند. براء گوید: و من همراه کسانی بودم که با خالد خارج شدند و شش ماه در آنجا ماندیم و آنها را به اسلام دعوت می کرد و آنها رد می کردند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، علی علیه السلام را فرستاد و به او فرمان داد خالد را برگرداند جز کسی که با خالد رفته و دوست دارد از علی علیه السلام پیروی کند، با علی بماند و من جزء کسانی بودم که از علی علیه السلام پیروی کرد و ماند و هنگامی که نزدیک قوم شدیم، آنها هم به سمت ما آمدند و علی علیه السلام با ما نماز خواند، سپس ما را در یک صف قرار داد و جلوی ما آمد و نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را برای ما خواند و تمام قبیله همدان مسلمان شد و علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نامه نوشت و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نامه را خواند، به سجده رفت، سپس سرش را بلند کرد و فرمود: سلام بر همدان، سلام بر همدان.

ص: ۲۶۵

۱- عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سریه واستعمل علیهم علیا قال فمضی علی فی السریه فأصاب جاریه فأنکر ذلك علیه أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقالوا إذا لقینا رسول الله أخبرناه بما صنع علی قال عمران وكان المسلمون إذا قدموا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فسلموا علیه ونظروا إلیه ثم ینصرفون إلی رحالهم فلما قدمت السریه سلموا علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقام أحد الأربعة فقال یا رسول الله ألم تر أن علیا صنع کذا وکذا فأعرض عنه ثم قام آخر فقال یا رسول الله ألم تر أن علیا صنع کذا وکذا فأعرض عنه ثم قام آخر فقال یا رسول الله ألم تر أن علیا صنع کذا وکذا فأقبل إلیه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ثلاثا إن علیا منی وأنا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی

۲- صحیح ابن حبان ج ۱۵ ص ۳۷۳ ح ۶۹۲۹ قال شعیب الارنؤوط: إسناده قوی

این حدیث ، صحیح است و بخاری بعضی از آنها را با این سند آورده است. (۱)

بنابراین ، مرتبه ی اول هیچ ربطی به غدیر خم ندارد.

ص: ۲۶۶

---

۱- تاریخ الإسلام ج ۲ ص ۶۹۰-۶۹۱ عن البراء ، أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعث خالد بن الوليد إلى اليمن ، يدعوهم إلى الإسلام . قال البراء : فكنت فيمن خرج مع خالد ، فأقمنا سنه أشهر يدعوهم إلى الإسلام فلم يجيبوه . ثم إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعث عليا رضي الله عنه ، فأمره أن يقفل خالد ، إلا رجل كان يمم مع خالد أحب أن يعقب مع علي فليعقب معه . فكنت فيمن عقب مع علي . فلما دنونا من القوم خرجوا إلينا ، فصلى بنا علي ، ثم صفنا صفا واحدا ، ثم تقدم بين أيدينا وقرأ عليهم كتاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فأسلمت همدان جميعا . فكتب علي إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلما قرأ الكتاب خر ساجدا ثم رفع رأسه فقال : السلام على همدان ، السلام على همدان . هذا حديث صحيح أخرج البخاري بعضه بهذا الإسناد

## مرتبہ دوم : برای انجام قضاوت

«علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا برای قضاوت به یمن فرستاد. عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم! مرا که هنوز جوانم و قضاوت نمی دانم می فرستی؟ پس دستشان را بر سینه ام گذاشتند و فرمودند: خداوندا، زبانش را استوار و قلبش را هدایت کن . پس من بعد از آن در قضاوت دچار شک نشدم.»<sup>(۱)</sup>

این روایت را حاکم و ذهبی<sup>(۲)</sup>،

احمد شاکر<sup>(۳)</sup>

و البانی<sup>(۴)</sup>

تصحیح کرده اند.

در این مرتبه، اصلاً شکایتی مطرح نشده است.

ص: ۲۶۷

---

۱- قال علی رضی الله عنه بعثنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم إلى الیمن قال فقلت یا رسول الله أنى رجل شاب وأنه یرد علی من القضاء ما لا علم لی به قال فوضع یده علی صدری وقال اللهم ثبت لسانه واهد قلبه فما شککت فی القضاء أو فی قضاء بعد

۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۵ ح ۴۶۵۸ قال الذهبی: علی شرط البخاری ومسلم

۳- مسند احمد، ج ۱ ص ۴۵۸-۴۵۹ ح ۶۶۶ و ص ۵۴۴-۵۴۵ ح ۸۸۲ پی دی اف؛ قال الشاکر: إسناد صحیح

۴- صحیح ابن ماجه للألبانی، ج ۲ ص ۲۴۹ ح ۱۸۸۳ پی دی اف

به روایت ابن هشام:

«شکایت لشکر علی علیه السلام از ایشان و سبب آن: ابن اسحاق با سندش از برید بن طلحه نقل می کند: زمانی که حضرت علی علیه السلام برای دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از یمن به سوی مکه حرکت کرد، یکی از اصحاب را بر سپاهی که همراه ایشان بود جانشین قرار داد. آن شخص عجله کرد و از منسوجاتی که (به عنوان زکات یا غنیمت همراه کاروان و) در اختیار علی علیه السلام بود، بر سپاهیان پوشاند.

زمانی که سپاه به مکه نزدیک شد، حضرت از شهر بیرون آمد تا آنان را ملاقات نماید که ناگاه لباس ها را به تن آن ها دید و (به فرمانده ای که گمارده بود) فرمود: «وای بر تو این چه وضعی است؟» او گفت: «افراد را پوشاندم تا وقتی در میان مردم وارد می شوند، برازنده باشند». حضرت فرمود: «وای بر تو، پیش از آن که به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برسیم این لباس ها را در آور. پس او لباس ها را در آورد و به جای خود برگرداند. سپاهیان به دلیل این کار اظهار شکایت نمودند.

ابن اسحاق با سندش از ابو سعید خدری نقل می کند که گفت: مردم از علی علیه السلام شکایت کردند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در میان ما به خطابه برخاست. پس شنیدم که می فرمود: ای مردم! از علی علیه السلام شکایت نکنید که او در امور الهی جدی تر از آن است که مورد شکایت قرار گیرد.

ابن اسحاق گوید: «سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از این موضوع در گذشت و به حج خویش مشغول شد، پس مناسک را به مردم آموخت و سنت های حج را به آنان تعلیم داد و سپس برای مردم خطبه ای خواند...» (۱)

ص: ۲۶۸

۱- السیره النبویه لابن هشام ج ۶ ص ۸ شکوی جند علی منه رضی الله عنه و سببها قال ابن اسحاق وحدثني يحيى بن عبدالله بن عبد الرحمن بن أبي عمره عن برید ابن طلحه بن یزید بن ركانه قال لما أقبل علی رضی الله عنه من الیمن لیلقی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بمکه تعجل إلی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم واستخلف علی جنده الذین معه رجل من أصحابه فعمد ذلك الرجل فکسا کل رجل من القوم حله من البز الذی کان مع علی رضی الله عنه فلما دنا جیشه خرج لیلقاهم فإذا علیهم الحلل قال ویلک ما هذا قال کسوت القوم لیتجملوا به إذا قدموا فی الناس قال ویلک انزع قبل ان تنتهی به إلی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال فانترع الحلل من الناس فردها فی البز قال وأظهر الجیش شکواه لما صنع بهم. قال ابن اسحاق فحدثني عبدالله بن عبد الرحمن بن حزم بن معمر بن حزم عن سلیمان بن محمد بن کعب بن عجره عن عمته زینت بنت کعب وکانت عند أبي سعید الخدری عن أبي سعید الخدری قال اشتکی الناس علیا رضوان الله علیه فقام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فینا خطیباً فسمعتة يقول أیها الناس لا تشکوا علیا فوالله إنه لأخشن فی ذات الله أو فی سبیل الله من أن یشکی خطبه الوداع قال ابن اسحاق ثم مضى رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی حجه فأرى الناس مناسکهم وأعلمهم سنن حجهم وخطب الناس خطبته التی بین فیها ما بین فحمد الله وأثنی علیه ثم قال أیها الناس اسمعوا قولی ...

به روایت طبری:

«از ابو سعید خدری نقل شده است که گفت: مردم از علی علیه السلام شکایت کردند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در میان ما به خطابه برخاست. پس شنیدم که می فرمود: ای مردم! از علی علیه السلام شکایت نکنید که او در امور الهی جدی تر از آن است که مورد شکایت قرار گیرد.» (۱)

«از عبد الله بن ابی نجیح نقل شده است که گفت: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به حجشان پرداختند و به مردم مناسک حج را نشان دادند و سنت های حجشان را به آنها آموختند و سپس برای مردم سخنرانی کردند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند: ای مردم، سختم را بشنوید ...» (۲)

به روایت حاکم و احمد:

«از ابو سعید خدری نقل شده است که گفت: مردم از علی علیه السلام شکایت کردند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در میان ما به خطابه برخاست. پس شنیدم که می فرمود: ای مردم! از علی علیه السلام شکایت نکنید که او در امور الهی جدی ترین و سخت گیرترین است.» (۳)

این روایت را حاکم و ذهبی (۴)

و حمزه احمد الزین (۵)

تصحیح کرده اند و شعیب الارنؤوط نیز همه ی رجال سند احمد را ثقه دانسته است. (۶)

ص: ۲۶۹

۱- تاریخ الطبری ج ۲ ص ۲۰۵ حدثنا ابن حمید قال حدثنا سلمه عن محمد بن إسحاق عن عبدالله بن عبدالرحمن بن معمر بن حزم عن سليمان بن محمد بن كعب بن عجرة عن عمته زينب بنت كعب بن عجرة وكانت عند أبي سعيد الخدري عن أبي سعيد قال شكوا الناس علي بن أبي طالب فقام رسول الله فينا خطيبا فسمعته يقول يا أيها الناس لا تشكوا عليا فوالله إنه لأخشى في ذات الله أو في سبيل الله من أن يشكي

۲- تاریخ الطبری ج ۲ ص ۲۰۵ حدثنا ابن حمید قال حدثنا سلمه عن ابن إسحاق عن عبدالله بن أبي نجیح قال ثم مضى رسول الله على حجة فأرى الناس مناسكهم وأعلمهم سنن حجهم وخطب الناس خطبته التي بين للناس فيها ما بين فحمد الله وأثنى عليه ثم قال أيها الناس اسمعوا قولي ...

۳- عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شَكَأ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ النَّاسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَامَ فِينَا خَطِيبًا، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَشْكُوا عَلِيًّا فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَخْشَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ.»

۴- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۴ ح ۴۶۵۴

۵- مسند احمد، ج ۱۰ ص ۲۷۲ ح ۱۱۷۵۶ پی دی اف؛ قال حمزه احمد الزین: إسناد صحیح



٦- مسند أحمد بن حنبل ج ٣ ص ٨٦ ح ١١٨٣٥ سايت شامله؛ قال الارنؤوط: رجاله ثقات

به روایت ابن کثیر:

«زینب بنت کعب از ابو سعید خدری نقل می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، علی بن ابیطالب علیهما السلام را به سوی یمن فرستاد. ابو سعید می گوید: من هم از جمله کسانی بودم که با علی علیه السلام حرکت کردم.

چون علی علیه السلام از شترهای صدقه با خود برداشت و می خواست همراه بیاورد، ما از او خواستیم که آن شتران را به ما بدهد تا سوار شویم و شتران ما استراحت کنند؛ چون در شترهای خودمان عیب و نقصان دیدیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام از دادن شتران صدقه به ما ابراء و خودداری کرد و گفت: فقط شما در آن شتران سهمی مانند سایر مسلمانان دارید!

چون علی علیه السلام از کارهای خود فارغ شد، و از یمن بر می گشت، شخصی را بر ما گماشت، و به سرعت رفت و حج خود را بجای آورد. چون حجش تمام شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمودند: به سوی لشکریانت برگرد! و بر آنها وارد شو.

ابو سعید گوید: در نبودن علی علیه السلام، آنچه را که از او طلب کردیم و او اجابت نکرد، از آن شخص پاسدار که جانشین علی علیه السلام بود، طلب کردیم و اجابت کرد. چون علی علیه السلام بر ما وارد شد و دانست که بر شترهای صدقه سوار شده بودیم و آثار سواری را بر آنها مشاهده کرد، آن شخص را پیش خوانده و ملامت و سرزنش کرد.

ابوسعید گوید: من با خود گفتم: سوگند به خدا که اگر من در مدینه وارد شوم، جریان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خواهم گفت و او را از غلظت و گرفتگی که علی علیه السلام درباره ما روا داشت، مطلع خواهم نمود.

چون به مدینه وارد شدم، صبحگاهان به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفتم و خواستم بر آنچه سوگند یاد کرده بودم، وفا کنم. ابوبکر را در حال خارج شدن از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دیدم. چون مرا دید با من ایستاد و تعارفات بجای آمد. من از او پرسش کردم و او از من پرسید و گفت: کی آمدی؟ گفتم: دیشب آمدم! او با من به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بازگشت، داخل شد و گفت: این سعد بن مالک بن الشهید است. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: به او اجازه بده تا بیاید.

من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شدم و به آن حضرت تحیت گفتم، و آن حضرت به من تحیت گفت، و روی به من آورد، و از حال من و اهل من، احوال پرسی کرد، و در پرسش چیزی فرو گذار نفرمود.

من عرض کردم: ای رسول خدا! چقدر از علی علیه السلام به ما از غلظت و بدی مصاحبت و سختگیری رسیده است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم متوجه سخنان من بودند و من شروع کرده بودم و یکایک از آنچه را که از علی علیه السلام به ما رسیده بود، بازگو می کردم، تا همین که به وسط کلام خود رسیده بودم، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با دست خود بر روی ران من زدند- چون در نزدیکی ایشان نشسته بودم- و فرمودند: ای سعد بن مالک بن الشهید! دست از این گونه گفتار درباره برادرت علی علیه السلام بردار! سوگند به خدا که من می دانم او در راه خدا بسیار نیکو رفتار می کند!

ابو سعید می گوید: من با خود گفتم: ای سعد بن مالک! مادرت به عزای تو بگرید! تا امروز ندانسته، من در آنچه موجب کراهت خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود به سر می بردم، سوگند به خدا که از این به بعد تا ابد، علی علیه السلام را نه در آشکار و نه در پنهانی به بدی و زشتی یاد نمی کنم.

(ابن کثیر می گوید:) سند این روایت طبق شروط نسائی معتبر است، اما کسی از اصحاب کتب شش گانه آن را نقل نکرده است. (۱)

و این روایت دلالت می کند بر اینکه ، شکایت در مدینه بوده است !

ص: ۲۷۱

۱- البدایه والنهایه ج ۵ ص ۱۰۵-۱۰۶ وقال البيهقي أنبأنا أبو الحسين محمد بن الفضل القطان أنبأنا أبو سهل بن زياد القطان ثنا اسماعيل بن أبي أويس حدثني أخي عن سليمان بن بلال عن سعد بن اسحاق بن كعب عن عجره عن عمته زينب بنت كعب ابن عجره عن أبي سعيد الخدري أنه قال بعث رسول الله علي بن أبي طالب إلى اليمن قال أبو سعيد فكنت فيمن خرج معه فلما أخذ من إبل الصدقه سألتناه أن نركب منها ونريح إبلنا وكنا قد رأينا في إبلنا خلا فإبى علينا وقال إنما لكم فيها سهم كما للمسلمين قال فلما فرغ علي وانطلق من اليمن راجعا أمر علينا انسانا وأسرع هو وادرك الحج فلما قضى حجته قال له النبي ارجع إلى أصحابك حتى تقدم عليهم قال أبو سعيد وقد كنا سألنا الذي استخلفه ما كان علي منعنا اياه ففعل فلما عرف في ابل الصدقه أنها قد ركبت ورأى اثر الركب قدم الذي أمره ولامه فقلت أما انا الله علي لئن قدمت المدينة لأذكرن لرسول الله ولأخبرنه ما لقينا من الغلظه والتضييق قال فلما قدمنا المدينة غدوت إلى رسول الله أريد أن أفعل ما كنت حلفت عليه فلقيت أبا بكر خارجا من عند رسول الله فلما رأني وقف معي ورحب بي وسألني وسألته وقال متى قدمت فقلت قدمت البارحه فرجع معي إلى رسول الله فدخل وقال هذا سعد بن مالك بن الشهيد فقال ائذن له فدخلت فحييت رسول الله وحياني وأقبل علي وسألني عن نفسي وأهلي وأحفى المسأله فقلت يا رسول الله ما لقينا من علي من الغلظه وسوء الصحبه والتضييق فاتنذ رسول الله وجعلت أنا أعدد ما لقينا منه حتى إذا كنا في وسط كلامي ضرب رسول الله علي فخذي وكنت منه قريبا وقال يا سعد بن مالك ابن الشهيد مه بعض قولك لأخيك علي فوالله لقد علمت أنه أحسن في سبيل الله قال فقلت في نفسي ثكلتك أمك سعد بن مالك ألا أراني كنت فيما يكره منذ اليوم ولا أدري لا جرم والله لا أذكره بسوء ابدا سرا ولا علانيه وهذا إسناد جيد على شرط النسائي ولم يروه أحد من اصحاب الكتب الستة

به روایت دیگر حاکم:

«عمرو بن شاس اسلمی که از اصحاب حدیبیه بود، گفت: همراه علی علیه السلام به یمن رفتیم، پس در سفرش بر من جفا کرد تا اینکه من از ایشان چیزی به دل گرفتم و هنگامی که برگشتم، در مسجد شکایتش را علنا مطرح کردم تا اینکه خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید، پس آن روز صبح وارد مسجد شدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در میان اصحابشان بود، به محض اینکه مرا دید چشمانش بر من خشم گرفت و تا وقتی نشستم با خشم به من خیره بود. فرمود: ای عمرو، به خدا قسم مرا اذیت کردی، پس من گفتم: به خدا پناه می برم از اینکه شما را اذیت کرده باشم ای رسول خدا! فرمود: بلی، هر کس علی علیه السلام را اذیت کند، من را اذیت کرده است.» (۱)

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است. (۲)

به روایت واقدی:

«عمر بن محمد بن عمر بن علی از پدرش نقل می کند که گفت: علی علیه السلام غنیمت های به دست آمده را جمع کرد و پنج قسمت کرد و بین آنها قرعه انداخت و در تیری نوشت: این برای خداست و اولین تیر، سهم خمس بیرون آمد و از آن به کسی چیزی نداد. قبلا به کسانی که در جنگ حاضر بودند از خمس می دادند، سپس این قضیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای موسم حج می آید و او را می بینیم و هر چه خداوند در مورد آن به ایشان بگوید، عمل می کند و برگشت و خمس را بار کرد و با او عده ای رفتند و وقتی به فتق رسیدند، علی علیه السلام جلوتر افتاد و ابو رافع را جانشین خود کرد و در خمس لباس هایی از لباس های یمن، بارهای بسته بندی شده و چهار پایان غنیمتی و چهار پایان صدقه ای بود.

و ابو سعید خدری می گوید: با علی علیه السلام در آن جنگ بودم و علی علیه السلام ما را نهی می کرد که روی شتر صدقه سوار شویم و یاران علی علیه السلام از ابو رافع خواستند که لباس ها را به آنها بدهد و او دو تا دو تا به آنها پوشاند

ص: ۲۷۲

۱- عن عمرو بن شاس الأسلمی وکان من أصحاب الحدیبیه قال خرجنا مع علی رضی الله عنه إلى الیمن فجفانی فی سفره ذلک حتی وجدت فی نفسی فلما قدمت أظهرت شکایته فی المسجد حتی بلغ ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال فدخلت المسجد ذات غده ورسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی ناس من أصحابه فلما رأنی أبذنی عینیه قال یقول حدی إلى النظر حتی إذا جلست قال یا عمرو أما والله لقد آذیتنی فقلت أعوذ بالله أن أؤذیک یا رسول الله قال بلی من آذی علیا فقد آذانی هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۱ ح ۴۶۱۹

و وقتی به سدره رسیدند و می خواستند داخل مکه شوند ، علی علیه السلام آمد تا آنها را پیش ببرد و اسکان دهد و علی علیه السلام یارانش را دید که هر یک، دو تا دو تا پوشیده اند و لباس ها را شناخت و به ابو رافع گفت: این چیست ؟ او گفت: با من در این مورد سخن گفتند و من از شکایت آنها ترسیدم و گمان کردم که این بر تو آسان است و قبل از تو هم اینگونه با آن ها عمل می شد. علی علیه السلام فرمود: تو دیدی من امتناع کردم و تو به آن ها داده ای در حالی که به تو دستور دادم آن ها را حفظ کنی ، ولی به آنان بخشیده ای . گوید: علی علیه السلام امتناع کرد که آن را انجام دهد تا اینکه از بعضی از آن ها لباس ها را درآورد و هنگامی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیدند، شکایت کردند. پس علی علیه السلام را خواست و فرمود: چرا یارانت از تو شکایت می کنند؟ گفت: از چه شکایت کرده اند؟ غنیمت را برای آنان قسمت کرده ام و خمس را نگه داشتم تا به شما عرضه کنم و نظرت را اعمال کنی و فرماندهان کارهایی انجام می دهند و به کسانی که می خواهند از خمس می دهند و من تشخیص دادم نزد شما بیاورم تا نظرت را بدهی و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سکوت کرد. (۱)

ص: ۲۷۳

۱- المغازی للواقدی ج ۲ ص ۴۴۵-۴۴۷ سربیه علی بن ابی طالب علیه السلام إلى الیمن فحدثنی عمر بن محمد بن عمر بن علی ، عن أیبه ، قال : وجمع علی علیه السلام ما أصاب من تلك الغنائم فجزأها خمسة أجزاء ؛ فأقرع علیها فكتب فی سهم منها لله فخرج أول السهم سهم الخمس ، ولم ینفل أحدا من الناس شیئا . فكان من قبله یعطون أصحابهم الحاضر دون غیرهم من الخمس . ثم یخبر بذلك رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فر یرده علیهم ، فطلبوا ذلك من علی علیه السلام فأبى وقال : الخمس أحمله إلى رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فیری فیہ رأیه ، وهذا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یوافی الموسم ، ونلقاه ویصنع فیها ما أراه الله . فانصرف راجعا ، وحمل الخمس وساق معه ما كان ساق ، فلما كان بالفتق تعجل . وخلف علی أصحابه والخمس أبا رافع ، فكان فی الخمس ثياب من ثياب الیمن ، أحمال معکومه ، ونعم تساق مما غنموا ، ونعم من صدقه أموالهم قال أبو سعید الخدری وكان معه فی تلك الغزوه قال : وكان علی علیه السلام ینهانا أن نركب علی إبل الصدقه ؛ فسأل أصحاب علی علیه السلام أبا رافع أن یکسوهم ثيابا فکساهم ثوبین ثوبین . فلما كانوا بالسدره داخلین مکه ، خر علی علیه السلام یتلقاهم ليقدم بهم فینزلهم ، فرأى علی أصحابنا ثوبین ثوبین علی کل رجل ، فعرف الثياب فقال لأبى رافع : ما هذا ؟ قال : کلمونی ففرقت من شکایتهم ، وظننت أن هذا یسهل علیک ، وقد كان من کان قبلك یفعل هذا بهم . فقال رأیت إبانى علیهم ذلك وقد أعطیتهم ، وقد أمرتک أن تحتفظ بما خلفت ، فتعطیهم قال : فأبى علی علیه السلام أن یفعل ذلك حتى جرد بعضهم من ثوبیه ، فلما قدموا علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شکوا ، فدعا علیا فقال : ما لأصحابک یشکونک ؟ فقال : ما أشکیتهم ؟ قسمت علیهم ما غنموا ، وحبست الخمس حتى یقدم علیک وترى رأیک فیہ ، وقد كانت الأمراء یفعلون أمورا ، ینفلون من أرادوا من الخمس ، فرأیت أن أحمله إلیک لترى فیہ رأیک . فسکت النبی صلی الله علیه و آله وسلم

«بیان فرستان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرماندهانش را برای گرفتن صدقات: و در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرماندهان و کارگزارانش را برای صدقات فرستاد و مهاجرین را با ابو امیه بن مغیره به صنعا فرستاد و عنسی که در آن جا بود بر او خروج کرد، زیاد بن لبید انصاری را به حضرموت، عدی بن حاتم طائی را به صدقات طیبی و اسد، مالک بن نویره را به صدقات بنی حنظله، زبرقان بن بدر و قیس بن عاصم را به صدقات سعد بن زید مناه بن تمیم، علاء بن حضرمی را به بحرین و علی بن ابی طالب علیه السلام را به نجران فرستاد تا صدقات و جزیه ها را جمع کند و برگردد و انجام داد و برگشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در مکه در حجه الوداع زیارت کرد و یکی از یارانش را به عنوان جانشین بر سپاهی که با او بودند معین کرد و به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جلو افتاد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در مکه دید و آن جانشین به هر یک از آن ها لباس نفیسی از لباس هایی که با علی علیه السلام بود را پوشاند.

هنگامی که سپاه نزدیک شد، علی علیه السلام به ملاقات آن ها رفت و لباس ها را به روی آن ها دید و از تن آن ها در آورد و سپاه، آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شکایت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به خطبه ایستاد و فرمود: ای مردم! از علی علیه السلام شکایت نکنید؛ به خدا قسم، او در مورد خدا و در راه خدا خشونت کرده است.» (۱)

این مطلب نیز بر این دلالت می کند که جریان شکایت لشکریان یمن در مکه بوده است.

ص: ۲۷۴

---

۱- الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۱۶۸-۱۶۹ ذکر بعث رسول الله أمراءه علی الصدقات وفيها بعث رسول الله أمراءه وعماله علی الصدقات فبعث المهاجرین أبی أمیه بن المغیره إلى صنعاء فخرج علیه العنسی وهو بها وبعث زیاد بن لبید الأنصاری إلى حضرموت علی صدقاتهم وبعث عدی بن حاتم الطائی علی صدقات طیبی وأسد وبعث مالک بن نویره علی صدقات بنی حنظله وجعل الزبرقان بن بدر وقیس بن عاصم علی صدقات سعد بن زید مناه بن تمیم وبعث العلاء بن الحضرمی إلى البحرین وبعث علی بن ابی طالب إلى نجران لیجمع صدقاتهم وجزیتهم ویعود ففعل وعاد ولقی رسول الله بمکه فی حجه الوداع واستخلف علی الجیش الذی معه رجلا من أصحابه وسبقهم إلى النبی فلقیه بمکه فعمد الرجل إلى الجیش فکساهم کل رجل حله من البز الذی کان مع علی فلما دنا الجیش خرج علی لیتلقاهم فرأی علیهم الحلل فترعها عنهم فشکاه الجیش إلى رسول الله فقام النبی خطیبا فقال أيها الناس لا تشکوا علیا فوالله إنه لأخشن فی ذات الله وفی سبیل الله

ما تمام روایاتی که مخالفین برای ارتباط دادن غدیر خم به قضیه ی شکایت لشکریان یمن به آن ها متمسک شده اند، آوردیم.

با بررسی این روایات و مطالب دیگر، به این شبهه ی مخالفین چندین جواب می دهیم؛

جواب اول: شکایت در مدینه بوده است

روایت ابن کثیر با سند معتبر از ابی سعید خدری: فلما قدمنا المدینه غدوت إلی رسول الله أريد أن أفعل ما كنت حلفت عليه

روایت حاکم با سند صحیح از عمرو بن شاس: فلما قدمت أظهرت شکایته فی المسجد

جواب دوم: شکایت در مکه بوده است

ابن هشام: قال ابن اسحاق ثم مضى رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم على حجة فأرى الناس مناسكهم

طبری: عن عبدالله بن أبى نجیح قال ثم مضى رسول الله على حجة فأرى الناس مناسكهم

ابن هشام و طبری همان روایت حاکم از ابو سعید خدری را نقل کرده اند و مثل حاکم، مکان وقوع ماجرا را ذکر نکرده اند و سپس ابن هشام از ابن اسحاق، و طبری از عبدالله بن ابی نجیح نقل کرده اند که سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به انجام حج پرداختند !!

واقدی از ابی سعید خدری: فلما كانوا بالسدره داخلين مكة، خر على عليه السلام يتلقاهم ... فلما قدموا على رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم شكوا

ابن اثیر روایت ابن هشام، طبری و حاکم از ابو سعید خدری را با روایت واقدی از او جمع کرده است؛

فلما دنا الجيش خرج على ليتلقاهم فرأى عليهم الحلل فنزعها عنهم فشكاه الجيش إلی رسول الله فقام النبي خطيبا فقال أيها الناس لا تشكوا عليا فوالله إنه لأخشن في ذات الله وفي سبيل الله

روایت ابن هشام از برید بن طلحه: لما أقبل على رضى الله عنه من اليمن ليلقى رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم بمكة تعجل إلی رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ... قال وأظهر الجيش شكواه لما صنع بهم

این روایت که مرسل است نیز اشاره به همان مطالب روایت ابوسعید خدری به نقل واقدی دارد.

در نتیجه می توان گفت که قضیه ی شکایت در مکه با دو سند از ابی سعید خدری و برید بن طلحه مطرح شده است که سند هر دو ضعیف است و در روایات ابن هشام، طبری و حاکم از ابو سعید خدری، مکان وقوع ماجرا گزارش نشده است.

اما با توجه به روایت بیهقی از ابوسعید خدری که می گوید: « تا امروز ندانسته، من در آنچه موجب کراهت خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود به سر می بردم، سوگند به خدا که از این به بعد تا ابد، علی علیه السلام را نه در آشکار و نه در پنهانی به بدی و زشتی یاد نمی کنم » و با توجه به اینکه روایت بیهقی مربوط به مدینه است، روشن است که تا قبل از آن، ابوسعید خدری نمی دانست که اگر از حضرت علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به خاطر کارهایش شکایت کند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ناراحت می شوند؛ لذا روایات منقول از ابو سعید خدری راجع به ماجرای شکایت در مکه، حقیقت ندارند.

و در حقیقت، ماجرای شکایت در مکه تنها یک سند مرسل و ضعیف دارد که ابن هشام از برید بن طلحه نقل کرده است.

جواب سوم: در خطبه ی غدیر هیچ اثری از بحث شکایت جیش یمن نیست

در هیچ روایتی نیامده است که شکایت در غدیر خم مطرح شود و در هیچ روایتی راجع به غدیر خم، اشاره ای به شکایت اصحاب نشده است.

جواب چهارم: جمله ی من کنت مولاه فعلی مولاه تعیین تکلیف برای امیرالمومنین علیه السلام است نه اصحاب !

همان طور که گفتیم، معنای مورد نظر اهل سنت از مولی در حدیث غدیر، محب (به معنای دوست دارنده) است که معنای حدیث این می شود که هر کس را که من دوست دارم، علی علیه السلام هم باید او را دوست داشته باشد! و این هیچ گونه ارتباطی نمی تواند به بحث شکایت جیش یمن و رفع خصومت داشته باشد .



جواب پنجم: ابلاغ امامت در حین رفع کدورت و مخاصمه، استبعادی ندارد

اینکه بعد از شکایت اصحاب از امیر المومنین علیه السلام به خاطر تصرف در خمس و...، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بخواهند امامت و اولویت امیرالمومنین علیه السلام را بیان کنند، نه تنها هیچ استبعادی ندارد، بلکه کاملاً معقول بوده و جواب متناسبی است.

جواب ششم: قضیه ی غدیر، به فرمان خدا بود

ما به تفصیل این موضوع را اثبات کردیم که قضیه ی غدیر خم به امر خداوند بود.

ص: ۲۷۷

در کتاب «فروغ جاویدان» تألیف: علامه شبلی نعمانی و علامه سید سلیمان ندوی و با ترجمه ی ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی که به آن، عنوان صحیح ترین و جامع ترین کتاب سیره نبوی و تاریخ صدر اسلام داده شده است، در جلد دوم، صفحات ۱۶۰-۱۶۱ چنین آمده است:

«کاروان های حجاج به سوی شهرهای خود حرکت کردند و آن حضرت همراه با مهاجران و انصار به سوی مدینه حرکت کردند. در مسیر راه محلی به نام «حُم» که به فاصله سه مایل از «جحفه» قرار دارد، وجود دارد که معروف به «غدیر خم» است.

«غدیر» به زبان عربی به «برکه» گفته می شود. در آنجا آن حضرت تمام صحابه را جمع کردند و خطبه ای ایراد فرمودند:

«أَمَّا بَعْدُ! أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُّوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي». «بعد از حمد و ثنای پروردگار، من نیز بشر هستم، ممکن است پیک خداوند فرا رسد و من به آن لبیک گویم، من در میان شما دو چیز گران بها می گزارم، یکی کتاب خدا که در آن هدایت و روشنایی است، پس آن را محکم بگیرید، و دیگری اهل بیت من. درباره اهل بیت خویش خدا را واسطه قرار می دهم، جمله آخر را سه بار تکرار فرمودند».

این روایت صحیح مسلم (مناقب حضرت علی) است. در نسائی، مسند امام احمد، ترمذی، طبرانی، طبری، حاکم و غیره جملات دیگری نیز مذکور است که در آن ها فضیلت و مقام حضرت علی بیان شده است. در تمام این روایات یک جمله به طور مشترک وجود دارد و آن این که:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». «من دوست هر کس هستم علی نیز دوست اوست. پروردگارا! هر کس با او محبت کند، تو با وی نیز محبت کن و هر کس با وی دشمنی کند تو با وی دشمنی کن».

در احادیث به طور صریح علت و انگیزه این جمله بیان نشده، در بخاری مذکور است که در همان زمان حضرت علی رضی الله عنه به یمن فرستاده شده بود و از آنجا به مکه بازگشته در مراسم حج شرکت نمود، در یمن با نظر و تدبیر خویش امری را مرتکب شده بود که بعضی از یاران وی آن را نپسندیدند و یکی از آن ها به

محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شکایت کرد. آن حضرت فرمودند: علی بیش از این حق به جانب است.

ممکن است برای رفع شکوک و اوهام اینگونه افراد این جمله را بیان فرموده اند. [\(۱\)](#)

ص: ۲۷۹

---

۱- فروغ جاویدان، ج ۲ ص ۱۶۰-۱۶۱ پی دی اف

یکی دیگر از مهمترین شبهه‌هایی که اهل سنت درباره‌ی حدیث غدیر مطرح کرده‌اند، این است که چرا واقعه غدیر در اجتماع بزرگ مسلمانان یعنی ایام حج واقع نشد؟

ما جواب این شبهه را در قالب چند نکته بیان می‌کنیم:

نکته‌ی اول: اگر در ضمن اعمال حج، این عمل انجام می‌شد، برجستگی لازم را پیدا نمی‌کرد و شکوه تاریخی آن محو می‌گردید. از همین رو مکان مستقل و زمانی جدا از دیگر اعمال انتخاب شد که در عین امکان اجتماع عظیم مسلمانان، این مطلب به عنوان خبری کاملاً تازه و نو، توسط حجاج به بلاد مختلف اسلامی پراکنده شود و برجستگی و شکوه و طراوت آن بهتر حفظ شود و زمینه‌ی پنهان کردن آن کاهش یابد.

بنابراین، انتخاب غدیر خم با شرایط خاص و منحصر به فرد خود، انتخابی از سر تدبیر و حکمت است، تا به عنوان حادثه‌ای جدید و فراموش ناشدنی و برای همیشه تاریخ در اذهان مردم ثبت شود.

نکته‌ی دوم: منطقه غدیر در ۳-۴ کیلومتری جحفه واقع شده که یکی از میقات‌های پنج گانه است. در جحفه راه اهالی مدینه، مصر، عراق و شام از یکدیگر جدا می‌شود؛ بنابراین خیلی از کسانی که در حج حضور داشتند، در غدیر حاضر بودند، به خصوص اهل مدینه؛ چرا که هر کسی از اهل مدینه که توانایی رفتن به حج را داشت، به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با ایشان همراه شده بود، حتی زنان حامله!

نکته‌ی سوم: مکه تا سال هشتم هجری (یعنی تا دو سال قبل از این واقعه) پایگاه دشمنان اسلام بوده است و از ابتدای ظهور اسلام برای نابودی آن تلاش کردند تا اینکه در فتح مکه برای نجات جان خود تظاهر به اسلام آوردن کردند؛ لذا مکه جای امنی برای مطرح کردن مسئله جانشینی و انتقال قدرت که همواره کسانی بدان چشم دوخته و برایش نقشه کشیده بودند، نبود. (وَاللَّهُ يَعْصِي مَمَكٍ مِنَ النَّاسِ؛ خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد) در آیه‌ی ابلاغ نیز اشاره به همین نکته دارد.

نکته‌ی چهارم: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گویا در ابتدا تلاش کرده بودند در مکه امامت امیر المومنین علیه السلام را مطرح کنند، ولی به علت اغتشاشاتی که صورت گرفت، سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ناقص ماند!

ابو عیسیٰ ترمذی چنین روایت می‌کند:

«امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام و ایشان از جابر بن عبد الله نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در حجه الوداع در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصوای خود سوار بود و خطبه می‌خواند. شنیدم که می‌فرمود: ای مردم، همانا من چیزی را بین شما بر جای می‌گذارم که اگر آن را بگیریید، هرگز گمراه نخواهید شد و آن: کتاب خدا و عترتم اهل بیت است. ترمذی گوید: ... این، حدیثی حسن و غریب است.» (۱)

البانی در تحقیق سنن ترمذی، این روایت را تصحیح کرده است. (۲)

طرح حدیث دوازده خلیفه در مکه:

«شعبی از جابر بن سمره نقل می‌کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در عرفات برای ما خطبه ای خواندند و مقدمی در حدیثش از جابر نقل کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که در منا خطبه می‌خواندند شنیدم. و این لفظ حدیث ابو ربیع از جابر است که گفته است: از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می‌فرمود: این امر همواره عزیز و آشکار است تا اینکه همه ی دوازده نفر حکومت کنند. سپس مردم سر و صدا کردند و به سخن گفتن پرداختند، در نتیجه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را بعد از کلمه «کلهم» نفهمیدم. از پدرم پرسیدم: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از این کلمه چه فرمود؟ پدرم گفت: آن حضرت فرمود: همه ی آن دوازده نفر از قریشند.» (۳)

این روایت را احمد نقل کرده و شعبی الارنؤوط تصحیحش کرده است. (۴)

ص: ۲۸۱

۱- سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۶۲ ح ۳۷۸۶ حدثنا نصر بن عبد الرحمن الکوفی حدثنا زید بن الحسن هو الأنماطی عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جابر بن عبد الله قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی حجه یوم عرفه وهو علی ناقته القصواء یخطب فسمعتہ یقول یا ایها الناس إنی قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی أهل بیتی ... قال وهذا حدیث حسن غریب من هذا الوجه

۲- صحیح و ضعیف سنن الترمذی للألبانی، ج ۸ ص ۲۸۶ ح ۳۷۸۶ سایت شامله؛ قال الألبانی: صحیح

۳- عن الشعبی عن جابر بن سمره قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بعرفات وقال المقدمی فی حدیثه سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخطب بمنی وهذا لفظ حدیث أبی الربیع فسمعتہ یقول لن یزال هذا الأمر عزیزا ظاهرا حتی یملک اثنا عشر کلهم ثم لغط القوم وتکلموا فلم أفهم قوله بعد کلهم فقلت لأبئی یا أبتاه بعد کلهم قال کلهم من قریش وقال القواریری فی حدیثه لا یضره من خالفه أو فارقه حتی یملک اثنا عشر

۴- مسند أحمد ط الرسالة، ج ۳۴ ص ۴۷۶ ح ۲۰۹۳۷ سایت شامله؛ قال الأرئؤوط: حدیث صحیح

البته اصل سر و صدا کردن، ضجه زدن، بلند شدن و نشستن برای به هم زدن سخنرانی، در روایات زیادی آمده است؛

«عامر از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: همواره این دین عزیز است تا دوازده خلیفه بیاید. جابر می گوید: مردم تکبیر گفتند و ضجه زدند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سخنی فرمود که من ندانستم. به پدرم گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چه فرمود؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: همه آنها از قریشند.» (۱)

این روایت را البانی در تحقیق سنن ابی داود (۲) و شعیب الارنؤوط در تحقیق مسند احمد (۳) تصحیح کرده اند.

در روایت دیگری آمده است که مردم بلند می شدند و می نشستند. (۴)

این روایت را نیز شعیب الارنؤوط در تحقیق مسند احمد تصحیح کرده است. (۵)

بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابتدا در مکه خواستند امامت امیرالمومنین علیه السلام را بیان کنند، و چون اغتشاش ایجاد شد و نتوانستند آنجا بیان کنند، در غدیر خم بیان کردند.

نکته ی پنجم: سرنوشت خلافت در دست مردم مدینه بود و مردم مکه، طائف، یمن و ... نقشی در تعیین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نداشتند و لذا بیشترین تأکید خدا و رسولش به مردم مدینه است. از این رو خداوند بعد از اینکه مومنان را به تقوا فرا می خواند و به آن ها دستور می دهد تا همراه با صادقین (امامان معصوم) باشند (۶) در آیه ی بعدش خطاب به اهل مدینه می فرماید:

ص: ۲۸۲

۱- عَنْ عَامِرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً»، قَالَ: فَكَبَّرَ النَّاسُ وَصَجُّوا، ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً خَفِيفَةً، قُلْتُ لِأَبِي: يَا أَبَتِ، مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

۲- سنن ابی داود ج ۴ ص ۱۰۶ ح ۴۲۸۰ سایت شامله؛ قال الألبانی: صحیح

۳- مسند أحمد ط الرسالة، ج ۳۴ ص ۴۷۲ ح ۲۰۹۲۷ سایت شامله؛ قال الأرنؤوط: حدیث صحیح، وهذا إسناد حسن فی المتابعات والشواهد

۴- قَالَ فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُومُونَ وَيَقْعُدُونَ

۵- مسند أحمد ط الرسالة، ج ۳۴ ص ۴۷۷ ح ۲۰۹۳۹ سایت شامله؛ قال الأرنؤوط: إسناد صحیح علی شرط مسلم

۶- توبه: ۱۱۹؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

(مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يُزْعَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ... (۱))

«شایسته نیست که اهل مدینه و بادیه نشینانی که پیرامون آنانند، از رسول خدا تخلف کنند؛ و آنان را نسزد که به سبب پرداختن به خویش از جان او دریغ ورزند.»

در بحث آیه ی مباهله اثبات کردیم که امیرالمومنین علیه السلام جان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند؛ بنابراین شاید بتوان گفت که در این آیه منظور از جان رسول صلی الله علیه و آله وسلم ، امیرالمومنین علیه السلام باشد که در این صورت خداوند خطاب به اهل مدینه می فرماید که مبادا از حضرت امیر علیه السلام اعراض کنید و به سراغ کسی دیگر بروید.

در هر حال، این آیه اهمیت مردم مدینه را می رساند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز بر اساس همین اهمیت، روی مردم مدینه تمرکز کردند.

ص: ۲۸۳





چون امام، جانشین پیامبر و مرجع علمی در احکام شرعی و معارف دین و تفسیر قرآن کریم و سنت نبوی است، لازم است که از گناه و خطا مصون باشد تا مردم بتوانند به او و سخنانش اعتماد کنند. در غیر این صورت، اعتماد مردم از بین می رود و هدف خداوند از تعیین امامان برای هدایت بشریت نقض می شود و از بین می رود.

به عبارت دیگر، عصمت را خداوند برای چنین منظوری به ائمه علیهم السلام عطا کرده است؛ بنابراین اگر اثبات شود که امیرالمومنین علیه السلام دارای عصمت بوده اند، امامت الهی ایشان نیز اثبات خواهد شد؛ زیرا ادله ی اثبات عصمت امیرالمومنین علیه السلام کاشف از معصومی خواهد بود که طبق ادله ی عقلی و نقلی باید بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم موجود بوده باشد.

قبل از ورود به بحث کشف عصمت امیرالمومنین علیه السلام، لازم است که دو مقدمه روشن شود:

۱. ضرورت وجود معصوم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از منظر عقل (که گفتیم) و شرع

۲. امکان وقوع عصمت در غیر انبیا از نظر اهل سنت

از جمله ی ادله ی نقلی، آیات اولی الامر و صادقین در قرآن است که فخر رازی صریحا اعتراف کرده است که آن ها باید معصوم باشند.

## مقدمه اول: ضرورت وجود معصوم بعد از پیامبر (ص) در قرآن

فخر رازی که از مفسران بزرگ اهل سنت است، در تفسیر آیات ۵۹ نساء و ۱۱۹ توبه بعد از ذکر دلایلی، صراحتاً اعتراف کرده است که اولی الامر و صادقین باید معصوم باشند.

فخر رازی، در تفسیر آیه ی: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ □ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ ای کسانی که ایمان آوردید! خدا را اطاعت کنید، و پیامبر و اولیای امر (رسالت) را که از خودتان می باشند اطاعت کنید. پس اگر در چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به (کتاب) خدا و (سنت) پیامبرش عرضه بدارید، این بهتر و بازتابش نیکوتر است.) (۱) می گوید:

«مسئله سوم: بدان که آیه ی اولی الامر در نزد ما دلالت می کند بر اینکه اجماع امت حجت است و دلیل بر آن، این است که خداوند متعال در این آیه دستور به اطاعت از اولی الامر به صورت قطعی داده است و هر کس که خداوند به طور قطعی دستور به اطاعتش بدهد، باید معصوم از خطا باشد؛ زیرا اگر معصوم از خطا نباشد و عمل خطایی انجام دهد، باید گفت که خداوند به پیروی کردن از عمل اشتباهی فرمان داده است، در حالی که اجرای دستور خطا جزء منهیات (نهی شده ها) است و عمل به دستور اولی الامر جزء واجبات؛ بنابراین اجتماع امر و نهی در امر واحد پیش می آید که محال است؛ پس ثابت شد که خداوند در این آیه دستور به اطاعت از اولی الامر به صورت قطعی داده است و هر کس که خداوند به طور قطعی دستور به اطاعتش بدهد، باید معصوم از خطا باشد؛ پس به طور قطعی ثابت شد که اولی الامر مذکور در این آیه باید معصوم باشند.» (۲)

ص: ۲۸۶

۱- نساء: ۵۹

۲- التفسیر الکبیر ج ۱۰ ص ۱۱۶ المسأله الثالثه: اعلم أن قوله: (وأولى الأمر منكم) يدل عندنا على أن إجماع الأمة حجة، والدليل على ذلك أن الله تعالى أمر بطاعه أولى الأمر على سبيل الجزم في هذه الآيه، ومن أمر الله بطاعته على سبيل الجزم والقطع لا بد وأن يكون معصوما عن الخطأ، إذ لو لم يكن معصوما عن الخطأ كان بتقدير إقدامه على الخطأ يكون قد أمر الله بمتابعته، فيكون ذلك أمرا بفعل ذلك الخطأ، والخطأ لكونه خطأ منهي عنه، فهذا يفضي إلى اجتماع الأمر والنهي في الفعل الواحد بالاعتبار الواحد، وإنه محال، فثبت أن الله تعالى أمر بطاعه أولى الأمر على سبيل الجزم، وثبت أن كل من أمر الله بطاعته على سبيل الجزم وجب أن يكون معصوما عن الخطأ، فثبت قطعا أن أولى الأمر المذكور في هذه الآيه لا بد وأن يكون معصوما

وی همچنین در تفسیر آیه ی: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید.) (۱) بعد از ذکر مقدماتی در مورد آن، می گوید:

«مسأله ی اول: پروردگار متعال به همراهی با راستگویان امر کرده است و چون قرآن برای همیشه و هر زمان نازل شده است، در نتیجه باید راستگویان در همه زمان ها وجود داشته باشند ...

چهارم: حق تعالی امر کرده است ایشان را به تقوا، و این امر شامل هر کسی هست که بتواند متقی باشد و خطا بر او جایز باشد؛ پس آیه کریمه دلالت می کند بر آن که هر که جایز الخطاست، واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است، و آنهاست که حکم کرده است خدا به این که صادقین هستند. و ترتب حکم در این باب دلالت دارد بر آن که از برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند معصوم از خطا را که، مانع باشد جائز الخطا را از خطا. و این معنی در همه زمان ها پابرجاست؛ پس باید که معصوم نیز در هر زمانی باشد.» (۲)

ص: ۲۸۷

۱- توبه: ۱۱۹

۲- التفسیر الکبیر ج ۱۶ ص ۱۷۵-۱۷۶ المسأله الأولى : أنه تعالی أمر المؤمنین بالکون مع الصادقین ، ومتی وجب الکون مع الصادقین فلا بد من وجود الصادقین فی کل وقت ... والرابع : وهو أن قوله : (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ) أمر لهم بالتقوی ، وهذا الأمر إنما يتناول من یصح منه أن لا یكون متقیاً ، وإنما یكون كذلك لو كان جائز الخطأ ، فكانت الآیه داله علی أن من كان جائز الخطأ وجب کونه مقتدیا بمن كان واجب العصمه ، وهم الذین حکم الله تعالی بکونهم صادقین ، فهذا يدل علی أنه واجب علی جائز الخطأ کونه مع المعصوم عن الخطأ حتی یكون المعصوم عن الخطأ مانعاً لجائز الخطأ عن الخطأ ، وهذا المعنی قائم فی جمیع الأزمان ، فوجب حصوله فی کل الأزمان

## مقدمه دوم (۱): امکان وقوع عصمت در غیر انبیا از نظر عامه

یکی از اشکالاتی که همواره مخالفین شیعه آن را متوجه پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می سازند، غلو دانستن عصمت اهل بیت علیهم السلام می باشد؛ غافل از آن که برخی از علمای بزرگشان وقوع عصمت از همان جنس عصمت انبیا را برای غیر انبیا هم ممکن دانسته اند و اینجاست که این اشکال مخالفین از اساس ساقط شده و بر خودشان وارد می شود.

۱. شمس الدین ذهبی

«و عصمت از آن انبیاء و صدیقین و حاکمان عادل است.» (۱)

۲. ابن حجر عسقلانی

«و این روایت مستلزم ثبوت عصمت نیست؛ چرا که عصمت در حق پیامبر واجب و در حق غیر او ممکن است.» (۲)

۳. عبد الرحمن مبارکفوری

او نیز سخن ابن حجر را تکرار کرده است. (۳)

۴. سراج الدین بلقینی شافعی

«بلقینی در منهج الاصلین گفته است که عصمت برای نبوت و فرشته بودن، واجب است و برای غیر آنان جائز است و هر کس که عصمت برای او واجب شد، از او نه گناه کبیره سر می زند و نه گناه صغیره و به همین دلیل، به عصمت ملائکه ی مرسل و غیر مرسل اعتقاد داریم.» (۴)

ص: ۲۸۸

---

۱- الموقظه فی علم مصطلح الحدیث، ص ۸۴ سایت شامله ؛ والعصمه للانبیاء والصدیقین وحکام القسط

۲- فتح الباری ج ۷ ص ۴۷ ذیل ح ۳۴۸۰ ولا یلزم من ذلك ثبوت العصمه له لأنها فی حق النبی واجبه وفی حق غیره ممکنه

۳- ۱ تحفه الأحمودی ج ۱۰ ص ۱۲۳ ذیل ح ۳۶۹۰ ولا یلزم من ذلك ثبوت العصمه لأنها فی حق النبی واجبه وفی حق غیره ممکنه

۴- سبل الهدی والرشاد ج ۱۱ ص ۴۹۵ وقال البلقینی فی منهج الاصلین : العصمه واجبه لصفه النبوه والملائکه ، وجائزه لغيرهما ، ومن وجبت له العصمه فلا یقع منه کبیره ولا صغیره ، ولذلك نعتقد عصمه الملائکه المرسلن منهم و غیر المرسلین

گفتیم که عده ای از علمای اهل سنت، وقوع عصمت در غیر انبیا را ممکن دانسته اند، اما این تمام ماجرا نیست و عده ای دیگر از علمای بزرگ اهل سنت، یکی از مصادیق معصومان غیر نبی را مشخص و آن ها را صحابه معرفی کرده اند !!

۱. ابن ابی جمره : صحابه ی اهل بدر معصوم هستند و مرتکب گناه نمی شوند

«منظور آن است که خداوند ، آنان (اهل بدر) را معصوم داشته است؛ پس، از آنان گناهی سر نمی زند و این را ابو محمد بن ابی جمره گفته است.»(۱)

۲. ابو عبد الله قرطبی: جایز نیست خطایی به صورت قطعی به صحابه نسبت داده شود !!

«جایز نیست که به احدی از صحابه خطایی به صورت قطعی نسبت داده شود؛ چرا که همه ی آن ها در آن چه انجام دادند اجتهاد کردند و قصد آنان خداوند بود و همه ی آنان برای ما پیشوا و امام هستند و با چشم پوشی از آنچه بینشان گذشته است، بندگی خدا را کرده ایم و نباید از آنان به دلیل حرمت صحبت و همنشینی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و نهی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از سبشان، جز به نیکی یاد کنیم و این که خداوند، آنان را آمرزیده است و به رضایت از آنان خبر داده است.»(۲)

۳. ابن ابی حاتم: خداوند عیوب را از صحابه نفی کرده است !!!

«خداوند شک، دروغ، غلط، ریه (تردید ضعیف تر از شك)، غمز و عیب را از صحابه نفی کرده است و آن ها را عدول امت نامیده است.»(۳)

ص: ۲۸۹

---

۱- فتح الباری ج ۸ ص ۴۸۰ القول الآخر أن المراد أن الله تعالى عصمهم فلا يقع منهم ذنب نبه على ذلك الشيخ أبو محمد بن أبي جمره

۲- تفسیر القرطبی ج ۱۶ ص ۳۲۱ العاشره لا يجوز أن ينسب إلى أحد من الصحابه خطأ مقطوع به إذ كانوا كلهم اجتهدوا فيما فعلوه وأرادوا الله عز وجل وهم كلهم لنا أئمة وقد تعبدنا بالكف عما شجر بينهم وألا نذكرهم إلا بأحسن الذكر لحرمة الصحبه ولنهي النبي صلی الله علیه و آله وسلم عن سبهم وأن الله غفر لهم وأخبر بالرضا عنهم

۳- الجرح والتعديل ج ۱ ص ۷ فنفي عنهم الشك والكذب والغلط والريبه والغمز وسماهم عدول الامه

۴. ابن حجر هيثمی مکی : صحابه از هر عیب و نقصی مبرا هستند !!!

«و آن چه غزالی در مورد حرمت روایت قتل [امام] حسین علیه السلام و پس از آن گفته است، منافاتی با آنچه که در این کتاب گفته ام ندارد؛ چرا که این بیان حقی است که اعتقاد به آن از جلالت صحابه و براءت آنان از هر نقصی واجب است، بر خلاف آن چیزی که واعظان جاهل انجام می دهند و آنان اخبار دروغ و جعلی و مانند آن را مطرح می کنند.» (۱)

۵. فخر رازی : صحابه از مطاعن مبرا هستند !!

«جواب: بدان که اعتماد اصحاب ما در این باب بر یک دلیل است و آن این است که آیات قرآن دال بر سلامت صحابه و براءتشان از مطاعن می باشد و زمانی که چنین باشد، بر ما واجب است که به صحابه حُسن ظن داشته باشیم تا زمانی که دلیلی قاطع مبنی بر طعن به آنان اقامه گردد و اما این مطاعنی که ذکر کرده اید، از طریق خبر واحد نقل شده است و اگر این خبر واحد، فاسد و نادرست باشد که این مطاعن نیز نادرست خواهد بود و اگر این اخبار آحاد صحیح باشد، باز هم این مطاعن نادرست است (!!!). به هر حال این مطاعن قابل قبول نیست و صحت اصلی که ذکر کردیم باقی می ماند.» (۲)

مشخص شد که فخر رازی تمامی اخباری که دلالت بر وارد شدن طعن بر صحابه می کند را باطل دانسته و بر مبنای قرآن کریم (!؟)، صحابه را از تمامی طعونات و قدح ها مبرا می داند.

ص: ۲۹۰

۱- الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقه ج ۲ ص ۶۴۰ وما ذكره من حرمه روايه قتل الحسين وما بعدها لا ينافي ما ذكرته في هذا الكتاب لأن هذا البيان الحق الذي يجب اعتقاده من جلاله الصحابه وبراءتهم من كل نقص بخلاف ما يفعله الوعاظ الجهله فإنهم يأتون بالأخبار الكاذبه الموضوعه ونحوها

۲- المحصول ج ۴ ص ۵۰۱ والجواب اعلم أن اعتماد أصحابنا في هذا الباب على حجه واحده وهي أن آيات القرآن داله على سلامه أحوال الصحابه وبراءتهم من المطاعن وإذا كان كذلك وجب علينا أن نحسن الظن بهم إلى أن يقوم دليل قاطع على الطعن فيهم وأما هذه المطاعن التي ذكرتموها فمرويه رسول بالآحاد فإن فسدت روايه الآحاد فسدت هذه المطاعن وإن صحت فسدت هذه المطاعن أيضا فعلى كل التقديرات هذه المطاعن مدفوعه فيبقى الأصل الذي ذكرناه سليما

«اخبار و روایات در این معنا (عدالت) گسترده و وسیع است و همه ی آن ها مطابق آن چیزی است که در قرآن وارد شده است. تمامی این ها مقتضی طهارت صحابه و یقین به تعدیل آنان و منزّه بودنشان می باشد و بنابراین هیچ یک از آنان با وجود آن که خداوند حکم به عدالتشان کرده است، خدایی که از باطن آن ها آگاه است، به تعدیل احدی احتیاج ندارند و در نتیجه، آنان عادل هستند مگر آن که در حق یکی از آنان ارتکاب عملی که جز قصد معصیت از آن بر نمی آید ثابت شود و قابل تأویل هم نباشد و در این حالت، حکم به عدم عدالت آن شخص می شود، در حالی که خداوند صحابه را از چنین چیزی مبرا کرده است و منزلت آنان را بالا برده است ... این، مذهب تمام علماء و افرادی از فقهاء می باشد که قولشان محل اعتنا و اهمیت می باشد.»<sup>(۱)</sup>

ص: ۲۹۱

---

۱- الکفایه فی علم الروایه ج ۱ ص ۴۸-۴۹ والأخبار فی هذا المعنی تتسع و کلها مطابقه لما ورد فی نص القرآن و جمیع ذلك یقتضی طهاره الصحابه و القطع علی تعدیلهم و نزاهتهم فلا یحتاج أحد منهم مع تعدیل الله تعالی لهم المطلع علی بواطنهم إلی تعدیل أحد من الخلق له فهو علی هذه الصفه الا ان یثبت علی أحد ارتکاب ما لا یحتمل الا قصد المعصیه و الخروج من باب التأویل فی حکم بسقوط العداله و قد برأهم الله من ذلك و رفع اقدارهم عنه ... هذا مذهب کافه العلماء و من یعتقد بقوله من الفقهاء

وجوب عصمت والیان امر و صادقین را کمی قبل در کلام فخر رازی دیدیم. اکنون با اثبات عصمت امیرمؤمنان علیه السلام روشن می کنیم که بارزترین مصداق آن ها حضرت علی علیه السلام است.

مهمترین ادله ی عصمت امیر مؤمنان علیه السلام به قرار ذیل است:

۱. حدیث علی مع الحق والحق مع علی

۲. حدیث من اطاع علیا فقد اطاعنی

۳. حدیث من فارق علیا فقد فارقتنی

۴. حدیث اللهم انصر من نصره واخذل من خذله

۵. حدیث انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی اهل بیتی ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی ابدا و انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض

۶. آیه ی تطهیر: (إِنَّمَا يَرِيْدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)

در صحت احادیث دوم تا پنجم قبلا- سخن گفتیم؛ بنابراین در اینجا تنها صحت حدیث یکم را بررسی می کنیم و نحوه ی دلالت این احادیث و آیه ی تطهیر بر عصمت را بیان می کنیم.



یکی از روایاتی که عصمت مطلق امیرمؤمنان علیه السلام و برتری بی چون و چرای آن حضرت بر تمام اصحاب و تمام امت را ثابت می کند، روایت مشهور «علی مع الحق والحق مع علی» است؛ چرا که طبق این روایت، امیرمؤمنان علیه السلام همواره با حق است و هرگز از حق جدا نخواهد شد و حق، گرداگرد آن حضرت می چرخد، هر جا که علی بن ابی طالب علیه السلام باشد. و این همان عصمت مطلق است که شیعیان قائل هستند.

نقل یکم: الحق مع ذا الحق مع ذا

«از ابو سعید نقل شده است که ما به همراه تعدادی از مهاجران و انصار در کنار خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودیم که آن حضرت خارج شد و فرمود: آیا به شما خبر بدهم که چه کسی بهترین شما است؟ گفتیم: بلی. فرمود: بهترین شما کسانی هستند که به عهد خود وفا کنند، از بوی خوش استفاده کنند، به راستی که خداوند انسانی را که در جای مخفی نیز تقوا را رعایت می کند دوست دارد.

ابو سعید گفت: در همین زمان، علی بن ابی طالب علیه السلام از آن جا گذشت، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: حق همراه او است، حق همراه او است.»(۱)

این روایت را ابو یعلی نقل کرده و هیشمی همه ی رجال سندش را ثقه دانسته است.(۲)

نقل دوم: انت مع الحق والحق معك حیث ما دار

«معاویه پس از حج به مدینه آمد و در مجلسی نشست که در آن سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس حضور داشتند ... سعد در جواب گفت: حالا که نمی پذیری؛ پس من از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که به علی (علیه السلام) می فرمود: «تو با حق هستی و حق با تو است؛ هر کجا که باشی». معاویه گفت: باید برای این سخنی که گفתי شاهد بیاوری. سعد گفت: ام سلمه شهادت می دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را گفته است.

ص: ۲۹۳

۱- مسند ابی یعلی ج ۲ ص ۳۱۸ ح ۱۰۵۲ حدثنا محمد بن عباد المکی حدثنا أبو سعید عن صدقه بن الربیع عن عماره بن غزیه عن عبد الرحمن بن أبی سعید عن أبیه قال كنا عند بیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی نفر من المهاجرین والأنصار فخرج علينا فقال ألا- أخبرکم بخیارکم قالوا بلی قال خیارکم الموفون المطیبون إن الله یحب الخفی التقی قال ومر علی بن أبی طالب فقال الحق مع ذا الحق مع ذا

۲- مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۳۴-۲۳۵ قال الهیثمی: رواه أبو یعلی ورجاله ثقات

پس همگی بلند شدند و پیش ام سلمه سلام الله عليها آمدند و گفتند: ای مادر مؤمنان! دروغ بستن به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم زیاد شده است؛ این سعد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چیزی را نقل می کند که ما نشنیده ایم که خطاب به علی (علیه السلام) فرموده باشد: «تو با حق هستی و حق با تو است، هر کجا که باشی». پس ام سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این مطلب را در این خانه من به علی (علیه السلام) فرمود.

پس معاویه به سعد گفت: ای ابو إسحاق! من الآن بیش از تو نباید ملامت شوم؛ چرا که تو این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدی و به علی (علیه السلام) نپیوستی. اگر من آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده بودم، تا زمان مرگ خادم علی (علیه السلام) می شدم.» (۱)

این روایت را ابن عساکر نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم چنین حکم کرده که سندش ضعیف است، ولی در متابعات حسن می شود و اضافه کرده که همه ی رجال سندش ثقه هستند بجز سهل بن شعیب النخعی که مجهول الحال است. (۲)

اما سهل بن شعیب مجهول الحال نیست و ذهبی تعدیلش کرده است. (۳)

لذا سند این روایت، معتبر است.

ص: ۲۹۴

۱- أخبرنا أبو الحسن علي بن أحمد بن منصور أنا أبو الحسن أحمد بن عبد الواحد بن أبي الحديد أنا جدی أبو بكر أنا أبو عبد الله محمد بن يوسف بن بشر نا محمد بن علي بن راشد الطبري بصور وأحمد بن حازم بن أبي عروه الكوفي قال أنا أبو غسان مالك بن إسماعيل نا سهل بن شعيب النهمي عن عبيد الله بن عبد الله المديني قال حج معاوية بن أبي سفيان فمر بالمدينة فجلس في مجلس فيه سعد بن أبي وقاص وعبد الله بن عمر وعبد الله بن عباس ... فقال سعد أما إذا أبيت فإني سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول لعلي أنت مع الحق والحق معك حيث ما دار قال فقال معاوية لتأتيني علي هذا بينه قال فقال سعد هذه أم سلمه تشهد علي رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقاموا جميعا فدخلوا علي أم سلمه فقالوا يا أم المؤمنين إن الأكاذيب قد كثرت علي رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وهذا سعد يذكر عن النبي صلی الله علیه و آله وسلم ما لم نسمعه أنه قال يعني لعلي أنت مع الحق والحق معك حيث ما دار فقالت أم سلمه في بيتي هذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لعلي قال فقال معاوية لسعد يا أبا إسحاق ما كنت ألوم الآن إذ سمعت هذا مع من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وجلست عن علي لو سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لكنت خادما لعلي حتى أموت

۲- تاریخ مدینه دمشق ج ۲۰ ص ۳۶۱ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده ضعیف و یحسن إذا توبع ، رجاله ثقات عدا سهل بن شعیب النخعی وهو مجهول الحال

۳- تاریخ الإسلام ج ۹ ص ۴۱۳ «سهل بن شعيب النخعی الكوفي ... وما علمت به بأسا» ترجمه: «سهل بن شعيب نخعی کوفی ... من اشکالی در او نمی بینم.»

نقل سوم: اللهم أدر الحق معه حيث دار

«از علی علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خداوند علی علیه السلام را رحمت کند؛ خدایا! حق را بر مدار علی علیه السلام بچرخان، هر طرف که او برود.» (۱)

این روایت را محمد بیهقی (۲)

و حاکم نقل کرده اند و حاکم تصحیحش کرده است. (۳)

اما این روایت، با اضافاتی نقل شده که قطعاً جعلی است و به اصل حدیث افزوده شده است، ولی به عنوان مؤید می تواند مورد استفاده قرار گیرد، و سیوطی تصحیحش کرده است. (۴)

شاه عبد العزیز دهلوی اما مقبولیت این حدیث را به همه ی اهل سنت نسبت داده و نوشته است:

«حدیث دهم "رحم الله علیا اللهم أدر الحق معه حيث دار" این حدیث را نیز اهل سنت علی الرأس والعین قبول دارند.» (۵)

وی در جای دیگر به دلالت این حدیث بر عصمت امیر مومنان علیه السلام اعتراف کرده و نوشته است:

«زمانی که عصمت به حد تمام و کمال برسد، افعال انسان تماماً حق است. من نمی گویم اعمال انسان در این حالت مطابق حق است، بلکه می گویم عین حق است. بلکه حق امری است که از آن افعال منعکس می گردد؛ مانند ساطع شدن نور از خورشید و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنگاه که به درگاه خداوند برای علی علیه السلام دعا کرد و فرمود: «خداوندا حق را با او هر جا که بود قرار ده.» به این مطلب اشاره کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نفرمود: «هرجا که حق بود علی علیه السلام را در آن جا قرار ده.» (۶)

ص: ۲۹۵

- 
- ۱- أخبرنا أحمد بن كامل القاضي ثنا أبو قلابه ثنا أبو عتاب سهل بن حماد ثنا المختار بن نافع التميمي ثنا أبو حيان التيمي عن أبيه عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رحم الله عليا اللهم أدر الحق معه حيث دار
  - ۲- المحاسن والمساوي ج ۱ ص ۳۷ المؤلف: محمد بن ابراهيم البيهقي متوفى بعد ۳۲۰ هـ -
  - ۳- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۴ قال الحاكم: هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه
  - ۴- فیض القدر شرح الجامع الصغیر ، ج ۴ ص ۱۸ ح ۴۴۱۲ پی دی اف؛ قال السيوطی: صحیح
  - ۵- تحفه اثنا عشریه، ص ۳۹۶ پی دی اف
  - ۶- التفهيمات الإلهیه، ج ۲، ص ۲۲ پی دی اف

این کلام دهلوی صراحت در اقرار وی به عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد؛ چرا که وی پس از توضیح، جز ما کلام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در حق امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل کرده و آن را بر تعریف و توضیح خود از عصمت تطبیق می دهد.

نقل چهارم: علی مع القرآن والقرآن مع علی

«ابو ثابت غلام ابو ذر گفت: ... نزد ام سلمه آمدم ... پس گفت: ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: علی علیه السلام همراه قرآن است و قرآن نیز همراه با علی علیه السلام است. هیچگاه علی (علیه السلام) از قرآن و قرآن از (علی علیه السلام) جدا نمی شوند تا این که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»<sup>(۱)</sup>

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.<sup>(۲)</sup>

صلاح الدین العلائی<sup>(۳)</sup>

و سیوطی<sup>(۴)</sup>

این روایت را حسن و محمد بن احمد الیمنی<sup>(۵)</sup> صحیح دانسته اند.

ص: ۲۹۶

---

۱- أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله الحفید ثنا أحمد بن محمد بن نصر ثنا عمرو بن طلحه القناد الثقة المأمون ثنا علی بن هاشم بن البرید عن أبيه قال حدثني أبو سعيد التيمي عن أبي ثابت مولى أبي ذر قال ... فأتيت أم سلمة ... فقالت ... سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لن يتفرقا حتى يردا علی الحوض

۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۴ ح ۴۶۲۸ قال الحاکم: هذا حديث صحيح الإسناد وأبو سعيد التيمي هو عقیصاء ثقة مأمون ولم يخرجاه و قال الذهبي : صحيح

۳- إجمال الإصابه ج ۱ ص ۵۵ قال العلائی: وأخرج الحاکم فی مسنده بسند حسن

۴- فیض القدير شرح الجامع الصغير ، ج ۴ ص ۳۵۶ ح ۵۵۹۴ پی دی اف؛ قال السيوطی: حسن

۵- النوافح العطره فی الأحادیث المشتهره ،الصفحه أو الرقم: ۲۰۶ | خلاصه حکم المحدث : صحيح / سایت الدرر السنیّه

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «هرکس از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هرکس از من سرپیچی کند، از خدا سرپیچی کرده است و هرکس از علی (علیه السلام) اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هرکس از علی علیه السلام سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است.»

اعتبار سند این روایت را قبلاً ثابت کردیم.

در دلالت این حدیث بر عصمت امیر مومنان علیه السلام، همین بس که فخر رازی آیه ی (مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ؛ هرکس از رسول اطاعت کند، به تحقیق که از خدا اطاعت کرده است) (۱) را قوی ترین دلیل بر عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دانسته است:

«آیه ی (هرکس از رسول اطاعت کند در واقع از خدا اطاعت کرده است) (نساء: ۸۰)، از قوی ترین دلایل بر عصمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم است در تمام اوامر و نواهی و همه چیزهایی است که از جانب خداوند ابلاغ می کند؛ چرا که اگر او در یکی از این ها اشتباه کند، اطاعت از او اطاعت از خداوند نخواهد بود.» (۲)

ص: ۲۹۷

۱- نساء: ۸۰

۲- التفسیر الکبیر ج ۱۰ ص ۱۵۴ المسأله الأولى: قوله: (من يطع الرسول فقد أطاع الله) من أقوى الدلائل على أنه معصوم في جميع الأوامر والنواهي وفي كل ما يبلغه عن الله، لأنه لو أخطأ في شيء منها لم تكن طاعته طاعه الله

## حدیث سوم: من فارق علیا فقد فارقتی

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «هر کس از حضرت علی علیه السلام جدا شود، از من جدا شده است و هر کس از من جدا شود، از خداوند جدا شده است.»

در مورد اعتبار سند این روایت نیز قبلاً سخن گفتیم.

طبق این روایت، هر کس با حضرت علی علیه السلام نباشد و از آن حضرت جدا شود، در حقیقت از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و خداوند جدا شده است؛ به عبارت دیگر، کسی که همواره با علی علیه السلام باشد و از ایشان تبعیت کند، در این صورت تبعیت از خدا و رسولش کرده و با آن‌ها همراهی کرده است، و این نیست مگر به خاطر عصمت امیر المومنین علیه السلام.

ص: ۲۹۸

## حدیث چهارم: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصِرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم پس از اینکه حدیث غدیر را فرمودند، دست به دعا برداشته و فرمودند:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصِرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» ترجمه: «خداوندا، دوست بدار هر کس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هر کس را که دشمنش بدارد و یاری کن هر کس را که یاری اش کند و خوار کن هر کس را که بخواد خوارش کند.»

صحت سند این حدیث را نیز قبلا در بحث حدیث غدیر اثبات کردیم.

ابن تیمیه این قسمت از حدیث غدیر را دالّ بر عصمت امیر مومنان علیه السلام دانسته و از این رو آن را تکذیب کرده است! وی می نویسد:

«و اما سخنش (( من كنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من والاه تا آخر ))، این حدیث در هیچ یک از منابع اصلی نیامده جز در سنن ترمذی که در آن فقط ابتدای آن آمده است (( من كنت مولاة فعلى مولاة )) .»

و اما زیاده در حدیث نیست و از امام احمد در مورد زیاده سوال شد و گفت: زیاده از کوفه است و شکی نیست که دروغ است به دلایلی که یکی از آنها این است که حق دایر مدار کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیست؛ چرا که اگر اینچنین بود، پیروی اش در هر چه می گفت واجب بود و مشخص است که صحابه با علی علیه السلام و پیروی اش در مسائلی که روایت صریح، موافق با طرف مقابل علی علیه السلام بود نزاع می کردند؛ مانند کسی که همسرش فوت کرده و حامله است و سخنش (( اللهم انصر من نصره تا آخر )) خلاف واقع است. <sup>(۱)</sup>

ابن تیمیه دلالت زیاده ی حدیث را متوجه شده، ولی از آنجایی که آن را مخالف تئوری عدالت صحابه دیده، تکذیب کرده است؛ چرا که اصلا به ذهنش خطور نمی کند که صحابه با وجود چنین حدیث واضحی در عصمت امیر المومنین علیه السلام، با آن حضرت نزاع کنند و از ایشان تبعیت نکنند.

ص: ۲۹۹

---

۱- مجموع الفتاوی لابن تیمیه ج ۴ ص ۴۱۷-۴۱۸ و أما قوله ( من كنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من والاه الخ ) فهذا ليس فى شيء من الامهات الا فى الترمذى وليس فيه الا ( من كنت مولاة فعلى مولاة ) وأما الزيادة فليست فى الحديث وسئل عنها الإمام أحمد فقال زيادة كوفيه ولا ريب أنها كذب لوجوه أحدها ( أن الحق لا يدور مع معين الا النبى لأنه لو كان كذلك لوجب اتباعه فى كل ما قال ومعلوم أن عليا ينازعه الصحابه واتباعه فى مسائل وجد فيها النص يوافق من نازعه كالمتوفى عنها زوجها وهى حامل وقوله ( اللهم انصر من نصره الخ ) خلاف الواقع

## حدیث پنجم: اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي اَبَدًا

این حدیث با پنج طریق معتبر از زید بن ارقم، ۲ طریق معتبر از جابر بن عبد الله و یک طریق معتبر از حضرت علی علیه السلام، ابو سعید خدری و زید بن ثابت و با اسانید ضعیف از تعدادی دیگر از صحابه نقل شده است؛ لذا شکی در صحت آن نیست، اگر متواتر ندانیم. (۱)

این حدیث شریف، از دو جهت بر عصمت اهل بیت و امیر مومنان علیه السلام دلالت دارد:

نخست: امر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به پیروی مطلق از قرآن و اهل بیت

از تعبیر مختلفی که در حدیث ثقلین به کار رفته است، استفاده می شود که اِتِّبَاع و پیروی از قرآن و عترت، سبب رهایی از ضلالت و گمراهی است. این عبارات مختلف که در روایات گوناگون آمده، عبارتند از: «إِن اتبعتموها»؛ اگر از آن دو پیروی کنید، «إِن تمسکتم بهما»؛ اگر به آن دو تمسک جوید، «إِن أخذتم بهما»؛ اگر آن دو را بگیرید.

این واژه های مختلف که از ریشه های «تبع»، «مسک» و «أخذ» گرفته شده اند، به خوبی بازگو کننده حقیقت عصمتند.

معنای تبعیت :

فخر رازی در دلالت واژه ی تبعیت در آیات (وَأَنْ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ؛ و همانا این راه راست من است ، پس از آن تبعیت کنید) (۲) و (وَهٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مِيزَانًا فَاتَّبِعُوهُ ؛ و این کتاب مبارکی است که نازلش کردیم ، پس از آن تبعیت کنید) (۳) گفته است :

ص: ۳۰۰

---

۱- سلسله الأحادیث الصحیحه للألبانی، ج ۴ ص ۳۵۷ ح ۱۷۶۱ سایت شامله

۲- انعام: ۱۵۳

۳- انعام: ۱۵۵



«و نیز [رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم] واجب است که در جمیع افعالش معصوم باشد؛ زیرا خدای متعال امر به متابعتش داده است در آیه ی ( فاتبعوه )» (۱)

معنای تمسک :

شرف الدین الطیبی (متوفای ۷۴۳ هـ) در شرح حدیث ثقلین می گوید :

«معنای تمسک کردن، پناه بردن به قرآن و عمل به محتوای آن است و عمل به آن، یعنی پیروی اوامر و ترک نواهی، و گرایش به عترت نیز، یعنی محبت به آن ها و اطاعت از آن ها در هدایت و راه و روش آنان» (۲)

ابن حجر هیشمی مکی می گوید :

«هر شیء ارزشمند و مهم را ثقیل می نامند و قرآن و عترت نیز این چنین هستند؛ زیرا هر دوی آنها معدن علوم لدنی و اسرار و حکمت‌های بلند مرتبه و احکام شرعی هستند و از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به اقتدا و تمسک به آنها و آموختن از آنها ترغیب کرده است» (۳)

معنای اخذ :

یکی از واژه های به کار برده شده در حدیث ثقلین، واژه «أخذتم» است. این واژه نیز به همان معنای تمسک استعمال شده است؛

تفتازانی می گوید :

«و تمسک جستن به قرآن، جز این معنا ندارد که آنچه که از علم و هدایت در آن است، گرفته شود و در عترت نیز چنین است» (۴)

ص: ۳۰۱

---

۱- التفسیر الکبیر ج ۱۰ ص ۱۵۴ وایضا وجب أن یکون معصوما فی جمیع أفعاله ، لأنه تعالی أمر بمتابعته فی قوله : ( فاتبعوه ) ( الأنعام : ۱۵۳ ۱۵۵ ) .

۲- شرح المشکاه للطیبی الکاشف عن حقائق السنن ، ج ۱۲ ص ۳۹۰۹ در شرح ح ۶۱۵۳ سایت شامله ؛ ومعنی التمسک بالقرآن العمل بما فیہ، وهو الائتمار بأوامره، والانتفاء عن نواهیہ والتمسک بالعترة محبتهم والاهتداء بهدیتهم وسیرتهم

۳- الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقه ج ۲ ص ۴۴۲ الثقل کل نفیس خطیر مصون وهذان كذلك إذ کل منهما معدن العلوم الدینه والأسرار والحکم العلیه والأحكام الشرعیه ولذا حث صلی الله علیه و آله وسلم علی الاقتداء والتمسک بهم والتعلم منهم

۴- شرح المقاصد فی علم الکلام ج ۲ ص ۳۰۳ ولا معنی للتمسک بالکتاب إلا الأخذ بما فیہ من العلم والهدایه فكذا فی العتره

ملا علی قاری نیز در بیان معنای «أخذتم» می نویسد :

« (إن أخذتم به) یعنی از جهت علم و عمل به آن تمسک جوید.»<sup>(۱)</sup>

و در جای دیگر می گوید:

« (و به آن متمسک شوید) یعنی از جهت اعتقادی و عملی به آن تمسک جوید.»<sup>(۲)</sup>

مبارکفوری نیز واژه ی اخذ را با واژه های اقتدا ، تبعیت و تمسک مترادف دانسته و گفته است :

«من در میان شما کسی را می گذارم که اگر از آن اخذ کنید ؛ یعنی به آن اقتدا و از آن تبعیت کنید . و در بعضی از نسخه ها

آمده است : در میان شما چیزی گذاشتم که اگر از آن اخذ کنید ؛ یعنی به آن از جهت علمی و عملی تمسک جوید.»<sup>(۳)</sup>

و ما از کلام فخر رازی بیان کردیم که تبعیت، عصمت را اثبات می کند؛ بنابراین واژه های تمسک و اخذ نیز عصمت را اثبات می کنند.

مطابقت عمل با کتاب و عترت به معنای این است که تمامی بایدها و نبایدها، حرکات و سکانات لزوماً باید مطابق با فرامین و دستور های کتاب و اهل بیت باشد و چون بر اساس این حدیث ، پیروی از اهل بیت علیهم السلام به صورت مطلق و بدون قید و شرط واجب است، از این رو آنان به طور قطع معصومند، چرا که اگر عصمت نباشد، امر به تبعیت از آن ها به طور مطلق اغراء به جهل و گمراه ساختن بندگان است و به گمراهی انداختن مردم توسط پیامبر، محال و خرد ستیز است؛ در نتیجه عصمت ثقلین ثابت می شود.

ص: ۳۰۲

- 
- ۱- مرقاه المفاتیح ج ۱۱ ص ۳۰۶ ذیل ح ۶۱۵۲ (إن أخذتم به) ای تمسکتتم به علما وعملا
  - ۲- مرقاه المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۹۵ ذیل ح ۶۱۴۰ (واستمسکوا به) ای وتمسکوا به اعتقادا وعملا
  - ۳- تحفه الأحوذی ج ۱۰ ص ۱۷۸ اینی ترکت فیکم من إن أخذتم به ای اقتدیتم به واتبعتموه وفي بعض النسخ ترکت فیکم ما إن أخذتم به ای إن تمسکتتم به علما وعملا کتاب الله وعترتی أهل بیتی

دوم: نفی گمراهی در صورت پیروی از قرآن و اهل بیت

در این حدیث شریف، فراز مهم «لن تضلوا ابدا» آمده و معنایش این است که گمراهی به هیچ وجه در اهل بیت علیهم السلام راه ندارد و با پیروی، تمسک کردن و پناهنده شدن به اهل بیت و عمل به دستورات آن‌ها، هیچ گاه گمراهی پدید نمی‌آید، همانطور که قرآن چنین است و این صریحا عصمت و اعلی‌ت آن‌ها را می‌رساند؛ زیرا اگر بر فرض حتی یکبار فتوای اشتباه (حتی از روی اجتهاد) از اهل بیت علیهم السلام صادر شود، کلام نبوی نقض خواهد شد و همچنین است اگر فعل اشتباهی از آن‌ها سر بزنند. بدین روی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با نفی این احتمال، عصمت اهل بیت علیهم السلام را بیان و ثابت کرده است.

سوم: اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به عدم جدائی اهل بیت از قرآن

در این حدیث، واژه‌ی «ثقلین» و جمله‌ی «انهما لن یترقا» وجود دارد که اهل بیت را در کنار قرآن قرار داده است؛ یعنی همانطور که قرآن از سوی خداوند حکیم نازل شده و هیچ باطلی در آن راه ندارد (۱)

و هیچ شکی در سخنانش نیست (۲)، کلام اهل بیت علیهم السلام نیز مستند به وحی الهی و عاری از هر باطلی است و در کلام آن‌ها نیز تردید راه ندارد.

در نتیجه سخن و گفتار اهل بیت علیهم السلام به سان قرآن از هر باطل و خطایی معصوم است و این نهایت علم آن‌ها را نیز می‌رساند. (۳)

ص: ۳۰۳

۱- فصلت: ۴۲

۲- بقره: ۲

۳- با استفاده از کتاب «جواهر الکلام فی معرفه الإمامه و الإمام - جلد دوم» تألیف آیت الله سید علی میلانی

## اشاره

(إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) ترجمه: «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.» (۱)

مهمترین و صریح ترین دلیل نقلی بر عصمت امیرالمومنین علیه السلام آیه ی تطهیر است که در اینجا به تفصیل درباره ی آن سخن می گوئیم.

## تشریح نکات آیه

در آیه واژه هایی آمده است که انحصار حکم و عصمت اهل بیت علیهم السلام را ثابت می کنند: واژه ی «إِنَّمَا»

در این آیه، کلمه ی إِنَّمَا آمده است که دلیل بر حصر حکم آیه فقط در حق ۵ تن آل عبا دارد.

ابن منظور لغت شناس درباره ی کلمه ی إِنَّمَا می گوید:

«کلمه إِنَّمَا مفهومی را برای آنچه که بعد از او آمده است اثبات می کند؛ مانند این سخن که کسی به کسی بگوید: من و مانند من از شرف و حیثیتم دفاع می کنم؛ یعنی در واقع می گوید: فقط من و مثل من چنین هستیم نه فردی دیگر.» (۲)

ابن حجر عسقلانی نیز تصریح کرده که إِنَّمَا از ادات حصر است. (۳)

واژه ی «عَنكُمْ»

کلمه «عَنكُمْ» هم تاکید بر انحصار بیشتر است؛ زیرا مفعول فعل «لِيُذْهِبَ» که الرِّجْسَ است باید در پی فعل و پس از آن قرار گیرد (یعنی باید می شد: لِيُذْهِبَ الرِّجْسَ عَنْكُمْ) ولی این چنین نشده و کلمه ی «عَنكُمْ»

ص: ۳۰۴

۱- احزاب: ۳۳

۲- لسان العرب ج ۱۳ ص ۳۱ ومعنی إِنَّمَا إثبات لما يذکر بعدها ونفی لما سواه كقوله: وإِنَّمَا يدافع عن أحسابهم أنا أو مثلی المعنی: ما يدافع عن أحسابهم إلا أنا أو من هو مثلی

۳- فتح الباری ج ۹ ص ۴۰۶ کلمه إِنَّمَا تفید الحصر

بین آن دو فاصله شده است که بدون حکمت و علت نیست؛ چون به قول اهل فن: «تقدیم ما هو حقه التأخیر یفید الحصر»؛ یعنی کلمه ای که جایگاه آن در آخر یک جمله است، وقتی که جلوتر می آید و مقدم می شود، بیانگر انحصار مفهوم و حکم در آن جمله است. (۱)

واژه ی «لیذهب»

واژه ی اذهاب، صورت متعدی ماده ذهب و ذهاب است؛ ذهاب به معنای رفتن، سیر کردن و گذشتن است و طبعاً صورت متعدی آن به معنای بردن، گذراندن و عبور دادن است.

روشن است که این واژه وقتی با متعلق خود همراه با «عن» می آید، هم با برطرف کردن چیزی از چیزی سازگار است و هم با منصرف ساختن و دور داشتن آن. به عبارت دیگر، در صدق لغوی این واژه، سابقه ی وجود متعلق لحاظ نشده، بلکه کافی است که چیزی در معرض چیزی دیگر باشد، یا در زمینه های آن فراهم باشد.

در آیه تطهیر هم خداوند رجس را از اهل بیت دور می دارد و منصرف می سازد؛ چرا که به طور طبیعی امکان آلودگی آنان فراهم بوده است. و مؤیدش اینکه: پیامبر معصوم صلی الله علیه و آله وسلم هم مشمول اذهاب رجس بودند و زدودن گناه از معصوم هم که بی معناست و نیز حسنین علیهما السلام خردسال بوده و گناهی نداشتند تا از آن پاک شوند؛ لذا اذهاب در آیه ی تطهیر قطعاً به معنای دفع رجس است نه رفع آن.

واژه ی «رجس»

ماوردی شافعی، از مفسرین بزرگ اهل سنت، می گوید:

«و در مورد رجس در اینجا شش سخن وجود دارد: اول: گناه که آن را سدی گفته است. دوم: شرک که حسن گفته است. سوم: شیطان که آن را ابن زید گفته است. چهارم: گناهان. پنجم: شک و ششم: پلیدی ها.» (۲)

ص: ۳۰۵

---

۱- شرح العقیده الواسطیه للعثمینی، ج ۱ ص ۲۱ سایت شامله / والقاعده البلاغیه: أن تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر  
۲- النکت والعیون تفسیر الماوردی ج ۴ ص ۴۰۰-۴۰۱ وفی الرجس ها هنا سته أقاویل: أحدها: الإثم، قاله السدی. الثانی: الشرک، قاله الحسن. الثالث: الشیطان، قاله ابن زید. الرابع: المعاصی. الخامس: الشک. السادس: الأقدار

ابو حیان آندلسی، یکی دیگر از مفسرین بزرگ اهل سنت، می گوید:

«و رجس شامل گناه، عذاب، نجاست و عیب و نقص ها می شود؛ پس خداوند همه ی آن ها را از اهل بیت دور کرده است.»<sup>(۱)</sup>

ابن عطیه آندلسی نیز همین سخن را گفته است.<sup>(۲)</sup>

آلوسی نیز می نویسد:

«رجس در اصل پلیدی است... و گفته شده است که شامل گناه، عذاب، نجاست و هر گونه نقصی می شود، و مقصود از رجس در آیه تطهیر اعم از همه این معانی است... و الف و لام التطهیر برای جنس و استغراق است؛ یعنی خداوند اراده کرده است از شما اهل بیت گناهان را دور و به تقوا آراسته و از پلیدی حفظ نماید.»<sup>(۳)</sup>

عبارت «یطهرکم تطهیرا»

ابو الحسن ماوردی می گوید:

«(و شما را پاک گرداند پاک گردانیدنی) در مورد آن سه وجه وجود دارد: اول: از اثم (نوعی گناه مضر) که آن را سدی گفته است. دوم: از بدی که آن را قتاده گفته است. و سومی: از ذنب (گناهان دارای آثار بد) که آن را کلبی گفته است و معنایشان نزدیک به هم است.»<sup>(۴)</sup>

واژه ی تطهیرا نیز برای تأکید بیشتر آمده است؛ یعنی خدا پاک می کند چه پاک کردنی!

ص: ۳۰۶

---

۱- تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۲۲۴ والرجس يقع علی الإثم ، وعلی العذاب ، وعلی النجاسه ، وعلی النقائص ، فأذهب الله جمیع ذلك عن أهل البيت

۲- المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ج ۴ ص ۳۸۴

۳- روح المعانی ج ۲۲ ص ۱۲ والرجس فی الأصل الشیء القدر...، وقیل : إن الرجس يقع علی الإثم وعلی العذاب وعلی النجاسه وعلی النقائص ، والمراد به هنا ما یعم کل ذلك ... وأل فيه للجنس أو للاستغراق ، والمراد بالتطهیر قیل : التحلیه بالتقوی ، والمعنی علی ما قیل : إنما یرید الله لیذهب عنکم الذنوب والمعاصی فیما نهاکم ویحلیکم بالتقوی تحلیه بلیغہ فیما أمرکم ، وجوز أن یراد به الصون ، والمعنی إنما یرید سبحانه لیذهب عنکم الرجس ویصونکم من المعاصی صوناً بلیغاً فیما أمر ونهی جل شأنه

۴- النکت والعیون تفسیر الماوردی ج ۴ ص ۴۰۱ (ویطهرکم تطهیرا) فیہ ثلاثه أوجه : أحدها : من الإثم ، قاله السدی . الثانی : من السوء ، قاله قتاده . الثالث : من الذنوب ، قاله الکلبی ، ومعانیها متقاربه

اراده ی خداوند، سه گونه است:

اراده ی تکوینی: بدین معنا که اگر اراده خدا به چیزی تعلق گرفت، وجود آن، حتمی و ضروری خواهد بود؛

(وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ؛ و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد.) (۱)

(إِنِّيَأْمُرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی درنگ موجود می شود.) (۲)

مانند اراده ی خداوند بر سرد شدن آتش بر حضرت ابراهیم علیه السلام :

(قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ؛ گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش.) (۳)

اراده ی تشریحی: مقصود از اراده ی تشریحی این است که خداوند متعال از لحاظ تشریح و جعل قانون، چیزی را اراده نموده است؛ یعنی چیزهایی را که می خواسته مردم انجام دهند، طبق آنها قانون و حکم جعل نموده است؛

( مَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِزِلَ عَلَيْكُمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْهِمْ ؛ خدا نمی خواهد هیچ گونه سختی برای شما قرار دهد، و لیکن می خواهد تا شما را پاکیزه گرداند و نعمت خود را بر شما تمام کند.) (۴)

توضیح بیشتر اینکه: خداوند در تشریح، حکم عام می دهد و منظور از اراده تشریحی، همان اوامر و نواهی الهی است؛ مانند اینکه خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد خواسته است که احکامی عام هستند.

ص: ۳۰۷

۱- رعد: ۱۱

۲- یس: ۸۲

۳- انبیاء: ۶۹

۴- مائده: ۶

اراده ی توفیقی: در این نوع از اراده، خداوند به بعضی از بندگانش عنایت می کند تا با اختیار خودشان تکالیفشان را به نحو احسن انجام دهند.

اگر در آیه ی تطهیر، اراده خداوند اراده ی تشریحی باشد، معنای آیه چنین می شود: «خدا در نظام تشریح و قانونگذاری مقرر فرموده که شما اهل بیت گناه نکنید» یا «مقرر فرموده که از نجاسات و پلیدی ها اجتناب کنید»؛ یعنی احکام و قوانینی جعل نموده که اگر بدان ها عمل کنید، از گناه محفوظ می مانید!!! ولی با کمی دقت، این معنی در شان این آیه نخواهد بود؛ چرا که خداوند از همه مکلفین خواسته که با رعایت اصول و قوانینی، از انجام گناه به دور باشند و این اختصاص به اهل بیت ندارد و لذا با این تفسیر، هیچ گونه فضیلت خاصی برای اهل بیت در این آیه وجود نخواهد داشت.

پر واضح است که آیه چه در مورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد و چه در مورد اهل بیت، نمی توان اراده ی خدا در این جا را منحصر تشریحی دانست؛ چرا که در هر حال، خدا اهل البیت را مخاطب خاص قرار داده و این با اعطا و تکوین هم تناسب دارد.

و معلوم است که اراده تشریحی، به افعال ما تعلق می گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه ی تطهیر، متعلق اراده افعال خدا است و می فرماید: (خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد)؛ لذا چنین اراده ای باید تکوینی باشد، و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین (۱).

اما اراده ی خدا در آیه ی تطهیر، اراده ی توفیقی یا تقدیری است؛ به عبارت دیگر، در این آیه ی خاص ( انما یرید الله...تطهیرا )، خدا نخواسته که اهل بیتش را امر و نهی کند، و از سوی دیگر، اذهاب رجس و تطهیر تکوینی نیز فضیلتی محسوب نمی گردد، بلکه اراده ی خدا بر این قرار گرفته تا با امداد و اعانت، اهل بیت نبوت را در مواضع رجس یاری رسانده و به آنان توفیق عنایت کند که پاک و پاکیزه بمانند و این همان مدلول آیه ی (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَبَةٍ فَمِنَ اللَّهِ؛ آنچه از نیکیها به تو می رسد، از طرف خداست) (۲) می باشد.

خدا موانع طهارت را از مسیر ایشان بر می دارد و حقیقت گناه را بر آنان نمایان می کند و آنان به اختیار خویش از معاصی اجتناب می کنند، همانطور که در ماجرای حضرت یوسف علیه السلام می فرماید:

ص: ۳۰۸

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷ آیت الله مکارم شیرازی

۲- نساء: ۷۹



( وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ □ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ □ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ؛ آن زن قصد او کرد؛ و او نیز -اگر برهان پروردگار را نمی دید- قصد وی می نمود! اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود. (۱)

و این فضیلتی است که خدا برای این افراد خاص (خمسه طیبه) خواسته است. (وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ ؛ و توفیقم فقط به [یاری] خداست) (۲) اگرچه توفیق را به خدا می دانند، اما نافی فعل اختیاری نیست و این همان معنایی است که در آیه تطهیر برای اراده خدا مورد نظر است.

موفقیت در انجام و ترک یک فعل، تنها به قدرت و اختیار فاعل بستگی ندارد؛ گاهی سختی و سهولت یک عمل، موجب انصراف و یا اقدام به آن عمل می گردد.

ص: ۳۰۹

---

۱- یوسف: ۲۴

۲- هود: ۸۸

دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از نزول آیه ، دلیل بر این است که امر تطهیر برای اهل بیت مقدر نشده بود و الا نیازی به دعا ( اللهم... اذهب عنهم الرجس و طهرهم ...) نبود.

پاسخ اینکه:

اولاً: نقل دیگری از داستان ، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را قبل از نزول آیه تطهیر ؛ یعنی وقتی اهل بیت آن حضرت در زیر عبا جمع می شوند ذکر می کند: «اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.» و بعد از این دعا، جبرئیل علیه السلام نازل می شود و آیه را از طرف خدا بر پیامبر تلاوت می کند.

ثانیا: دعا همواره ممدوح است و می تواند برای دوام نعمت و عطای الهی باشد؛ همانند آیه ی (اهدنا الصراط المستقیم.) (۱) در قرآن که معنای دعایی دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز هر روز آن را می خواند، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به تصریح خداوند، در راه راست قرار داشتند: (إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ یقیناً تو بر راهی راست قرار داری.) (۲)

ثالثاً: ممکن است دلیل انجام این کار توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دفع این شبهه باشد که زنان آن حضرت نیز جزء اهل البیت در آیه هستند. قرینه ی مؤید سخن ما نیز جمله ی پایانی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این قضیه است که فرمودند: «اللهم هؤلاء اهل بیتی؛ خداوندا، اینان اهل بیتم هستند»

ص: ۳۱۰

---

۱- فاتحه: ۶

۲- زخرف: ۴۳

اهل سنت با سند معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایتی نقل کرده اند که حضرت با استدلال به آیه ی تطهیر فرموده اند که من و اهل بیتم از گناهان پاک هستیم:

«ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که فرمودند: ... سپس خداوند قبائل را خاندانها ساخت و مرا در بهترین خاندان نهاد و این گفته خدای عز و جل است: (إنما یرید الله لیذهب عنکم عنکم...) لذا من و اهل بیتم از گناهان پاک هستیم.»<sup>(۱)</sup>

این روایت را یعقوب بن سفیان و بیهقی با سند معتبر<sup>(۲)</sup> نقل کرده اند.

ص: ۳۱۱

۱- المعرفة والتاریخ ج ۱ ص ۲۶۹ و دلائل النبوه ج ۱ ص ۱۷۰-۱۷۱ حدثنی یحیی بن عبد الحمید قال حدثنا قیس عن الأعمش عن عبایه بن ربیع الأسدی عن ابن عباس: ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال: ... ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا وذلك قوله: (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البيت ویطهرکم تطهیرا) سورة الأحزاب: الآیه ۳۳ وأنا واهل بیتی مطهرون من الذنوب

۲- بررسی سند روایت: یحیی بن عبد الحمید الحمانی: در ادامه توثیقش را ذکر می کنیم / قیس بن الربیع الأسدی: صدوق / سلیمان بن مهران الأعمش: ثقه (طبق برنامه جوامع الكلم) / عبایه بن ربیع الأسدی: در ادامه توثیقش را ذکر می کنیم / عبد الله بن العباس القرشی: صحابی توثیق عبایه بن ربیع او هیچ جرح مفسری ندارد و تنها گناهش نقل احادیثی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است؛ ابن حبان نام او را در کتاب الثقات ذکر کرده است؛ الثقات ج ۵ ص ۲۸۱ رقم ۴۸۴۴ «عبایه بن ربیع الأسدی رأی جماعه من الصحابه روی عنه أهل الكوفه». ابو حاتم رازی از او به عنوان شیخ یاد کرده است؛ الجرح والتعدیل ج ۷ ص ۲۹ «عبایه بن ربیع الأسدی کوفی ... سمعت أبی یقول ذلك نا عبد الرحمن قال سألت أبی عنه فقال كان من عتق الشیعه قلت ما حاله قال شیخ». ابن سعد بر او ترحم کرده است؛ الطبقات الكبرى ج ۶ ص ۱۲۷ «عبایه بن ربیع الأسدی روی عن عمر وعلی بن أبی طالب وكان قلیل الحدیث رحمه الله علیه وبرکاته». حاکم نیشابوری و ذهبی هم حدیثش را تصحیح کرده اند؛ المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۵۰۰ ح ۳۷۱۷ «عن عبایه بن ربیع عن علی رضی الله عنه فی قوله عز وجل ( وألزمهم کلمه التقوی ) قال لا إله إلا الله والله أكبر هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه؛ قال الذهبی: علی شرط البخاری ومسلم». توثیق یحیی بن عبد الحمید الحمانی تعدادی از بزرگان علم رجال اهل سنت او را توثیق کرده اند و عده ای نیز تصریح کرده اند که تضعیف او تنها به خاطر حسادت نسبت به او بوده است؛ «أبو أحمد بن عدی الجرجانی: أرجو أنه لا بأس به / أبو دواد السجستانی: كان حافظا / أحمد بن منصور الرمادی: عندی أوثق من أبی بکر بن أبی شیبه، وما یتکلمون فیهِ إلا من الحسد / محمد بن إبراهیم البوشنجی: ثقه / محمد بن عبد الله بن نمیر: ومرة: ثقه، ومرة: یحفظ حفظا جيدا، وما هو إلا صدوق / مصنفاو تحریر تقریب التهذیب: ضعیف یعتبر به / یحیی بن معین: صدوق مشهور، ما یقال: فیهِ إلا من حسد، ومرة: ثقه، ومرة: صدوق ثقه، وفی روایه ابن محرز عنه قال: كان ثقه، لا بأس به، رجل صدوق» منبع: قسمت تراجم برنامه ی جوامع

الكلم و سایت موسوعه الحدیث جالب اینکه احمد بن منصور الرمادی که ذهبی از او به عنوان «الإمام الحافظ الضابط» یاد کرده، حمانی را ثقه تر از ابوبکر بن ابی شیبه (از محدثین بزرگ اهل سنت) دانسته است! «وَأما الرمادی فقال: هو أوثق عندي من أبي بكر بن أبي شيبه، وما يتكلمون فيه إلا من الحسد؛ واما رمادی گفته است: او در نزد من از ابوبکر بن ابی شیبه (استاد بخاری) مورد اعتماد تر است و در مورد او فقط به خاطر حسادت سخنانی گفته اند.» تاریخ الإسلام ج ۱۶ ص ۴۵۵ «الرمادی (ق) الإمام الحافظ الضابط أبو بكر أحمد بن منصور بن سيار بن معارك الرمادی البغدادی.» سير أعلام النبلاء ج ۱۲ ص ۳۸۹ شمس الدین ذهبی از او به عنوان حافظ و امام کبیر یاد کرده است؛ «یحیی بن عبد الحمید ابن عبد الرحمن بن میمون بن عبد الرحمن الحافظ الإمام الکبیر أبو زکریا بن المحدث الثقه أبو یحیی الحمانی الکوفی صاحب المسند الکبیر.» سير أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۵۲۶ و در کتاب دیگرش، روایتش را حسن دانسته است؛ «قلت: وقع لنا حديثه عالیا. أخبرنا أبو المعالی الهمدانی ... ثنا یحیی بن عبد الحمید ... ثنا علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال: أما إني سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول: لا تكذبوا علي، فمن كذب علي معتمدا فليلج النار هذا حديث حسن عال متصل، سالم من العنعنه المحتمل للتدليس، قل أن يضع مثله.» تاریخ الإسلام ج ۱۶ ص ۴۵۵-۴۵۶ یحیی بن معین او را توثیق کرده است: «وقال عثمان الدارمی سمعت بن معین يقول بن الحماني صدوق مشهور بالكوفه مثل بن الحماني ما يقال فيه من حسد قال عثمان وكان بن الحماني شيخا فيه غفله لم يكن يقدر أن يصون نفسه وقال بن أبي خيثمه عن بن معين بن الحماني ثقه وبالكوفه رجل يحفظ معه وهؤلاء يحسدونه وقال أبو حاتم الرازي سألت بن معين عنه فاحمل القول فيه وقال كان أحد المحدثين وقال عبد الخالق بن منصور سئل یحیی بن معین عن الحماني فقال صدوق ثقه وهكذا قال الدوري ومحمد بن عثمان بن أبي شيبه والبغوي وابن الدورقي ومطين وجماعه عن بن معين.» تهذيب التهذيب ج ۱۱ ص ۲۱۶ مسلم حدیثش را در صحیحش آورده است: «له ذكر في صحيح مسلم في حديث عبد الملك بن سعيد ... وقال الخليلي يحيى بن عبد الحميد حافظ رضيه يحيى بن معين وضعفه غيره وهو مخرج في الصحيح كذا قال.» تهذيب التهذيب ج ۱۱ ص ۲۱۷ تعدادی دیگر از علمای اهل سنت نیز توثیقش کرده اند؛ «وقال بن عدی وليحيى مسند صالح ويقال إنه أول من صنف المسند بالكوفه ثم ذكر قصه الدارمی إلى أن قال ولم أر في مسنده وأحاديثه منكرا وأرجو أنه لا بأس به ... وسمعت محمد بن إبراهيم البوشنجي يقول وقد سئل عن الحماني فقال ثقه قال يحيى بن معين وابن نمير هو ثقه ... وكان بن نمير ... قال وكان يحفظ حفظا جيدا وما هو إلا صدوق قيل له فاحمد كان سيء الرأي فيه قال نعم؛ ابن عدی گفته است: یحیی مسند خوبی داشت و گفته می شود که او اولین کسی بود که در کوفه مسند نوشت؛ سپس داستان دارمی را ذکر کرد تا اینکه گفت: در مسندش احادیث منکری ندیدم و امیدوارم که اشکالی به او نباشد ... و از محمد بن ابراهیم بوشنجی شنیدم که می گفت: از حمانی سؤال شد، پس گفت: ثقه است. گفت: یحیی بن معین و ابن نمیر هم گفته اند که او ثقه است ... و ابن نمیر ... گفته است: حافظه ی خوبی دارد و راستگو است. به او گفته شد: اما احمد در مورد او نظر بدی دارد. گفت: آری [می دانم ولی نظر احمد را قبول ندارم].» تهذيب التهذيب ج ۱۱ ص ۲۱۷

## نزول آیه ی تطهیر در حق پنج تن آبا علیهم السلام

در کتب اهل سنت روایات زیادی با اسناد معتبر نقل شده که آیه ی تطهیر در حق پنج تن آبا علیهم السلام نازل شده است که فقط چند مورد را از باب نمونه ذکر می کنیم.

حدیث صحیح مسلم:

«عایشه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خارج شد در حالی که بر دوشش پارچه ای سیاه از موی شتر داشت. حسن بن علی و حسین بن علی و بعد از آن فاطمه و بعد از آنها علی علیه السلام وارد شده و همگی به زیر آن پارچه داخل شدند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: (خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد)»<sup>(۱)</sup>

حدیث سنن ترمذی:

«ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر روی حسن، حسین، علی و فاطمه (علیهم السلام) عبایی کشید و فرمود: که خداوندا، ایشان اهل بیت من و نزدیکان من هستند؛ از ایشان پلیدی را ببر و ایشان

ص: ۳۱۲

---

۱- صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۸۳ ح ۲۴۲۴ حدیثنا أبو بکر بن أبی شیبہ ومحمد بن عبد الله بن نمیر واللفظ لأبی بکر قال حدثنا محمد بن بشر عن زکریا عن مصعب بن شیبہ عن صفیہ بنت شیبہ قالت قالت عائشه خرج النبی صلی الله علیه و آله وسلم غداه وعلیه مرط من شعر أسود فجاء الحسن بن علی فأدخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمه فأدخلها ثم جاء علی فأدخله ثم قال (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا)

## نزول آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا علیهم السلام

در کتب اهل سنت روایات زیادی با اسناد معتبر نقل شده که آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا علیهم السلام نازل شده است که فقط چند مورد را از باب نمونه ذکر می کنیم.

حدیث صحیح مسلم:

«عایشه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خارج شد در حالی که بر دوشش پارچه ای سیاه از موی شتر داشت. حسن بن علی و حسین بن علی و بعد از آن فاطمه و بعد از آنها علی علیهم السلام وارد شده و همگی به زیر آن پارچه داخل شدند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: (خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد)»<sup>(۱)</sup>

حدیث سنن ترمذی:

«ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر روی حسن، حسین، علی و فاطمه (علیهم السلام) عبایی کشید و فرمود: که خداوندا، ایشان اهل بیت من و نزدیکان من هستند؛ از ایشان پلیدی را ببر و ایشان

ص: ۳۱۳

---

۱- صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۸۳ ح ۲۴۲۴ حدیثنا أبو بکر بن أبی شیبہ ومحمد بن عبد الله بن نمیر واللفظ لأبی بکر قال حدثنا محمد بن بشر عن زکریا عن مصعب بن شیبہ عن صفیہ بنت شیبہ قالت قالت عائشه خرج النبی صلی الله علیه و آله وسلم غداه وعلیه مرط من شعر أسود فجاء الحسن بن علی فأدخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمه فأدخلها ثم جاء علی فأدخله ثم قال (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا)

را پاک گردان.

ام سلمه سلام الله عليها می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم که آیا من همراه ایشان هستم (از اهل بیتم)؟ فرمودند: تو بر خوبی هستی.

ترمذی می گوید: این حدیث حسن است و بهترین روایت در این زمینه می باشد و در این رابطه از عمر بن ابی سلمه، انس بن مالک، ابو الحمراء، معقل بن یسار و عایشه نیز روایاتی نقل شده است. (۱)

این روایت را البانی در تحقیق سنن ترمذی تصحیح کرده است. (۲)

روایت صحیح حاکم:

«ام سلمه سلام الله عليها گفت: در خانه من آیه تطهیر نازل شد و بعد از نزول آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) فرستاد و بعد فرمود: این ها اهل بیت من هستند.» (۳)

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است. (۴)

«وائله بن الأسقع می گوید: آمدم که خدمت (علی علیه السلام) برسم، ولی آن حضرت را نیافتم، حضرت زهرا سلام الله عليها فرمود: علی علیه السلام به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفته است. در همین حین، آن حضرت به همراه علی علیه السلام وارد خانه شدند و من هم به همراه آنها داخل شدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، حسن و حسین (علیهما السلام) را صدا کردند و هر یک را به روی زانوی خود نشانند و فاطمه سلام الله عليها نیز نزدیک حضرت آمدند و در این حال، حضرت پارچه ای

ص: ۳۱۴

۱- سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۹۹ ح ۳۸۷۱ حدثنا محمود بن غیلان حدثنا أبو أحمد الزبیری حدثنا سفیان عن زبید عن شهر بن حوشب عن أم سلمه أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم جلى على الحسن والحسين وعلی وفاطمه كساء ثم قال اللهم هؤلاء أهل بیتی وخاصتی أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا فقالت أم سلمه وأنا معهم یا رسول الله قال إنک إلى خیر قال هذا حدیث حسن وهو أحسن شیء روى فی هذا وفى الباب عن عمر بن أبی سلمه وأنس بن مالک وأبى الحمراء ومعقل بن یسار وعائشه

۲- صحیح وضعیف سنن الترمذی، ج ۸ ص ۳۷۱ ح ۳۸۷۱ سایت شامله؛ قال الألبانی: صحیح

۳- حدثنا أبو بكر أحمد بن سلمان الفقيه وأبو العباس محمد بن يعقوب قالنا ثنا الحسن بن مكرم البزار ثنا عثمان بن عمر ثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار عن شريك بن أبي نمر عن عطاء بن يسار عن أم سلمه قالت فی بیتی نزلت ( إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ) قالت فأرسل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى علی وفاطمه والحسن فقال هؤلاء أهل بیتی

۴- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۸ ح ۴۷۰۵ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط البخاری ولم يخرجاه و قال

الذهبي في التلخيص: على شرط البخاري



را بر روی آنها انداخت و فرمود: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا) و سپس فرمود: «اینها اهل بیت من هستند، خدایا اهل بیت من سزاوارترند.»<sup>(۱)</sup>

این روایت را نیز حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.<sup>(۲)</sup>

عامه از این روایات صحیح چنین جواب داده اند:

آیه ی تطهیر در شان امهات المومنین نازل شد؛ یعنی خداوند اهل بیت را منحصر به همین ها کرد، ولی نبی مکرم صلی الله علیه و آله وسلم پس از نزول آیه، حضرات فاطمه، علی و حسنین علیهم السلام را زیر کساء برد و برای آنها دعا کرد تا آنها هم از اهل بیت باشند و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم که رد خور ندارد!

در پاسخ می گوئیم:

اولا: اگر آیه در حق زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده باشد، سپس بعد از دعای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، آل علی را هم شامل بشود، این می شود بداء (طبق تعریف اهل سنت) که اهل سنت آن را قبول ندارند!

ثانیا: اگر چنین بود، پس چرا جناب ام سلمه سلام الله علیها از چنین چیزی خبر ندارد و از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در هنگامی که آل عبا را زیر کساء می برند می پرسد که آیا من هم از اهل بیت هستم یا نه؟! و حتی طبق بعضی از روایات، کساء را بالا می برد تا زیر کساء برود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را از دست ام سلمه می گیرند!!

احمد بن حنبل با سندش از جناب ام سلمه سلام الله علیها نقل می کند که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به فاطمه سلام الله علیها فرمود: همسرت و دو پسرت را به نزد من بیاور، پس او با آن ها آمد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عبا ی فدکی را روی آن ها انداخت و سپس دستشان را روی آن ها قرار داد و سپس فرمود:

ص: ۳۱۵

۱- حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا الربيع بن سليمان المرادي وبحر بن نصر الخولاني قالوا ثنا بشر بن بكر وثنا الأوزاعي حدثني أبو عمار حدثني واثله بن الأسقع قال أتيت عليا فلم أجده فقالت لي فاطمه انطلق إلي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يدعو فجاء مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فدخلا ودخلت معهما فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الحسن والحسين فأقعد كل واحد منهما على فخذه وأدنى فاطمه من حجره وزوجها ثم لف عليهم ثوبا وقال إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا ثم قال هؤلاء أهل بيتي اللهم أهل بيتي أحق

۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۹ ح ۴۷۰۶ قال الحاکم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه وقال الذهبي في التلخيص: على شرط مسلم

خداوندا این ها آل محمد هستند؛ پس صلوات و برکات را بر محمد و آل محمد قرار بده؛ چرا که شما ستوده و والایی. ام سلمه سلام الله علیها می گوید: پس من کساء را بالا بردم تا داخل شوم و با آن ها شوم، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کساء را از دستم گرفتند و فرمودند: تو بر خیر هستی (وزیر عبا راه ندادند).»(۱)

سند این روایت را حمزه احمد الزین در تحقیق مسند احمد تحسین کرده است.(۲)

و حتی در روایت معتبر دیگر، جناب ام سلمه می گوید: در آن هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آل عبا را به زیر عبایشان بردند، اگر می فرمودند که من نیز از اهل بیت هستم، برایم از آنچه خورشید بر آن می تابد بهتر بود!

طحاوی با سندش از عمره همدانیه نقل می کند که گفت:

«من بر ام سلمه سلام الله علیها وارد شدم و سلام کردم. گفت: که هستی؟ گفتم: من عمره همدانیه هستم ای ام المؤمنین، مرا از حالات این مردی که در میان ما او را کشتند - مقصود علی بن ابیطالب علیهما السلام است - آگاه کن؛ چون بعضی از مردم دوستدار او و بعضی دشمن او هستند و بغض او را در دل دارند.

ام سلمه سلام الله علیها گفت: تو آیا او را دوست می داری یا دشمن؟ گفتم: نه دوست دارم و نه دشمن. پس ام سلمه سلام الله علیها گفت: خدا این آیه را فرستاد که: (خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.) و در خانه فقط جبرئیل علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، علی علیه السلام، فاطمه سلام الله علیها، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام بودند؛ پس من عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، من هم از اهل بیت هستم؟ حضرت فرمود: تو در نزد خدا صاحب درجه ی خوبی هستی. دوست داشتم که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جواب مرا بدهد و مرا از اهل بیت قرار دهد که اگر چنین می فرمود، برای من از تمام روی زمین و جاهایی که آفتاب بر آن می تابد بهتر بود.»(۳)

ص: ۳۱۶

۱- حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عفان ثنا حماد بن سلمه قال ثنا علي بن زيد عن شهر بن حوشب عن أم سلمه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لفاطمه ائتنى بزوجهك وابنيك فجاءت بهما فألقى عليهما كساء فدكيا قال ثم وضع يده عليهما ثم قال اللهم ان هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتك وبركاتك علي محمد وعلي آل محمد انك حميد مجيد قالت أم سلمه فرفعت الكساء لأدخل معهم فجذبني من يدي وقال انك علي خير

۲- مسند أحمد بن حنبل ج ۱۸ ص ۳۱۴ ح ۲۶۶۲۵ پی دی اف؛ قال حمزه احمد الزين: إسناده حسن

۳- شرح مشکل الآثار ج ۲ ص ۲۴۴ حدثنا فهد حدثنا سعيد بن كثير بن عفیر حدثنا ابن لهيعة عن أبي صخر عن أبي معاوية البجلي عن عمره الهمدانية قالت أتيت أم سلمه فسلمت عليها فقالت من أنت فقلت عمره الهمدانية فقالت عمره يا أم المؤمنین أخبريني عن هذا الرجل الذي قتل بين أظهرنا فمحب ومبغض تريد علي بن أبي طالب قالت أم سلمه أتحيينه أم تبغضينه قالت ما أحبه ولا أبغضه فقالت أنزل الله هذه الآية إنما يريد الله إلى آخرها وما في البيت إلا جبريل ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

وعلی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام فقلت یا رسول الله أنا من أهل البيت فقال إن لك عند الله خیرا فوددت أنه قال نعم  
فكان أحب إلی مما تطلع علیه الشمس وتغرب

ثالثاً: چرا هیچ یک از صحابه چنین چیزی نفهمیده اند؟ بخصوص خود امهات المومنین .

ابو الحسن ماوردی متوفای ۴۵۰ هـ می نویسد:

«در مورد اهل البیت در آیه ی تطهیر، سه قول وجود دارد: یکی اینکه: مقصود از آن علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند که این را ابو سعید خدری، انس بن مالک، عایشه و ام سلمه گفته اند. دوم اینکه: منظور از آن فقط زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند که این مطلب را ابن عباس (؟) و عکرمه (غلام ابن عباس) گفته اند. سوم اینکه: منظور از آن، هم اهل کساء هستند و هم زنان که این مطلب را ضحاک گفته است.» (۲)

ص: ۳۱۷

۱- همه ی رجال سند این روایت در برنامه ی جوامع الكلم، ثقه یا صدوق هستند بجز ابن لهیعه و عمره الهمدانیه. عمره الهمدانیه طبق تصریح عجلی که از بزرگان جرح و تعدیل است، تابعی و ثقه است و جرحی نیز ندارد؛ «عمره الهمدانیه کوفیه تابعیه ثقه». معرفه الثقات للعجلی ج ۲ ص ۴۵۷ رقم ۲۳۴۵ عبد الله بن لهیعه نیز ثقه است؛ احمد شاکر که از علمای معاصر است و همه ی اقوال علمای جرح و تعدیل در مورد او را دیده، چنین می گوید: «او ثقه و صحیح الحدیث است و درباره اش خیلی ها بدون دلیل به جهت حفظش سخن گفته اند و ما بسیاری از احادیثش را تحقیق کرده ایم و کلام علما در مورد او را فهمیده ایم، سپس متقاعد شدیم که او صحیح الحدیث است و آنچه از ضعف در روایاتش وجود دارد، تنها از جانب کسانی است که او از آن ها روایت کرده است و یا کسانی که آن ها از او روایت کرده اند و البته او نیز مانند همه ی راویان، خطا می کند.» سنن الترمذی بتحقیق و شرح احمد محمد شاکر، ج ۱ ص ۱۶ ح ۱۰ وهو ثقه صحیح الحدیث وقد تکلم فیه کثیرون بغیر حجه من جهه حفظه، وقد تتبعنا کثیراً من حدیثه، وتفهمنا کلام العلماء فیه فترجح لدیننا أنه صحیح الحدیث، وأن ما قد یکون فی الروایه من الضعف إنما هو ممن فوکه أو ممن دونه، وقد یخطئ هو کما یخطئ کل عالم وکل راو

۲- النکت والعیون تفسیر الماوردی ج ۴ ص ۴۰۱ وفی قوله تعالی {أَهْلَ الْبَيْتِ} - ثلاثه أقاویل: أحدها: أنه عنی علیاً وفاطمه والحسن والحسین رضی الله عنهم، قاله أبو سعید الخدری وأنس بن مالک وعائشه وأم سلمه رضی الله عنهم. الثانی: أنه عنی أزواج النبی صلی الله علیه و آله وسلم خاصه، قاله ابن عباس وعکرمه. الثالث: أنها فی الأهل والأزواج، قاله الضحاک

«و در مورد اهل بیت در این آیه، سه قول وجود دارد: یکی اینکه: زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند که این را ابن عباس و عکرمه گفته اند. پس اگر گفته شود: پس چگونه گفته است: عنکم (ضمیر مذکر)؟ در جواب گفته می شود: زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در میان آن ها هستند؛ لذا مذکر غلبه می کند. دوم اینکه: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند که این را انس، عایشه و ام سلمه گفته اند. و سوم اینکه: هم اهل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و هم زنانش هستند که این را ضحاک گفته است.» (۱)

ابو حیان آندلسی متوفای ۷۴۵ هـ - می گوید:

«این سخن عکرمه، مقاتل بن سلیمان و ابن سائب که گفته اند: اهل بیت در این آیه مختص زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است، سخن خوبی نیست؛ زیرا اگر مطلب آنطور که آن ها گفته اند می بود، در آیه به جای عنکم و یطهرکم (ضمایر مذکر)، می گفت: عنکن و یطهرکن (ضمایر مؤنث)؛ هرچند این قول از ابن عباس نقل شده است، اما گویا نسبت این مطلب به او صحیح نیست. و ابو سعید خدری گفته است: این آیه، خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام است. و این مطلب از انس، عایشه و ام سلمه نیز روایت شده است و ضحاک گفته است: منظور، اهل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و زنانش می باشد.» (۲)

همانطور که می بینید، به اعتراف علمای بزرگ اهل سنت، دو تن از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم اعتقاد داشتند که آیه ی تطهیر در حق آنها نازل نشده، بلکه فقط در حق پنج تن آل عبا علیهم السلام نازل شده است! و این قول که مراد از اهل البیت در آیه ی تطهیر، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و پنج تن آل عبا هستند (یعنی نظر اکثریت اهل سنت امروزی)، فقط از ضحاک تابعی نقل شده است که او را علمای رجال اهل سنت تضعیف کرده اند !!

ص: ۳۱۸

۱- کشف المشکل من حدیث الصحیحین ج ۴ ص ۴۱۸ و فی المراد بأهل البیت هاهنا ثلاثه أقوال : أحدها : نساء النبی صلی الله علیه و آله وسلم ، قاله ابن عباس وعکرمه . فإن قيل : فكيف قال : ( عنکم ) قيل : لأن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فیهن ، فغلب المذکر . والثانی : رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وعلی و فاطمه والحسن والحسین . قاله أنس وعائشه وأم سلمه . والثالث : أنهم أهل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وأزواجه ، قاله الضحاک

۲- تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۲۲۴ وقول عکرمه ، ومقاتل ، وابن السائب : أن أهل البيت فی هذه الآیه مختص بزوجهاتہ علیہ السلام لیس بجید ، إذ لو کان کما قالوا ، لکان التركيب : عنکن و یطهرکن ، وإن کان هذا القول مرویا عن ابن عباس ، فلعله لا یصح عنه . وقال أبو سعید الخدری : هو خاص برسول الله وعلی و فاطمه والحسن والحسین . وروی نحوه عن أنس وعائشه وأم سلمه . وقال الضحاک : هم أهله وأزواجه

## اعتراف علمای عامه به نزول خاصه آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا

بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت تصریح کرده اند که آیه ی تطهیر تنها در حق آل عبا علیهم السلام نازل شده است که ما در اینجا به ذکر سخن سرشناس ترین آن ها بسنده می کنیم.

۱. ابو جعفر الطحاوی متوفای ۳۲۱ هـ \_

«پس آن چه ما از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و خطاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ام سلمه بیان کردیم، دلالت بر این دارد که ام سلمه از کسانی که مورد نظر این آیه هستند نمی باشد و مراد از این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند نه غیر از آنان.» (۱)

۲. ابوبکر محمد بن الحسین الآجری متوفای ۳۶۰ هـ \_

«اهل البیت در آیه تطهیر، چهار نفری هستند که همه ی افتخار را به خود اختصاص داده اند و آن ها: علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند.» (۲)

۳. حاکم نیشابوری متوفای ۴۰۵ هـ \_

او بعد از نقل حدیثی درباره ی صلوات بر پنج تن آل عبا و نزول آیه ی تطهیر، حدیث دیگری نقل میکند و در پایان می گوید:

«و تنها به این خاطر این روایت را نقل کردم تا معلوم شود که اهل بیت و آل، همگی، آن ها هستند.» (۳)

ص: ۳۱۹

۱- شرح مشکل الآثار ج ۲ ص ۲۴۴-۲۴۵ فدل ما روینا فی هذه الآثار مما كان من رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إلى أم سلمه مما ذكر فيها لم يرد به أنها كانت ممن أريد به مما في الآية المتلوه في هذا الباب وأن المرادين بما فيها هم رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم وعلی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام دون من سواهم

۲- الشریعه ج ۵ ص ۲۲۰۵ باب ذکر قول الله عز وجل : ( إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا ) ؛ قال محمد بن الحسين رحمه الله : هم الأربعة الذين حووا جميع الشرف ، وهم علي بن أبي طالب و فاطمه و الحسن و الحسين رضي الله عنهم

۳- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۶۰ ذیل ح ۴۷۱۰ و إنما خرجته ليعلم المستفيد أن أهل البيت والآل جميعا هم

«و گفته شده است که: مراد اهل البیت در اینجا، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند و ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که این آیه در حق پنج نفر نازل شد: من، علی، حسن، حسین و فاطمه (علیهم السلام) که این مطلب را گروهی از صحابه گفته اند.»(۱)

۵. جمهور اهل سنت به نقل ابن عطیه آندلسی متوفای ۵۴۶ هـ \_

«و فرقه ای که جمهور اهل سنت هستند، گفته اند: اهل البیت: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند و در این رابطه احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز وجود دارد. ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که فرمودند: این آیه در حق پنج نفر نازل شده است: در حق من، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام و دلیل جمهور این است که در آیه گفته است: «عنکم» و «یطهرکم» با میم (مذکر) و اگر مخصوص زنان بود، باید «عنکن (ضمیر مؤنث)» می بود.»(۲)

۶. ابو منصور ابن عساکر متوفای ۶۲۰ هـ \_

ابو سعید خدری از ام سلمه نقل کرده است که گفت: «این آیه در خانه ی من نازل شد و من گفتم: ای رسول خدا، آیا من از اهل البیت نیستم؟ فرمودند: شما در طریق خیر هستی و از زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستی. ام سلمه گفت: و اهل البیت، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند. این حدیث صحیح است ... و آیه به طور خاص فقط در حق همین نفرات یاد شده نازل شده است.»(۳)

ص: ۳۲۰

۱- تفسیر الهدایه إلى بلوغ النهایه، ج ۹ ص ۵۸۳۴ سایت شامله؛ وقیل: عُنِيَ بِأَهْلِ الْبَيْتِ هُنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، رواه الخدری. عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال " نَزَلَتْ الْآيَةُ فِي خَمْسٍ: فِي وَفَى عَلِيٍّ وَحُسَيْنٍ وَحُسَيْنٍ وَفَاطِمَةَ " وهو قول جماعه من الصحابه

۲- المحرر الوجيز في تفسیر الكتاب العزيز ج ۴ ص ۳۸۴ و قالت فرقه هی الجمهور ^ أهل البيت ^ علی و فاطمه و الحسن و الحسين و فی هذا أحادیث عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال أبو سعید الخدری قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نزلت هذه الآية في خمسة في وفي علي و فاطمه و الحسن و الحسين رضي الله عنهم و من حجه الجمهور قوله ^ عنكم ^ و ^ يطهرکم ^ بالميم ولو كان النساء خاصة لكان عنكن

۳- الأربعين في مناقب أمهات المؤمنين ج ۱ ص ۱۰۵-۱۰۶ عن أبي سعید الخدری عن أم سلمه رضي الله عنها قالت نزلت هذه الآية في بيتي (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهرکم تطهيرا) قلت يا رسول الله أأنت من أهل البيت قال إنك إلى خير إنك من أزواج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قالت و أهل البيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و علي و فاطمه و الحسن و الحسين رضي الله عنهم أجمعين هذا حدیث صحیح ... و الآية نزلت خاصة في هؤلاء المذكورين

۷. محب الدین الطبری متوفای ۶۹۴ هـ \_

«بابی در بیان اینکه فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام همان اهل بیت در آیه ی مورد اشاره هستند و پوشاندن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را با کساء و دعایشان برای آن ها» (۱)

۸. شمس الدین الذهبی متوفای ۷۴۸ هـ \_

«آیه ی تطهیر در حق فاطمه و همسرش و پسرانش (علیهم السلام) نازل شد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را با کساء پوشانید و فرمود: خداوندا، این ها اهل بیت من هستند» (۲)

۹. صلاح الدین الصفدی متوفای ۷۶۴ هـ \_

«حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ریحانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، پسر دخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها و یکی از سروران جوانان اهل بهشت است. او، برادرش، مادرش و پدرش (علیهم السلام) اهل البیت هستند که خداوند رجس و پلیدی را از آن ها دور کرده و کاملاً پاکشان کرده است» (۳)

۱۰. ابن حجر العسقلانی متوفای ۸۵۲ هـ \_

«و در ذکر بیت معنی دیگری وجود دارد که مرجع اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آن برمی گردد، آنطور که در تفسیر آیه ی «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» ام سلمه گفته است: هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام را خواست و با عبا آنان را پوشانید و فرمود: خداوندا، این ها اهل بیت من هستند. که این حدیث را ترمذی و غیر او نقل کرده اند. و مرجع اهل این خانه ی مذکور در آیه، به خدیجه سلام الله علیها بر می گردد؛ زیرا حسن و حسین (علیهما السلام) از فاطمه

ص: ۳۲۱

۱- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی ج ۱ ص ۲۱ باب فی بیان أن فاطمه وعلیاً والحسن والحسین هم أهل البيت الآیه المشار إلیهم فی قوله تعالی (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البيت ویطهرکم تطهیراً) وتجليله صلی الله علیه و آله وسلم إیاهم بکساء ودعائه لهم

۲- تاریخ الإسلام ج ۳ ص ۴۴ وفی فاطمه وزوجها وبنیها نزلت : إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البيت ویطهرکم تطهیراً فجللهم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بکساء وقال : اللهم هؤلاء أهل بیتی

۳- الوافی بالوفیات ج ۱۲ ص ۲۶۲ الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وابن ابنته فاطمه الزهراء رضی الله عنها وأحد سیدی شباب أهل الجنة هو وأخوه وأمه وأبوه أهل البيت الذین أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً



سلام الله عليها به وجود آمده اند و فاطمه سلام الله عليها دخترش است و علی علیه السلام هم از کودکی در خانه ی خدیجه سلام الله عليها رشد و نمو یافت و بزرگ شد و سپس با دخترش ازدواج کرد؛ پس روشن شد که بازگشت معنای اهل بیت نبوی، فقط به خدیجه ( سلام الله عليها ) است.»(۱)

۱۱. ابو زید الثعالبی متوفای ۸۷۵ هـ \_

«ام سلمه گفت: این آیه در خانه ی من نازل شد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را خواست و با آن ها زیر کساء خیبری داخل شد و فرمود: این ها اهل بیت من هستند و آیه را خواند و فرمود: خداوندا، از آن ها رجس را دفع کن و کاملاً پاکشان گردان. ام سلمه می گوید: پس من گفتم: ای رسول خدا، آیا من نیز مشمول این آیه هستم؟ حضرت فرمودند: تو از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستی و به سوی خیر روانی. جمهور علمای اهل سنت نیز بر همین قائل هستند.»(۲)

۱۲. ابن حجر هیثمی مکی متوفای ۹۷۳ هـ \_

«اکثر مفسرین بر این اعتقادند که این آیه در حق علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است، به خاطر مذکر شدن ضمیر در عنکم و بعد از آن.»(۳)

ص: ۳۲۲

۱- فتح الباری ج ۷ ص ۱۳۸ و فی ذکر البیت معنی اخر لان مرجع اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم إليها لما ثبت فی تفسیر قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت قالت أم سلمه لما نزلت دعا النبی صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه وعلیا والحسن والحسین فجعلهم بکساء فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی الحدیث أخرجه الترمذی و غیره و مرجع اهل البیت هؤلاء إلى خدیجه لان الحسنین من فاطمه و فاطمه بنتها و علی نشأ فی بیت خدیجه وهو صغیر ثم تزوج بنتها بعدها فظهر رجوع اهل البیت النبوی إلى خدیجه دون غیرها

۲- تفسیر الثعالبی = الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن ، ج ۴ ص ۳۴۶ سایت شامله؛ قالت أم سلمه: نزلت هذه الآیه فی بیتی فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علیا و فاطمه و حسنا و حسینا فدخل معهم تحت کساء خیبری، وقال: " هؤلاء اهل بیتی، وقرأ الآیه، وقال اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، قالت أم سلمه: فقلت: وأنا یا رسول الله، فقال: أنت من أزواج النبی صلی الله علیه و آله وسلم و أنت إلى خیر ". و الجمهور علی هذا

۳- الصواعق المحرقة علی اهل الرفض والضلال و الزندقه ج ۲ ص ۴۲۱ أكثر المفسرین علی أنها نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسین لتذکیر ضمیر عنکم و ما بعده

«مراد از عترت و اهل بیت در حدیث ثقلین، همان کسانی هستند که در داستان مباحله ذکر شده است و آن ها حسین، حسن، فاطمه و علی علیهم السلام هستند و این ها همان اهل کساء هستند که مراد خداوند در آیه ی تطهیر و مباحله می باشند.» (۱)

«و عترت من» «اهل بیت من» تفصیل بعد از اجمال به عنوان بدل از عترت یا عطف بیان از عترت است و آن ها اصحاب آل عبا هستند که خداوند رجس را از آن ها دفع کرده و کاملا پاکشان گردانیده است.» (۲)

«جمهور اهل سنت به این قائل شده اند که اجماع عترت به تنهایی حجت نیست، ولی زیدیه و امامیه معتقدند حجت است و استدلال کرده اند به آیه ی تطهیر و گفته اند که: خطا، رجس است؛ پس واجب است که اهل بیت (علیهم السلام) از آن پاک شوند و جواب داده می شود که از سیاق آیه استفاده می شود که مرادش زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند و از این جواب نیز چنین جواب داده می شود که دلیل صحیح وارد شده است بر اینکه آیه در حق علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است ... و نیز استدلال کرده اند به آیه ای مثل مودت و به احادیث بسیار زیادی که مشتمل بر زیادی شرف آن ها و بزرگی فضیلت آن ها است.» (۳)

۱- جواهر العقدین ، ج ۲ ص ۲۶-۲۷ و کذا قوله: (أئی تارک فیکم ما أن تمسکتکم به لن تضلّوا کتاب الله و عترتی) ، و کذا قوله فی الحدیث الآتی: (و آئی تارک فیکم الثقلین .. الحدیث) ، و کذا ألحقوا به فی: قصه المباحله المشار إليها بقوله تعالی: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ الْآیَه) ، فغدا صلی الله علیه و آله و سلم محتضنا الحسین آخذاً بید الحسن و فاطمه تمشی خلفه و علی خلفها)، و هؤلاء هم أهل الكساء فهم المراد من الآيتين

۲- فیض القدر ج ۳ ص ۱۴ (و عترتی) بمثناه فوقیه (أهل بیتی) تفصیل بعد اجمال بدلا او بیانا وهم أصحاب الكساء الذین أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا

۳- إرشاد الفحول ج ۱ ص ۱۵۲ وذهب الجمهور أيضا إلى أن إجماع العتره وحدها ليس بحجه وقالت الزيدیه والإمامیه هو حجه واستدلوا بقوله (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا) والخطأ رجس فوجب أن يكونوا مطهرين عنه وأجيب بأن سياق الآيه يفيد أنه في نسائه صلی الله علیه و آله وسلم ويجاب عن هذا الجواب بأنه قد ورد الدليل الصحيح أنها نزلت في علي و فاطمه والحسنيين وقد أوضحنا الكلام في هذا في تفسيرنا الذي سميناه فتح القدير فليرجع إليه ولكن لا يخفاك أن كون الخطأ رجس لا يدل عليه لغه ولا شرع فإن معناه في اللغه القدر و يطلق في الشرع على العذاب كما في قوله سبحانه ( قال قد وقع عليكم من ربكم رجس و غضب ) وقوله ( من رجز أليم ) والرجز الرجس واستدلوا بمثل قوله ( قل لا أسألكم عليه أجرا إلا الموده في القربى ) وبأحاديث كثيره جدا تشتمل على مزيد شرفهم وعظيم فضلهم

قرآن کریم می فرماید:

(وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَمَّا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) وَادْكُرْنَ مَآ يَتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴)).

سوره ی احزاب

«و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. (۳۳) آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و خبیر است! (۳۴)»

اهل سنت با استدلال به سیاق آیات و معنای لغوی اهل بیت، می گویند که مراد از اهل البیت در آیه ی تطهیر، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می باشند و سپس از احادیث استفاده می کنند که آل علی (علیهم السلام) نیز داخل در اهل البیت هستند.

برای روشن شدن حقیقت، چند مطلب را در قالب چند نکته بیان می کنیم.

نکته ی اول:

درست است که صدر و ذیل یک آیه معمولاً- یک مطلب را دنبال می کنند، ولی این سخن در جایی است که قرینه ای بر خلاف آن وجود نداشته باشد؛ بنابراین کسانی که این قسمت از آیه را نیز ناظر به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دانسته اند، سخنی بر خلاف ظاهر آیه و قرینه موجود در آن؛ یعنی تفاوت ضمیرها گفته اند و اینکه مخاطب آیه در میان آن عوض شده، چیز جدیدی نیست و در چند آیه ی دیگر نیز جملات معترضه به کار رفته است.

از جمله در قرآن از زبان عزیز مصر چنین نقل شده است:

ص: ۳۲۴

(يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْهُ - ذَا - وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكَ - إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ ؛ ای یوسف از این موضوع، صرف نظر کن! و از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی!) (۱)

در این آیه، ابتدا عزیز مصر خطاب به حضرت یوسف علیه السلام می گوید: از این صرف نظر کن و سپس خطاب آیه از مذکر به مؤنث عوض شده و خطاب به زلیخا می گوید: از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی.

و در آیه ی دیگر می فرماید:

(فَالَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّهَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنَّ لَهَا إِلَهًا إِلَّا هُوَ - فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ؛ پس اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند، بدانید که آنچه نازل شده به علم خداست و هیچ معبودی جز او نیست، پس آیا تسلیم می شوید؟) (۲)

آیه ی مبارکه ی فوق در ابتدا خطاب به مسلمانان می فرماید: «پس اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند» و سپس مخاطب عوض شده و خطاب به کفار می فرماید: «بدانید که آنچه نازل شده به علم خداست و هیچ معبودی جز او نیست، پس آیا تسلیم می شوید؟»

زرکشی و سیوطی، دو تن از مفسران بزرگ اهل سنت، به این مطلب تصریح کرده اند؛

«بیستم: خطاب شخص، سپس عدول به دیگری؛ مانند این قسمت از آیه که می فرماید: (س اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند) که خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است؛ سپس به کفار می فرماید: (دانید که آنچه نازل شده به علم خداست) به دلیل ادامه ی آیه که می فرماید: (پس آیا تسلیم می شوید.)» (۳)

«بیست و ششم: خطاب شخص سپس عدول به دیگری؛ مانند این قسمت از آیه که می فرماید: «پس اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند» که خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. سپس به کفار می فرماید: (بدانید که آنچه نازل

ص: ۳۲۵

۱- یوسف: ۲۹

۲- هود: ۱۴

۳- البرهان فی علوم القرآن للزرکشی ج ۲ ص ۲۴۵ العشرون خطاب الشخص ثم العدول إلى غيره كقوله (فإن لم يستجيبوا لكم) الخطاب للنبي صلى الله عليه وآله وسلم ثم قال للكفار (فاعلموا أنما أنزل بعلم الله) بدليل قوله (فهل أنتم مسلمون)

شده به علم خداست) به دلیل ادامه ی آیه که می فرماید: (پس آیا تسلیم می شوید.)» (۱)

و بالاتر از آن مطلبی است که سیوطی از بخاری، مسلم و دیگران نقل کرده است ؛

«بخاری، مسلم، نسائی، ابن جریر طبری، ابن منذر، ابن ابی حاتم و بیهقی در سننش از سهل بن سعد روایت کرده اند که می گوید: (بخورید و بیاشامید تا خط سپید از خط سیاه نمایان شود) و «از صبحگاه) نازل نشد و عده ای هنگامی که می خواستند روزه بگیرند، یکی از آنان به پاهایش بند سفید و بند سیاه می بست و می خورد و می نوشید تا دیدن آن دو برایش روشن شود؛ پس خداوند (از صبحگاه) را نازل کرد و دانستند که شب و روز را قصد کرده است.» (۲)

همانطور که سیوطی گفته، این روایت را بخاری (۳) و مسلم (۴)

در صحیحشان نقل کرده اند.

آیه ی مذکور (مِنَ الْفَجْرِ ؛ یعنی از صبحگاه)، قسمتی از آیه ی ۱۸۷ سوره ی بقره است:

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَمَّا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

«آمیزش جنسی با همسرانتان، در شبِ روزهایی که روزه می گیرید، حلال است. آنها لباس شما هستند و شما لباس آنها (هر دوزینت هم و سبب حفظ یکدیگرید). خداوند می دانست که شما به خود خیانت می کردید؛ (و این کار ممنوع را انجام می دادید؛) پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید. اکنون با آنها آمیزش کنید و

ص: ۳۲۶

۱- الإتيان في علوم القرآن للسيوطي ج ۳ ص ۹۲ السادس والعشرون خطاب الشخص ثم العدول إلى غيره نحو ( فإن لم يستجيبوا لكم ) خوطب به النبي صلى الله عليه وآله وسلم ثم قال للكفار ( فاعلموا أنما أنزل بعلم الله ) بدليل ( فهل أنتم مسلمون )

۲- الدر المنثور ج ۱ ص ۴۸۰ وأخرج البخاري ومسلم والنسائي وابن جرير وابن المنذر وابن أبي حاتم والبيهقي في سننه عن سهل بن سعد قال : أنزلت ( وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الأبيض من الخيط الأسود ) ولم ينزل «من الفجر» فكان رجال إذا أرادوا الصوم ربط أحدهم في رجله الخيط الأبيض والخيط الأسود فلا يزال يأكل ويشرب حتى يتبين له رؤيتهما فأنزل الله بعد ( من الفجر ) فاعلموا إنما يعني الليل والنهار

۳- صحيح البخاری ج ۲ ص ۶۷۷ ح ۱۸۱۸ و ج ۴ ص ۱۶۴۰ ح ۴۲۴۱

۴- صحيح مسلم ج ۲ ص ۷۶۷ ح ۱۰۹۱

آنچه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب نمایید! و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید صبح، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد! سپس روزه را تا شب، تکمیل کنید! و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته اید، با زنان آمیزش نکنید! این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید! خداوند، این چنین آیات خود را برای مردم، روشن می سازد، باشد که پرهیزکار گردند!

بنابراین از آنجایی که طبق روایات صحیح، آیه ی تطهیر به صورت جداگانه نازل شده است، استدلال به قبل و بعد آیه ی تطهیر، حجیتی ندارد.

نکته ی دوم:

در آیه ی ۳۲، ابتدای آیه ی ۳۳، آیه ی ۳۴ و... که خطاب به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است، همه ی افعال و ضمایر، مونث هستند: «لَسْتَنَّ، اتَّقِيْتَنَّ، لَا تَخْضَعْنَ، قُلْنَ، قَرْنَ، بِيُوْتِكُنَّ، اَقْمِنَ، آتَيْنَ، اطْعَنَ، وَاذْكُرْنَ، بِيُوْتِكُنَّ»، اما وقتی که به آیه ی تطهیر می رسد، به ضمایر مذکر «عَنكُمْ و يَطَهَّرْكُمْ» و کلمه ی مفرد «اهل البيت» عدول می کند و این نشان می دهد که مقصود از اهل بیت، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیستند.

ضمن اینکه در این آیات، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را یک بار با تعبیر «الازواج» و دو بار با تعبیر «نساء النبی» خطاب کرده که هر دو صریح در همسران اویند. به چه دلیل از این تعبیر عدول کرده و «اهل البيت» فرموده؟ عدول از آن سیاق، قرینه است که مخاطب به اهل البيت، غیر از مخاطب با آن دو تعبیر است.

بعضی ها از مذکر شدن ضمیر، دو جواب داده اند:

جواب اول: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم داخل در اهل البيت است!

میگوییم: همین جواب، استدلال به سیاق آیه را باطل می کند؛ چون خطاب آیه از «فقط زنان»، به «زنان + پیامبر» تغییر یافته است. اگر چنین تغییری ممکن باشد، چرا خطاب آیه از زنان به ۵ تن آل عبا ممکن نباشد؟!

جواب دوم: ضمایر به خاطر لفظ مذکر اهل، مذکر شده اند!

می گوییم: این خلاف قوائد عربی است؛ زیرا:

ص: ۳۲۷

اولاً: ضمیر در عربی (به جز در مورد شأن که اینجا موردش نیست)، به مرجع قبل از خود باز می‌گردد، نه بعدش. در آیه تطهیر، «اهل» بعد از «کم» آمده است، همچنانکه در آیه ی (فقال لأهله ... اتيكم) (۱) ضمیر «کم» به ظاهر لفظ «اهل» در قبل از خودش برگشته است، نه به مرجعی بعد از خودش و همچنین ضمیر «کم» در آیه ۷۳ سوره هود.

ثانياً: ضمیر «کم» ضمیر مخاطب است! و مرجع ضمیر مخاطب، لفظ نیست، بلکه خارج است؛ یعنی نمی‌توان گفت که ضمیر به لفظی در جمله بر می‌گردد! به عبارت دیگر، ضمیر مخاطب، اصلاً مرجع در کلام نیاز ندارد! و تعریف ضمیر هم همین است.

ثالثاً: کلمه ی اهل، هم مذکر است و هم مونث؛ همانطور که زمخشری گفته است. (۲)

فلذا اگر خطاب آیه به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود، باید از ضمائر مونث استفاده می‌کرد، تا هم با آیات قبل و بعد هماهنگ باشد و هم اینکه دلیل دست شیعه ندهد و اینطور اختلاف ایجاد نشود.

نکته ی سوم:

آمدن لفظ «بیت» در آیه ی تطهیر، بر خلاف لفظ «بیوت» در آیات قبل و بعد؛

(وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَمَّا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴))

احزاب

و در آیه ۵۳ همین سوره می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، داخل خانه های پیامبر مشوید.)

اهل سنت از این موضوع، چنین جواب داده اند:

ص: ۳۲۸

۱- طه: ۱۰

۲- الکشاف ج ۱ ص ۵۶۶ ولكن لأن الأهل يذكر ويؤنث

منظور از اهل بیت، ساکنان خانه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است؛ زیرا بیت به معنی خانه مسکونی است و ساکنان خانه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همان همسران پیامبرند و افراد دیگر را شامل نمی شود و اگر ضمیرها به صورت ضمیر مذکر آمده، به خاطر آن است که لفظ اهل مذکر است، و اگر بیت به صورت مفرد آمده نه به صورت جمع، با اینکه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در خانه های متعدّد سکنی داشتند، به این دلیل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرد واحدی بود و بیت او نیز به صورت واحد ذکر شده است. خلاصه اینکه، آیه تنها نظر به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دارد.

پاسخ: اگر منظور از اهل، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد، ظاهر لفظ: مفرد مذکر و معنای آن: جمع مؤنث است، در حالی که در آیه، نه مفرد مذکر ذکر شده و نه جمع مؤنث؛ بلکه به صورت جمع مذکر آمده است.

هم چنین تعبیر به بیت به صورت مفرد، بر خلاف صدر آیه: (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) که به صورت جمع آمده، نمی تواند به خاطر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خانه مستقلی برای خود نداشت و در واقع، خانه او خانه هایی بود که همسرانش در آنها زندگی می کردند. (۱)

از طرف دیگر، الف و لام در «اهل البیت» از نوع عهد است؛ زیرا الف و لام در «البیت»، نه جنس را می رساند و نه استغراق افراد را؛ چون نه می خواهد حکم جنس و طبیعت اهل بیت را بگوید و نه می خواهد حکمی درباره همه خاندان ها در جهان یا خانواده های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را بیان کند، و گرنه به جای مفرد، از کلمه جمع (بیوت) استفاده می کرد، همچنان که در اول آیه خطاب به همه همسران، «بیوتکن» آمده است.

پس مقصود از «اهل البیت» در آیه ی تطهیر، خانواده ی خاص و مورد نظر است و آیه اشاره به پاکی خاندان خاصی می کند که میان گوینده و مخاطب معلوم است. حال باید دید که آن خاندان و آن خانه کدام است؟ آیا خانه همسران آن حضرت است یا خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها و شوهرش و دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام؟

اولی که نیست؛ چون همه همسرانش یک خانه نداشتند که الف و لام اشاره به آن باشد؛ هر کدام در خانه ای جدا بودند و اگر یکی از آنها مقصود بود، آیه مخصوص به آن می شد، در حالی که اتفاقی است که چنین نیست. (۲)

ص: ۳۲۹

۱- پیام قرآن، آیت اله مکارم شیرازی، جلد ۹

۲- با استفاده از کتاب سیمای عقاید شیعه، آیت الله شیخ جعفر سبحانی



نتیجه اینکه:

۱. این آیه نشان می دهد صحبت از چند خانه است، نه یک خانه و مخاطبین قسمت ابتدایی آیه ، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند که با جمع مونث مشخص شده اند.

۲. در وسط آیه، خطاب عوض میشود و ضمایر مذکر میشود.

۳. در این قسمت، خطاب خدا به ساکنین یک خانه است ( البیت ) که با الف و لام عهد تعریف این بیت از سایر بیوت جدا شده است. خداوند یک بیت خاص را میگوید و این خانه جزء آن بیوتی که قبلا نام برده شده اند نیست.

۴. آن بیت خاص که خدا آن را با الف و لام عهد جدا کرده ، آن را به عنوان الگو برای سایر بیت ها نشان داده است.

در ادامه در بحث آیه ی (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ ...) و حدیث «سد الایواب»، عهد بودن الف و لام در «البیت» کاملا روشن خواهد شد.

ص: ۳۳۰

## اهل البيت در آیه ی (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ)

(وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا)

«اهلت را به نماز فرمان ده؛ و بر انجام آن شکیبا باش.» (۱)

پس از نزول این آیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به مدت چند ماه هر وقت که برای نماز از خانه بیرون می رفتند، به نزد خانه ی حضرت فاطمه سلام الله علیها می رفتند و می فرمودند:

«الصلاة یا اهل البيت، (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البيت ویطهرکم تطهیراً)؛ نماز ای اهل بیت، خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با این عملکردشان به روشنی مراد و مصداق «اهل البيت» در آیه ی تطهیر را مشخص کرده اند و راهی برای بهانه جویان و مغالطان نگذاشته اند.

این روایت در کتب اهل سنت از ۵ نفر از صحابه نقل شده که ۴ سند آن معتبر است و یکدیگر را نیز تقویت می کنند و حداقل به درجه ی صحیح لغیره می رسانند.

یکم: أنس بن مالک

سند یکم:

حاکم نیشابوری این روایت را با دو سند نقل کرده است:

یکی، از حماد بن سلمه از حمید بن تیرویه از انس بن مالک:

«حدثنا أبو بکر محمد بن عبد الله الحفید ثنا الحسين بن الفضل البجلي ثنا عفان بن مسلم ثنا حماد بن سلمه أخبرني حمید وعلی بن زید عن أنس بن مالک رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم كان يمر بباب فاطمه رضی الله عنها سته أشهر إذا خرج لصلاة الفجر يقول الصلاة یا أهل البيت (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البيت ویطهرکم تطهیراً) هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه.»

ص: ۳۳۱

حاکم این سند را تصحیح کرده و برنامه جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است. (۱)

سند دوم:

حاکم نیشابوری و دیگران این روایت را از طریق حماد بن سلمه از علی بن زید از انس بن مالک نیز نقل نموده اند؛

«... حماد بن سلمه عن علی بن زید عن أنس بن مالك أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يمر ببیت فاطمه سته أشهر إذا خرج إلى الفجر فيقول الصلاة يا أهل البيت (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا)»

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و حمزه احمد الزین سندش را حسن (۲) و وصی الله بن محمد عباس سندش را حسن لغیره (۳) دانسته اند.

ترمذی نیز آن را حسن دانسته است. (۴)

دوم: أبو الحمراء هلال بن الحارث

«... عن أبي الحمراء قال رابطة المدينة سبعة أشهر كيوم فکان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يأتي باب علي وفاطمة كل غداة فيقول الصلاة الصلاة (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا)»

این روایت را بخاری در تاریخ کبیرش (۵) و ابن ابی شیبہ در مسندش (۶) نقل کرده اند و حافظ ابن عساکر بعد از

ص: ۳۳۲

---

۱- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۷۲ ح ۴۷۴۸ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناد حسن

۲- مسند أحمد بن حنبل ج ۱۱ ص ۲۵۷-۲۵۸ ح ۱۳۶۶۳ و ص ۳۳۶ ح ۱۳۹۷۳ پی دی اف؛ قال حمزه احمد الزین: إسناده حسن ...

۳- فضائل الصحابه لاحمد، ص ۹۵۳-۹۵۴ ح ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ پی دی اف؛ قال وصی الله: إسناده حسن لغیره

۴- سنن الترمذی ج ۵ ص ۳۵۲ ح ۳۲۰۶ قال الترمذی: هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه

۵- التاريخ الكبير للبخاری (الکنی) ج ۱ ص ۲۵ رقم ۲۰۵ قال أبو عاصم عن عباد أبي يحيى قال نا أبو داود عن أبي الحمراء قال صحبت النبي صلى الله عليه وآله وسلم تسعة أشهر فکان إذا أصبح كل يوم يأتي باب علي وفاطمة فيقول السلام أهل البيت إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا

۶- مسند ابن ابی شیبہ ج ۲ ص ۲۳۳ ح ۷۲۲ «نا أبو نعيم الفضل بن دكين، قال: نا يونس بن أبي إسحاق قال: نا أبو داود، عن أبي الحمراء قال: رابطة بالمدينة سبعة أشهر على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: فرأيت رسول الله إذا طلع الفجر جاء إلى باب علي وفاطمة فقال صلى الله عليه وآله وسلم: 'الصلاة، الصلاة: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا)»

نقل آن حکم به حسن بودنش داده است. (۱)

سوم: ابو برزه

نور الدین هیشمی از طبرانی چنین روایت نقل می کند:

«وعن أبي برزة قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم سبعة عشر شهرا فإذا خرج من بيته أتى باب فاطمه فقال الصلاة عليكم ( إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ) الآية»

هیشمی سپس می نویسد:

«رواه الطبرانی وفيه عمر بن شبيب المسلي وهو ضعيف ؛ این روایت را طبرانی نقل کرده و در سندش عمر بن شبيب المسلي وجود دارد که ضعیف است.» (۲)

اما عمر بن شبيب نیز توثیق دارد و ابن حبان تصریح کرده است که: «عمر بن شبيب شیخی صالح و راستگو است، اما بسیار خطا می کند؛ لذا اگر روایاتش از طرق دیگری نقل نشده باشند، حجیت ندارند (به عبارت دیگر: اگر روایاتی که او نقل می کند، طرق دیگری داشته باشند، معتبر می شوند).» (۳)

و ملاحظه می کنید که این روایت، چند سند دیگر دارد که بعضی از آنها معتبر هستند؛ لذا سند روایت ابو برزه نیز معتبر است.

چهارم: ابو سعید خدری

صالحی شامی روایت ابو سعید خدری را از ابن سعد، ابن ابی حاتم (در تفسیرش)، طبرانی و ابن مردویه نقل کرده است؛

«وروی ابن سعد وابن ابی حاتم والطبرانی وابن مردويه عن أبي سعيد - رضی الله تعالی عنه - قال: لما دخل علی بفاطمه - رضی الله تعالی عنها - جاء رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم أربعين صباحا إلى بابها يقول: 'السلام عليكم أهل

ص: ۳۳۳

---

۱- المعجم المشتمل علی ذکر أسماء شیوخ الأئمة النبیل، ج ۱ ص ۷۳۸-۷۳۹ ح ۹۱۸ پی دی اف؛ قال ابن عساکر: هذا حدیث حسن غریب

۲- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۹

۳- المجروحین ج ۲ ص ۹۰ رقم ۶۵۳ عمر بن شبيب المسلمی یروی عن علقمه بن مرثد و عبد الله بن عیسی روی عنه العراقیون کان شیخا صالحا صدوقا ولکنه کان یخطئ کثیرا حتی خرج عن حد الاحتجاج به إذا انفرد علی قله روایته

البيت ورحمه الله وبركاته ، الصلاة رحمكم الله ، (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا) [ الاحزاب / ٣٣ ] انتهى» (١)

اما ابو نعيم اصفهاني با سندی دیگر، از ابو سعید خدری این روایت را با اضافه ی ارتباط این عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آیه ی « وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» نقل کرده است؛

«حدثنا محمد بن الفضل قال ثنا إسحاق بن إبراهيم شاذان قال ثنا الكرماني بن عمرو قال ثنا عطيه العوفى عن أبي سعيد الخدرى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم حين نزلت (وأمر أهلك بالصلوة واصطبر عليها) كان يجيء نبي الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى باب على صلاة الغداة ثمانية أشهر يقول الصلاة رحمكم الله (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا)» (٢)

پنجم: عبد الله بن عباس

سیوطی روایت دیگری از ابن مردویه از ابن عباس در این باره نقل کرده است:

«وأخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضى الله عنهما قال شهدنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تسعة أشهر يأتي كل يوم باب على بن أبي طالب رضى الله عنه عند وقت كل صلاة فيقول : السلام عليكم ورحمه الله وبركاته أهل البيت (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا) الصلاة رحمكم الله كل يوم خمس مرات.» (٣)

بنابراین با این آیه و روایات روشن شد که الف و لام در «اهل البيت» عهد است نه جنس و تنها اشاره به اهل خانه ی حضرت زهرا سلام الله علیها دارد.

ص: ٣٣٤

١- سبل الهدى والرشاد ج ١١ ص ١٣

٢- طبقات المحدثين بأصبهان ج ٤ ص ١٤٨

٣- الدر المنثور ج ٦ ص ٦٠٦

دور تا دور مسجد النبی صلی الله علیه و آله وسلم ، صحابه اتاق هایی ساخته بودند که یک درش نیز به مسجد باز می شد و هنگام نماز از آنجا رفت و آمد می کردند، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به فرمان خداوند امر کردند همه ی درهای متصل به مسجد بسته شوند بجز درِ خانه ی حضرت علی علیه السلام .

حدیث سد الابواب طرق زیادی دارد و تعداد زیادی از علمای اهل سنت این طرق را تصحیح کرده اند.

ابن حجر عسقلانی می گوید:

«ترمذی روایت کرده ... و گفته : حسن و غریب است ... و از طرق صحیح زیادی وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هنگامی که دستور به بستن درهای باز شونده به مسجد بجز در علی علیه السلام دادند، این مطلب بر بعضی از صحابه سخت آمد؛ پس در جوابشان عذرش (دستور الهی) را در مورد آن بیان کرد. و آن در حدیث طولانی از ابن عباس وارد شده است که احمد و طبرانی با سند نیکو آن را نقل کرده اند.»<sup>(۱)</sup>

و از این رو، تعدادی از علمای اهل سنت آن را متواتر دانسته اند که به ذکر آنها بسنده می کنیم.

جلال الدین سیوطی می گوید:

«با این احادیث صحیح و بلکه متواتر، ثابت می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از باز بودن تمام درهایی که به سوی مسجد باز می شده، نهی کرده است و به هیچ کس و حتی عموی خود عباس و یا ابوبکر اجازه نداده است که درِ خانه آن ها به داخل مسجد باز باشد، غیر از علی علیه السلام به خاطر جایگاه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نسبت به آن حضرت.»<sup>(۲)</sup>

ص: ۳۳۵

---

۱- شرح الطیبی علی مشکاه المصابیح المسمی بالكاشف عن حقائق السنن (ت: هنداوی)، ج ۱ ص ۳۵۵ ح ۱۸ پی دی اف؛ أخرجه الترمذی ... وقال حسن غریب ... وقد ورد من طرق کثیره صحیحه أن النبی صلی الله علیه و آله وسلم لما أمر بسد الأبواب الشارعه فی المسجد إلا باب علی ، فشق علی بعض من الصحابه ، فأجابهم بعذرہ فی ذلك. وقد ورد ذلك فی حدیث طویل لابن عباس أخرجه أحمد والطبرانی بسند جید.

۲- الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۱۶ فصل : قد ثبت بهذه الأحادیث الصحیحه بل المتواتره أنه صلی الله علیه و آله وسلم منع من فتح باب شارع إلى مسجد ولم يأذن فی ذلك لأحد ولا لعمه العباس ولا لأبی بکر إلا لعلی لمكان ابنه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منه

ابن حجر هيثمي مکی نیز همان سخن سیوطی را تکرار کرده است. (۱)

محمد بن جعفر الکتانی نیز این روایت را در زمره ی روایات متواتر آورده و اسامی ۹ نفر از صحابه ی راوی این قضیه را ذکر کرده است. (۲)

تعدادی از صحابه، از جمله ابن عباس این فضیلت را از فضائل مخصوص امیرالمومنین علیه السلام دانسته اند و ابن عباس به جواز ورود حضرت علی علیه السلام به مسجد با حالت جُنُب اشاره کرده است که ارتباط این حدیث با آیه ی تطهیر را می رساند.

«عمرو بن میمون می گوید: در نزد ابن عباس بودیم که نه گروه نزد وی آمده و گفتند: ای ابن عباس! یا با ما بیا و یا مجلس را برای ما از این مردم خالی کن. ابن عباس گفت: من با شما می آیم. عمرو بن میمون می گوید: درست این است که این جریان برای قبل از نابینا شدن ابن عباس می باشد. پس در کناری نشستند و با هم به سخن گفتن پرداختند و ما نفهمیدیم که چه می گویند. بعد از آن گفتگو، ابن عباس آمد و در حالی که لباس خود را می تکاند، گفت: اف بر اینها! اینها حرفهای ناروا و نکوهش در مورد مردی میگویند که بیش از ده فضیلت و منقبت برای وی می باشد که برای هیچکس غیر از او وجود ندارد. اینها بدگویی از مردی می کنند که ... رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تمام درهای مسجد جز در علی (علیه السلام) را بست. راهی جز راه مسجد برای علی (علیه السلام) نبود. علی (علیه السلام) با آن که جنب بود، وارد مسجد می شد [و این امر تنها به ایشان و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اختصاص داشت]». (۳)

این روایت را تعدادی از علمای بزرگ اهل سنت، از جمله حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند. (۴)

ص: ۳۳۶

۱- الفتاوی الفقهیه الکبری ج ۳ ص ۱۶۰ و علم من تلک الأحادیث الصحیحہ بل المتواتره کما مر أنه منع من فتح باب شارع إلی مسجده ولم یأذن فی ذلک لأحد حتی لأبی بکر والعباس إلا لعلی رضی الله عنه لمکان ابنه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منه

۲- نظم المتناثر ج ۱ ص ۱۹۱ رقم ۲۲۹ أما سد الأبواب إلا باب علی فممن رواه (۱) سعد بن أبی وقاص (۲) وزید بن أرقم (۳) وابن عباس (۴) وجابر بن سمره (۵) وابن عمر (۶) وعلی (۷) وجابر بن عبد الله (۸) وأنس بن مالک (۹) وبریده الأسلمی

۳- ثنا عمرو بن میمون قال إني لجالس عند بن عباس إذ أتاه تسعه رهط فقالوا يا بن عباس إما أن تقوم معنا وإما أن تخلو بنا من بين هؤلاء قال فقال بن عباس بل أنا أقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمى قال فابتدؤوا فتحدثوا فلا ندرى ما قالوا قال فجاء ينفذ ثوبه ويقول أف وتف وقعوا في رجل له بضع عشرة فضائل ليست لأحد غيره وقعوا في رجل ... قال بن عباس وسد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم أبواب المسجد غير باب علی فكان يدخل المسجد جنباً وهو طريقه ليس له طريق غيره

۴- المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲

طبق روایتی که در ادامه می آوریم نیز نتیجه می گیریم که هدف از سد الابواب الا باب علی، تطهیر مسجد از رجس و پلیدی بود؛ زیرا بعضی از صحابه گاهی با حالت جُنُب به مسجد می رفتند، اما چون اهل خانه ی امیرالمومنین علیه السلام طبق آیه ی تطهیر، از هر گونه رجس و پلیدی پاک شده بودند، فقط به آنها اجازه داده شد که درشان به مسجد باز باشد.

ترمذی چنین روایت می کند:

«ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که به علی علیه السلام فرمودند: «یا علی، برای احدی حلال نیست که در این مسجد جنب شود، غیر از من و تو.» علی بن منذر گوید: به ضرار بن صرد گفتم: معنی این حدیث چیست؟ گفت: یعنی برای احدی غیر از من و تو حلال نیست که با حالت جنب به این مسجد رفت و آمد کند. ابو عیسی ترمذی گوید: این حدیث، حسن و غریب است.»<sup>(۱)</sup>

ابن حجر عسقلانی این حدیث را از کتب نه گانه تخریج کرده و طرق متعددش را تصحیح و تحسین کرده است:

«الحديث الثامن عشر: حدیث أن النبی قال لعلی: "یا علی، لا یحل لأحد یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک . . . فصل فی تلخیص من أخرج هذه الأحادیث من الائمة الستة فی کتبهم المشهوره علی ترتیبها:

الثانی: أبو داود، والترمذی، وابن ماجه، وهو صحیح . . . الخامس: أبو داود، والنسائی، وهو حسن . السادس: أبو داود، والنسائی، وهو صحیح . السابع: أبو داود، وابن ماجه، وهو حسن . . . التاسع: الترمذی، وهو حسن . . . الحادی عشر: أبو داود، والترمذی، وهو حسن . الثانی عشر: الترمذی، وهو حسن . الثالث عشر: أبو داود، والترمذی، وهو حسن . . . الخامس عشر: أبو داود، وهو حسن . السادس عشر: الترمذی، وهو حسن . السابع عشر: الترمذی، وهو ضعیف، ویجوز أن یحسن . الثامن عشر: الترمذی، وهو ضعیف، وقد یحسن أيضاً.»<sup>(۲)</sup>

ص: ۳۳۷

۱- سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۳۹ ح ۳۷۲۷ عن أبي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلی یا علی لا یحل لأحد یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک قال علی بن المنذر قلت لضرار بن صرد ما معنی هذا الحدیث قال لا یحل لأحد یستطرقة جنباً غیری و غیرک قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب

۲- شرح الطیبی علی مشکاه المصابیح المسمى بالكاشف عن حقائق السنن (ت: هنداوی)، ج ۱ صص ۳۵۵-۳۵۶ ح ۱۸ پی دی

اف



و در این، نکته ی لطیفی است: طهارت و بیت ؛ یعنی مراد از اهل بیت در آیه ی تطهیر، اهل خانه ی امیرالمومنین علیه السلام است.

در نتیجه: مراد از اهل البیت، اهل آن خانه ی خاص متصل به مسجد است که حدیث سد الابواب و آیه ی (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ...) مؤید آن است و همانطور که گفتیم، الف و لام عهد در «اهل البیت» به همین نکته اشاره دارد.

ص: ۳۳۸

در فصول گذشته، ثابت کردیم که امیرالمومنین علیه السلام از طرف خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم، به امامت و خلافت منصوب شدند. حال شاید این سوال پیش آید که اگر اینطور بوده، آیا در سقیفه و بعد از آن به این مطلب و غصبی بودن خلافت دیگران اشاره ای شده است؟

پاسخ این سوال مثبت است و ما در این فصل، پاره ای از مدارک آن را آورده ایم.

بدیهی است که چنین مدارکی به دلیل حساسیت زیادشان چندان در منابع اهل سنت نقل نشده باشد و همین مقدار نیز عنایت خداست.

در نهایت از قرآن، سنت و کلام علوی به این شبهه پاسخ داده ایم که اگر خلافت حق امیرالمومنین علیه السلام بوده، پس چرا قیام نکردند تا حقیقتشان را بستانند.

## پیشگویی پیامبر (ص) از خیانت به امیرالمومنین علیه السلام

از جمله روایاتی که به وضوح مظلومیت امیرالمومنین علیه السلام بلافاصله بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را اثبات می کند، روایاتی است که اهل سنت با اسناد معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند که آن حضرت از حيله و خیانت امت بعد از رحلتشان به حضرت علی علیه السلام خبر داده اند و نیز روایاتی که خبر از پیروزی اهل باطل امت بر اهل حقش بعد از رحلت پیامبرشان داده است.

روایت یکم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به امیرالمومنین علیه السلام فرمودند:

«امت، بعد از من در حق تو حيله و خیانت می کنند.»

این حدیث با ۴ سند نقل شده که ۳ تای آن ها به اقرار علمای اهل سنت معتبر است.

سند یکم:

«ابو ادريس اودی از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: از مطالبی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مرا از آن آگاه ساخته، این است که این امت پس از او در حق من خیانت خواهد نمود.»<sup>(۱)</sup>

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.<sup>(۲)</sup>

سند دوم:

«حیان اسدی گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمودند: امت قطعاً بعد از من در حق تو خیانت خواهند کرد و تو طبق آیین من زندگی می کنی و بر سنت من کشته می شوی. کسی که تو را دوست دارد مرا دوست داشته، و آنکس که با تو دشمنی کند با من دشمنی نموده است. و به زودی

ص: ۳۴۰

---

۱- حدثنا أبو حفص عمر بن أحمد الجمحي بمكة ثنا علي بن عبد العزيز ثنا عمرو بن عون ثنا هشيم عن إسماعيل بن سالم عن أبي إدريس الأودي عن علي رضي الله عنه قال إن مما عهد إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم أن الأمة ستغدر بي بعده  
۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۰ ح ۴۶۷۶ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه و قال الذهبی فی التلخیص: صحیح

محاسنت با خون سرت خضاب خواهد شد.»(۱)

این روایت را نیز حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند.(۲)

سند سوم:

«ثعلبه حماني گفت: از علی علیه السلام شنیدم که بر روی منبر می فرمود: به خدا قسم ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مرا آگاه کرد که امت به زودی بعد از من در حق تو خیانت می کنند.»(۳)

حافظ بوصیری این روایت را از ابن ابی شیبیه نقل کرده و سندش را تحسین کرده است.(۴)

سند چهارم:

ابن عساکر از علقمه از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مرا آگاه کرد که امت به زودی بعد از من در حق تو خیانت می کنند.»(۵)

ص: ۳۴۱

۱- عن حيان الأسدي سمعت عليا يقول قال لي رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إن الأمة ستغدر بك بعدى وأنت تعيش على ملتي وتقتل علي ستنى من أحببك أحبني ومن أبغضك أبغضني وإن هذه ستخضب من هذا يعني لحيته من رأسه صحيح

۲- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۳ ح ۴۶۸۶

۳- دلائل النبوه ج ۶ ص ۴۴۰ وأخبرنا أبو بكر أحمد بن الحسن القاضي أخبرنا أبو جعفر بن دحيم حدثنا أحمد بن حازم بن أبي غرزه أخبرنا عبيد الله وأبو نعيم وثابت بن محمد عن فطر بن خليفة قال وحدثنا أحمد بن حازم حدثنا عبيد الله حدثنا عبد العزيز بن سياه قالا جميعا عن حبيب بن أبي ثابت عن ثعلبه الحماني قال سمعت عليا رضي الله عنه على المنبر وهو يقول والله إنه لعهد النبي إلى أن الأمة ستغدر بك بعدى

۴- إتحاف الخيره المهرة بزوائد المسانيد العشره للبوصيري ، ج ۷ ص ۱۸۶ ح ۶۶۳۵ سایت شامله؛ وعن ثعلب بن يزيد الحماني قال: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - الْأُمِّيَ إِلَيَّ: أَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ (سَتَغْدُرُكَ) مِنْ بَعْدِي . رَوَاهُ أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ بِإِسْنَادٍ حَسَنٍ وَالْحَارِثُ بْنُ أَبِي أُسَامَةَ وَالْبَزَّازُ

۵- تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۴۴۶-۴۴۷ أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندي وأبو البركات عبد الباقي بن أحمد بن إبراهيم قالا أنا عبد الله بن الحسن بن محمد بن الحسن أنا أبو محمد الحسن بن الحسين بن علي النوبختي نا علي بن عبد الله بن مبشر نا محمد بن حرب نا علي بن يزيد عن فطر بن خليفة عن حكيم بن جبير عن إبراهيم عن علقمه قال قال علي عهد إلى النبي صلى الله عليه و آله وسلم أن الأمة ستغدرك من بعدى

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به امیرالمومنین علیه السلام فرمودند:

«کینه هایی در سینه مردم نسبت به تو است که بعد از من ظهور و بروز خواهد کرد.»

این حدیث نیز با ۳ سند نقل شده که یکی از آن ها معتبر است.

سند یکم:

ابوبکر بزار از علی علیه السلام روایتی نقل کرده که فرمود:

«روزی به اتفاق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که دست مرا در دست خود داشت در بعضی از کوچه های مدینه می رفتیم. از کنار باغی گذشتیم. عرضه داشتم یا رسول الله! این باغ چه زیبا است! فرمود: باغی که در بهشت برای تو مهیا شده از این زیباتر است. سپس قدم زنان به باغ دیگری رسیدیم، گفتم: ای پیامبر خدا، صلی الله علیه و آله وسلم این باغ نیز زیبا است! فرمود: باغ تو در بهشت زیباتر از آن است. تا اینکه از هفت باغ گذشتیم و در همه آنها من همان سخن پیشین را و آن حضرت همان پاسخ را تکرار کردیم. هنگامی که به پایان راه رسیدیم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مرا در آغوش گرفت و سخت گریست.»

عرضه داشتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، چرا می گویی؟ فرمود: به خاطر کینه هایی که در سینه ی اقوامی علیه تو نهفته شده و آشکار نمی کنند مگر پس از آنکه مرا از دست بدهند.

پرسیدم: آیا من در دینم سلامت خواهم بود؟ فرمود: بله، در دینت سلامت می مانی. <sup>(۱)</sup>

ص: ۳۴۲

---

۱- مسند ابی یعلی ج ۱ ص ۴۲۶ ح ۵۶۵ عن علی بن ابی طالب قال بینما رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم أخذ بیدی ونحن نمشی فی بعض سبکک المدینه إذ أتینا علی حدیقه فقلت یا رسول الله ما أحسنها من حدیقه قال لك فی الجنة أحسن منها ثم مررنا بأخری فقلت یا رسول الله ما أحسنها من حدیقه قال لك فی الجنة أحسن منها حتی مررنا بسبع حدائق کل ذلك أقول ما أحسنها ویقول لك فی الجنة أحسن منها فلما خلا- له الطريق اعتنقی ثم أجهش باکیا قال قلت یا رسول الله ما بیکیک قال ضغائن فی صدور أقوام لا یبدونها لك إلا من بعدی قال قلت یا رسول الله فی سلامه من دینی قال فی سلامه من دینک

برنامه جوامع الکلم در متابعات و شواهد حکم به حسن بودن سندش داده است. (۱)

نور الدین هیشمی نیز بعد از نقل این روایت می گوید:

«در سند آن فضل بن عمیره وجود دارد که ابن حبان توثیقش کرده و غیر او تضعیفش کرده اند و بقیه ی رجالش همگی ثقه هستند.» (۲)

شبهه این روایت را حاکم به صورت خیلی مختصر اینگونه نقل کرده است:

«ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: به زودی پس از من در مشقت خواهی افتاد. عرض کرد: آیا دینم در آن وقت سالم است؟ فرمود: آری دینت سالم است.» (۳)

این روایت را نیز حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند. (۴)

سند دوم:

«حدثنا الحسن بن علویه القطان ثنا أحمد بن محمد السکری ثنا موسی بن أبی سلیم البصری ثنا مندل ثنا الأعمش عن مجاهد عن بن عباس رضی الله عنهما قال خرجت أنا والنبی صلی الله علیه و آله وسلم وعلی رضی الله عنه فی حشان المدینه فمررنا بحدیقه فقال علی رضی الله عنه ما أحسن هذه الحدیقه یا رسول الله فقال حدیقتک فی الجنة أحسن منها ثم أوماً بیده إلی رأسه ولحیته ثم بکی حتی علا بکاؤه قیل ما یبکیک قال ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی.» (۵)

ص: ۳۴۳

۱- مسند البزار ج ۲ ص ۲۹۳ ح ۷۱۶ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقین عدا الفضل بن عمیره القیسی وهو مقبول

۲- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۸ رواه أبو یعلی والبزار وفيه الفضل بن عمیره وثقه ابن حبان وضعفه غیره وبقیه رجاله ثقات  
۳- عن بن عباس رضی الله عنهما قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لعلی أما إنک ستلقى بعدی جهداً قال فی سلامه من دینی قال فی سلامه من دینک

۴- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۱ ح ۴۶۷۷

۵- المعجم الکبیر ج ۱۱ ص ۷۳ ح ۱۱۰۸۴

ابن عساکر با سندش از انس بن مالک نقل می کند که گفت:

«من با علی علیه السلام همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در کوچه های شهر مدینه قدم می زدیم؛ پس به باغی رسیدیم. علی علیه السلام گفت: چه باغ زیبایی است! پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: زیباست! و باغی زیبا تر از این برای تو در بهشت وجود دارد. همین طور تا نه باغ را دیدیم و پیامبر هر بار مثل همان مطلب را به علی علیه السلام می فرمود.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سرشان را بر روی یکی از شانه های علی علیه السلام گذاشتند و گریه کردند. علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! چرا گریه می کنید؟ فرمود: اقوامی نسبت به تو کینه هایی در دل دارند که پس از رحلت من آشکارش می کنند. پس علی علیه السلام عرض کرد: آن وقت چه کار کنم ای رسول خدا؟ فرمود: صبر کن. علی علیه السلام عرض کرد: اگر نتوانستم چه؟ فرمود: زیبا تلقی کن. عرض کرد: آیا دینم سالم است؟ فرمود: بله دینت سالم می ماند.»<sup>(۱)</sup>

ص: ۳۴۴

۱- تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۳۲۳-۳۲۴ (ح ۴۴۴۸۱) أخبرنا أبو العز بن كادش أنا أبو محمد الجوهري أنا علي بن محمد بن أحمد بن نصير نا عمر بن محمد القابلاني نا أحمد بن بدیل نا المفضل بن ضميره الأسدي نا يونس بن خباب عن عثمان بن حاضر عن أنس بن مالك قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فمر بحديقه فقال علي رضي الله عنه ما أحسن هذه الحديقه قال حديقتك في الجنة أحسن منها حتى مر بسبع حدائق كل ذلك يقول علي يا رسول الله ما أحسن هذه الحديقه فيرد عليه النبي صلی الله علیه و آله وسلم حديقتك في الجنة أحسن منها ثم وضع النبي صلی الله علیه و آله وسلم رأسه على إحدى منكبي علي فبكي فقال له علي ما يبكيك يا رسول الله قال ضغائن في صدور أقوام لا يبسونها لك حتى أفارق الدنيا فقال علي رضي الله عنه فما أصنع يا رسول الله قال تصبر قال فإن لم أستطع قال تلقى جميلا قال ويسلم لي ديني قال ويسلم لك دينك

روایت سوم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

«هیچ امتی بعد از پیامبرش اختلاف نکرد مگر اینکه اهل باطلش بر اهل حقش پیروز شد.»

سند یکم:

«حدثنا محمد بن أحمد ثنا أحمد بن موسى ثنا إسماعيل بن سعيد ثنا جرير عن عطاء بن السائب عن الشعبي قال ما اختلفت أمه بعد نبیها إلا ظهر أهل باطلها على أهل حقها.» (۱)

این روایت را ابونعیم اصفهانی با سند حسن (طبق برنامه ی جوامع الكلم) از عامر شعبی نقل کرده است. (۲)

سند دوم:

«ثنا محمد بن أحمد بن الحسن ثنا أحمد بن عبد الله بن زيد الختلی ثنا طاهر بن أبي أحمد ثنا أبو بكر بن عیاش ثنا موسى بن عبیده الربذی عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما اختلفت أمه بعد نبیها إلا ظهر أهل باطلها على أهل حقها.» (۳)

این روایت را نیز ابونعیم اصفهانی نقل کرده و تنها اشکال سندش طبق برنامه ی جوامع الكلم ، منکر الحدیث بودن موسی بن عبیده است؛ اما او را تعدادی از بزرگان اهل سنت توثیق کرده اند.

فصل الخطاب اینکه ألبانی بعد از نقل اقوال علما درباره ی او می گوید: «از این اقوال برای من روشن شد که موسی بن عبیده از کسانی است که به احادیثش استشهاد می شود.» (۴)

لذا اقل درجه ی این سند این است که در کنار سند یکم معتبر می شود.

ص: ۳۴۵

۱- حلیه الأولیاء لابی نعیم ج ۴ ص ۳۱۳

۲- بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم: أحمد بن عبد الله الأصبهانی : ثقه / محمد بن أحمد الغطریفی: ثقه / احمد بن العباس بن موسی العدوی: صدوق حسن الحدیث اسماعیل بن سعید الشالنجی الکسائی ابو اسحاق الطبری: ثقه / جریر بن عبد الحمید الضبی: ثقه عطاء بن السائب الثقفی : صدوق حسن الحدیث / عامر الشعبی : ثقه

۳- ذکر من اسمه شعبه ج ۱ ص ۶۸

۴- سلسله الاحادیث الصحیحه ، ج ۷ ص ۴۲۹-۴۳۱ ح ۳۱۵۰ سایت شامله / فیدو لی من هذه الأقوال أنه ممن یتشهد به



## یاد آوری حق امیرالمومنین علیه السلام در سقیفه و بعد از آن

بر خلاف تصور عموم مخالفین، در سقیفه و بعد از آن حق امیرالمومنین علیه السلام برای خلافت توسط عده ای از صحابه یاد آوری شد.

بعد از اینکه بر خلاف میل انصار، بیعت به سمت ابوبکر سوق داده شد، بعضی از آن ها از کرده ی خود پشیمان شدند و گفتند: فقط با علی (علیه السلام) بیعت می کنیم!

روایت یکم:

زبیر بن بکار (متوفای ۲۵۶ هـ) که خطیب بغدادی از او به عنوان «ثقه، عالم به انساب و عارف به اخبار متقدمین و آثار» یاد کرده است (۱)،

می نویسد:

«هنگامی که بشیر بن سعد با ابوبکر بیعت کرد و مردم گرد ابوبکر جمع شدند و با او بیعت کردند، ابوسفیان بن حرب به خانه ای که در آن علی بن ابی طالب علیهما السلام بود گذر کرد و و ایستاد و شعری سرود ...

ای بنی هاشم مردم را در مورد خودتان به طمع نیندازید، مخصوصا قبیله ی تیم بن مره یا عدی؛ حکومت نیست جز در شما و به سوی شما و هیچ کس جز ابو الحسن علی علیه السلام شایسته ی آن نیست؛ ای ابوالحسن آن را محکم ببند و تو به کاری که امید می رود توانا هستی؛ و کدام انسان قصی را ترک می کند در حالی که نظرش قابل محافظت و مراقبت است و مردم از غالب دور هستند.

پس علی علیه السلام به ابوسفیان فرمود: تو کاری را می خواهی که ما از یاری کنندگانش نیستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با من پیمانی بسته است که من بر آن پیمان هستم و ابوسفیان او را رها کرد و نزد عباس بن عبدالمطلب در منزلش رفت و گفت: ای ابوالفضل، تو سزاوارتر به ارث برادرت هستی؛ دستت را بده تا با تو بیعت کنم و بعد از بیعت من کسی از مردم با تو مخالفت نکند. پس عباس خندید و گفت: ای ابوسفیان! علی (علیه السلام) آن را رد می کند و عباس آن را در خواست می کند؟! و ابوسفیان نافرجام بر گشت» (۲).

ص: ۳۴۶

---

۱- تهذیب التهذیب ج ۳ ص ۲۶۹ رقم ۵۸۰ الزبیر بن بکار بن عبد الله بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن الزبیر بن العوام الأسدی المدنی أبو عبد الله بن أبی بکر قاضی مکه ... وقال الدارقطنی ثقه وقال الخطیب کان ثقه ثبتا عالما بالنسب عارفا بأخبار المتقدمین ومآثر الماضین

۲- الأخبار الموقیبات للزبیر بن بکار، ص ۲۱۹ سایت شامله / لَمَّا يَأْيَعُ بَيْتِي رُبُّنُ سَعْدٍ أَيَا بُكْرٍ، وَأَزْدَحَمَ النَّاسُ عَلَيَّ أَبِي بُكْرٍ

فَبَايَعُوهُ، مَرَّ أَبُو سُفْيَانَ بْنِ حَرْبٍ بِالْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوَقَفَ وَأَنْشَدَ: بِنِي هَاشِمٍ لَا تُطْمَعُوا النَّاسَ فِيكُمْ  
... وَلَا سَيِّمًا تَيْمٌ مِنْ مَرَّةٍ أَوْ عَيْدِي فَمَا الْأَمْرُ إِلَّا فِيكُمْ وَإِلَيْكُمْ ... وَلَيْسَ لَهَا إِلَّا أَبُو حَسَنِ عَلِيٌّ أَبَا حَسَنِ فَاشْدُدْ بِهَا كَفَّ حَازِمٍ ...  
فَبَانِكَ بِالْأَمْرِ الَّذِي يُزْتَجَى مَلِي وَأَيُّ امْرِئٍ يَزْمِي قُصِيًّا وَرَأْيُهَا ... مَنِيعَ الْحَمَى وَالنَّاسُ مِنْ غَالِبٍ قَصِيٍّ فَقَالَ عَلِيٌّ لِأَبِي سُفْيَانَ: "  
إِنَّكَ تُرِيدُ أَمْرًا لَسْنَا مِنْ أَصْحَابِهِ، وَقَدْ عَاهَدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَهْدًا فَأَنَا لَهُ فَتَرَكَهُ أَبُو سُفْيَانَ، وَعَدَلَ إِلَى الْعَبَّاسِ بْنِ  
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي مَنْزِلِهِ، فَقَالَ: يَا أَبَا الْفَضْلِ، أَنْتَ أَحَقُّ بِمِيرَاثِ أَخِيكَ، أَمِئِدُ يَدَكَ لِأُبَايَعَكَ، فَلَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ النَّاسُ بَعْدَ بَيْعَتِي  
إِيَّاكَ فَضَحِكَ الْعَبَّاسُ، وَقَالَ: يَا أَبَا سُفْيَانَ، يَدْفَعُهَا عَلِيٌّ وَيَطْلُبُهَا الْعَبَّاسُ! فَرَجَعَ أَبُو سُفْيَانَ خَائِبًا

روایت دوم:

بنابر روایتی که طبری با سند معتبر<sup>(۱)</sup> نقل کرده، انصار هنگامی که دیدند آنچه را که از خلافت می خواستند از دستشان رفت، همگی یا بعضی از آن ها گفتند: فقط با علی علیه السلام بیعت می کنیم!<sup>(۲)</sup>

ابن اثیر جزری نیز این مطلب را در تاریخش آورده و چنین گفته است:

«عمر و مردم با ابوبکر بیعت کردند؛ پس همه یا بعضی از انصار گفتند: فقط با علی علیه السلام بیعت می کنیم. علی علیه السلام، بنی هاشم، زبیر و طلحه از بیعت کردن تخلف کردند.»<sup>(۳)</sup>

روایت سوم:

چون کار بیعت برای ابوبکر تمام شد، بسیاری از انصار بر بیعتشان با ابوبکر پشیمان شدند و یکدیگر را ملامت کرده و حضرت علی علیه السلام را یاد می کردند.

زبیر بن بکار می نویسد:

«هنگامی که با ابوبکر بیعت شد و حکومتش مستقر شد، بسیاری از انصار برای بیعتشان با او پشیمان شدند

ص: ۳۴۷

---

۱- طبق برنامه ی جوامع الکلم، تمام رجال سند این روایت ثقه هستند بجز محمد بن حمید که توثیقش قبلا در بحث حدیث یوم الدار ذکر شد.

۲- تاریخ الطبری ج ۲ ص ۲۳۳ بحدثنا ابن حمید قال حدثنا جریر عن مغیره عن أبي معشر زیاد بن کلب عن أبي أيوب عن إبراهيم قال لما قبض النبي ... فقالت الأنصار أو بعض الأنصار لا نبايع إلا عليا

۳- الكامل فی التاريخ ج ۲ ص ۱۸۹ فبايعه عمر وبايعه الناس فقالت الأنصار أو بعض الأنصار لا نبايع إلا عليا قال وتخلف علي وبنو هاشم والزبير وطلحه عن البيعه

و یکدیگر را ملامت کردند و علی بن ابی طالب (علیهما السلام) را یاد کردند و اسمش را صدا زدند.»(۱)

ابن تیمیه نیز به صراحت می گوید: اکثر عبد مناف از بنی امیه، بنی هاشم و غیر آنها تمایل زیادی داشتند که حضرت علی علیه السلام خلیفه شود.

«مسلمانان با ابوبکر بیعت کردند، در حالی که بیشتر بنی عبد مناف از بنی امیه، بنی هاشم و غیر آنها تمایل زیادی به علی بن ابی طالب علیهما السلام و پذیرفتن ولایت و حکومتش داشتند.»(۲)

روایت چهارم:

زبیر بن بکار می نویسد:

بعد از تمام شدن بیعت گیری نیز هنوز بحث و گفتگو ادامه داشت و عبد الرحمن بن عوف خطاب به انصار گفت:

«در میان شما در فضیلت کسی مانند ابوبکر، عمر، علی علیه السلام و ابو عبیده جراح نیست.»

که زید بن ارقم جواب داد: ما منکر فضل آنها نیستیم، اما در میان ما نیز اشخاص با فضیلتی چون سعد بن عباده، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و ذو الشهادتین خزیمه بن ثابت وجود دارد و اضافه کرد که:

«و ما می دانیم که از میان کسانی که از قریش نام بردی، کسی است که اگر خلافت را بخواهد، کسی با او نزاع نمی کند و او علی بن ابی طالب علیهما السلام است.»(۳)

روایت پنجم:

زبیر بن بکار سپس نقل می کند که کسی از مهاجرین و انصار در این شکی نداشت که خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، حضرت علی علیه السلام است.

ص: ۳۴۸

۱- الأخبار الموفقیات للزبیر بن بکار، ص ۲۲۲ ح ۳۸۲ سایت شامله / حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْأَنْصَارِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَخْرَمَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ إِبرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ: " لَمَّا بُويعَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَقَرَّ أَمْرُهُ، نَدِمَ قَوْمٌ كَثِيرٌ مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى بَيْعَتِهِ، وَلَا مَ بَعْضَهُمْ بَعْضًا، وَذَكَرُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَهَتَفُوا بِاسْمِهِ

۲- منهاج السنه النبويه ج ۷ ص ۴۹ و بايع المسلمون أبا بكر و كان اكثر بنى عبد مناف من بنى أمية و بنى هاشم و غيرهم لهم ميل قوى إلى على بن أبى طالب يختارون ولايته

۳- الأخبار الموفقیات للزبیر بن بکار، ص ۲۲۰ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِمَّنْ سَمَّيْتَ مِنْ قُرَيْشٍ مَنْ لَوْ طَلَبَ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يُنَازِعْهُ فِيهِ أَحَدٌ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

«محمد بن اسحاق روایت کرده است که: هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، تیم بن مره افتخار کردند.

وی همچنین گفته است: عموم مهاجرین و انصار شکی نداشتند که علی علیه السلام خلیفه ی بعد از رسول خدا (ص) است. پس فضل بن عباس گفت: ای قریشیان و خصوصاً ای بنی تیم، شما تنها خلافت را به وسیله ی نبوت به دست گرفتید، در حالی که ما بر خلاف شما اهل آن هستیم و اگر ما این امر خلافت را که خودمان شایسته ی آن هستیم بخواهیم، کراهت مردم نسبت به ما بزرگتر از کراهتشان نسبت به دیگران خواهد بود به خاطر حسد و کینه شان بر ما و ما می دانیم که نزد صاحب ما عهدی است که به او منتهی می شود و یکی از فرزندان ابو لهب بن عبد المطلب بن هاشم (عتبه) چنین شعر گفت:

گمان نمی کردم که امر (خلافت) از بنی هاشم و از ابو الحسن (علی علیه السلام) برگردانده شود

آیا او اولین کسی نیست که به قبله ی شما نماز خواند؟ آیا او داناترین مردم به قرآن و سنت ها نیست؟

آیا او آخرین کسی نیست که از پیامبر جدا شد؟ و کسی که جبرئیل علیه السلام در غسل و کفن پیامبر (ص) او را یاری کرد

خصوصیاتی که در او (علی) است در دیگران نیست و شکی در آن ندارند و در میان این قوم نیکی های او وجود ندارد

چه چیز آنان را از او بازداشت تا ما آن را بدانیم، ضرر و زیان ما از بزرگترین زیان ها است

زبیر بن بکار گوید: پس علی (علیه السلام) شخصی را به سوی او فرستاد و فرمود: دیگر تکرار نکن؛ چرا که حفظ دین برای ما از هر چیزی محبوب تر است. (۱)

ص: ۳۴۹

۱- الأخبار الموفقیات للزبیر بن بکار، ص ۲۲۰-۲۲۱ سایت شامله / رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ لَمَّا بُويعَ افْتَحَرَتْ تَيْمٌ بِنُ مَرَّةٍ قَالَتْ: وَكَانَ عِمَامَةُ الْمُهَاجِرِينَ وَجِبِلُّ الْأَنْصَارِ لَا يَشْكُونَ أَنَّ عَلِيًّا هُوَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، وَحُصُوصًا يَا بَنِي تَيْمٍ، إِنَّكُمْ، إِنَّمَا أَخَذْتُمْ الْخِلَافَةَ بِالتَّبَوُّهِ وَنَحْنُ أَهْلُهَا دُونَكُمْ، وَلَوْ طَلَبْنَا هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي نَحْنُ أَهْلُهُ لَكَانَتْ كِرَاهَةُ النَّاسِ لَنَا أَعْظَمَ مِنْ كِرَاهَتِهِمْ لِغَيْرِنَا، حَسِيدًا مِنْهُمْ لَنَا وَحَقْدًا عَلَيْنَا، وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ عِنْدَ صَاحِبِنَا عَهْدًا هُوَ يَنْتَهِي إِلَيْهِ وَقَالَ بَعْضُ وَلَدِ أَبِي لَهَبٍ بِنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ شِعْرًا مَا كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ الْأَمْرَ مُنْصَرِفٌ ... عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهَا عَنْ أَبِي حَسَنِ أَلَيْسَ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى لِقَبَلَتِكُمْ ... وَأَعْلَمَ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ وَأَقْرَبَ النَّاسِ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَمَنْ ... جَبْرِيلُ عَوْنٌ لَهُ فِي الْغُسْلِ وَالْكَفَنِ مِمَّا فِيهِمْ لَا يَمْتَرُونَ بِهِ ... وَلَيْسَ فِي الْقَوْمِ مِمَّا فِيهِ مِنَ الْحَسَنِ مِمَّا إِذَا الَّذِي رَدَّهُمْ عَنْهُ فَتَعَلَّمَهُ ... هَذَا إِنَّ دَا عَبْنًا مِنْ أَعْظَمِ الْعَبَنِ قَالَ الزُّبَيْرُ: فَبَعَثَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ فَهَاءُ وَأَمْرُهُ أَلَا يَعُودُ، وَقَالَ: سَلَامَةُ الدِّينِ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ غَيْرِهِ

## اشاره ی امیر المومنین علیه السلام به غضب خلافت در شورای شش نفره

عمر بن شبه نمیری (متوفای ۲۶۲ هـ) و طبری با اسناد معتبر روایتی طولانی درباره ی ماجراهای شورای شش نفره نقل کرده اند که پرده از بسیاری از حقایق آن بر می دارد؛ از جمله در قسمتی از این روایت آمده است که بعد از تسلیم خلافت به عثمان توسط عبد الرحمن بن عوف، امیر المومنین علیه السلام فرمودند:

«برای مدتی دراز به او گذاشتی. این اولین روزی نیست که علیه ما همدست شدید؛ (س صبری نیکو می کنم و بر آنچه توصیف می کنید، از خداوند یاری می خواهم. یوسف: ۱۸) به خدا قسم عثمان را خلیفه کردی تا آن را به تو بازگرداند و خدا (هر روز به کاری است. الرحمن: ۲۹)

پس عبد الرحمن گفت: ای علی، بد گمان نباش؛ چرا که من نظر کرده ام و با مردم مشورت کرده ام؛ آن ها کسی را با عثمان برابر نمی گیرند.

پس علی علیه السلام خارج شد در حالی که می فرمود: این نامه به سر خواهد رسید ... و فرمود:

«مردم به قریش می نگرند و قریش به همدیگر می نگرد و می گوید: اگر بنی هاشم بر شما خلافت یابند، هرگز از میانشان خارج نمی شود، ولی اگر در غیر آن ها از قریش باشد، آن را در میان خودتان دست به دست می برید.»<sup>(۱)</sup>

سند روایت ابن شبه نمیری را برنامه ی جوامع الکلم<sup>(۲)</sup> و محقق کتابش، عبد الله الدویش<sup>(۳)</sup>

تصحیح کرده اند.

طبری نیز این روایت را با پنج سند نقل کرده که طبق برنامه ی جوامع الکلم، سند سوم ضعیف و بقیه حسن هستند<sup>(۴)</sup>:

ص: ۳۵۰

۱- فقال علی جبوته حبو دهر لیس هذا اول یوم تظاهرتم فیہ علینا ( فصیر جمیل والله المستعان علی ما تصفون ) یوسف ۱۸ والله ما ولیت عثمان إلا- لیرد الأمر إلیک والله ( کل یوم هو فی شأن ) الرحمن ۲۹ فقال عبد الرحمن یا علی لا تجعل علی نفسک سییلا فانی قد نظرت وشاورت الناس فإذا هم لا يعدلون بعثمان فخرج علی وهو یقول سیبلغ الکتاب أجله ... فقال علی إن الناس یظنون إلی قریش وقریش تنظر إلی بیتها فتقول إن ولی علیکم بنو هاشم لم تخرج منهم أبدا وإن کانت فی غیرهم من قریش تداولتموها بینکم

۲- أخبار المدینه ج ۲ ص ۸۱-۸۵ ح ۱۵۹۲ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد متصل ، رجاله ثقات

۳- أخبار المدینه (المجلد السادس)، ج ۳ ص ۱۴۰-۱۴۷ پی دی اف / قال عبد الله الدویش: صحیح رجاله ثقات و رواه ابن

سعد

۴- تاریخ الطبری ج ۲ ص ۵۸۰-۵۸۳

١. حدثني عمر بن شبه قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن الأعمش عن إبراهيم (عن شهر بن حوشب)

٢. (حدثني عمر بن شبه قال حدثنا) محمد بن عبدالله الأنصاري عن ابن أبي عروبه عن قتاده عن شهر بن حوشب

٣. (حدثني عمر بن شبه قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن) ابن مخنف عن يوسف بن يزيد عن عباس بن سهل

٤. (حدثني عمر بن شبه قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن) مبارك بن فضاله عن عبيدالله بن عمر (عن عمرو بن ميمون الأودي)

٥. (حدثني عمر بن شبه قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن مبارك بن فضاله عن) يونس بن أبي إسحاق عن عمرو بن ميمون الأودي

ص: ٣٥١

## شبهه: چرا امام علی علیه السلام قیام نکردند تا حقشان را پس بگیرند؟

### اشاره

یکی از سؤالات و شبهاتی که همواره مطرح بوده، این است که اگر حضرت علی علیه السلام خلیفه ی منصوب از جانب خداوند بوده است، پس چرا قیام نکرد تا حقش را از خلفای غاصب بستاند؟!

ما جواب این سؤال را ابتدا از قرآن و سپس روایات نبوی و سپس کلام خود حضرت امیرالمومنین علیه السلام می دهیم.

### دلیل قرآنی

#### اشاره

خداوند در قرآن نام تعدادی از پیامبران را می برد و سپس می فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ...﴾

«آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن.» (۱)

و از جمله ی آن پیامبران ، حضرت موسی، هارون و سلیمان علیهم السلام است که چند آیه قبلش از آن ها یاد شده است؛

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ﴿۱﴾ كُلًّا هَدَيْنَا ﴿۲﴾ وَنُوحًا هَدَيْنَا مِّن قَبْلُ ﴿۳﴾ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ ﴿۴﴾ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾

«و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم [و] همه را هدایت کردیم، و نوح را از پیش هدایت کرده بودیم، و از نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم، و بدین سان نیکوکاران را پاداش می دهیم.» (۲)

حضرت امیرالمومنین علیه السلام نیز با اقتدا به سیره ی آن سه پیامبر، بهترین تصمیم را گرفتند که در ادامه توضیح می دهیم.

ص: ۳۵۲

۱- انعام: ۹۰

۲- انعام: ۸۴



## یکم: اقتدا به سیره ی حضرت موسی علیه السلام

دلیل صبر امیر المومنین علیه السلام و شمشیر نکشیدنشان برای باز پس گرفتن حکومت ، نداشتن یاور و امتحان مردم توسط خداوند بود و به همان دلیلی که حضرت موسی علیه السلام از عصایش در فتح ارض موعود به تنهایی استفاده نکرد، امیر المومنین علیه السلام نیز از ذوالفقارش برای گرفتن حقش استفاده نکرد تا خود مردم این امر را محقق کنند.

قرآن درباره ی بنی اسرائیل در ماجرای وارد شدن به ارض موعود می فرماید:

(قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا ۖ فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ .)

«(بنی اسرائیل) گفتند: ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همینجا نشسته ایم.» (۱)

## دوم: اقتدا به سیره ی حضرت هارون علیه السلام

حضرت هارون علیه السلام کسی است که وقتی حضرت موسی علیه السلام به میقات می رفتند ، ایشان را جانشین خودشان قرار دادند ؛

(وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ۖ وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ .)

«و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم؛ سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم؛ به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد. و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قومم باش. و (آنها) را اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما.» (۲)

اما بنی اسرائیل ، به بت پرستی رو آوردند و نزدیک بود جانشین بر حق حضرت موسی علیه السلام که پیامبر الهی نیز بود را بکشند ؛

ص: ۳۵۳

۱- مائده: ۲۴

۲- اعراف: ۱۴۲

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي ۖ أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ ۖ وَأَلْقَى الْأُلُوحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ۖ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

«و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید (و آیین مرا ضایع کردید)! آیا در مورد فرمان پروردگارتان (و تمدید مدت میعاد او)، عجله نمودید (و زود قضاوت کردید؟!))» سپس الواح را افکند، و سر برادر خود را گرفت (و با عصبانیت) به سوی خود کشید؛ او گفت: فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛ و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شامت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده.» (۱)

و حضرت هارون علیه السلام به دلیل متفرق نشدن بنی اسرائیل، قیام نکردند؛

(قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي ۖ إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي).

«(هارون) گفت: ای فرزند مادرم! [=ای برادر!] ریش و سر مرا مگیر! من ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سفارش مرا به کار نبستی.» (۲)

بنابراین حضرت امیرالمومنین علیه السلام با اقتدا به سیره ی حضرت هارون علیه السلام، صبر کرده اند که در این باره روایاتی نیز در کتب اهل سنت نقل شده است.

ابن عبد البر از جابر و شعبی نقل می کند که گفتند:

«هنگامی که طلحه و زبیر خروج کردند، ام الفضل دختر حارث به علی علیه السلام نامه نوشت و از خروج آن ها خبر داد. پس علی علیه السلام فرمود: از طلحه و زبیر عجیب است؛ هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وفات یافتند، ما گفتیم اهل و اولیای ایشان هستیم؛ کسی را نسزد که با ما در حکومت آن حضرت منازعه کند؛ پس قوم ما بر ما ابا کردند و حکومت را به غیر ما دادند. به خدا قسم اگر ترس از تفرقه، بازگشت به کفر و خروج مردم از دین

ص: ۳۵۴

۱- اعراف: ۱۵۰

۲- طه: ۹۴

نمود، اوضاع را تغییر می دادیم؛ پس بر بعضی از درد ها صبر کردیم» (۱)

و نیز در آن هنگامی که طلحه و زبیر بیعتشان را شکستند، فرمودند:

«خدایا من از تو در برابر قریش کمک می خواهم؛ آن ها قطع رحم کردند و جایگاه و فضیلت بزرگ مرا کوچک کردند و برای جنگ با من دور هم گرد آمدند که من نسبت به آن ها سزاوار تر بودم و آن را از من ربودند، سپس گفتند: با سختی صبر کن و با غم زندگی کن! و من نگاه کردم و با من دوستان و یاری دهندگانی نبود جز اهل بیتم که ترسیدم از بین بروند. پس چشم بر خار گذاشتم و با غصه آب نوشیدم و با فرو خوردن خشم بر چیزی که از حنظل تلخ تر بود و بر قلب از تیزی شمشیر دردناک تر بود صبر کردم» (۲)

### سوم: اقتدا به داستان قضاوت حضرت سلیمان علیه السلام

شاید این داستان قضاوت حضرت سلیمان علیه السلام، علت صبر امیر المومنین علیه السلام را ملموس تر نماید.

بخاری در صحیحش از ابوهیره از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است که فرمودند:

«دو زن در صحرائی دو کودک خود را همراه داشتند، گرگی آمد کودک یکی از ایشان را برد. رفیقه او گفت: گرگ، کودک تو را برده است. زن دیگر گفت: نه کودک تو را برده است. پس شکایت نزد داود علیه السلام بردند. آن حضرت به مفاد زن بزرگتر حکم کرد؛ چون از نزد داود علیه السلام بیرون شدند، سلیمان علیه السلام را ملاقات کردند و حکم پدرشان را با وی در میان گذاشتند. ایشان گفتند: کاردی بیاورید تا کودک را در میان شما دو قسمت کنم. زن بزرگتر خاموش بود، ولی زن کوچکتر گفت: خدا بر تو رحمت کند، این کار را نکن؛ این بچه فرزند او است.

ص: ۳۵۵

۱- الاستیعاب ج ۲ ص ۴۹۷ و ذکر عمر بن شبه عن المدائنی عن أبي مخنف عن جابر عن الشعبي قال لما خرج طلحه والزبير كتبت أم الفضل بنت الحارث إلى علي بخروجهم فقال علي العجب لطلحه والزبير إن الله عز وجل لما قبض رسوله صلى الله عليه و آله وسلم قلنا نحن أهله وأولياؤه لا ينازعنا سلطانه أحد فأبى علينا قومنا فولوا غيرنا وأيم الله لولا مخافه الفرقه وأن يعود الكفر وبيوء الدين لغيرنا فصبرنا على بعض الألم

۲- الإمامه والسياسة ج ۱ ص ۱۲۶-۱۲۷ و شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۶۱ اللهم إني أستعين بك علي قریش فإنهم قطعوا رحمی وصغروا عظیم منزلتی وفضلی واجتمعوا علی منازعتی حقا کنت أولى به منهم فسلبونیة ثم قالوا اصبر کمدا وعش متأسفا فنظرت فإذا لیس معی رفاق ولا مساعد إلا أهل بیتی فضننت بهم علی الهلاک فأغضیت عینی علی القذی وتجرعت رفیق علی الشجا وصبرت من کظم الغیظ علی أمر من العلقم طمعا وآلم للقلب من حز الحديد

پس سلیمان علیه السلام فرمان داد تا طفل را به زن کوچک بدهند.»(۱)

آری، امیر المؤمنین علیه السلام نیز بسان مادری مهربان، کودک نوپایش را رها کرد تا زنده بماند، ولو در دامان نامادری

ص: ۳۵۶

---

۱- صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۴۸۵ ح ۶۳۸۷ عن أبي هريره رضى الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال كانت امرأتان معهما ابناهما جاء الذئب فذهب بابن إحداهما فقالت لصاحبتها إنما ذهب بابنك وقالت الأخرى إنما ذهب بابنك فتحاكما إلى داود عليه السلام فقضى به للكبرى فخرجا على سليمان بن داود عليهما السلام فأخبرتا فقال اتوني بالسكين أشقه بينهما فقالت الصغرى لا تفعل يرحمك الله هو ابنها فقضى به للصغرى

اهل سنت روایات متعددی نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امیرالمومنین علیه السلام و خواص یارانسان در برابر خلفای غاصب دستور به صبر داده بودند و به ویژه از امیر مومنان علیه السلام پیمان گرفته بودند.

### دستور صبر به امیر المومنین علیه السلام

روایت یکم: احمد بن حنبل با سند صحیح روایت کرده است که:

«علی بن ابیطالب علیهما السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: به زودی بعد از من اختلاف یا امری اتفاق خواهد افتاد. پس اگر توانستی که صلح کنی، همین کار را بکن.» (۱)

احمد شاکر سند این روایت را تصحیح کرده (۲) و هیشمی نیز همه ی رجال سندش را ثقه دانسته (۳) و برنامه ی جوامع الکلم سندش را در متابعات و شواهد حسن دانسته است. (۴)

روایت دوم: زبیر بن بکار (متوفای ۲۵۶ هـ) می نویسد:

هنگامی که بشیر بن سعد با ابوبکر بیعت کرد و مردم گرد ابوبکر جمع شدند و با او بیعت کردند، ابوسفیان بن حرب به خانه ای که در آن علی بن ابی طالب علیه السلام بود گذر کرد و و ایستاد و شعری سرود و در آن از امیرالمومنین علیه السلام خواست که با همکاری ابوسفیان برای بازپس گرفتن خلافت قیام کند؛ «پس علی (علیه السلام) به ابوسفیان فرمود: تو کاری را می خواهی که ما از یاری کنندگانش نیستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با من پیمانی بسته است که من بر آن پیمان هستم.» (۵)

ص: ۳۵۷

۱- حدثنا عبد الله حدثني محمد بن أبي بكر المقدمي ثنا فضيل بن سليمان يعني النميري ثنا محمد بن أبي يحيى عن إياس بن عمرو الأسلمي عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إنه سيكون بعدى اختلاف أو أمر فإن استطعت أن تكون السلم فافعل

۲- مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۴۶۹ ح ۶۹۵ پی دی اف؛ قال الشاکر: إسناده صحیح

۳- مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۳۴ رواه عبد الله ورجاله ثقات

۴- حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی متابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقین عدا إياس بن عمرو الأسلمي وهو مقبول

۵- الأخبار الموفقیات للزبیر بن بکار، ص ۲۱۹ فَقَالَ عَلِيُّ لِأَبِي سَيْفِيَانَ: " إِنَّكَ تُرِيدُ أَمْرًا لَسْنَا مِنْ أَصْحَابِهِ، وَقَدْ عَاهَدَ رَسُولُ اللَّهِ

صلى الله عليه وآله وسلم عَهْدًا فَأَنَا لَهُ

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صریحا از ظهور پیشوایان شیطان صفت بعد از خودشان خبر داده اند و یاران مخلصشان از جمله جناب حذیفه بن یمان و ابوذر غفاری را به صبر امر فرموده اند.

مسلم در صحیحش چنین روایت کرده است:

«حذیفه بن یمان می گوید: به رسول خدا عرض کردم: ما در زمان شری بودیم خدا خیری آورد و ما الآن در خیر هستیم آیا دنباله این خیر، شری است؟ فرمود: بلی، گفتم دنباله آن شر خیری است؟ فرمود: بلی. گفتم آیا دنباله آن خیر نیز شری است؟ فرمود: بلی. گفتم: چگونه است؟ فرمود: بعد از من پیشوایانی بر شما حکومت کنند که به هدایت من هدایت نیافته اند و به سیره و سنت من رفتار نمی کنند و به زودی در میان آنان مردانی حاکم می شوند که دلهای آنها دلهای شیاطین است ولی در لباس انسان درآمده اند. گفتم: اگر من آن زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود: گوش فرادار و از امیر اطاعت کن، هر چند بر پشت تو تازیانه زند و مال تو را بر باید گوش بده و پیروی کن.»<sup>(۱)</sup>

با توجه به این که در واژه «سَيِّقُومٌ» از کلمه «س» استفاده شده، این مطلب را می رساند که این پیشوایان با آن ویژگیهایی که دارند، به زودی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روی کار می آیند.

و با توجه به این که حذیفه چند روز پس از قتل عثمان بن عفان وفات یافته، و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز تکلیف حذیفه را مشخص کرده است، مصداق این ائمه، تنها سه خلیفه اول می تواند باشد و نه کس دیگر.

ص: ۳۵۸

---

۱- صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۷۶ ح ۱۸۴۷ قال حذیفه بن الیمان قلت یا رسول الله إنا كنا بشر فجاء الله بخير فنحن فيه فهل من وراء هذا الخير شر قال نعم قلت هل وراء ذلك الشر خير قال نعم قلت فهل وراء ذلك الخير شر قال نعم قلت كيف قال يكون بعدى أئمة لا يهتدون بهدای ولا يستنون بسنتی وسيقوم فيهم رجال قلوبهم قلوب الشياطين فی جثمان إنس قال قلت كيف أصنع یا رسول الله إن أدركت ذلك قال تسمع وتطيع للأمر وإن ضرب ظهرك وأخذ مالك فاسمع وأطع

روایت دیگر در مورد دستور صبر به جناب ابوذر است که در آن ویژگی آن حاکمان ظالم را غصب «فیء» معرفی کرده است.

روایت یکم:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ای اباذر، در چه حال هستی هنگامی که بعد از من حاکمانی می آیند که فیء (آنچه از کفار بدون جنگ نصیب پیامبر می شود؛ مانند فدک) را برای خودشان می گیرند؟» گفتم: قسم به آن خدایی که تو را به حق فرستاده، شمشیرم را بر دوشم می گذارم و با آن پیکار می کنم تا کشته شوم و به شما ملحق شوم. فرمود: «آیا به چیزی بهتر از آن تو را یاد ندهم؟ صبر کن تا مرا ببینی.»<sup>(۱)</sup>

این روایت را ابو داود در سننش و احمد در مسندش نقل کرده و حمزه احمد الزین سندش را تصحیح کرده است.<sup>(۲)</sup>

تنها اشکالی که عده ای به سند این روایت گرفته اند، مجهول بودن خالد بن وهبان است، در حالی که ابن حبان توثیقش کرده<sup>(۳)</sup>

و حاکم نیز از او در صحیحش روایت نقل کرده و تلویحا توثیقش کرده است.<sup>(۴)</sup>

جناب ابوذر نیز در ایام خلافت عثمان در تبعید به شهادت رسید.

ص: ۳۵۹

---

۱- سنن أبی داود ج ۴ ص ۲۴۱ ح ۴۷۵۹ عن أبی ذر أن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال یا أبا ذر کیف أنت عند ولاء یستأثرون علیک بهذا الفیء قال والذی بعثک بالحق أضع سیفی علی عاتقی فاضرب به حتی ألحقک قال أفلا أدلک علی خیر لک من ذلک تصبر حتی تلقانی

۲- مسند أحمد، ج ۱۶ ص ۲۲-۲۳ ح ۲۱۴۵۰ و ۲۱۴۵۱ پی دی اف؛ قال حمزه احمد الزین: إسناده صحیح

۳- الثقات ج ۴ ص ۲۰۷ رقم ۲۵۲۲ خالد بن وهبان بن خاله أبی ذر الغفاری یروی عن أبی ذر روی عنه الناس

۴- المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۲۰۳ رقم ۴۰۲ «خالد بن وهبان لم یجرح فی روایاته وهو تابعی معروف.» ترجمه: «خالد بن وهبان در روایاتش جرح نشده است و او تابعی معروفی است.»



«معاویه به عثمان نامه نوشت و از ابو ذر شکایت کرد و از او خواست که ابو ذر را نزد خودش ببرد؛ پس عثمان او را به مدینه آورد و تک و تنها به ربنده (بیابانی در شرق مدینه) تبعید کرد و در آنجا در زمان خلافت عثمان از دنیا رفت (به شهادت رسید)»<sup>(۱)</sup>.

ابن شبه نمیری (متوفای ۲۶۳ هـ) از مالک بن اوس بن حدثان روایت کرده است که گفت:

«من از ابو ذر حدیث می شنیدم و برای من کسی محبوبتر از او برای دیدنش یا ملاقات کردنش نبود؛ پس معاویه به عثمان نامه نوشت که اگر در شام کاری داشتی، پس ابا ذر را از آن خارج کن؛ چرا که او مردم را از نزد من رانده است. پس عثمان به او نامه نوشت و به آوردنش دستور داد. پس هنگامی که [ابو ذر] آمد، مردم ندا دادند که این ابو ذر است؛ پس خارج شدم تا او را ببینم؛ پس داخل مسجد شد و دو رکعت نماز گزارد، سپس عثمان آمد تا اینکه در نزد او ایستاد و نه به او فحش داد و نه توبیخش کرد. پس عثمان به او گفت: کجا بودی زمانی که به شترهای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حمله شد؟ گفت: از چاه داشتم آب می کشیدم. سپس ابو ذر صدایش را بلند کرد و گفت: (و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده) توبه: ۳۴ تا آخر آیه. پس عثمان به او دستور داد که [از مدینه] به ربنده خارج شود و او نیز خارج شد»<sup>(۲)</sup>.

عبد الله الدویش در تحقیق کتاب ابن شبه، سند این روایت را تحسین کرده است.<sup>(۳)</sup>

ص: ۳۶۰

۱- عمده القاری ج ۸ ص ۲۴۸ فکتب یشکوه إلی أمير المؤمنين عثمان ، وأن يأخذوه إليه ، فاستقدمه عثمان ، رضی الله تعالی عنه ، إلی المدینه وأنزله بالربذه وحده ، وبها مات فی خلافة عثمان ، رضی الله تعالی عنه

۲- أخبار المدینه ج ۲ ص ۱۴۲ ح ۱۸۱۲ حدثنا يزيد بن هارون قال أنبأنا محمد بن عمرو عن أبي عمرو بن خمّاش عن مالك بن أوس بن الحدّان قال كنت أسمع بأبي ذر فلم يكن أحد أحب إلي أن أراه أو ألقاه منه فكتب معاوية إلی عثمان إن كان لك في الشام حاجة فأخرج أبا ذر منه فإنه قد نفل الناس عندي فكتب إليه عثمان رضی الله عنه يأمره بالقدوم فلما قدم تصايح الناس هذا أبو ذر فخرجت أنظر إليه فيمن ينظر فدخل المسجد فصلى ركعتين ثم أتى عثمان رضی الله عنه حتى وقف عليه فما سبه ولا- أنه فقال له عثمان رضی الله عنه أين كنت حين أغير على لقاح رسول الله قال كنت على البئر أستقي ثم رفع أبو ذر صوته الأشد فقال (والذين يكتزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله) التوبه ۳۴ إلی آخر الآيه فأمره عثمان رضی الله عنه أن يخرج إلی الربذه فخرج

۳- أخبار المدینه ج ۳ ص ۲۵۴ پی دی اف؛ قال عبد الله الدویش: إسناده حسن

عبد الرزاق صنعانی (متوفای ۲۱۱ هـ) روایت دیگری درباره ی دستور صبر به جناب ابو ذر که صراحتاً خبر از تبعید او می دهد با سند صحیح مرسل از طاووس بن کیسان یمانی (از علمای بزرگ تابعی و متوفای ۱۰۶ هـ) نقل می کند که گفت:

«پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ابو ذر فرمود: تو را می بینم که زیاد حرف میزنی؛ پس چطور هستی زمانی که از مدینه تو را بیرون بکنند؟ گفت: به زمین مقدس می آیم. فرمود: پس چطور هستی وقتی که از آن بیرون کنی؟ گفت: شمشیرم را بر میدارم و با آن پیکار می کنم. فرمود: نه، بلکه بشنو و اطاعت کن، اگرچه بنده ای سیاه باشد. [راوی] گوید: پس هنگامی که ابو ذر به سوی ربه خارج شد، در آنجا غلام سیاهی برای عثمان یافت.» (۱)

نکته اینکه مراسیل طاووس در نزد عامه، از جمله مرسل های معتبر هستند. (۲)

ص: ۳۶۱

۱- مصنف عبد الرزاق ج ۲ ص ۳۸۱ ح ۳۷۸۴ عبد الرزاق عن معمر عن بن طاووس عن أبيه قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لأبي ذر ما لي أراك لقابقا كيف بك إذا أخرجوك من المدينة قال أتى الأرض المقدسه قال فكيف بك إذا أخرجوك منها قال أتى المدينة قال فكيف بك إذا أخرجوك منها قال أخذ سيفي فأضرب به قال فلا ولكن اسمع وأطع وإن كان عبداً أسود قال فلما خرج أبو ذر إلى الربه وجد بها غلام لعثمان أسود

۲- عبد الله بن يوسف الجديع در تقسیم بندی اعتبار روایات مرسل تابعین، می نویسد: «الطبقه الثانيه: أوساط التابعين، وهم الذين أدرکوا علی بن أبي طالب، ومن بقى حيا إلى عهده وبعیده من الصحابه، كحذيفه بن اليمان، وأبى موسى الأشعري، وأبى أيوب الأنصاري، وعمران بن حصين، وسعد بن أبي وقاص، وعائشه أم المؤمنين، وأبى هريره، والبراء بن عازب، وعبد الله بن عمر، وعبد الله بن عباس، ووقع سماعهم من بعضهم. ومثال هؤلاء التابعين: الحسن البصري، ومحمد بن سيرين، وعطاء بن أبي رباح، وطاوس اليماني، والقاسم بن محمد، وأبو سلمه بن عبد الرحمن، وعامر الشعبي، ومجاهد بن جبر فمراسيل هذه الطبقه صالحه تكتب ويعتبر بها.» ترجمه: طبقه دوم: تابعین طبقه متوسط و آن ها کسانی هستند که علی بن ابی طالب (ع) ... عائشه و .. را درک نموده اند و از بعضی از آنها حدیث شنیده اند. و مثال این تابعین: حسن بصری، .. طاووس یمانی، قاسم بن محمد، .. عامر شعبی و مجاهد بن جبر است. پس مرسل های این طبقه صلاحیت دارند، نوشته می شوند و معتبر هستند. تحریر علوم الحدیث، ج ۲ ص ۹۲۹-۹۳۰ سایت شامله شمس الدین ذهبی نیز مراسیل این طبقه از تابعین را نیکو و بی اشکال دانسته است: «فمن صحاح المراسيل: مُرسل سعيد بن المسيب ... ونحو ذلك. فإن المرسل إذا صحَّ إلى تابعي كبير، فهو حُجَّه عند خلق من الفقهاء ... وإن صحَّ الإسنادُ إلى تابعي متوسط الطبقه، كمراسيل: مجاهد، وإبراهيم، والشعبي. فهو مُرسل جيد لا بأس به، يقبله قومٌ ويُرَدُّه آخرون.» ترجمه: «از مرسل های صحیح: مرسل سعید بن مسیب ... و از این قبیل است. اگر سند حدیث مرسل تا تابعی بزرگی صحیح باشد، پس آن در نزد بسیاری از فقها حجت است ... و اگر سند روایت تا تابعی متوسط طبقه صحیح باشد؛ مانند مرسل های مجاهد، ابراهیم و شعبی، پس آن مرسل نیکویی است که اشکالی به آن نیست و گروهی قبولش

میکنند و دیگران ردش می کنند. الموقظه فی علم مصطلح الحدیث ، ص ۳۸-۴۰ سایت شامله

همین روایت با اسناد دیگر نیز نقل شده؛ چنانکه ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«احمد و ابو یعلی از ابی ذر روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: "چکار میکنی زمانی که تو را از مسجد نبوی (مدینه) بیرون کنند؟ گفت: به شام می روم. فرمود: چکار میکنی زمانی که تو را از آن (شام) بیرون کنند؟ گفت: به مسجد نبوی (مدینه) باز می گردم. فرمود: چکار میکنی وقتی که تو را از آن بیرون کنند؟ گفت: با شمشیرم پیکار میکنم. فرمود: تو را بر چیزی بهتر از آن راهنمایی میکنم که به هدایت نزدیکتر است. فرمود: بشنو و اطاعت کن و هر کجا تو را راندند بپذیر". و احمد از طریق دیگر نیز این روایت را از ابو ذر نقل کرده است و صحیح این است که انکار ابو ذر بر سلاطین بود که مال و اموال را برای خودشان برمیداشتند و انفاقش نمی کردند.»<sup>(۱)</sup>

مطالب در مورد تبعید جناب ابوذر و به شهادت رساندنش توسط عثمان زیاد است که چون محل بحث ما در اینجا نیست، تنها به ذکر کلام ابن اثیر جزری اکتفا می کنیم:

«در این سال (سال ۳۰ هـ) ماجرای ابوذر اتفاق افتاد که معاویه وی را از شام دور کرده و به مدینه فرستاد؛ و در علت این کار مطالب بسیاری بود؛ از جمله دشنام دادن معاویه به او و تهدید به قتل کردن وی و او را سوار بر شتری بدون محمل به مدینه فرستادن و او را به صورتی زشت از مدینه تبعید کردند که روایت آن درست نیست؛ اما اگر درست باشد، می توان در توجیه کار عثمان گفت که امام حق دارد که رعیت خویش را ادب نماید! و یا توجیهاتی دیگر؛ نه این که این کار عثمان را سبب اشکال گرفتن بر عثمان بدانیم که من نقل آن را دوست

ص: ۳۶۲

---

۱- فتح الباری ج ۳ ص ۲۷۵ در شرح ح ۱۳۴۱ ولأحمد وأبی یعلی من طریق أبی حرب بن أبی الأسود عن عمه عن أبی ذر أن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال له کیف تصنع إذا أخرجت منه أي المسجد النبوی قال آتی الشام قال کیف تصنع إذا أخرجت منها قال أعود إليه أي المسجد قال کیف تصنع إذا أخرجت منه قال أضرب بسیفی قال أدلک علی ما هو خیر لک من ذلک وأقرب رشدًا قال تسمع وتطیع وتنساق لهم حیث ساقوک وعند أحمد أيضا من طریق شهر بن حوشب عن أسماء بنت یزید عن أبی ذر نحوه والصحیح أن إنکار أبی ذر کان علی السلاطین الذین يأخذون المال لأنفسهم ولا ینفقونه فی وجهه

تاریخ نیز گواهی می دهد که مردم نتوانستند بیش از پنج سال، حکومت امیرالمومنین علیه السلام را تاب بیاورند و سه جنگ پی در پی علیه ایشان به راه انداختند و در نهایت نیز بر سر حکومت، آن حضرت را به شهادت رساندند و این در حالی بود که مشتاقانه و مُصْرَّانه با حضرت بیعت کردند، اما بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، آن حضرت یار و یآوری نداشتند و مردم حتی جواب سلام ایشان را نیز نمی دادند! (۲)

لذا روشن است که بهترین کار، صبر بود.

ص: ۳۶۳

---

۱- الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۱۰ و فی هذه السنه کان ما ذکر فی أمر أبی ذر وإشخاص معاویه إیاه من الشام إلی المدینه وقد ذکر فی سبب ذلك أمور کثیره من سب معاویه إیاه وتهدیدة بالقتل وحمله إلی المدینه من الشام بغير وطاء ونقیه من المدینه علی الوجه الشنیع لا یصح النقل به ولو صح لکان ینبغی أن یعتذر عن عثمان فإن للإمام أن یؤدب رعیتة و غیر ذلك من الأعدار لا أن یجعل ذلك سببا للطنع علیه کرهت ذکرها

۲- صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۵۴۹ ح ۳۹۹۸ عایشه گوید: «وکان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمه فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس» ترجمه: «تا زمانی که فاطمه سلام الله علیها زنده بود، علی (علیه السلام) دارای وجهه و آبرویی در نزد مردم بود. هنگامی که فاطمه سلام الله علیها وفات کرد، مردم از او رو برمی گرداندند.»

پاسخ این سؤال از زبان خود امیرالمومنین علیه السلام در کتب شیعه چنین آمده است:

«اشعث بن قیس که از سخن علی علیه السلام خشمگین بود گفت: ای پسر ابو طالب! چرا هنگامی که افرادی از تیم بن مرّه و بنی عدی بن کعب و پس از آنان بنو امیه با ابو بکر بیعت کردند، نجنگیدی و شمشیر نزدی؟ و از هنگامی که به عراق آمده ای، در هر سخن و خطبه ای که با ما داشته ای نبوده که در پایان آن پیش از به زیر آمدن از منبر نگویی که: «به خدا سوگند! من از خود مردم به آنان سزاوارترم، از پگاه درگذشت رسول خدا همواره به من ستم شده است» پس چرا در دفاع از حقت شمشیر نزدی؟!»

علی (علیه السلام) فرمود: ای پسر قیس! گفתי و حال پاسخ را بشنو؛ این ترس و فرار از مرگ نبود که مرا از آن بازداشت، من بیش از هر کسی می دانم که آنچه نزد خداوند است برایم از دنیا و آنچه در آن است بهتر می باشد؛ ولی آنچه مرا از شمشیر کشیدن بازداشت وصیت و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با من بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا از آنچه امت پس از حضرتش با من خواهند کرد خبر داده بود؛ بنا بر این هنگامی که کردار امت را با خود دیدم بیش از آنچه از پیش می دانستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من گفته بود، نبود. گفتم: ای رسول خدا! آنک که چنان شود چه وصیت و توصیه ای به من دارید؟ فرمود: «اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و اگر نیافتی دست نگهدار و خون خویش حفظ کن تا که برای برپایی دین و کتاب خدا و سنت من یارانی بیابی.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا خبر داد که به زودی امت مرا رها خواهند کرد و با فردی جز من بیعت خواهند نمود و جز مرا پیروی خواهند کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا خبر داد که من نسبت به او مانند هارونم نسبت به موسی علیه السلام و اندکی پس از حضرتش سرنوشت امت همانند هارون علیه السلام و پیروانش و گوساله و گوساله پرستان خواهد شد آنک که موسی به هارون علیهما السلام گفت: ای هارون! چرا هنگامی که دیدی گمراه شدند، از آنان جدا نشدی؟ آیا می خواستی مرا نافرمانی کنی؟! (گفت: ای برادر! این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند) و گفت: ای برادر! مرا سرزنش مکن، ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل جدائی انداختی و وصیتم را بکار نبستی!) یعنی هنگامی که موسی هارون را به جای خود بر آنان گمارد، به وی فرمود: اگر گمراه شدند و یارانی یافت با آنان جهاد کند و اگر نیافت دست نگهدارد و خون خویش را حفظ کند و پراکنده شان نسازد. و من ترسیدم که برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من

چنین گوید که: چرا میان امت پراکندگی افکندی و وصیتم را به کار نبستی؟ به تو گفتم که اگر یارانی نیافتی دست نگهداری و خون خود و اهل بیت و پیروانت را حفظ کنی.

پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مردم به ابو بکر روی آوردند و با وی بیعت کردند، در حالی که من سرگرم غسل و دفن رسول خدا بودم. سپس به قرآن پرداختم و با خود عهد بستم که جز برای انجام نماز ردایی برنگیرم و پای بیرون نهم تا که قرآن را در کتابی گرد آورم و چنین کردم، سپس فاطمه را برداشتم و دست پسرانم حسن و حسین را گرفتم و به خانه یکایک مجاهدان بدر و پیشگامان در اسلام از مهاجران و انصار رفتم و آنان را در مورد حَقِّم به خدا سوگند دادم و آنان را به یاری خویش فراخواندم، از همه آنان تنها چهار نفر به دعوتم پاسخ دادند؛ سلمان، ابو ذر، مقداد، و زبیر. از خاندانم نیز کسی نبود تا از من پشتیبانی کند؛ حمزه در نبرد احد کشته شده بود و جعفر در نبرد موته، من بودم و دو عامی تندخوی بدبخت ناتوان خوار؛ عباس و عقیل که تازه از کفر به اسلام روی آورده بودند. مردم مرا ناخوش داشتند و رها کردند، آن گونه که هارون به برادرش گفت، گفتم: (ای برادر! همانا که این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند) هارون برایم الگوی نیکویی است و عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم حجت نیرومندی!

اشعث گفت: عثمان نیز چنین کرد! از مردم کمک خواست و آنان را به یاری خویش فراخواند، یارانی نیافت و دست نگهداشت تا که مظلوم کشته شد!

علی (علیه السلام) فرمود: وای بر تو ای پسر قیس! آنک که این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند، اگر به من می گفتند: «البته که تو را می کشیم»، آنان را از کشتن خویش باز می داشتم هر چند که یآوری جز خویش نمی یافتم، ولی گفتند: «اگر بیعت کنی از تو دست برداریم و گرامیت داریم و تو را به خویش نزدیک سازیم و برتریت دهیم و اگر بیعت نکنی تو را می کشیم» چون کسی را نیافتم، با آنان بیعت کردم و بیعت من با آنان، باطلشان را حق نمی کند و برای شان موجب حقی نمی شود.

اگر عثمان هنگامی که مردم به او گفتند: «خود را از خلافت خلع کن تا از تو دست برداریم»، خود را از خلافت خلع می کرد او را نمی کشتند، ولی عثمان گفت: «خودم را از خلافت خلع نمی کنم.» مردم گفتند: «پس ما هم تو را می کشیم» عثمان هم از آنان دست برداشت تا او را کشتند. به جانم سوگند اگر عثمان خود را از خلافت خلع می کرد برایش بهتر بود؛ چرا که خلافت را به ناحق گرفته بود و در آن بهره ای نداشت و چیزی را ادعا کرده بود که از او نبود و حق دیگری را گرفته بود ...

اگر در آن روز که همه بنو تیم بن مرّه با ابو بکر بیعت کردند، چهل نفر گوش به فرمان می یافتم حقا که با آنان جهاد می کردم و اما روزی که با عمر و عثمان بیعت کردند، چنین نمی کردم؛ چرا که من بیعت کرده بودم و فردی مانند من بیعت خویش را نمی شکند ...

ای پسر قیس! به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید سوگند! اگر در آن روز که دار و دسته تیم بن مرّه با ابو بکر بیعت کردند (که مرا به خاطر بیعت با او سرزنش می کنی) چهل نفر می یافتم که همه شان مانند آن چهار نفر آگاه می بودند، دست نمی دادم و با آنان می جنگیدم، ولی نفر پنجمی نیافتم؛ لذا خودداری کردم... وقتی مردم با ابو بکر بیعت کردند چهل مرد از مهاجران و انصار نزد من آمدند و با من بیعت کردند، زیر در میان شان بود. به آنان دستور دادم که سحرگاهان سر تراشیده و سلاح برگرفته در خانه ام آماده باشند. از آنان کسی راست نگفت و به من وفا نکرد جز چهار نفر: سلمان، ابو ذر، مقداد و زبیر ...

ای پسر قیس! به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید سوگند! اگر آن چهل نفری که بیعت کردند به من وفادار می ماندند و سحرگاهان در خانه ام آماده می بودند، پیش از آن که بیعت ابو بکر بر گردنم باشد، با او به جهاد می پرداختم و بر اساس حکم خدا با او رفتار می کردم و اگر پیش از بیعت با عثمان نیز یارانی می یافتم با آنان جهاد می کردم و بر اساس حکم خدا با آنان رفتار می کردم؛ اما پس از بیعت من با آنان، راهی برای جهاد با آنان وجود نداشت.

اشعث گفت: به خدا سوگند! اگر واقعیت این گونه بوده که می گویی، همه امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم جز تو و پیروانت هلاک شده اند.

علی علیه السلام فرمود: ای پسر قیس! به خدا سوگند! آن گونه که می گویم حق با من است، و تنها دشمنان حربی و پیمان شکنان و حيله گران و منکران و معاندان از امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم هلاک گشته اند؛ اما هر کس که به توحید دست آویخته و به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و دین اسلام اقرار کرده و از صف ملت ابراهیم (علیه السلام) خارج نشده و علیه ما ستمکاران را یاری نکرده و با ما دشمنی نورزیده ولی در امر خلافت دچار تردید شده و اهل آن را نشناخته و ولایت ما را نیز نشناخته و با ما دشمنی نورزیده، این فرد مسلمان مستضعفی است که امید رحمت خدا بر او می رود و باید که از گناهانش بیمناک باشد. (۱)

ص: ۳۶۶



جهت سهولت دستیابی به مصادر، آن ها را طبقه بندی کردیم؛ بدین شکل که در اولویت اول از برنامه ی الجامع الکبیر استناد دهی کرده ایم و اگر کتاب مورد استناد ما در آن برنامه نبود، از سایت رسمی مکتبه شامله و اگر در آنجا نیز نبود، از نسخه ی الکترونیکی پی دی اف استفاده کرده ایم. در پاره ای از موارد نیز از منابع متفرقه استفاده کرده ایم که آن ها را در قسمت منابع متفرقه ذکر کرده ایم.

متفرقه:

۱. القرآن الکریم، با ترجمه های سایت: <http://tanzil.net>

۲. برنامه الجامع الکبیر لکتب التراث العربی والاسلامی ؛ مرکز التراث للبرمجیات ؛ الأردن - عمان

۳. سایت برنامه ی شامله به آدرس: <http://www.shamela.ws>

۴. برنامه ی جوامع الکلم متعلق به سایت اسلام وب: <http://gk.islamweb.net>

۵. سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج) به آدرس: <https://www.valiasr-aj.com>

۶. سایت مکتبه اهل البیت به آدرس: <https://www.ablibrary.net>

۷. نهج البلاغه لامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام المؤلف: السید محمد بن الحسین بن موسی یلقب بالشریف الرضی (ت ۴۰۶هـ)

۸. الصحیفه الکامله السجادیه، الامام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام ، با ترجمه ی شیخ حسین انصاریان

ص: ۳۶۷

١. نقد كتاب اصول المذهب الشيعه المؤلف: السيد محمد الحسينى القزوينى / سايت مؤسسه تحقيقاتى حضرت ولى عصر عجل الله فرجه الشريف

٢. جواهر الكلام فى معرفه الإمامه والإمام، المؤلف: آيت الله السيد على الحسينى الميلانى

٣. پیام قرآن، مؤلف: آيت الله ناصر مكارم شيرازى

٤. تفسير نمونه، مؤلف: آيت الله ناصر مكارم شيرازى

٥. تذكره الخواص، المؤلف: يوسف بن قرغلى بن عبد الله الحنفى سبط بن الجوزى (ت ٦٥٤هـ) الناشر: منشورات الشريف الرضى / سايت مكتبه اهل البيت

٦. ينابيع الموده لذوى القربى تأليف: سليمان بن إبراهيم القندوزى الحنفى تحقيق: سيد على جمال أشرف الحسينى الناشر: دار الأسوه للطباعه والنشر المطبعه: أسوه الطبعه: الأولى تاريخ النشر: ١٤١٦ هـ. ق / سايت مكتبه اهل البيت

٧. مقتل الحسين عليه السلام المؤلف: موفق بن احمد الخوارزمى (ت ٥٦٨هـ) تحقيق: الشيخ محمد السماوى الناشر: انوار الهدى، الطبعه الثانيه، سنه ١٣٨١ ش - ١٤٢٣ ق / سايت مكتبه اهل البيت

٨. المناقب تأليف: الموفق بن أحمد بن محمد المكي الخوارزمى المتوفى سنه ٥٦٨ هـ تحقيق: الشيخ مالك المحمودى؛ طبع ونشر: مؤسسه النشر الإسلامى الطبعه: الثانيه ١٤١١ هـ ق / سايت مكتبه اهل البيت

٩. تحفه اثنا عشرية، مؤلف: عبد العزيز دهلوى (ت ١٢٣٩هـ) / سايت ويكى نبشته

١٠. تحفه اثنا عشرية، نويسنده: شاه عبد العزيز دهلوى، تاريخ انتشار: دى ١٣٩٤ شمسى / سايت كتابخانه عقیده

١١. معانى الاخبار (ترجمه)، مؤلف: محمد بن على ابن بابويه معروف به شيخ صدوق، مترجم: عبدالعلى محمدي شاهرودى

١٢. تاريخ سياسى صدر اسلام، ترجمه كتاب سليم. نويسنده: سليم بن قيس هلالى. مترجم: محمود رضا افتخار زاده

١٣. النوافح العطره فى الأحاديث المشتهره المؤلف: محمد بن أحمد بن جار الله الصفدى اليمنى المشرف: محمد بن أحمد اليمنى المحقق المترجم: محمد عبدالقادر عطا الناشر: مؤسسه الكتب الثقافيه - بيروت الطبعه: الأولى سنه الطبع: ١٤١٢هـ - (گوگل بوک)

١. الكافي، المؤلف: محمد بن يعقوب الكليني الناشر: دار الكتب الاسلاميه مرتضى آخوندى تهران - بازار سلطاني ؛ الطبعه الثالثه ١٣٨٨ هـ / سايت كتابخانه مدرسه فقاها

٢. مناقب آل ابى طالب المؤلف: ابن شهر اشوب مشير الدين أبى عبد الله محمد بن على بن شهر اشوب المازندراني الناشر: المطبعه الحيدريه - النجف ؛ ١٣٧٦ هـ - ١٩٥٦ م / سايت كتابخانه مدرسه فقاها

پى دى اف:

٣. عنوان الكتاب: صحيح سنن ابن ماجه (سنن ابن ماجه) المؤلف: ابن ماجه / الألباني المحقق: محمد ناصر الدين الألباني الناشر: مكتبه المعارف سنه النشر: ١٤١٧ - ١٩٩٧ رقم الطبعه: ١ / بر مبنای نسخه ی پى دى اف

٤. عنوان الكتاب: المسند (تحقيق: أحمد شاکر - حمزه الزين) المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: أحمد شاکر - حمزه الزين الناشر: دار الحديث سنه النشر: ١٤١٦ - ١٩٩٥ عدد المجلدات: ٢٠ رقم الطبعه: الأولى / بر مبنای پى دى اف

٥. عنوان الكتاب: فضائل الصحابه (ط. جامعه أم القرى) المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: وصى الله بن محمد عباس الناشر: جامعه أم القرى سنه النشر: ١٤٠٣ - ١٩٨٣ عدد المجلدات: ٢ رقم الطبعه: ١ / بر مبنای پى دى اف

٦. عنوان الكتاب: خصائص أمير المؤمنين على بن أبى طالب كرم الله وجهه وبذيله كتاب الحلى بتخريج خصائص على المؤلف: أحمد بن شعيب النسائي أبو عبد الرحمن المحقق: أبو إسحاق الحويني الناشر: دار الكتاب العربى سنه النشر: ١٤٠٧ - ١٩٨٧ عدد المجلدات: ١ رقم الطبعه: ١ / پى دى اف

٧. كفايه الطالب و يليه البيان فى أخبار صاحب الزمان المؤلف: فخر الدين محمد بن يوسف كنجى (ت ٦٥٨ هـ) الناشر: دار إحياء تراث أهل البيت (عليهم السلام) طهران - ايران الطبعه الثالثه : ١٤٠٤ هـج . - ١٣٦٢ ش / پى دى اف

٨. جواهر العقدين المؤلف: نور الدين السمهودى (ت ٩١١ هـ) الناشر: وزاره الأوقاف الشؤون الدينيه العراق مطبعه العانى بغداد ١٤٠٧ هـ / پى دى اف

٩. شواهد التنزيل للحاكم الحسكاني المؤلف: عبيد الله بن عبد الله الحاكم الحسكاني تحقيق: محمد باقر المحمودى الناشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات ، بيروت ، ١٤٣١ هـ الطبعه الثانيه / پى دى اف

ص: ٣٦٩

١. المعجم المشتمل على ذكر أسماء شيوخ الأئمة النبل المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن بن هبه الله الشافعي المعروف بابن عساكر المحقق / المترجم: وفاء تقي الدين ، الناشر: دار البشائر - دمشق الطبعة: الأولى سنة الطبع: ١٤٢١هـ / پی دی اف
٢. عنوان الكتاب: أخبار المدينة النبويه، وبهامشه: الكلمات المفیده على أخبار المدينة المؤلف: عمر بن شبه النمیری البصری أبو زيد (ت ٢٦٢ هـ) المحقق: عبد الله بن محمد بن أحمد الدويش الناشر: دار العليان سنة النشر: ١٤١١ - ١٩٩٠ عدد المجلدات: ٤ رقم الطبعة: ١ / پی دی اف
٣. أرجح المطالب في عد مناقب اسد الله الغالب المؤلف: عبد الله الامرتسرى دار النشر: حق برادرز - لاهور - باكستان ، ١٣١٤ هـ - ١٨٩٩ م ، الطبعة الأولى / پی دی اف
٤. الكافي الشاف في تخريج احاديث الكشاف ، المؤلف: ابن حجر العسقلاني ؛ مخطوط
٥. قرائه راشده لكتاب نهج البلاغه، المؤلف: عبدالرحمن بن عبدالله الجميعان، مراجعه و تنقيح: مركز البحوث و الدراسات بالمبره، دار النشر: موسسه مبرّه الآل والأصحاب - الكويت؛ الطبعة الثانية ١٤٢٧ هـ - ٢٠٠٦ م / پی دی اف
٦. در السحابه ، المؤلف: محمد بن علي الشوكاني المحقق: الدكتور حسين بن عبدالله العمري ؛ دار الفكر دمشق ؛ الطبعة الأولى ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م / پی دی اف
٧. مختصر كتاب البلدان ، اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن محمد بن إسحاق ابن إبراهيم الهمداني الشهير بابن الفقيه (ت ١١١١هـ) ، دار النشر: مطبع بريل - ليدن المحروسه - ١٣٠٢ هـ / ١٨٨٥م ، تحقيق: M.J. عليهم السلام / e Goeje / پی دی اف
٨. مجموعہ الرسائل اليمنيه ، الرساله الثاني: العقد الثمين في اثبات وصايه أمير المؤمنين المؤلف: محمد بن علي الشوكاني الناشر: ادارہ الطباعه المنيريه لصحابها ومدیرها محمد منير الدمشقي ، طبع بالقاهره سنة ١٣٤٨ هـ / پی دی اف
٩. صحيح مسلم مع شرحه المسمى « اكمال اكمال المعلم » للامام ابى عبدالله محمد بن خلفه الوشتاني الابن المالكي المتوفى سنة ٨٢٧ هـ و شرحه المسمى « مكمل اكمال الاكمال » للامام ابى عبدالله محمد بن محمد بن يوسف السنوسى الحسينى المتوفى سنة ٨٩٥ هـ ، دار النشر: دارالكتب العلميه - بيروت / پی دی اف

مطالب السؤل في مناقب آل الرسول ، المؤلف: كمال الدين محمد بن طلحه (ت ٦٥٢ هـ) طبع

١. باشراف: السيد عبد العزيز الطباطبائي الناشر: موسسه البلاغ / پي دي اف

٢. الأربعين في أصول الدين ، المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر البكري الرازي (ت ٦٠٦ هـ) الناشر: مكتبه الكليات الأزهرية - القاهرة ، سنة نشر: ١٩٨٦ م ، الطبعة الأولى / پي دي اف

٣. عنوان الكتاب: فيض القدير شرح الجامع الصغير (ط. التجاربه) المؤلف: محمد عبد الرؤوف المناوي الناشر: دار المعرفه (مصورا عن طبعه المكتبه التجاربه الكبرى ١٣٥٧هـ) سنة النشر: ١٣٩١ - ١٩٧٢ عدد المجلدات: ٦

٤. فروغ جاويدان تأليف: علامه شبلي نعماني و علامه سيد سليمان ندوي، ترجمه: ابوالحسين عبدالمجيد مرادزهي خاشي / فايل الكترونيكي سايت كتابخانه عقیده

٥. عنوان الكتاب: السنه المؤلف: أحمد بن عمرو بن أبي عاصم أبو بكر المحقق: باسم بن فيصل الجوابره الناشر: دار الصمعي سنة النشر: ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م

٦. قواعد اصول الحديث المؤلف: الدكتور أحمد عمر هاشم الناشر: دار الكتاب العربي - بيروت الطبعة: ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م

٧. التفهيمات الإلهيه، ج ٢، ص ٢٢، المؤلف: الدهلوي، الإمام أحمد المعروف بشاه ولي الله ابن عبد الرحيم (المتوفى ١١٧٦ هـ)، الناشر: المجلس العلمي، ١٣٥٥ هـ

٨. عنوان الكتاب: أخبار المدينه النبويه، وبهامشه: الكلمات المفيده على أخبار المدينه المؤلف: عمر بن شبه النميري البصري أبو زيد المحقق: عبد الله بن محمد بن أحمد الدويش الناشر: دار العليان سنة النشر: ١٤١١ - ١٩٩٠

٩. إزاله الخفاء عن خلفه الخلفاء، المؤلف: الامام المحدث الشاه ولي الله الدهلوي (ت ١١٧٦ هـ)، تعريف: فيروز اختر الندوي، الناشر: دار القلم، دمشق، الطبعة الاولى، ١٤٣٤ هـ = ٢٠١٣ م

١٠.

سايت المكتبه الشامله:

١١. الكتاب: مجموع فتاوى ورسائل فضيله الشيخ محمد بن صالح العثيمين المؤلف: محمد بن صالح بن محمد العثيمين (المتوفى: ١٤٢١ هـ) جمع وترتيب: فهد بن ناصر بن إبراهيم السلیمان الناشر: دار الوطن - دار الثريا الطبعة: الأخيره - ١٤١٣ هـ عدد الأجزاء: ٢٦

ص: ٣٧١

١. الكتاب: أسباب نزول القرآن المؤلف: أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد بن علي الواحدى، النيسابورى، الشافعى (المتوفى: ٤٦٨هـ) المحقق: عصام بن عبد المحسن الحميدان الناشر: دار الإصلاح - الدمام الطبعة: الثانية، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢ م

٢. الكتاب: إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل المؤلف: محمد ناصر الدين الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) إشراف: زهير الشاويش الناشر: المكتب الإسلامى - بيروت الطبعة: الثانية ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م عدد الأجزاء: ٩ (٨ ومجلد للفهارس)

٣. الكتاب: الموقظه فى علم مصطلح الحديث المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى (المتوفى: ٧٤٨هـ) اعتنى به: عبد الفتاح أبو غُدّه الناشر: مكتبة المطبوعات الإسلاميه بحلب الطبعة: الثانية، ١٤١٢هـ - عدد الأجزاء:

١

٤. الكتاب: فتح البيان فى مقاصد القرآن المؤلف: أبو الطيب محمد صديق خان بن حسن بن علي ابن لطف الله الحسينى البخارى القنوجى (المتوفى: ١٣٠٧هـ) عنى بطبعه وقدم له وراجعته: خادم العلم عبد الله بن إبراهيم الأنصيارى الناشر: المكتبة العصريه للطباعة والنشر، صيدا - بيروت عام النشر: ١٤١٢هـ - ١٩٩٢ م عدد الأجزاء: ١٥

٥. الكتاب: سلسله الأحاديث الصحيحه وشىء من فقها وفوائدها المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتى بن آدم، الأشقودرى الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض الطبعة: الأولى، (لمكتبة المعارف) عدد الأجزاء: ٦ عام النشر: ج- ١ - ٤: ١٤١٥هـ - ١٩٩٥ م ج- ٦: ١٤١٦هـ - ١٩٩٦ م ج- ٧: ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢ م

٦. الكتاب: صحيح الجامع الصغير وزياداته المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتى بن آدم، الأشقودرى الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) الناشر: المكتب الإسلامى

٧. الكتاب: مسند أبى يعلى المؤلف: أبو يعلى أحمد بن علي بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمى، الموصلى (المتوفى: ٣٠٧هـ) المحقق: حسين سليم أسد الناشر: دار المأمون للتراث - دمشق الطبعة: الأولى، ١٤٠٤ - ١٩٨٤ عدد الأجزاء:

١٣

الكتاب: إتحاف الخيره المهرة بزوائد المسانيد العشره المؤلف: أبو العباس شهاب الدين أحمد بن أبى بكر بن إسماعيل بن سليم بن قايماز بن عثمان البوصيرى الكنانى الشافعى (المتوفى: ٨٤٠هـ) تقديم: فضيله الشيخ الدكتور أحمد معبد عبد الكريم المحقق: دار المشكاه للبحث العلمى بإشراف أبو تميم ياسر

ص: ٣٧٢

١. بن إبراهيم دار النشر: دار الوطن للنشر، الرياض الطبعة: الأولى، ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩ م عدد الأجزاء: ٩ (٨ ومجلد فهارس)
٢. الكتاب: حاشية السندي على سنن ابن ماجه = كفايه الحاجه فى شرح سنن ابن ماجه المؤلف: محمد بن عبد الهادى التتوى، أبو الحسن، نور الدين السندي (المتوفى: ١١٣٨هـ) الناشر: دار الجيل - بيروت، بدون طبعه
٣. الكتاب: مسند الإمام أحمد بن حنبل المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ٢٤١هـ) المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركي الناشر: مؤسسه الرساله الطبعة: الأولى، ١٤٢١هـ - ٢٠٠١ م
٤. الكتاب: الأعلام المؤلف: خير الدين بن محمود بن محمد بن على بن فارس، الزركلى دمشقى (المتوفى: ١٣٩٦هـ) الناشر: دار العلم للملايين الطبعة: الخامسة عشر - أيار / مايو ٢٠٠٢ م
٥. الكتاب: الأخبار الموقفيات للزبير بن بكار المؤلف: الزبير بن بكار بن عبد الله القرشى الأسدى المكى (المتوفى: ٢٥٦هـ) تحقيق: سامى مكي العانى الناشر: عالم الكتب - بيروت الطبعة: الثانية، ١٤١٦هـ - ١٩٩٦ م
٦. الكتاب: إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل المؤلف: محمد ناصر الدين الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) إشراف: زهير الشاويش الناشر: المكتب الإسلامى - بيروت الطبعة: الثانية ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥ م عدد الأجزاء: ٩ (٨ ومجلد للفهارس)
٧. الكتاب: التفسير المظهرى المؤلف: المظهرى، محمد ثناء الله المحقق: غلام نبى التونسى الناشر: مكتبه الرشديه - الباكستان الطبعة: ١٤١٢هـ
٨. الكتاب: صحيح وضعيف سنن الترمذى المؤلف: محمد ناصر الدين الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) مصدر الكتاب: برنامج منظومه التحقيقات الحديثه - المجانى - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندريه
٩. الكتاب: مناقب أمير المؤمنين على بن أبى طالب رضى الله عنه المؤلف: على بن محمد بن محمد بن الطيب بن أبى يعلى بن الجلابى، أبو الحسن الواسطى المالكى، المعروف بابن المغازلى (المتوفى: ٤٨٣هـ) المحقق: أبو عبد الرحمن تركى بن عبد الله الوداعى الناشر: دار الآثار - صنعاء الطبعة: الأولى ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٣ م

١. الكتاب: إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى المؤلف: أحمد بن محمد بن أبى بكر بن عبد الملك القسطلانى القتيبى المصرى، أبو العباس، شهاب الدين (المتوفى: ٩٢٣هـ) الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية، مصر الطبعة: السابعة، ١٣٢٣هـ -
٢. مجموعته رسائل الإمام الغزالى؛ سرّ العالمين وكشف ما فى الدارين المؤلف: ابو حامد الغزالى الناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى / ١٤١٦هـ - / بر مبنى فايل سايت شامله
٣. الكتاب: سلسله الأحاديث الضعيفه والموضوعه وأثرها السيئ فى الأمة المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتى بن آدم، الأشقودرى الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) دار النشر: دار المعارف، الرياض - المملكة العربية السعوديه الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - / ١٩٩٢ م
٤. الكتاب: شرح الطيبى على مشكاه المصايح المسمى ب- (الكاشف عن حقائق السنن) المؤلف: شرف الدين الحسين بن عبد الله الطيبى (٧٤٣هـ) المحقق: د. عبد الحميد هنداوى الناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز (مكة المكرمة - الرياض) الطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٧ م
٥. الكتاب: الإكليل فى استنباط التنزيل المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى: ٩١١هـ) تحقيق: سيف الدين عبد القادر الكاتب دار النشر: دار الكتب العلميه - بيروت ١٤٠١هـ - ١٩٨١ م
٦. الكتاب: شرح سنن أبى داود المؤلف: عبد المحسن بن حمد بن عبد المحسن بن عبد الله بن حمد العباد البدر مصدر الكتاب: دروس صوتيه قام بتفريغها موقع الشبكة الإسلاميه <http://www.islamweb.net>
٧. الكتاب: جامع البيان فى تأويل القرآن المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملى، أبو جعفر الطبرى (المتوفى: ٣١٠هـ) المحقق: أحمد محمد شاكر الناشر: مؤسسه الرساله الطبعة: الأولى، ١٤٢٠هـ - ٢٠٠٠ م
٨. الكتاب: غرائب القرآن و رغائب الفرقان المؤلف: نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين القمى النيسابورى (المتوفى: ٨٥٠هـ) المحقق: الشيخ زكريا عميرات الناشر: دار الكتب العلميه - بيروت الطبعة: الأولى - ١٤١٦هـ -
- الكتاب: إجمال الإصابه فى أقوال الصحابه المؤلف: صلاح الدين أبو سعيد خليل بن كيكلىدى بن عبد الله الدمشقى العلائى (المتوفى: ٧٤١هـ) المحقق: د. محمد سليمان الأشقر الناشر: جمعيه إحياء



١. التراث الإسلامى - الكويت الطبعة: الأولى، ١٤٠٧

٢. الكتاب: حاشية السندى على سنن ابن ماجه = كفايه الحاجه فى شرح سنن ابن ماجه المؤلف: محمد بن عبد الهادى التتوى، أبو الحسن، نور الدين السندى (المتوفى: ١١٣٨هـ) الناشر: دار الجيل - بيروت، بدون طبعه (نفس صفحات دار الفكر، الطبعة - الثانية)

٣. شرح العقيدة الواسطية المؤلف: محمد بن صالح بن محمد العثيمين (المتوفى: ١٤٢١هـ) خرج أحاديثه وأعتنى به: سعد بن فواز الصميل الناشر: دار ابن الجوزى للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية الطبعة: السادسة، ١٤٢١هـ -

٤. الكتاب: أنيس السارى فى تخريج وتحقيق الأحاديث التى ذكرها الحافظ ابن حجر العسقلانى فى فتح البارى المؤلف: أبو حذيفه، نبيل بن منصور بن يعقوب بن سلطان البصاره الكويتى المحقق: نبيل بن منصور بن يعقوب البصاره الناشر: مؤسسَه السَّماحة، مؤسسَه الريان، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٦هـ - ٢٠٠٥م

٥. الكتاب: سنن أبى داود المؤلف: أبو داود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو الأزدي السَّجِسْتَانِي (المتوفى: ٢٧٥هـ) المحقق: محمد محيي الدين عبد الحميد الناشر: المكتبة العصرية، صيدا - بيروت

٦. الكتاب: الهدايه إلى بلوغ النهايه فى علم معانى القرآن وتفسيره، وأحكامه، وجمل من فنون علومه المؤلف: أبو محمد مكى بن أبى طالب حَمُوش بن محمد بن مختار القيسى القيروانى ثم الأندلسى القرطبى المالكى (المتوفى: ٤٣٧هـ) المحقق: مجموعه رسائل جامعيه بكلية الدراسات العليا والبحث العلمى - جامعه الشارقة، بإشراف أ. د: الشاهد البوشيخى الناشر: مجموعه بحوث الكتاب والسنة - كلية الشريعة والدراسات الإسلاميه - جامعه الشارقة الطبعة: الأولى، ١٤٢٩هـ - ٢٠٠٨م

٧. الكتاب: كتاب السنه (ومعه ظلال الجنه فى تخريج السنه بقلم: محمد ناصر الدين الألبانى) المؤلف: أبو بكر بن أبى عاصم وهو أحمد بن عمرو بن الضحاك بن مخلد الشيبانى (المتوفى: ٢٨٧هـ) الناشر: المكتب الإسلامى الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ / ١٩٨٠م

٨. عنوان الكتاب: فضل المنعم فى شرح صحيح مسلم المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن عطاء الله بن محمد الهروى الحنفى ثم الشافعى المحقق: لجنة مختصه من المحققين سنة النشر: ١٤٣٣ - ٢٠١٢ رقم الطبعة: ١

١. عنوان الكتاب: صحيح سنن النسائي المؤلف: أحمد بن شعيب بن علي النسائي أبو عبد الرحمن / الألباني المحقق: محمد ناصر الدين الألباني الناشر: مكتبة المعارف سنة النشر: ١٤١٩ - ١٩٩٩ رقم الطبعة: ١

٢. الكتاب: التفسير المنير في العقيدة والشريعة والمنهج المؤلف: د وهبه بن مصطفى الزحيلي الناشر: دار الفكر المعاصر - دمشق الطبعة: الثانية، ١٤١٨ هـ -

٣. الكتاب: فتح البيان في مقاصد القرآن المؤلف: أبو الطيب محمد صديق خان بن حسن بن علي ابن لطف الله الحسيني البخاري القنوجي (المتوفى: ١٣٠٧هـ) عن بطبعه وقدم له وراجعته: خادم العلم عبد الله بن إبراهيم الأنصاري الناشر: المكتبة العصرية للطباعة والنشر، صيدا - بيروت عام النشر: ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م عدد الأجزاء: ١٥

٤. الكتاب: الفتح الرباني من فتاوى الإمام الشوكاني المؤلف: محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني اليمني (المتوفى: ١٢٥٠هـ) حققه ورتبه: أبو مصعب «محمد صبحي» بن حسن حلاق الناشر: مكتبة الجيل الجديد، صنعاء - اليمن

٥. الكتاب: منهج الإمام أحمد في إعلال الأحاديث المؤلف: بشير علي عمر الناشر: وقف السلام الطبعة: الأولى ١٤٢٥ هـ - ٢٠٠٥ م -

٦. الكتاب: سنن الترمذي المؤلف: محمد بن عيسى بن سوره بن موسى بن الضحاك، الترمذي، أبو عيسى (المتوفى: ٢٧٩هـ) تحقيق وتعليق: أحمد محمد شاكر (ج-١، ٢) ومحمد فؤاد عبد الباقي (ج-٣) وإبراهيم عطوه عوض المدرس في الأزهر الشريف (ج-٤، ٥) الناشر: شركه مكتبه ومطبعه مصطفى البابي الحلبي - مصر الطبعة: الثانية، ١٣٩٥ هـ - ١٩٧٥ م

الجامع الكبير:

٧. التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب اسم المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر التميمي الرازي الشافعي ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م ، الطبعة: الأولى

٨. الكشف عن حقائق التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل اسم المؤلف: أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت ، تحقيق: عبد الرزاق المهدي

المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز اسم المؤلف: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عطيه الأندلسي

ص: ٣٧٤

١. دار النشر: دار الكتب العلميه - لبنان - ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م ، الطبعه : الاولى ، تحقيق : عبد السلام عبد الشافى محمد
٢. تفسير القرآن اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن إدريس الرازى ، دار النشر: المكتبه العصريه - صيدا ، تحقيق : أسعد محمد الطيب
٣. تفسير القرآن العظيم اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى أبو الفداء ، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠١
٤. تفسير البغوى اسم المؤلف: البغوى ، دار النشر: دار المعرفه - بيروت ، تحقيق : خالد عبد الرحمن العكك
٥. تفسير البيضاوى اسم المؤلف: البيضاوى ، دار النشر: دار الفكر - بيروت
٦. تفسير الجلالين اسم المؤلف: محمد بن أحمد + عبد الرحمن بن أبى بكر المحلى + السيوطى ، دار النشر: دار الحديث - القاهره ، الطبعه : الأولى
٧. تفسير القرآن اسم المؤلف: أبو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السمعانى ، دار النشر: دار الوطن - الرياض - السعوديه - ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : ياسر بن إبراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم
٨. جامع البيان عن تأويل آى القرآن اسم المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبرى أبو جعفر ، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠٥
٩. الجامع لأحكام القرآن اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصارى القرطبى ، دار النشر: دار الشعب - القاهره
١٠. تفسير النسفى اسم المؤلف: النسفى ، دار النشر :
١١. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى اسم المؤلف: العلامة أبى الفضل شهاب الدين السيد محمود الألوسى البغدادى ، دار النشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت
١٢. زاد المسير فى علم التفسير اسم المؤلف: عبد الرحمن بن على بن محمد الجوزى ، دار النشر: المكتب الإسلامى - بيروت - ١٤٠٤ ، الطبعه : الثالثه
١٣. فتح القدير الجامع بين فنى الروايه والدرايه من علم التفسير اسم المؤلف: محمد بن على بن محمد الشوكانى ، دار النشر: دار الفكر - بيروت

١. كتب ورسائل وفتاوى شيخ الإسلام ابن تيميه اسم المؤلف: أحمد عبد الحليم بن تيميه الحرانى أبو العباس ، دار النشر : مكتبه ابن تيميه ، الطبعة : الثانيه ، تحقيق : عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمى النجدى
  ٢. أحكام القرآن اسم المؤلف: أحمد بن على الرازى الجصاص أبو بكر ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت - ١٤٠٥ ، تحقيق : محمد الصادق قمحاوى
  ٣. تفسير البحر المحيط اسم المؤلف: محمد بن يوسف الشهير بأبى حيان الأندلسى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - لبنان / بيروت - ١٤٢٢هـ - ٢٠٠١م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الشيخ عادل أحمد عبد الموجود - الشيخ على محمد معوض ، شارك فى التحقيق (١) د. زكريا عبد المجيد النوقى (٢) د. أحمد النجولى الجميل
  ٤. الكشف والبيان (تفسير الثعلبى) اسم المؤلف: أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبى النيسابورى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت - لبنان - ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الإمام أبى محمد بن عاشور ، مراجعه وتدقيق الأستاذ نظير الساعدى
  ٥. النكت والعيون (تفسير الماوردى) اسم المؤلف: أبو الحسن على بن محمد بن حبيب الماوردى البصرى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت / لبنان - لا يوجد ، الطبعة : لا يوجد ، تحقيق : السيد ابن عبد المقصود بن عبد الرحيم
  ٦. تفسير الخازن المسمى لباب التأويل فى معانى التنزيل اسم المؤلف: علاء الدين على بن محمد بن إبراهيم البغدادى الشهير بالخازن ، دار النشر : دار الفكر - بيروت / لبنان - ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م ، الطبعة : بدون ، تحقيق : بدون
  ٧. اللباب فى علوم الكتاب اسم المؤلف: أبو حفص عمر بن على ابن عادل الدمشقى الحنبلى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت / لبنان - ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الشيخ عادل أحمد عبد الموجود والشيخ على محمد معوض
  ٨. تفسير غرائب القرآن ورغائب الفرقان اسم المؤلف: نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين القمى النيسابورى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت / لبنان - ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الشيخ زكريا عميران
- الإتقان فى علوم القرآن اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن السيوطى ، دار النشر : دار الفكر

١. - لبنان - ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : سعيد المندوب

٢. البرهان فى علوم القرآن اسم المؤلف: محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشى أبو عبد الله ، دار النشر : دار المعرفه - بيروت - ١٣٩١ ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم

٣. لباب النقول فى أسباب النزول اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر بن محمد السيوطى أبو الفضل ، دار النشر : دار إحياء العلوم - بيروت

٤. الجامع الصحيح المختصر اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخارى الجعفى ، دار النشر : دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا

٥. صحيح مسلم اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابورى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي

٦. الأحاديث المختاره اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن أحمد الحنبلى المقدسى ، دار النشر : مكتبه النهضه الحديثه - مكة المكرمه - ١٤١٠ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الملك بن عبد الله بن دهيش

٧. المستدرک على الصحيحين اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابورى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١١هـ - ١٩٩٠م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا

٨. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمى البستى ، دار النشر : مؤسسه الرساله - بيروت - ١٤١٤ - ١٩٩٣ ، الطبعة : الثانيه ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط

٩. صحيح ابن خزيمة اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن خزيمة أبو بكر السلمى النيسابورى ، دار النشر : المكتب الإسلامى - بيروت - ١٣٩٠ - ١٩٧٠ ، تحقيق : د. محمد مصطفى الأعظمى

١٠. موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان اسم المؤلف: على بن أبى بكر الهيثمى أبو الحسن ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت ، تحقيق : محمد عبد الرزاق حمزه

السنن الكبرى اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١١ - ١٩٩١ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. عبد الغفار سليمان البندارى ، سيد

١. كسروى حسن

٢. سنن أبى داود اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي ، دار النشر : دار الفكر - - ، تحقيق : محمد محيى الدين عبد الحميد

٣. سنن ابن ماجه اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبدالله القزوينى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - - ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي

٤. سنن البيهقى الكبرى اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن على بن موسى أبو بكر البيهقى ، دار النشر : مكتبه دار الباز - مكه المكرمه - ١٤١٤ - ١٩٩٤ ، تحقيق : محمد عبد القادر عطا

٥. الجامع الصحيح سنن الترمذى اسم المؤلف: محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذى السلمى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت - - ، تحقيق : أحمد محمد شاكر وآخرون

٦. سنن الدارقطنى اسم المؤلف: على بن عمر أبو الحسن الدارقطنى البغدادي ، دار النشر : دار المعرفه - بيروت - ١٣٨٦ - ١٩٦٦ ، تحقيق : السيد عبد الله هاشم يمانى المدنى

٧. تهذيب الآثار وتفصيل الثابت عن رسول الله من الأخبار اسم المؤلف: أبى جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبرى ، دار النشر : مطبعه المدنى - القاهره ، تحقيق : محمود محمد شاكر

٨. تهذيب الآثار (الجزء المفقود) اسم المؤلف: أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى ، دار النشر : دار المأمون للتراث - دمشق / سوريا - ١٤١٦هـ - ١٩٩٥م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : على رضا بن عبد الله بن على رضا

٩. الكتاب المصنف فى الأحاديث والآثار اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبى شيبه الكوفى ، دار النشر : مكتبه الرشد - الرياض - ١٤٠٩ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : كمال يوسف الحوت

١٠. المصنف اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعانى ، دار النشر : المكتب الإسلامى - بيروت - ١٤٠٣ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : حبيب الرحمن الأعظمى

١١. موطأ الإمام مالك اسم المؤلف: مالك بن أنس أبو عبدالله الأصبحى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - مصر - - ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي

١٢. معرفه السنن والآثار عن الامام أبى عبد الله محمد بن أدريس الشافعى اسم المؤلف: الحافظ الامام أبو بكر أحمد بن الحسين بن على بن موسى أبو أحمد البيهقى. الخسروجردى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - لبنان/ بيروت - بدون ، الطبعة : بدون ، تحقيق : سيد كسروى حسن



١. المعجم الأوسط اسم المؤلف: أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني ، دار النشر : دار الحرمين - القاهرة - ١٤١٥ ، تحقيق : طارق بن عوض الله بن محمد ، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني
٢. الروض الداني (المعجم الصغير) اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني ، دار النشر : المكتب الإسلامي ، دار عمار - بيروت ، عمان - ١٤٠٥ - ١٩٨٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد شكور محمود الحاج أمير
٣. المعجم الكبير اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني ، دار النشر : مكتبة الزهراء - الموصل - ١٤٠٤ - ١٩٨٣ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : حمدى بن عبدالمجيد السلفي
٤. مسند أبي يعلى اسم المؤلف: أحمد بن علي بن المثنى أبو يعلى الموصلي التميمي ، دار النشر : دار المأمون للتراث - دمشق - ١٤٠٤ - ١٩٨٤ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : حسين سليم أسد
٥. مسند الإمام أحمد بن حنبل اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني ، دار النشر : مؤسسه قرطبه - مصر
٦. البحر الزخار اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار ، دار النشر : مؤسسه علوم القرآن ، مكتبة العلوم والحكم - بيروت ، المدينة - ١٤٠٩ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. محفوظ الرحمن زين الله
٧. مسند أبي داود الطيالسي اسم المؤلف: سليمان بن داود أبو داود الفارسي البصري الطيالسي ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت
٨. مسند ابن أبي شيبه اسم المؤلف: أبي بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبه ، دار النشر : دار الوطن - الرياض - ١٩٩٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عادل بن يوسف العزازي و أحمد بن فريد المزيدى
٩. المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر العسقلاني ، دار النشر : دار العاصمه / دار الغيث - السعوديه - ١٤١٩هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشترى
١٠. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي ، دار النشر : دار الريان للتراث/ دار الكتاب العربي - القاهرة ، بيروت - ١٤٠٧

كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال اسم المؤلف: علاء الدين على المتقى بن حسام الدين الهندي ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق :



١. محمود عمر الدمياطي

٢. معجم جامع الأصول في أحاديث الرسول اسم المؤلف: المبارك بن محمد ابن الأثير الجزري ، بر مبنای برنامه ی الجامع الكبير

٣. جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير) اسم المؤلف: الحافظ جلال الدين عبد الرحمن السيوطي ، دار النشر

٤. كتاب الأمالي وهي المعروفة بالأمالي الخميسيه اسم المؤلف:

المرشد بالله يحيى بن الحسين بن إسماعيل الحسنى الشجرى الجرجاني ، دار النشر: دار الكتب العلميه - بيروت / لبنان - ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠١م ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: محمد حسن اسماعيل

٥. فتح الباري شرح صحيح البخارى اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي ، دار النشر: دار المعرفه - بيروت ، تحقيق: محب الدين الخطيب

٦. صحيح مسلم بشرح النووي اسم المؤلف: أبو زكريا يحيى بن شرف بن مري النووي ، دار النشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت - ١٣٩٢ ، الطبعة: الطبعة الثانيه

٧. عمدہ القارى شرح صحيح البخارى اسم المؤلف: بدر الدين محمود بن أحمد العيني ، دار النشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت

٨. تحفه الأحوذى بشرح جامع الترمذى اسم المؤلف: محمد عبد الرحمن بن عبد الرحيم المباركفورى أبو العلا ، دار النشر: دار الكتب العلميه - بيروت

٩. حاشيه السندى على النسائى اسم المؤلف: نور الدين بن عبد الهادى أبو الحسن السندى ، دار النشر: مكتب المطبوعات الإسلاميه - حلب - ١٤٠٦ - ١٩٨٦ ، الطبعة: الثانيه ، تحقيق: عبدالفتاح أبو غده

١٠. شرح الزرقانى على موطأ الإمام مالك اسم المؤلف: محمد بن عبد الباقي بن يوسف الزرقانى ، دار النشر: دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١١ ، الطبعة: الأولى

١١. فيض التقدير شرح الجامع الصغير اسم المؤلف: عبد الرؤوف المناوى ، دار النشر: المكتبه التجاربه الكبرى - مصر - ١٣٥٦هـ ، الطبعة: الأولى

١٢. التيسير بشرح الجامع الصغير اسم المؤلف: الإمام الحافظ زين الدين عبد الرؤوف المناوى ، دار النشر: مكتبه الإمام الشافعي - الرياض - ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م ، الطبعة: الثالثه

١. مرقاه المفاتيح شرح مشكاة المصابيح اسم المؤلف: علي بن سلطان محمد القارى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - لبنان / بيروت - ١٤٢٢هـ - ٢٠٠١م ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : جمال عيتانى
٢. شرح السنه اسم المؤلف: الحسين بن مسعود البغوى ، دار النشر : المكتب الإسلامى - دمشق \_ بيروت - ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م ، الطبعه : الثانيه ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط - محمد زهير الشاويش
٣. التاريخ الكبير اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل بن إبراهيم أبو عبدالله البخارى الجعفى ، دار النشر : دار الفكر ، تحقيق : السيد هاشم الندوى
٤. الجرح والتعديل اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى حاتم محمد بن إدريس أبو محمد الرازى التميمى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت - ١٢٧١ - ١٩٥٢ ، الطبعه : الأولى
٥. حليه الأولياء وطبقات الأصفياء اسم المؤلف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهاني ، دار النشر : دار الكتاب العربى - بيروت - ١٤٠٥ ، الطبعه : الرابعه
٦. المعرفه والتاريخ اسم المؤلف: أبو يوسف يعقوب بن سفيان الفسوى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١٩هـ - ١٩٩٩م ، تحقيق : خليل المنصور
٧. الكنى والأسماء اسم المؤلف: أبو بشر محمد بن أحمد بن حماد الدولابى ، دار النشر : دار ابن حزم - بيروت / لبنان - ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : أبو قتيبه نظر محمد الفاريابى
٨. تذكره الحفاظ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت ، الطبعه : الأولى
٩. ذكر أسماء من تكلم فيه وهو موثق اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى أبو عبد الله ، دار النشر : مكتبه المنار - الزرقاء - ١٤٠٦ ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : محمد شكور أمرير الميادينى
١٠. الكامل فى ضعفاء الرجال اسم المؤلف: عبدالله بن عدى بن عبدالله بن محمد أبو أحمد الجرجانى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٤٠٩ - ١٩٨٨ ، الطبعه : الثالثه ، تحقيق : يحيى مختار غزاوى
١١. المغنى فى الضعفاء اسم المؤلف: الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى ، دار النشر : ، تحقيق : الدكتور نور الدين عتر
١٢. الضعفاء الكبير اسم المؤلف: أبو جعفر محمد بن عمر بن موسى العقيلى ، دار النشر : دار المكتبه العلميه - بيروت - ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : عبد المعطى أمين قلجعى



١. لسان الميزان اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي ، دار النشر : مؤسسه الأعلمی للمطبوعات - بيروت - ١٤٠٦ - ١٩٨٦ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : دائره المعرف النظاميه - الهند -
٢. ميزان الاعتدال في نقد الرجال اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٩٩٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود
٣. الكاشف في معرفه من له روايه في الكتب الستة اسم المؤلف:
- حمد بن أحمد أبو عبدالله الذهبي الدمشقي ، دار النشر : دار القبله للثقافه الإسلاميه ، مؤسسسه علو - جدّه - ١٤١٣ - ١٩٩٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عوامه
٤. تقريب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي ، دار النشر : دار الرشيد - سوريا - ١٤٠٦ - ١٩٨٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عوامه
٥. تهذيب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٤٠٤ - ١٩٨٤ ، الطبعة : الأولى
٦. تهذيب الكمال اسم المؤلف: يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج المزى ، دار النشر : مؤسسسه الرساله - بيروت - ١٤٠٠ - ١٩٨٠ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. بشار عواد معروف
٧. تاريخ بغداد اسم المؤلف: أحمد بن علي أبو بكر الخطيب البغدادي ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - -
٨. تاريخ مدينه دمشق وذكر فضلها وتسميه من حلها من الأماثل اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبه الله بن عبد الله الشافعي ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥ ، تحقيق : محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامه العمري
٩. طبقات المحدثين بأصبهان والواردين عليها اسم المؤلف:
- عبدالله بن محمد بن جعفر بن حيان أبو محمد الأنصاري ، دار النشر : مؤسسسه الرساله - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢ ، الطبعة : الثانيه ، تحقيق : عبدالغفور عبدالحق حسين البلوشي
١٠. تاريخ المدينه المنوره اسم المؤلف: أبو زيد عمر بن شبه النميري البصري ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١٧-١٩٩٦م ، تحقيق : علي محمد دندل وياسين سعد الدين بيان

١. الإصابه فى تمييز الصحابه اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : على محمد البجاوى
  ٢. الاستيعاب فى معرفه الأصحاب اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : على محمد البجاوى
  ٣. أسد الغابه فى معرفه الصحابه اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبى الحسن على بن محمد الجزرى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت / لبنان - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عادل أحمد الرفاعى
  ٤. الطبقات الكبرى اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصرى الزهرى ، دار النشر : دار صادر - بيروت - -
  ٥. معرفه الصحابه اسم المؤلف: لأبى نعيم الأصبهاني ، دار النشر
  ٦. شرح مشكل الآثار اسم المؤلف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه الطحاوى ، دار النشر : مؤسسه الرساله - لبنان/ بيروت - ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٧ م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط
  ٧. كشف المشكل من حديث الصحيحين اسم المؤلف: أبو الفرج عبد الرحمن ابن الجوزى ، دار النشر : دار الوطن - الرياض - ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م ، تحقيق : على حسين البواب
  ٨. معرفه علوم الحديث اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابورى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٣٩٧ هـ - ١٩٧٧ م ، الطبعة : الثانيه ، تحقيق : السيد معظم حسين
  ٩. الباعث الحثيث شرح إختصار علوم الحديث(م) اسم المؤلف: ابن تيميه(م) ، بر مبنای برنامه ى الجامع الكبير
  ١٠. النكت على كتاب ابن الصلاح(م) اسم المؤلف: ابن حجر(م) ، بر مبنای برنامه ى الجامع الكبير
  ١١. اللآلئ المصنوعه فى الأحاديث الموضوعه اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أبو عبد الرحمن صلاح بن محمد بن عويضه
  ١٢. الموضوعات اسم المؤلف: أبو الفرج عبد الرحمن بن على بن محمد القرشى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : توفيق حمدان
- تنزيه الشريعه المرفوعه عن الأخبار الشنيعه الموضوعه اسم المؤلف: على بن محمد بن على بن

١. عراق الكنانى أبو الحسن ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٣٩٩ هـ ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : عبد الوهاب عبد اللطيف ، عبد الله محمد الصديق الغمارى

٢. حسن الأسوه بما ثبت من الله ورسوله فى النسوه اسم المؤلف:

السيد محمد صديق حسن خان الفتوحى ، دار النشر : مؤسسه الرساله - بيروت - ١٤٠٦هـ / ١٩٨٥م ، الطبعه : الخامسه ، تحقيق : الدكتور- مصطفى الخن / ومحي الدين ستو

٣. المحصول فى علم الأصول اسم المؤلف: محمد بن عمر بن الحسين الرازى ، دار النشر : جامعه الإمام محمد بن سعود الإسلاميه - الرياض - ١٤٠٠ ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : طه جابر فياض العلوانى

٤. إرشاد الفحول إلى تحقيق علم الأصول اسم المؤلف: محمد بن على بن محمد الشوكانى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢ ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : محمد سعيد البدرى أبو مصعب

٥. البحر المحيط فى أصول الفقه اسم المؤلف: بدر الدين محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - لبنان / بيروت - ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : ضبط نصوصه وخرج أحاديثه وعلق عليه: د. محمد محمد تامر

٦. حجه الله البالغه اسم المؤلف: الإمام أحمد المعروف بشاه ولى الله ابن عبد الرحيم الدهلوى ، دار النشر : دار الكتب الحديثه - مكتبه المثنى - القاهره - بغداد ، تحقيق : سيد سابق

٧. السنه اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن محمد بن هارون بن يزيد الخلال ، دار النشر : دار الرايه - الرياض - ١٤١٠هـ - ١٩٨٩م ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : د. عطيه الزهرانى

٨. الشريعه اسم المؤلف: أبى بكر محمد بن الحسين الآجرى ، دار النشر : دار الوطن - الرياض / السعوديه - ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م ، الطبعه : الثانيه ، تحقيق : الدكتور عبد الله بن عمر بن سليمان الدميحى

٩. شرح مذاهب أهل السنه ومعرفه شرائع الدين والتمسك بالسنن اسم المؤلف: أبى حفص عمر بن أحمد بن عثمان بن شاهين ، دار النشر : مؤسسه قرطبه للنشر والتوزيع - ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : عادل بن محمد

كتاب المواقف اسم المؤلف: عضد الدين عبد الرحمن بن أحمد الإيجى ، دار النشر : دار الجيل -

١. لبنان - بيروت - ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الرحمن عميره

٢. الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيتمي ، دار النشر : مؤسسه الرساله - لبنان - ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط

٣. منهاج السنه النبويه اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحلیم بن تيميه الحراني أبو العباس ، دار النشر : مؤسسه قرطبه - ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. محمد رشاد سالم

٤. دلائل النبوه اسم المؤلف: للبيهقي ، بر مبنای برنامه ی الجامع الكبير

٥. السيره الحلبيه فى سيره الأمين المأمون اسم المؤلف: علي بن برهان الدين الحلبي ، دار النشر : دار المعرفه - بيروت - ١٤٠٠

٦. السيره النبويه لابن هشام اسم المؤلف: عبد الملك بن هشام بن أيوب الحميرى المعافرى أبو محمد ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - ١٤١١ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : طه عبد الرؤوف سعد

٧. سبل الهدى والرشاد فى سيره خير العباد اسم المؤلف: محمد بن يوسف الصالحى الشامى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١٤هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض

٨. كتاب المغازى اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عمر بن واقد الواقدى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت / لبنان - ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٤م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عبد القادر أحمد عطا

٩. الأربعين فى مناقب أمهات المؤمنين رحمه الله عليهن أجمعين اسم المؤلف: أبو منصور عبد الرحمن بن محمد بن هبه الله بن عساكر ، دار النشر : دار الفكر - دمشق - ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد مطيع الحافظ ، غزوه بدير

١٠. فضائل الصحابه اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيبانى ، دار النشر : مؤسسه الرساله - بيروت - ١٤٠٣ - ١٩٨٣ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. وصى الله محمد عباس

١١. ذخائر العقبي فى مناقب ذوى القربى اسم المؤلف: محب الدين أحمد بن عبد الله الطبرى ، دار النشر : دار الكتب المصريه - مصر

البدايه والنهايه اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى أبو الفداء ، دار النشر : مكتبه

١. المعارف - بيروت

٢. الكامل فى التاريخ اسم المؤلف: أبو الحسن على بن أبى الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيبانى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١٥هـ ، الطبعه : ط ٢ ، تحقيق : عبد الله القاضى

٣. تاريخ الطبرى اسم المؤلف: لأبى جعفر محمد بن جرير الطبرى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت

٤. سمط النجوم العوالى فى أنباء الأوائل والتوالى اسم المؤلف:

عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعى العاصمى المكى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود - على محمد معوض

٥. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى ، دار النشر : دار الكتاب العربى - لبنان/ بيروت - ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : د. عمر عبد السلام تدمرى

٦. الدرر الكامنه فى أعيان المائه الثامنه اسم المؤلف: الحافظ شهاب الدين أبى الفضل أحمد بن على بن محمد العسقلانى ، دار النشر : مجلس دائره المعارف العثمانيه - صيدر اباد/ الهند - ١٣٩٢هـ / ١٩٧٢م ، الطبعه : الثانيه ، تحقيق : مراقبه / محمد عبد المعيد ضان

٧. الوافى بالوفيات اسم المؤلف: صلاح الدين خليل بن أيبك الصفدى ، دار النشر : دار إحياء التراث - بيروت - ١٤٢٠هـ - ٢٠٠٠م ، تحقيق : أحمد الأرناؤوط وتركى مصطفى

٨. سير أعلام النبلاء اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى أبو عبد الله ، دار النشر : مؤسسه الرساله - بيروت - ١٤١٣ ، الطبعه : التاسعه ، تحقيق : شعيب الأرناؤوط ، محمد نعيم العرقسوسى

٩. تاريخ الخلفاء اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : مطبعه السعاده - مصر - ١٣٧١هـ - ١٩٥٢م ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : محمد محى الدين عبد الحميد

١٠. الأدب المفرد اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبد الله البخارى الجعفى ، دار النشر : دار البشائر الإسلاميه - بيروت - ١٤٠٩ - ١٩٨٩ ، الطبعه : الثالثه ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي

سر العالمين وكشف ما فى الدارين اسم المؤلف: أبو حامد محمد بن محمد الغزالى ، دار النشر :



١. دار الكتب العلميه - بيروت / لبنان - ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٣م ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : محمد حسن محمد حسن إسماعيل وأحمد فريد المزيدى

٢. المفردات فى غريب القرآن اسم المؤلف: أبو القاسم الحسين بن محمد ، دار النشر : دار المعرفه - لبنان ، تحقيق : محمد سيد كيلانى

٣. لسان العرب اسم المؤلف: محمد بن مكرم بن منظور الأفريقى المصرى ، دار النشر : دار صادر - بيروت ، الطبعه : الأولى

٤. تاج العروس من جواهر القاموس اسم المؤلف: محمد مرتضى الحسينى الزبيدى ، دار النشر : دار الهدايه ، تحقيق : مجموعه من المحققين

٥. تهذيب اللغة اسم المؤلف: أبو منصور محمد بن أحمد الأزهرى

، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت - ٢٠٠١م ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : محمد عوض مرعب

٦. الإمامه والسياسه اسم المؤلف: أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبه الدينورى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م. ، تحقيق : خليل المنصور

٧. كشف الظنون عن أسامى الكتب والفنون اسم المؤلف: مصطفى بن عبدالله القسطنطينى الرومى الحنفى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١٣ - ١٩٩٢

٨. أسماء المدلسين اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبو بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى : ٩١١هـ) ، بر مبنای برنامه ى الجامع الكبير

٩. السيره النبويه لابن كثير اسم المؤلف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى الدمشقى (المتوفى : ٧٧٤هـ) ، بر مبنای برنامه ى الجامع الكبير

١٠. الزهد لو كيع اسم المؤلف: أبو سفيان وكيع بن الجراح بن مليح بن عدى بن فرس بن سفيان بن الحارث بن عمرو ابن عبيد بن رؤاس الرؤاسى (المتوفى : ١٩٧هـ) ، دار النشر

١١. تذكره الحفاظ ، اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت ، الطبعه : الأولى

١٢. مرقاه المفاتيح شرح مشكاه المصاييح ، اسم المؤلف: على بن سلطان محمد القارى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - لبنان / بيروت - ١٤٢٢هـ - ٢٠٠١م ، الطبعه : الأولى ، تحقيق : جمال عيتانى

نظم المتناثر من الحديث المتواتر ، اسم المؤلف: محمد بن جعفر الكتانى أبو عبد الله ، دار النشر :



١. دار الكتب السلفيه - مصر ، تحقيق : شرف حجازى

٢. الحاوى للفتاوى فى الفقه وعلوم التفسير والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون ، اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر: دار الكتب العلميه - بيروت / لبنان - ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد اللطيف حسن عبد الرحمن

٣. شرح نهج البلاغه ، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبه الله بن محمد بن محمد بن أبى الحديد المدائنى ، دار النشر: دار الكتب العلميه - بيروت / لبنان - ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عبد الكريم النمري

٤. أنساب الأشراف ، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرى (المتوفى : ٢٧٩هـ) ، دار النشر :

٥. معرفه الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبيهم وأخبارهم ، اسم المؤلف: أبى الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح العجلي الكوفى نزيل طرابلس الغرب ، دار النشر: مكتبه الدار - المدينه المنوره - السعوديه - ١٤٠٥ - ١٩٨٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد العليم عبد العظيم البستوى

٦. شرح المقاصد فى علم الكلام ، اسم المؤلف: سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازانى ، دار النشر: دار المعارف النعمانيه - باكستان - ١٤٠١هـ - ١٩٨١م ، الطبعة : الأولى

٧. المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين ، اسم المؤلف:

الإمام محمد بن حيان بن أحمد بن أبى حاتم التميمى البستى ، دار النشر: دار الوعى - حلب - ١٣٩٦هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمود إبراهيم زايد

٨. مشكل إعراب القرآن ، اسم المؤلف: مكى بن أبى طالب القيسى أبو محمد ، دار النشر: مؤسسه الرساله - بيروت - ١٤٠٥ ، الطبعة : الثانيه ، تحقيق : د. حاتم صالح الضامن

٩. معجم مقاييس اللغه ، اسم المؤلف: أبى الحسين أحمد بن فارس بن زكريا ، دار النشر: دار الجيل - بيروت - لبنان - ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م ، الطبعة : الثانيه ، تحقيق : عبد السلام محمد هارون

١٠. تفسير غريب ما فى الصحيحين البخارى ومسلم ، اسم المؤلف:

محمد بن أبى نصر فتوح بن عبد الله بن فتوح بن حميد بن بن يصل الأزدي الحميدى ، دار النشر: مكتبه السنه - القايره - مصر - ١٤١٥ - ١٩٩٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الدكتور: زبيده محمد سعيد عبد العزيز

١. مختار الصحاح ، اسم المؤلف: محمد بن أبي بكر بن عبدالقادر الرازي ، دار النشر : مكتبة لبنان ناشرون - بيروت - ١٤١٥ - ١٩٩٥ ، الطبعة : طبعه جديده ، تحقيق : محمود خاطر
  ٢. تمهيد الأوائل فى تلخيص الدلائل ، اسم المؤلف: محمد بن الطيب الباقلانى ، دار النشر : مؤسسه الكتب الثقافيه - لبنان - ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عماد الدين أحمد حيدر
  ٣. الزاهر فى معانى كلمات الناس ، اسم المؤلف: أبو بكر محمد بن القاسم الأنبارى ، دار النشر : مؤسسه الرساله - بيروت - ١٤١٢هـ - ١٩٩٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. حاتم صالح الضامن
  ٤. مجاز القرآن ، اسم المؤلف: أبو عبيده معمر بن المثنى التيمى (المتوفى : ٢٠٩هـ) ، دار النشر :
  ٥. الروض الانف(م) ، اسم المؤلف: السهيلي(م) ، دار النشر :
  ٦. الاعتقاد والهدايه إلى سبيل الرشاد على مذهب السلف وأصحاب الحديث ، اسم المؤلف: أحمد بن الحسين البيهقى ، دار النشر : دار الآفاق الجديده - بيروت - ١٤٠١ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أحمد عصام الكاتب
  ٧. الازدهار فى ما عقده الشعراء من الأحاديث و الآثار ، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبو بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى : ٩١١هـ) ، دار النشر :
  ٨. غايه الوصول شرح لب الأصول ، اسم المؤلف: أبو يحيى زكريا بن محمد بن زكريا الأنصارى ، بر مبنای برنامه ى الجامع الكبير
  ٩. الفتاوى الكبرى الفقيهيه ، اسم المؤلف: ابن حجر الهيتمى ، دار النشر : دار الفكر
  ١٠. من حديث أبى الطاهر محمد بن أحمد بن عبد الله الذهلى ، اسم المؤلف: على بن عمر بن أحمد الدارقطنى أبو الحسن ، دار النشر : دار الخلفاء للكتاب الإسلامى - الكويت - ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى
  ١١. حاشيه رد المختار على الدر المختار شرح تنوير الأبصار فقه أبو حنيفه ، اسم المؤلف: ابن عابدين. ، دار النشر : دار الفكر للطباعه والنشر.
- بيروت. - ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م.
١٢. المحاسن والمساوى اسم المؤلف: إبراهيم بن محمد البيهقى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت/ لبنان - ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عدنان على
- أصول الفقه المسمى إجابته السائل شرح بغيه الآمل ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل الأمير



١. الصنعاني ، دار النشر : مؤسسها رساله - بيروت - ١٩٨٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : القاضي حسين بن أحمد السياغي و الدكتور حسن محمد مقبولي الأهدل

٢. المحيط في اللغة ، اسم المؤلف: الصاحب الكافي الكفاه أبو القاسم إسماعيل ابن عباد بن العباس بن أحمد بن إدريس الطالقاني ، دار النشر : عالم الكتب - بيروت / لبنان - ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الشيخ محمد حسن آل ياسين

٣. الكفاه في علم الروايه اسم المؤلف: أحمد بن علي بن ثابت أبو بكر الخطيب البغدادي ، دار النشر : المكتبة العلميه - المدينه المنوره ، تحقيق : أبو عبدالله السورقي ، إبراهيم حمدي المدني

٤. الكليات معجم في المصطلحات والفروق اللغويه ، اسم المؤلف:

أبو البقاء أيوب بن موسى الحسيني الكفومي ، دار النشر : مؤسسها رساله - بيروت - ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م. ، تحقيق : عدنان درويش - محمد المصري

٥. اتفاق المباني وافتراق المعاني ، اسم المؤلف: سليمان بن بنين الدقيقي النحوي ، دار النشر : دار عمار - الأردن - ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : يحيى عبد الرؤوف جبر

٦. إرشاد العقل السليم إلى مزايا القرآن الكريم ، اسم المؤلف:

أبي السعود محمد بن محمد العمادي ، دار النشر : دار إحياء التراث العربي - بيروت

٧. تنقيح تحقيق أحاديث التعليق ، اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عبد الهادي الحنبلي ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٩٩٨م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أيمن صالح شعبان

٨. تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي ، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي ، دار النشر : مكتبة الرياض الحديثه - الرياض ، تحقيق : عبد الوهاب عبد اللطيف

٩. بريقه محموديه ، اسم المؤلف: أبو سعيد محمد بن محمد الخادمي (المتوفى : ١١٥٦هـ) ، دار النشر : بر مبنای برنامه ی الجامع الكبير

١٠. الملل والنحل ، اسم المؤلف: محمد بن عبد الكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستاني ، دار النشر : دار المعرفه - بيروت - ١٤٠٤ ، تحقيق : محمد سيد كيلاني



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری



۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

